

دبیرت معارف جنگ  
شهید سید علی صیاد شیرازی

# نبرد دلیران و شیران ایران زمین

نویسنده: سرتیپ دوم ستاد کریم پیروزان

شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۳۰-۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۶۱۰۷۸۰
عنوان و نام پدیدآور	: نبرد دلیران و شیران ایران زمین / نویسنده کریم پیروزان؛ [به سفارش] هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی؛ ویرایش ادبی الهه آموزگار.
مشخصات نشر	: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۶ ص. مصور، نقشه، عکس.
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۳۰۱.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: پیروزان، کریم، ۱۳۲۳ - -- خاطرات
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات
موضوع	: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Personal narratives
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- نبردها
موضوع	: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Campaigns
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷
موضوع	: Iran-Iraq War, 1980-1988
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲
رده بندی کنگره	: DSR ۱۶۲۹/پ۹۳ ۱۳۹۵
سرشناسه	: پیروزان، کریم، ۱۳۲۳ -
شناسه افزوده	: ایران. ارتش. هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا

## نبرد دلیران و شیران ایران زمین

نویسنده: سرتیپ ۲ ستاد کریم پیروزان

نوبت / سال چاپ: اول / ۱۳۹۶

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۳۰-۳

شمارگان: ۵۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز - تهران

مرکز پخش: تلفن ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر ۲۲۴۸۸۶۵۰ - صندوق پستی ۵۵۴-۱۹۵۷۵

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» محفوظ است



" از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که توان انجام  
وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط  
جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام نشدنی را برای  
آیندگان به ودیعه بگذارند. "

" جنگ تحمیلی شکوه و عظمت ایمان و اسلام را در پهنای  
جهان منتشر نمود. "

امام خمینی (ره)

\*\*\*

" می‌خواهم بگویم که این جنگ یک گنج است. آیا ما خواهیم  
توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ، بایستی  
تاریخ ما را تغذیه کند. "

" دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دینداری  
است، مظهر آرمان‌خواهی، مظهر ایثار و از خودگذشتگی است،  
مظهر ایستادگی، پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت  
است، روایت آن جهاد نیز مقدس و جهاد است. "

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

برای مقابله با دشمنان بلایستی ما چه ارتشی، چه سپاهی و چه بجگی ید و اصد و قدرت واحد باشیم.

«شهید سپید علی صیاد شیرازی - ۱۳۶۴/۱۱/۲۶»

همکاران

سرטיפ ۲ ستاد نجات علی صادقی گویا      بازبینی، آماده سازی، نشر

الهه آموزگار      ویرایش ادبی

مازیار بهرامی      صفحه آرایی

حامد خدمتی      صفحه آرایی نهایی، طرح جلد

## معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دست آوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آن‌ها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳ با همت والای امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» شکل گرفت و در سال ۱۳۷۴ با تصویب کریمانه و حمایت‌های مادی و معنوی حضرت امام خامنه‌ای (مدظله)، مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، به صورت رسمی این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

➤ شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۷۳ تا سال ۷۸ بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیزت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشتهای تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. هیئت معارف جنگ از سال ۷۸ تا پایان شهریورماه ۹۶ بیش از ۱۴۰ عنوان کتاب مستند درباره وقایع هشت سال دفاع مقدس منتشر نموده است.

➤ آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری زمینی، هوایی، دریایی و فارتی ارتش ج.ا.ا به اجرا در آمده و تا پایان شهریورماه ۱۳۹۶ بیش از ۲۷ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش داده است. از سال ۱۳۹۴، آموزش معارف جنگ برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء (ص) نیز به اجرا درآمد.

➤ هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۷ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیزت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را برابر برنامه آموزشی طی نموده که تا پایان شهریورماه ۱۳۹۶، بیش از ۳۵۰ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند.

➤ از سال ۱۳۹۰ افسران دوره عالی رسته‌ای، در هر دوره به مدت ۸ ساعت و تا پایان شهریورماه ۹۶ تعداد ۵۶۳۴ نفر آموزش معارف جنگ را طی نموده‌اند.

➤ از بهمن سال ۱۳۹۳ تا پایان شهریورماه ۱۳۹۶، بیش از ۳۰۰ هزار نفر سربازان دیپلم و زیر دیپلم نیز در هر دوره به مدت ۸ ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی»

## معرفی نویسنده



سرتیپ دوم ستاد کریم پیروزان در سال ۱۳۲۳ شمسی در شیراز متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در همان شهر به پایان رساند. در تاریخ ۱۳۴۷/۵/۱۵، وارد دانشکده افسری ارتش و در تاریخ ۱۳۵۰/۷/۱، به درجه ستوان دوم زرهی مفتخر و جهت طی دوره مقدماتی تخصصی به مرکز زرهی شیراز اعزام گردید و از تاریخ ۱۳۵۱/۴/۲۰، به تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی خوزستان مستقر در هفتگل و از تاریخ ۱۳۵۱/۸/۱ به گردان ۲۸۳ سوارزرهی آن لشکر انتقال یافت.

وی دوره‌های چتربازی، رنجر، جودو، کاراته، مقدماتی و عالی زرهی، دوره فرماندهی و ستاد، تفسیر عکس‌های هوایی، رده ۲ موتوری زرهی، فرماندهی اسکورپیون، اطلاعات رزمی، عملیات عبور از آب ادوات زرهی، استفاده از تانک در نقش توپخانه، دوره مدیریت تحقیق و ارزیابی را گذرانده است. نامبرده در عملیات جنگی تپه ۳۴۳ شمال مهران در تنگ کنجان چم بین ایران و عراق در بهمن‌ماه ۱۳۵۲، به عنوان فرمانده دسته گروهان سوارزرهی شرکت داشته است.

وی در مشاغل فرمانده دسته تانک، افسر موتوری گردان ۲۸۳ سوارزرهی، فرمانده دسته پشتیبانی، فرمانده گروهان ارکان گردان ۲۸۳ سوارزرهی، فرمانده گروهان تانک، افسر اطلاعات و عملیات گردان، معاون و فرمانده گردان ۲۳۹ تانک در عملیات فتح‌المبین، فرمانده گردان تانک شهید یاسینی در مراحل مختلف عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر، فرمانده گردان پیاده ۷۵۶ قدس در عملیات میمک و ارتفاعات کانی‌سخت در منطقه عمومی سومار، افسر عملیات و اطلاعات تیپ ۳۷ مستقل زرهی، افسر آموزش و عملیات قرارگاه عملیاتی غرب در کرمانشاه، استاد دروس تاکتیک، رئیس کمیته تاکتیک و گروه فرماندهی و ستاد دانشکده زرهی مرکز آموزش زرهی، افسر تحقیق و ارزیابی دایره تحقیق و ارزیابی مرکز آموزش زرهی و بالأخره رئیس ستاد منطقه عملیاتی فارس انجام وظیفه نموده است.

به خاطر موفقیت در عملیات دفاعی غرب دزفول و سد کردن پیشروی دشمن، به افتخار یک سال ارشدیت و به علت رشادت در عقب راندن دشمن در عملیات آزادسازی شهر سوسنگرد به شش ماه ارشدیت نائل شده است.

ایشان دارای لوح فداکاری و شجاعت در عملیات‌های مختلف جنگی از نزاجا، لوح سپاس در عملیات ثامن‌الائمه «شکست حصر آبادان»، لوح سپاس و نشان فتح‌المبین، لوح سپاس جهت فرماندهی گردان و هدایت مراحل مختلف عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر، لوح سپاس و شجاعت در عملیات‌های مختلف تیپ ۳۷ مستقل زرهی شیراز می‌باشد.

نامبرده در تاریخ ۱۳۷۲/۱/۱، به درجه سرتیپ‌دومی مفتخر و از تاریخ ۱۳۷۴/۱/۲، به افتخار بانزشتگی نائل آمده است.

وی مجدداً از بهمن‌ماه ۱۳۸۰، به صورت استاد مدعو جهت ارائه درس تاکتیک، به ویژه سوارزرهی، به مرکز آموزش زرهی دعوت و مشغول تدریس شد و کتب و آئین‌نامه‌های لازم را تهیه نموده و جهت آموزش به چاپ رسانیده، که هم‌اکنون مورد استفاده دانشجویان و یگان‌های زرهی نزاجا قرار گرفته است.

## فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
	<b>فصل اول</b>
۱۲	ریشه‌های اختلافات ایران و عراق
۱۳	قرارداد آماسیه (۱۵۵۵م)
۱۳	قرارداد زهاب (۱۶۳۹م)
۱۴	قرارداد اول ارزروم (۱۸۲۳م)
۱۵	عهدنامه دوم ارزروم (۱۸۴۷م)
۱۵	قرارداد ۱۹۱۳ انگلیس و عثمانی
۱۶	پروتکل اسلامبول ۱۹۱۳
۱۷	کمیسیون تحدید حدود ۱۹۱۴
۱۷	قرارداد ۱۹۳۷
۱۹	لغور رسمی قرارداد ۱۹۳۷
۲۱	عملیات عما
۳۰	عملیات تپه ۳۴۳
۴۳	قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر
۴۳	امضای قرارداد الجزایر
۴۴	مفاد اساسی توافقنامه الجزایر
۴۸	انعکاس قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر در جهان
	<b>فصل دوم</b>
۵۲	آغاز جنگ تحمیلی
۵۲	اهداف تجاوز عراق به ایران
۵۳	نظری به اوضاع قبل از آغاز جنگ
۷۹	عملیات پل نادری
۸۵	عملیات غرب اهواز
۹۲	اجرای عملیات چریکی

۹۵	عملیات آبادان
۱۰۸	سرکوب دشمن در بهمنشیر
۱۰۹	عملیات توکل

### فصل سوم

۱۳۴	شکست محاصره آبادان
۱۷۰	پدافند در شرق کارون
۱۷۷	عملیات فتح المبین
۱۹۳	عملیات بیت المقدس
۲۴۰	دستاورد های نظامی عملیات بیت المقدس
۲۴۴	بازتاب عملیات بیت المقدس

### فصل چهارم

۲۵۰	عملیات فکه و ابوغریب
۲۵۷	حرکت به سمت غرب

### فصل پنجم

۲۷۰	در قرارگاه غرب
۲۹۳	پذیرش قطعنامه ۵۹۸
۲۹۶	پایان کار
۳۰۱	منابع
۳۰۳	نمایه

## پیشگفتار

با یاد پروردگار هر دو جهان، که قلم را آفرید و سخن گفتن را آموخت، سخن را آغاز می‌کنم و پس از چندین سال گذشت زمان، بنا به درخواست یاران هم‌رزمم، خاطرات جنگ خود را به رشته تحریر درمی‌آورم. امیدوارم که بتوانم با این کار، ضمن ارج نهادن به زحمات، جانبازی‌ها و از خودگذشتگی‌های افسران، درجه‌داران و سربازان شجاع و زنده نگه داشتن یاد ۴۸ هزار شهید به خون خفته و هزاران جانباز از خودگذشته و آزادگان غیور و سرافراز ارتش جمهوری اسلامی ایران، قدم‌های هرچند کوچک در راه تنظیم و تدوین تاریخ زرین و پرافتخار ایران عزیز برداشته باشم.

برای من مایه بسی مباهات و افتخار است که مدت ۱۲۰ ماه از خدمت مقدس سربازی خود را در راه دفاع از آب و خاک وطن، ناموس هم‌میهنان و کیان کشور عزیز ایران گذرانده و باز می‌گویم:

چو ایران نباشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

در خاتمه، از کلیه عزیزانی که در رابطه با جنگ عراق علیه ایران اطلاعاتی داشته و هنگام مطالعه این خاطرات اشکالات و نواقصی ملاحظه می‌فرمایند تقاضا دارم ضمن تماس با نگارنده، اینجانب را مطلع نموده تا در رفع آنها اقدام بایسته معمول گردد. قبلاً از همکاری این عزیزان کمال تشکر را دارم.

سرتیپ ۲ ستاد کریم پیروزان

فروردین ماه ۱۳۹۵





# فصل اول

۱- ریشه‌های اختلافات ایران و عراق

۲- عملیات عما

۳- عملیات تپه ۳۴۳

۴- قرارداد الجزایر

## ریشه‌های اختلافات ایران و عراق

اختلافات مرزی ایران و عراق به دوران حکومت سلسله صفوی در ایران و دولت عثمانی، که عراق بخشی از خاک آن بوده است، بازمی‌گردد.

سلطان محمد دوم پادشاه عثمانی در سال ۱۴۵۳ میلادی، با فتح قسطنطنیه به حیات هزارساله امپراتوری روم شرقی (بیزانس) خاتمه داد و با تأسیس امپراتوری نیرومند عثمانی درصدد کشورگشایی برآمد و ایران از جمله اهداف آن بود.

سلسله صفوی را شاه اسماعیل صفوی در سال ۱۵۰۲ میلادی در ایران تأسیس کرد و هدف اصلی آن حفظ تمامیت ارضی ایران از خطر هجوم ترکان عثمانی بود.

صفویان برای مقابله با تفوق مذهبی عثمانی‌ها، مذهب شیعه را به عنوان دین رسمی مردم ایران ترویج دادند، که در حل اختلافات داخلی و تحکیم وحدت ایرانیان نقش بسزایی داشته و تا حدودی مانع استیلای عثمانی‌ها بر ایران شد؛ اما مطالعه تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی نشان می‌دهد که نبردهای خونین بین دو کشور طی ۴۰۰ سال ادامه داشته است؛ البته نقش کشورهای اروپایی را که قصد جهانگشایی داشته‌اند نباید در تشدید جنگ‌های ایران و عثمانی نادیده گرفت.

کشورهای اروپایی از زمانی که دولت قدرتمند صفویه در قبال عثمانی قد علم کرد، همواره با تحریک و توطئه، سعی کردند قدرت عظیم امپراتوری عثمانی را متوجه ایران کنند، تا مانع توسعه فتوحات آنان در اروپا شوند. جنگ‌های طولانی و بعضاً خطرناک بین ایران و عثمانی به اروپاییان فرصت داد تا نه تنها وضعیت مطلوبی در داخل پیدا کنند، بلکه به فکر جهانگشایی و توسعه تجارت و بازرگانی در دیگر قاره‌ها باشند و هر زمان از ناحیه عثمانی‌ها احساس خطر می‌کردند با طرح نقشه‌های شوم، مجدداً آتش جنگ بین ایران و عثمانی را روشن می‌کردند. بی دلیل نیست که «جرج وسترن» می‌گوید:

«امپراتوری صفوی در این زمان، افساری به ترک‌ها زده و مانع از آن شده بود که دنیای

مسیحیت بیش از این متحمل زیان شود.»

### قرارداد آماسیه (۱۵۵۵م)

قرارداد آماسیه اولین پیمان صلحی است که بین دولت ایران و عثمانی پس از جنگ‌های ۲۰ ساله به امضاء رسید و به موجب این قرارداد، ایالت‌های آذربایجان، ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی در اختیار دولت ایران قرار گرفت و گرجستان غربی، ارمنستان غربی و کشور عراق به دولت عثمانی واگذار شد.

در این قرارداد، سلطان عثمانی موافقت کرد که با پیروان مذهب شیعه با مدارا رفتار کند و از زوآر ایرانی که عازم مکه و مدینه هستند، حمایت کند. به علاوه به فرماندهان مرزی نیز تأکید شود تا از صدور هرگونه دستوری که موجب منازعات مرزی شود، خودداری کنند.

شاه طهماسب که پیوسته علاقمند بود بین دو کشور مسلمان روابط صلح‌آمیز برقرار باشد هم در زمان حیات سلطان سلیمان و هم پس از فوت او، قرارداد صلح آماسیه را محترم شمرد و تا آخرین روز حیات خود از هرگونه اقدامی که موجب ایجاد اختلاف بین دو کشور گردد، خودداری کرد. علاقمندی شاه طهماسب به حفظ صلح باعث شد تا روابط دو کشور ایران و عثمانی طی ۲۵ سال بدون برخورد نظامی ادامه یابد.

### قرارداد زهاب (۱۶۳۹م)

پس از وفات شاه عباس صفوی، سلطان مراد چهارم با توجه به شکستی که از شاه عباس برای تصرف مجدد بغداد خورده بود، از ضعف دربار صفوی استفاده کرد و در سال ۱۶۳۵، از طریق ارزم‌روم به ایروان حمله کرد و آنجا را تصرف نمود و در سال ۱۶۳۸، به بغداد حمله کرد و با وجود مقاومت چهل روزه پادگان ایرانی، بغداد را تصرف کرد و دستور داد باقیمانده سپاهیان ایران و مردم غیرنظامی را قتل عام کردند.

شاه صفی، پادشاه وقت ایران، با فنون جنگ بیگانه بود و پس از فتح بغداد توسط ارتش عثمانی تقاضای صلح کرد که با قبول دولت عثمانی قرارداد صلح در «زهاب» بین نماینده شاه صفی و نمایندگان دولت عثمانی به امضاء رسید و به موجب این قرارداد، عراق برای همیشه به عثمانی واگذار شد و از آن تاریخ بجز مدت سه سال (۱۷۷۹ - ۱۷۷۶) که صادق خان، برادر کریم خان زند، بصره را در تصرف داشت، شهرهای بالا تا جنگ جهانی اول تحت سلطه دولت عثمانی قرار داشت.

قرارداد زهاب از یک نظر دارای اهمیت خاص است، زیرا برای اولین بار از حدود مناطق مرزی دو کشور صحبت به میان آمد، اما مرز دو کشور به طور دقیق مشخص نشد. در این عهدنامه، یک نوار مرزی، که ایران و عثمانی در آن فاقد قدرت بودند، به عنوان مرز تعیین شد و دو کشور بر این ناحیه مرزی به علت فقدان نقشه‌های قابل اعتماد و نبود وسایل مدرن حمل و نقل و ارتباطات کنترل سیاسی نداشتند.

از سال ۱۵۵۵ میلادی، که عهدنامه «آماسیه» امضاء شد، تا عهدنامه مرزی ۱۹۷۵ در مدت بیش از ۴۲۰ سال، حدود ۱۸ عهدنامه بین دو کشور به امضاء رسید که این امر نشان‌دهنده عمق اختلافات و منازعات بین ایران و عثمانی است و در هر بار توسعه‌طلبی عثمانی‌ها، اختلافات ناشی از شیعی بودن ایرانیان و سنی بودن عثمانی‌ها موجب نقض عهدنامه‌های منعقد می‌شد. از قرن ۱۹ به بعد، دولت‌های روس و انگلیس در انعقاد عهدنامه‌ها بین دو کشور ایران و عثمانی نقش مستقیم داشتند و در تهیه و تنظیم عهدنامه‌ها همیشه منافع ملت ایران را نادیده می‌گرفتند و با تهدید و جو سازی، مواد عهدنامه را به ایران تحمیل می‌کردند.

### قرارداد اول ارزروم (۱۸۲۳م)

در فاصله دو جنگ بین ایران و روس، از طرفی به خاطر اختلافات مذهبی و روحیه جهانگشایی و از طرف دیگر اهداف استعماری روس و انگلیس، مجدداً روابط ایران و عثمانی تیره شد و علاوه بر بدرفتاری مأموران و مردم عثمانی با ایرانیان شیعه که عازم کربلا، نجف یا مکه بودند، مأموران عثمانی کاروان یکی از زنان فتحعلی شاه را که به مکه می‌رفت، با خشونت بازرسی کردند و موجب ناراحتی همسر شاه شدند که خشم شاه ایران را برانگیخت و تیرگی روابط دو کشور در مرزها اثر گذاشت و فتحعلی شاه عباس میرزا را برای جنگ با عثمانی مأمور کرد و پس از تصرف سلیمانیه و دیار بکر، تا بغداد پیش رفت و آن شهر را به محاصره درآورد و دولت عثمانی به ناچار تقاضای صلح کرد.

فتحعلی شاه تقاضای دولت عثمانی را پذیرفت و در سال ۱۸۲۳، اولین قرارداد ارزروم به امضاء رسید و به موجب آن، کلیه توافقی‌هایی که در قرارداد ۱۷۴۶ «کردان» در زمان نادرشاه به عمل آمده بود و در آن طرفین قبول نموده بودند مرزهای آنها طبق قرارداد زهاب در سال ۱۶۳۹ م. باشد و در مورد احترام به مرزهای قدیمی، زوار، بازرگانان، تحویل پناهندگان و خروج بدون مانع

کلیه اسیران جنگی و اقامت یک سفیر در دربارهای مربوطه، همچنان به قوت خود باقی ماند و طرفین تعهد کردند که توافق‌های فوق را دقیقاً رعایت کنند.

### عهدنامه دوم ارزروم (۱۸۴۷ م)

زمانی که افغان‌ها به تحریک انگلیسی‌ها در هرات شورش کردند و محمدشاه برای سرکوبی آنها هرات را به محاصره درآورد، علیرضا پاشا حاکم بغداد در سال ۱۸۳۷، به خرمشهر حمله و مردم آنجا را قتل عام کرد و اموال آنها را به یغما برد و در مقابل اعتراض دولت ایران، خرمشهر را از توابع بصره اعلام نموده و این عمل را تنبیه رعیت خود نامید و وزیر مختار انگلیس هم به حمایت دولت عثمانی درآمد، اما استدلال محکم میرزا تقی خان امیرکبیر حاکمیت مستمر ایران بر خرمشهر را تأیید کرد.

درگیری‌های مرزی دهه ۱۸۳۰ دو کشور را به جنگ هدایت کرد و با میانجی‌گری انگلستان و روسیه، دومین عهدنامه ارزروم در ۳۱ می ۱۸۴۷، میان ایران و عثمانی امضاء و مناطق مورد اختلاف دو امپراتوری بین آنها تقسیم گردید و مقرر شد به موجب این عهدنامه، طرفین از کلیه دعاوی ارضی خود صرف نظر کرده و دولت ایران از کلیه دعاوی خود در مورد شهر سلیمانیه و مناطق غربی زهاب «مندلی، نفت‌خانه و خانقین» دست برداشته و حاکمیت عثمانی را بر سلیمانیه به رسمیت بشناسد و نسبت به آن ادعایی نداشته باشد.

دولت عثمانی متقابلاً متعهد شد بندر خرمشهر و جزیره خضر (آبادان)، لنگرگاه و اراضی واقع در ساحل شرقی شط‌العرب، یعنی ساحل چپ آن، که در تصرف عشایر ایران شناخته شده است، تحت حاکمیت مطلق دولت ایران باشد. به علاوه، کشتی‌های ایرانی حق خواهند داشت با آزادی کامل در شط‌العرب از محلی که شط به دریا می‌ریزد (مصب) تا نقطه تلاقی مرزهای دو کشور عبور و مرور کنند.

طرفین متعهد شدند بی‌درنگ اعضاء هیئت و مهندسان را برای تعیین مرزهای دو کشور انتخاب کنند، اما به دلیل دقیق نبودن، انجام این اقدام تا سال ۱۹۱۴ به طول انجامید.

### قرارداد ۱۹۱۳ انگلیس و عثمانی

کشف نفت و استخراج آن در ایران در سال ۱۹۰۸، بر مسئله مرزهای ایران و عثمانی اثر گذاشت و تشکیل شرکت نفت ایران و انگلیس و سپس صدور آن استفاده از اروندرود را برای کمپانی‌های نفتی انگلیس بیش از پیش افزایش داد.

انگلیس بامسائل فنی و حقوقی پیچیده در اروندرود مواجه بود و رژیم حقوقی عهدنامه دوم ارزروم پاسخگوی نیازهای انگلیس نبود، به همین جهت، دولت انگلیس در ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳، قراردادی با دولت عثمانی منعقد کرد و امپراتوری عثمانی راهنمایی کشتی‌ها، نصب چراغ‌های روشنایی و خدمات مربوط به پلیس رودخانه توسط انگلیس را در اروندرود به رسمیت شناخت.

### پروتکل اسلامبول ۱۹۱۳

دولت انگلیس از اوایل قرن ۱۹ میلادی که به اهمیت استراتژیکی و اقتصادی اروندرود پی برد، از حاکمیت ایران بر این رودخانه نگران بود. به همین جهت، همواره درصد بود حاکمیت ایران را از این آبراه سلب کند. به علاوه، انگلستان با امتیازاتی که طی قرارداد ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳ از دولت عثمانی به دست آورد، درصد برآمد تا در شط‌العرب و خانقین به عثمانی امتیازاتی بدهد. از این رو، پیش از انعقاد پروتکل اسلامبول، مکاتبات و مذاکراتی با دولت روس و عثمانی انجام داد و سه کشور مذکور بدون اینکه از ایران نظرخواهی کرده باشند، در مورد مرز ایران و عثمانی به توافق رسیدند و از نماینده ایران دعوت کردند تا بر توافقاتی آنها در مورد مرزهای خود صحه گذارند. بدین ترتیب، دو کشور روس و انگلیس با ترفند خاصی، «یادداشت توضیحی» را نه به صورت ضمیمه، بلکه در مقدمه پروتکل درج کردند و به زیان ایران و در جهت منافع خود و دولت عثمانی، مرزهای دو کشور را تعیین نمودند.

منافع دولت انگلیس تنها به اروندرود محدود نمی‌شد، بلکه شامل اراضی ایران که اخیراً در آن نفت کشف شده بود، می‌شد. به همین جهت، دولت انگلیس بخش وسیعی از اراضی ایران واقع در قسمت مرکزی مرز را با گشاده‌دستی به دولت عثمانی بخشید تا مانع نزدیکی بیشتر آن کشور به آلمان شود. در عین حال، در نظر داشت منافع خود را در اراضی ایران، که به این ترتیب به عثمانی بخشیده بود، حفظ کند، زیرا شرکت نفت ایران و انگلیس می‌بایست قادر باشد به بهره‌برداری از میادین نفتی در اراضی انتقالی ایران به عثمانی بدون پرداخت هرگونه عوارضی ادامه دهد. به همین جهت، در ماده ۷ پروتکل اسلامبول به صراحت قید شد که امتیاز نفت در اراضی انتقالی ایران به عثمانی به قوت خود باقی است.

بالآخره دولت انگلیس با اهداف مذکور توانست با توسل به هرگونه فشار علیه ایران، در ۴ نوامبر ۱۹۱۳، پروتکل اسلامبول را بین نمایندگان چهار کشور روس، انگلیس، ایران و عثمانی به

## ریشه‌های اختلافات ایران و عراق ۱۷

امضاء برسانند. به موجب این قرارداد، خط مرزی در هر محل توسط کمیسیون تعیین حدود، مرکب از نمایندگان چهار دولت مشخص خواهد شد.

در ماده ۳ قرارداد، مبانی و اصولی که کمیسیون تعیین حدود بر اساس آن وظیفه خود را انجام خواهد داد، روشن می‌شود.

ماده ۴ این پروتکل چگونگی حل اختلاف نظر در کمیسیون فوق را مشخص و تصریح می‌کند که در صورت بروز اختلاف، نمایندگان ایران و عثمانی یک شرح کتبی حاوی دیدگاه‌های خود را ظرف ۴۸ ساعت به نمایندگان روس و انگلیس تسلیم نموده، تا آنان طی جلسه خصوصی در مورد مسئله مورد اختلاف تصمیم بگیرند و آن را به همکاران ایران و عثمانی اعلام کنند. این تصمیم در صورت مذاکره جلسه عمومی درج شد و رعایت آن برای هر چهار دولت الزامی خواهد بود.

### کمیسیون تعیین حدود ۱۹۱۴

ماده ۲ پروتکل ۱۹۱۳ مقرر می‌داشت که خط مرزی توسط کمیسیون تعیین حدود و مرکب از نمایندگان چهار دولت در محل معین خواهد شد. در اجرای آن، یک کمیسیون مشترک مرزی با شرکت نمایندگان ایران، عثمانی، انگلیس و روسیه تشکیل گردید و فعالیت آن نه ماه ادامه داشت و ۴۸ ساعت قبل از آغاز جنگ جهانی اول به کار خود پایان داد. این کمیسیون ۲۲۷ ستون مرزی از خرمشهر تا آزارات نصب کرد و صورت جلسات مربوطه به پروتکل اسلامبول ضمیمه شد.

به طور کلی، پروتکل اسلامبول و صورت جلسات منضم به آن ۷۰۰ مایل مربع از اراضی ایران در شمال و جنوب قصرشیرین را به دولت عثمانی واگذار کرد که «اراضی انتقالی» نامیده می‌شود. امروزه بخشی از صادرات نفت عراق از چاه‌های نفت‌خانه و خانقین که جزو اراضی انتقالی بوده‌اند، تأمین می‌شود.

### قرارداد ۱۹۳۷

پس از پایان جنگ جهانی اول، خلافت ۵۰۰ ساله عثمانی‌ها پایان یافت و امپراتوری عثمانی تجزیه و نابود شد و فاتحان جنگ سه ایالت بصره، بغداد و موصل را از عثمانی جدا کردند و در سال ۱۹۲۰ برابر ۱۲۹۹ هجری شمسی، کشور عراق هویت سیاسی پیدا کرد و در سال ۱۹۲۳، حکومت جمهوری نوینی به نام کشور ترکیه به رهبری مصطفی کمال پاشا که تا پایان عمر بر

ریاست جمهوری باقی ماند، تأسیس شد و به سبب خدماتی که در ترکیه انجام داد او را آتاترک، یعنی پدر ترک، لقب دادند.

کشورهای فاتح متصرفات عثمانی را در اروپا و غرب آسیا از آن جدا و بعضی را به ظاهر مستقل کردند و تعدادی را تحت عنوان «قیمومیت» زیر نفوذ خود قرار دادند.

به موجب تصمیمات کنفرانس «سان رمو» در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰، عراق، فلسطین و اردن سهم انگلستان، و سوریه و لبنان سهم فرانسه شد و انگلستان «فیصل» پسر شریف حسین را پادشاه عراق انتخاب کرد.

فیصل در اکتبر ۱۹۲۲، قراردادی با انگلیس امضاء کرد و عراق تحت حمایت و سرپرستی انگلستان باقی ماند و بدین ترتیب، کشوری که با تلاش انگلستان و کمک سایر فاتحان جنگ جهانی اول به استقلال رسیده بود تحت قیمومیت انگلستان قرار گرفت و تا سال ۱۹۳۲ برابر ۱۳۱۱ هجری شمسی، استقلال سیاسی به دست نیاورد؛ بنابراین، اختلافات ایران و عراق پیشینه تاریخی ندارد، زیرا تا قبل از سال ۱۹۲۰ کشوری به اسم عراق وجود نداشته و اساساً تا قبل از این تاریخ، از جنگ‌های ایران و عثمانی نام برده شده است.

انگلستان علاقمند بود ایران استقلال عراق را به رسمیت بشناسد تا عراق را عضو جامعه ملل کند، ولی ایران به رسمیت شناختن آن را موکول به موافقت عراق با به رسمیت شناختن حقوق حقه ایران در شط‌العرب و محترم شمردن حقوق اتباع ایران در عراق کرد، که مورد آزار و اذیت بودند.

دولت انگلستان بر آن شد که مانع را از میان بردارد. به همین جهت، وزیر مختار انگلیس در ایران طی یادداشت مورخ ۱۱ مارس ۱۹۲۹، به وزیر امور خارجه ایران چنین نوشت:

«هم‌اکنون دستوراتی دریافت کرده‌ام که به آن جناب اطمینان قاطع بدهم اگر دولت ایران عراق را به رسمیت بشناسد، دولت من پس از آنکه به طور مشروح، از نظرهای دولت ایران درباره مشکلات عملی که ناشی از وضع فعلی امور در شط‌العرب است و از تضمین‌هایی که می‌خواهد، آگاهی یافت، با وساطت نزد دولت عراق به ایران مساعدت خواهد کرد که خواست‌های معقول خود را به دست آورد.»

\*\*\*\*\*

بعد از اطمینان رسمی دولت انگلستان، ایران دولت عراق را به رسمیت شناخت و در تیرماه ۱۳۰۸ (ژوئیه ۱۹۲۹)، اولین سفارتخانه ایران در عراق گشایش یافت، ولی دولت عراق و انگلستان که از طرف آن کشور، درباره انجام خواست‌های معقول ایران قول مساعد داده بود،



عملاً نه تنها هیچ‌گونه اقدامی در رعایت حقوق ایران به عمل نیاموردند، بلکه نشان دادند منظور از تمام وعده‌ها آن بود که ایران دولت جدیدالتأسیس عراق را به رسمیت بشناسد.

ایران که به اشتباه خود پی برده بود، طی یادداشت شماره ۳۲۷۶ آذر ۱۳۱۰، به عراق اعلام کرد تحدید حدود ۱۹۱۴ از نظر ایران فاقد اعتبار است و آن را به رسمیت نمی‌شناسد.

پس از لغو تحدید حدود ۱۹۱۴ از سوی ایران، روابط دو کشور رو به تیرگی نهاد و دولت عراق در ۲۹ نوامبر ۱۹۳۴، طبق بند ۲ ماده ۱۱ میثاق جامعه ملل، به شورای جامعه شکایت کرد و در آن اعتبار پروتکل ۱۹۱۳ و تصمیم کمیسیون تحدید حدود ۱۹۱۴ را مورد تأیید قرار داد و مأموران دولت ایران را متهم به تجاوز در آب‌های شط‌العرب نمود.

وزارت خارجه ایران در اثبات این امر که پروتکل ۱۹۱۳ و اقدامات کمیسیون مرزی ۱۹۱۴ بدون رضایت ایران و با اعمال فشار و تهدید به ایران تحمیل شده است، در بخشی از نامه خود به شورای جامعه ملل نوشت:

«پس از آنکه لرد پالمستون نامه نماینده خود را خواند، به سفیر انگلس در روسیه نوشت: خط مرزی بین ایران و عثمانی هرگز به طور قطعی تعیین نمی‌شود، مگر با تصمیم مستبدانه از طرف انگلستان و روسیه.»

\*\*\*\*\*

## لغو رسمی قرارداد ۱۹۳۷

پس از روی کار آمدن عبدالکریم قاسم در عراق در سال ۱۹۵۸، اختلافات ایران و عراق عمیق‌تر شد و با وجود تبلیغات منفی در رادیو و مطبوعات عراق علیه ایران و بدرفتاری با ایرانیان مقیم عراق و ایجاد مزاحمت در اروندرود همواره ایران خواهان اجرای مفاد عهدنامه ۱۹۳۷ بود و طی یادداشت‌های متعدد، منظور خود را به دولت عراق اعلام کرد و با استناد به ماده ۵ عهدنامه سرحدی ۱۹۳۷، خواهان تشکیل کمیسیون جهت روشن شدن وضعیت اداره مشترک اروندرود بود، اما در هر دور از مذاکرات، با مخالفت شدید عراق مواجه می‌شد. همچنین به موجب ماده ۴ عهدنامه می‌بایست عوارض مأخوذه از کشتیرانی منحصراً صرف بهبود کشتیرانی در اروندرود می‌شد، لکن دولت عراق از انجام این ماده خودداری کرده بود، یعنی عملاً با عدم اجرای مواد عهدنامه، در راستای لغو آن پیشقدم شده بود و برای آنکه واکنش تندی به ایران نشان دهد و برای همیشه او را از تکرار اجرای عهدنامه ۱۹۳۷ باز دارد در ۱۵ آوریل ۱۹۶۹ برابر ۲۶ فروردین ۱۳۴۸،

سفیر ایران در بغداد را به وزارت امور خارجه احضار و به وی چنین اظهار داشت: «دولت عراق شطالعرب را جزئی از قلمرو خود می‌داند و از دولت ایران درخواست می‌کند به کشتی‌هایی که پرچم ایران را در شطالعرب برافراشته‌اند دستور دهد پرچم خود را پایین آورند و اگر در آن کشتی فردی از افراد نیروی دریایی ایران باشد، باید آن کشتی‌ها را ترک کند، در غیر این صورت دولت عراق با قوه قهریه، افراد نیروی دریایی ایران را از کشتی‌ها خارج خواهد کرد و در آینده اجازه نخواهد داد کشتی‌هایی که به بنادر ایران حرکت می‌کنند، وارد شطالعرب شوند.» به دنبال آن، دولت ایران از برخورد غیراصولی عراق به خشم آمد و تصمیم گرفت قرارداد ۱۹۳۷ را رسماً لغو کند.

قائم مقام وزارت امور خارجه ایران در ۳۰ فروردین ۱۳۴۸، در مجلس سنا پس از ذکر تخلفات عراق و رفتار خشن و غیرانسانی او با ایرانیان مقیم عراق، عهدنامه ۱۹۳۷ را بی‌ارزش و باطل و بی‌اثر اعلام کرد و به دنبال آن، وزارت امور خارجه ایران اعلامیه‌ای در ۷ اردیبهشت ۱۳۴۸ صادر کرد و در آن لغو رسمی قرارداد ۱۹۳۷ را اعلام نمود.

به هر حال، کار منازعه بین ایران و عراق بالا گرفت و به برخورد خونین روز یکشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۲ منجر شد. (حادثه فوق در فصل عملیات عما شرح داده شده است.)

## عملیات عمّا

مرداد ماه ۱۳۴۷ بود که به خاطر علاقه زیاد به ارتش، وارد دانشکده افسری نیروی زمینی ارتش شدم. هنوز چند ماهی از سال اول خدمتم نگذشته بود که روابط دو کشور همسایه ایران و عراق در اثر اختلافات مرزی که از دیرباز بین آنها وجود داشت و قبلاً تشریح کردم، تیره گردید. جریان واقعه از این قرار بود که در ۲۶ فروردین ۱۳۴۸ برابر با پانزدهم آوریل ۱۹۶۹، دولت عراق در رابطه با مسائل ایران، درباره اینکه حکومت عراق رودخانه اروندرود (شط العرب) را جزئی از قلمرو خود می‌داند، به دولت ایران اخطار کرد به کشتی‌هایی که پرچم ایران را در شط العرب (اروندرود) برافراشته‌اند دستور دهد پرچم خود را پایین بیاورند. عراق ضمناً تهدید کرد اگر در این کشتی‌ها افرادی از نیروی دریایی ایران باشند، باید آن کشتی‌ها را ترک نمایند؛ در غیر این صورت، دولت عراق با قوه قهریه افراد نیروی دریایی ایران را از کشتی‌ها خارج خواهند نمود و در آینده اجازه نخواهد داد کشتی‌هایی که به مقصد بنادر ایران حرکت می‌کنند وارد شط العرب (اروندرود) شوند. دولت ایران در پاسخ به این تهدید عراق یک‌جانبه قرارداد ۱۹۳۷ را لغو نمود و در اعلامیه رسمی وزارت امور خارجه خود، که به تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۶۹ برابر با ۷ اردیبهشت ۱۳۴۸، انتشار یافت تأکید کرد:

«همان‌طور که رسماً از طرف دولت ایران اعلام گردیده، چون مواد لازم عهدنامه مرزی ایران و عراق مورخه ۱۳۱۶ شمسی برابر با ۱۹۳۷ میلادی، طی ۳۲ سالی که از تاریخ انعقاد آن می‌گذرد، علی‌رغم مساعی و تقاضاهای مکرر دولت ایران، همواره مورد بی‌اعتنایی دولت عراق قرار گرفته و از اجرای آن با اتخاذ رویه دفع‌الوقت سر باز زده‌اند، لذا عهدنامه مذکور از طرف دولت عراق عملاً نقض شده می‌باشد و بنا بر اصول مسلم حقوق بین‌المللی، دولت ایران آن را بدون ارزش، کان لم یکن و منتفی می‌شمارد.»

\*\*\*\*\*

در همین اعلامیه، ایران آمادگی خود را برای آغاز مذاکره با عراق برای یک قرارداد جدید مرزی و تثبیت مرز در اروندرود بر اساس خط تالوگ که مبتنی بر اصول بین‌المللی باشد، اعلام داشت و تأکید نمود:

«در این فاصله، چنانچه نسبت به پرچم ایران قصد هتک حرمت شود، یا در امور کشتیرانی آزاد در اروندرود ممانعتی به عمل آید، هر یک از اعمال با عکس‌العمل شدید مواجه خواهد گردید و دولت ایران به حکم وظیفه مقدس خود، الزاماً هرگونه مانع و رادعی را از میان بر خواهد داشت و دولت ایران مسئول سوء پیشامدهایی که در نتیجه روبه تجاوزکارانه در اروندرود روی می‌دهد، نخواهد بود.»

\*\*\*\*\*

به دنبال صدور این اعلامیه، نیروهای ایران در مرزهای غربی کشور به حال آماده‌باش نظامی درآمدند و اولین کشتی ایرانی که یک کشتی بازرگانی به نام ابن سینا و مربوط به شرکت کشتیرانی آریا بود، در حالی که ناخداسوم رمزی عطایی بر روی عرشه آن ایستاده بود، با راهنمایان ایرانی و تحت حمایت ناوهای جنگی نیروی دریایی و پشتیبانی نزدیک تیزپروازان نیروی هوایی ایران، از اروندرود عبور کرده و وارد آب‌های نیلگون خلیج همیشه پارس گردید. این عملیات به عملیات عما «مخفف جمله عملیات مشترک اروند» معروف گردید و ایرانیان با این عمل، به اعراب، به خصوص دولت بعثی عراق که خیالات بلندپروازی و داعیه رهبری کشورهای عربی و قدرتمند بودن در منطقه را داشت، تفهیم کردند که:

هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد

در زمانی که کشتی ابن‌سینا در حال عبور از اروندرود بود، دانشجویان دانشکده افسری در سالن آمفی‌تئاتر دانشکده افسری اجتماع کرده و به سخنرانی‌های تهییج‌آمیز و میهنی جناب سرهنگ تیمور بختورتاش، که در آن زمان رئیس ضداطلاعات وابسته به دانشکده افسری و از افسران میهن‌پرست و باسواد ارتش ایران بود، گوش می‌دادند و هر لحظه منتظر خبری جدید از رویداد عبور کشتی ابن‌سینا از اروندرود بودند.

نامبرده سخنان خود را با اشعار حماسی و میهنی شاعر گرانمایه ایران، فردوسی طوسی، توأم کرده و چنان هیجانی در بین دانشجویان به وجود آورده بود که اگر فرمان حرکت به طرف مرز را صادر می‌کردند، همگی با میل و رغبت و در کمترین زمان ممکن آماده و روانه مرز می‌شدند.

پس از عبور موفقیت‌آمیز کشتی ابن‌سینا، ناخدا سوم رمزی عطایی به دریافت دو درجه تشویقی نائل و هم‌زمان به فرماندهی نیروی دریایی ایران منصوب گردید.

عراقی‌ها که از تدارکات نظامی ارتش ایران در نوار مرزی آگاهی داشتند، از دست زدن به هرگونه اقدامی که منجر به درگیری و برخورد نظامی گردد، خودداری کردند. بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود با اینکه دولت عراق خود آغازگر تهدید و کاربرد قوه قهریه بود و با توجه به هدف کلی حزب بعث و پشتیبانی تقریباً عمومی دولت‌های عربی از موضع عراق، با وجود این، حالت تدافعی برگزید و از توسل به جنگ خودداری کرد. در صورتی که شرایط به گونه‌ای بود که عراق می‌توانست در راستای دستیابی به اهداف استراتژیک و دوربرد خود، حداقل اقدام به یک جنگ محدود نماید.

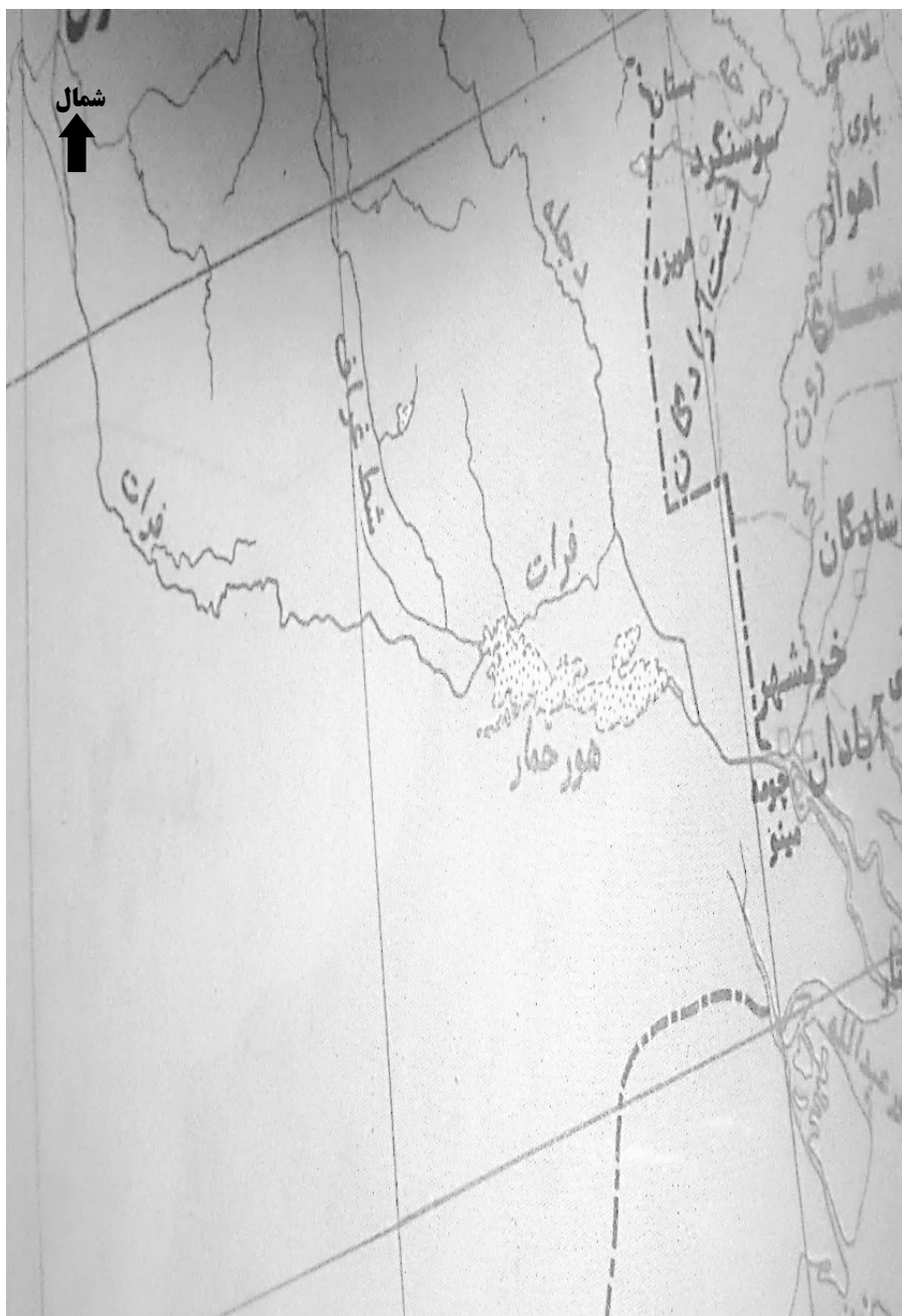
دولت عراق به جای توسل به زور، دو روز بعد از لغو قرارداد ۱۹۳۷ توسط ایران، به بهانه اینکه ایران قرارداد مرزی دو کشور را به طور یک‌جانبه لغو نموده و در ارونردود به اعمال زور و تهدید مبادرت کرده است، به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد.

ایران ضمن پاسخ به شکایت عراق به شورای امنیت ادعاهای دولت عراق را رد کرد و اعلام داشت اقدامات دولت ایران به منظور تضمین آزادی کشتیرانی در یک آبراه بین‌المللی بوده و هر وقت دولت عراق از اقدامات تهدیدآمیز خود دست بردارد و نیروهای خود را از مرزهای دو کشور عقب بکشد، ایران متقابلاً نیروهای خود را از مرزهای بین‌المللی فراخواهد خواند.

یکی از عللی که دولت ایران را واداشته بود تا قرارداد ۱۹۳۷ برابر با ۱۳۱۶ شمسی را لغو نماید این بود که دولت ایران معتقد بود عهدنامه ۱۹۳۷ در زمانی منعقد شده که استعمار انگلیس از کشور عراق حمایت می‌کرده است و با توجه به اصل تغییر فاحش اوضاع و احوال، دیگر چنین معاهده‌ای را به رسمیت نمی‌شناسد و تحفه استعمار باید از بین برود.



خردادماه ۱۳۴۸، دانشجوی سال یک دانشکده افسری، کریم پیروزان



رودهای دجله، فرات، هور حمار، شط العرب، کارون، اروندرود

با نگرش به نقشه‌های صفحات ۱۹ و ۲۱، لازم می‌دانم در رابطه با ادعای واهی عراق بگویم که در شمال بصره، هوری به نام «هور حمار» قرار دارد که در شمال آن سه رود به شرح زیر جاری می‌باشد:

- رود فرات در غرب عراق و شمال غرب هور حمار.

- رود دجله در شرق عراق و شمال شرق هور حمار.

- شط فرات در میان دو رود یادشده و شمال هور حمار.

رود فرات در شمال غربی هور حمار دو شاخه شده و شاخه شمالی آن به شط فرات پیوسته و پس از طی مسافتی در شمال هور، به نام شط فرات شناخته شده و در «الْقَرْنَه» به رود دجله می‌پیوندد و با نام شط العرب به سمت جنوب شرقی هور حمار ادامه مسیر داده و در منطقه «واکی» با شاخه جنوبی رود فرات و آب‌هایی که از هور سرازیر می‌گردد، یکی شده و به نام شط العرب تا «الخصیب» پیش رفته و در آنجا با رود کارون که از شمال خرمشهر به سمت جنوب می‌آید، برخورد کرده و اروندرود را تشکیل می‌دهند و تا دهانه فاو ادامه دارد و در این محل به خلیج همیشه پارس می‌ریزد.

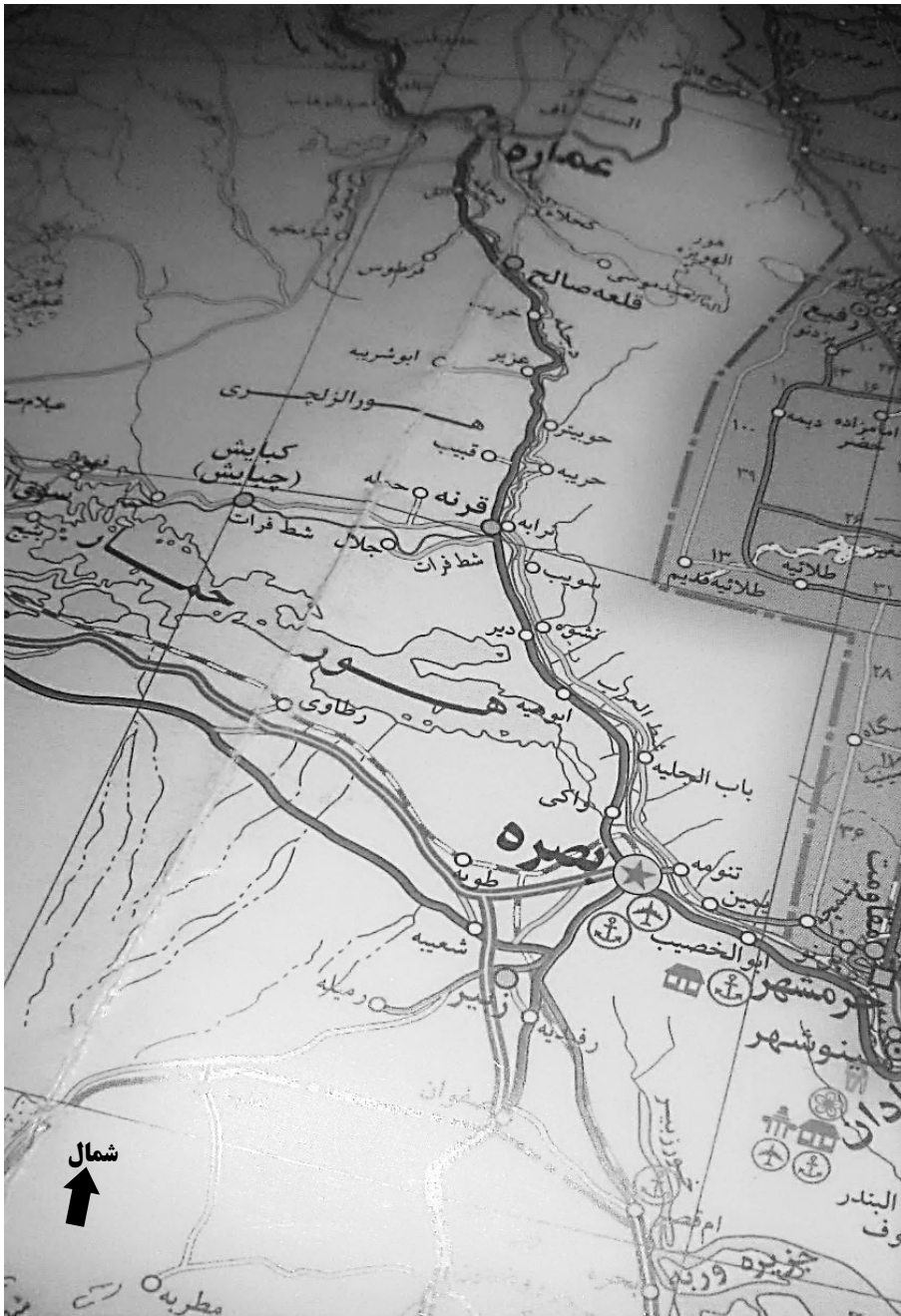
با توجه به مطالب بالا و نقشه‌های مربوطه، مشاهده می‌شود سخن مسئولین عراق مبنی بر اینکه شط العرب کاملاً داخل خاک عراق می‌باشد، صحت داشته و این آبراه با اروندرود فرق کلی دارد و دو مورد متفاوت می‌باشد که استعمار پیر آن را به این شکل مطرح نموده تا بر آتش اختلافات دو کشور همسایه دامن زده و از آب گل‌آلود برای خود ماهی بگیرد.

علاوه بر مسئله اروندرود، رژیم عراق نسبت به خوزستان چشم طمع داشت و در این باره شواهد بسیاری در دست است و دولت‌مردان عراق آشکارا و پنهان مواضع خود را با بی‌پروایی اعلام کرده‌اند.

برای نمونه، صالح مهدی عماش، معاون نخست وزیر عراق، در سال ۱۹۶۹ اظهار داشت:

«عراق هرگز به طور جدی در مورد شط العرب (اروندرود) با ایران اختلاف نداشته است؛ زیرا شط العرب (اروندرود) جزئی از خاک عراق است. اختلاف در مورد (خوزستان) بود که قسمتی از خاک عراق است و در دوره قیمومیت خارجی ضمیمه ایران شده و بر خلاف خواسته مردم عراق، اهواز نامیده می‌شود.»





نقشه هور حمار - بصره - شطا العرب - اروندرود

در همین راستا، فعالیت‌های رسانه‌های گروهی آن کشور منعکس‌کننده نیات حکومت عراق بوده است؛ چنانچه در ماه مه ۱۹۶۹، روزنامه جمهوری به چاپ بغداد نوشت:

«عربستان (خوزستان) در زمان حکومت عثمانی جزئی از خاک عراق بوده و بعدها توسط ایران غصب شده است.»

\*\*\*\*\*

در همان زمان، تلویزیون بصره در پشت سر گویندگان خود، نقشه جدیدی از عراق را قرار داده بود که در آن خوزستان با عنوان «عربستان» جزء خاک عراق محسوب شده بود و در نوامبر ۱۹۷۳، کانال هفت تلویزیون بغداد در برنامه «چیزی از تاریخ»، نام‌های متداول شهرهای ایران را تغییر داد و خرمشهر را «المحمره»، اهواز را «الاحواز»، آبادان را «عبادان» و حتی خرمشهر را جزء استان ناصریه خواند.

دولت عراق به طور رسمی، مبادرت به تغییر اسامی و نقشه‌ها کرد تا این خواست توسعه‌طلبانه را منعکس کند؛ مثلاً دولت عراق در کنگره معلمان عرب، نقشه‌ای به نام «خارطه الاحواز» ارائه داد که به موجب آن بخشی از خاک ایران که شامل ۲۶ شهر می‌شد، به عنوان یک منطقه مستقل به نام «الاحواز» و یا خاک عراقی معرفی شده بود.

از آن به بعد، جنگ سرد و تبلیغاتی بین دو طرف همچنان ادامه داشت تا اینکه عراق پس از بی‌نتیجه ماندن شکایتش به شورای امنیت سازمان ملل متحد، در رابطه با لغو قرارداد ۱۹۳۷، جنگ تبلیغاتی خود را علیه ایران شدت بخشید و با پناه دادن به افرادی چون سپهبد تیمور بختیار، رئیس سابق سازمان امنیت و اطلاعات کشور «ساواک»، بر شدت وخامت روابط خود با حکومت ایران افزود.

پس از خروج نیروهای انگلیسی از منطقه خلیج همیشه پارس در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ برابر با نهم آذر ۱۳۵۰ شمسی، ایران سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را مجدداً به پیکره اصلی خود، مام میهن عزیز ایران افزود.

با اینکه این اقدام بر اساس توافق قبلی با دولت انگلیس و شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه که مدعی مالکیت این جزایر بودند صورت گرفته بود، عراق تبلیغات شدیدی علیه ایران در مورد به اصطلاح اشغال این جزایر به راه انداخت و ضمن یادداشت شدیداللحنی به دولت ایران، اعلام داشت این جزایر متعلق به اعراب است و ایران باید نیروهای خود را از این سه جزیره خارج کند.

دولت عراق بدون اینکه منتظر پاسخ دولت ایران بماند، از روز دهم آذرماه ۱۳۵۰ برابر با اول دسامبر ۱۹۷۱، روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد و از کاردار سفارت ایران در بغداد خواست که ظرف مدت ۲۴ ساعت کشور عراق را ترک نماید.

شرح کامل وقایع اشغال سه جزیره یادشده توسط ایران و شکایت عراق به شورای امنیت سازمان ملل متحد و مذاکراتی که در آنجا به عمل آمده و تصمیمات متخذه، توسط اینجانب در کتابی با عنوان «خلیج همیشه پارس و تاریخچه سیاسی آن» گردآوری شده و در اینجا نیازی به تکرار آن مطالب نیست.

طی سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ برابر با ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ شمسی، در مرزهای دو کشور وضع متشنجی حکم‌فرما شد و ایران و عراق نیروهای خود را در طول مرزها تقویت کردند و گردان ۲۸۳ سوارزهی مانند همیشه مأموریت پرده پوشش را برای لشکر متبوعه خود انجام می‌داد و دو گروهان خود را در نوار مرز مستقر کرده بود، به طوری که گروهان یکم در منطقه عمومی جفیر و گروهان سوم در مواضع از پیش ساخته شده عین‌خوش قرار داشتند.

حدود یک هفته بود که گروهان دوم سوارزهی توسط گروهان سوم در منطقه عین‌خوش تعویض شده و به پادگان اهواز آمده بود.

من هم که تا آن تاریخ فرمانده دسته پشتیبانی گروهان ارکان گردان سوارزهی بودم، تازه به گروهان دوم منتقل و به عنوان فرمانده دسته دوم گروهان یادشده مشغول خدمت شده بودم.

### عملیات تپه ۳۴۳

تجمع نیروهای دو کشور در دو سوی مرز بارها به مبادله آتش میان آنها منجر شده که مهم‌ترین این رویدادها برخورد روز ۲۱ و ۲۲ بهمن‌ماه سال ۱۳۵۲ می‌باشد، که در این نبرد از تجهیزات سنگین استفاده شد و تعدادی از نیروهای دو طرف کشته و زخمی شدند.

رویداد واقعه از این قرار بود: در منطقه مرزی مهران از توابع استان ایلام، رودخانه‌ای وجود دارد به نام رودخانه کنجان‌چم، که قسمتی از مرز بین دو کشور ایران و عراق را تشکیل می‌دهد. این رودخانه از ارتفاعات داخل خاک ایران در استان ایلام سرچشمه گرفته و پس از عبور از منطقه صالح‌آباد و دامنه ارتفاعات کانی‌سخت و تنگ کنجان‌چم و دامنه تپه ۳۴۳، در تنگ زالوآب از بین پاسگاه مرزی زالوآب مستقر در خاک عراق و پاسگاه مرزی رضاآباد مربوط به مرزبانی ایران، نوار مرزی دو کشور را تشکیل می‌دهد و پس از طی مسافتی در غرب مهران، در جنوب‌غربی این شهر مقاوم، حوالی پاسگاه بهرام‌آباد وارد خاک عراق می‌گردد.

آب رودخانه کنجان‌چم از نظر کشاورزی برای هر دو کشور دارای اهمیت خاص می‌باشد و بر همین مبنا، دولت ایران تصمیم گرفته بود روی این رودخانه در تنگ کنجان‌چم سدی بنا نماید تا بتواند با کانال‌کشی‌های لازم، آب مورد نیاز کشاورزان را به دشت مهران منتقل نماید و کشاورزی را در آن منطقه رونق داده و زندگی مردم سر و سامانی بگیرد.

این کار عملی شد و سد کنجان‌چم توسط مهندسان ایرانی بنا گردید و هم‌زمان با آن، کانال‌های آبرسانی احداث گردید و آب‌های رودخانه کنجان‌چم به دشت مهران هدایت شد و از جریان آب به داخل خاک عراق ممانعت به عمل آمد.

موقعیت جغرافیایی تپه ۳۴۳، که قبلاً نامی از آن به میان آمد، طوری می‌باشد که کاملاً مشرف بر منطقه سد و جاده ارتباطی بین مهران و ایلام می‌باشد و علاوه بر آن، دید بسیار خوبی بر دشت بدره که در خاک عراق و مقابل دشت مهران می‌باشد دارد.

این تپه در دست هر یک از طرفین که باشد مزیت قابل ملاحظه‌ای از نظر کنترل عبور و مرور و مسائل نظامی دارد.

عراق با توجه به این موضوع، به منظور تسلط بر سد کنجان چم و دستیابی به آب آن، شامگاه روز ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۲ به تپه ۳۴۳، در حالی که تنها تعداد معدودی از چریک‌های کرد و لر ایرانی به عنوان جوانمرد دلاور زیر نظر ژاندارمری مهران روی آن مستقر بودند، تک نموده و آن تپه را به اشغال خود درآوردند.

در آن زمان، فعالیت‌های مرزی توسط مرزبانی کشور که از قسمت‌های سازمانی ژاندارمری کل کشور بود، انجام می‌شد. روی این اصل، برای اینکه دولت ایران عملیات نظامی خود را در مجامع بین‌المللی و سیاسی توجیه نماید، نیروهای ارتشی خود را در منطقه عملیاتی مهران زیر امر مرزبانی ژاندارمری قرار داده و هر نوع عملیات نظامی خود را از آن طریق طراحی، کنترل و عمل می‌نمود.

در منطقه مهران، یک ستاد عملیاتی تشکیل شده بود که محل استقرار آن در کنار سد کنجان چم بود و عناصر آن را پرسنل و افسران ژاندارمری تشکیل می‌دادند و فرماندهی منطقه به عهده تیمسار سرتیپ مقصودی از ژاندارمری کل کشور بود و ریاست ستاد آن را هم سرهنگ اقصی عهده‌دار بود.

پس از حمله عراق، ستاد عملیاتی فوق‌الذکر دستور پاتک را به یگان‌های زیر امر و تحت کنترل خود صادر نموده و متعاقب آن گردان‌های پیاده ۱۰۵ از تیپ ۲ دزفول و ۱۸۲ از تیپ ۸۴ خرم‌آباد و گروهان ژاندارمری مهران به همراه چریک‌های جوانمرد در حالی که با آتش پشتیبانی و سنگین توپخانه‌های موجود در منطقه حمایت می‌شدند، در ساعت ۰۲۰۰ بامداد روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۲ از طریق تپه امید، واقع در شمال شرقی تپه ۳۴۳ حمله کرده و در مدت دو ساعت در نبردی تن به تن و نزدیک، مجدداً تپه ۳۴۳ را از دشمن متجاوز بازپس گرفتند.

در این عملیات، تعداد زیادی از نیروهای طرفین کشته و یا زخمی شدند. از جمله پرسنل ایرانی که در این عملیات به درجه رفیع شهادت رسیدند، ستوان سوم پیاده ژاندارمری سالاری فرمانده دسته گروهان ژاندارمری بود. از آن به بعد، نام ستوان سالاری روی تپه ۳۴۳ باقی ماند و این تپه بدین نام معروف گردید.

لازم است در اینجا یادآور شوم در اثر تک اولیه نیروهای عراقی به تپه ۳۴۳، سروان شجاعی فرمانده گروهان ژاندارمری مهران به دستور تیمسار ارتشبد غلامعلی اویسی، که در آن زمان فرماندهی ژاندارمری کل کشور را بر عهده داشت، به یک درجه تنزیل درجه تنبیه گردید، ولی با وجود این، در عملیات پاتک اخیر، رشادت‌های زیادی از خود نشان داده بود تا بلکه بتواند جبران

گذشته را نموده و درجه از دست رفته را بازپس بگیرد، که خوشبختانه موفق شد، ولی نه به آن زودی و در آن عملیات، بلکه چند ماه بعد.

در رابطه با ستوان سالاری و فرمانده گروهان ژاندارمری مه‌ران «سروان شجاعی» شایعه‌ای وجود داشت که هنگام پیشروی یگان‌ها، دسته ستوان سالاری در اثر مقاومت دشمن، قادر به پیشروی نبوده و این موضوع را با بی‌سیم به فرمانده گروهان گزارش می‌نماید و چاره‌جویی می‌کند. فرمانده گروهان بیچاره هم که قبلاً در رابطه با از دست دادن هدف، مورد غضب قرار گرفته و تنبیه شده بوده، خیال می‌کند ستوان جوان بهانه‌جویی و تمارض نموده و قصد پیشروی ندارد؛ لذا پس از اینکه چندین مرتبه فرمان پیشروی می‌دهد، در پاسخ به پیام‌های ستوان سالاری اظهار می‌دارد «ستوان! میترسی؟ پیش! میترسی؟ پیش!! بنا بر این در هر دو صورت پیش!!». بالأخره به هر صورتی بود، ستوان سالاری همراه با دسته تحت کنترل خود در زیر آتش‌های شدید دشمن به پیش می‌رود و با دادن جان خود و سایر رزمندگان، هدف از دست رفته را بازپس گرفته و به مام میهن عزیز پیوند می‌زند و با صدای رسا، پیام هر ایرانی وطن‌پرست را به این دشمن متجاوز می‌رساند که:

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
ندارند شیر ژیان را به کس  
همه مرز ما پُر ز اهریمن است  
کز این ره ندارم نشیب و فراز  
گُنام پلنگان و شیران شود  
جوانان شایسته کارزار  
زن و کودک و مهر و پیوند خویش  
از آن به که کشور به دشمن دهیم  
تو گویی که آهن همی بُگسَلند  
ز چرخ برین بگذرانند گرد  
نبشته همه نامشان بر نگیں  
همه راست بالا، همه راست گوی

چو ایران نباشد تن من مباد  
هنر نزد ایرانیان است و بس  
جهان پر ز بدخواه و پر دشمن است  
نباید نشستن به آرام و ناز  
دریغ است ایران که ویران شود  
نگه کن بر این لشکر نامدار  
ز بهر بر و بوم و فرزند خویش  
همه سربه سر تن به کشتن دهیم  
دلیران ایران گشاده دلند  
چو جوشن بیوشند روز نبرد  
همه نیزه بر دست و باره به زمین  
همه نیک چهر و همه ماه روی

همان‌طور که گفتم، قبل از عملیات تپه ۳۴۳، یگان‌های گردان ۲۸۳ سوارزرهی به صورت متفرق در مأموریت بودند و در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۲، به یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی خوزستان آماده‌باش داده شد و گروهان دوم و گروهان ارکان گردان ۲۸۳ سوارزرهی که در پادگان اهواز مستقر بودند دستور حرکت به طرف شهر مهران را دادند.

در آن موقع، یگان‌های سوارزرهی مجهز به تانک‌های ام ۴۷ نوسازی‌شده توسط کارخانجات تانک‌سازی مسجد سلیمان و از قدرت آتش و تحرک خوبی برخوردار بودند و معمولاً به علت سنگینی وزن و وضعیت شنی تانک، برای اینکه به روکش آسفالت جاده‌ها آسیب چندانی وارد نشود و علاوه بر آن، به منظور نگهداری بیشتر تانک‌ها، دستور داده بودند هنگام جابجایی و راه‌پیمایی‌های طولانی، خودروهای شنی‌دار توسط تریلی‌های کمرشکن یا ماز حمل‌گردند و چون فاصله مسافت بین اهواز تا مهران حدود ۴۰۰ کیلومتر بود، می‌بایستی یگان‌های ترابری سنگین لشکر خودروهای شنی‌دار گردان ۲۸۳ سوارزرهی را ترابری نماید و چون در آن شرایط حساس و زمان کم، امکان رسیدن تریلی کمرشکن و ماز وجود نداشت، حدود ساعت ۰۴۰۰ صبح روز ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۲، یگان‌های گردان ۲۸۳ سوارزرهی به صورت راه‌پیمایی اداری از پادگان اهواز خارج شده و به طرف سه‌راه دهلران - اندیمشک و در نتیجه شهر مهران حرکت نمودند.

لازم به یادآوریست که یکی از دستورات صادره برای نگهداری تانک‌ها و صرفه‌جویی در مصرف سوخت آنها این بود که هرکدام نباید در طول یک سال بیش از ۸۰۰ کیلومتر روی شنی راه‌پیمایی نمایند.

تقریباً ساعت ۱۹۰۰ روز ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۲ روی باند فرودگاه اضطراری پای پل نادری بودیم که یگان‌ها از پشتیبانی لشکر به فرماندهی ستوان دوم ترابری اسماعیل غفاری‌پور جهت حمل تانک‌ها به ما ملحق شد، ولی از بارگیری آنها خودداری نموده و اظهار داشت به من دستور ترابری تا فرودگاه اضطراری را داده‌اند و شما هم در حال حاضر، به مقصد رسیده‌اید.

علت صدور چنین دستوری این بود که پل نادری از نوع فلزی پیش‌ساخته روی رود کرخه نصب و ظرفیت تناژ آن برای وسایل سبک پیش‌بینی شده و قادر نبود وزن تانک همراه با تناژ تریلی یا کمرشکن را تحمل نماید. علاوه بر آن، جاده بین پل نادری تا شهر مهران خاکی بوده و پل‌های روی رودخانه‌های بین راه مانند دوبرج، چنگوله و... آمادگی عبور مازها را نداشتند.

در هر صورت، دنباله راه را مجدداً به صورت راه‌پیمایی شبانه ادامه دادیم و حدود ساعت ۲۲۰۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۲ بود که به مواضع عین‌خوش رسیدیم.

هوا ابری و باران در حال باریدن بود. گروهان سوم سوارزرهی قبل از رسیدن ما به عین خوش مواضع خود را به یگان‌های اعزامی از تیپ ۲ دزفول تحویل داده و آماده حرکت و ملحق شدن به گردان ۲۸۳ سوارزرهی بود.

سروان اسدالله فیض‌بلاتی فرمانده گروهان یادشده طی گزارش کوتاهی که به عرض فرمانده گردان رسانید، اظهار داشت: «برابر اطلاع واصله در روی تپه ۳۴۳، بین نیروهای ایران و عراق درگیری شده و نیروهایی هم از تیپ ۲ دزفول به منطقه اعزام شده و بقیه تیپ هم آماده استقرار در مواضع عین خوش می باشند که اولین گردان آن به مواضع عین خوش آمده‌اند.»

پرسنل گردان ۲۸۳ سوارزرهی شام را در هوای بارانی و مطلوب منطقه عین خوش صرف کرده و مجدداً آماده حرکت شدند. حدود ساعت ۲۴۰۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۲ بود که گردان (-) سوارزرهی از عین خوش به طرف دهلران و مهران حرکت کردیم. هنگام حرکت سریال راه‌پیمایی طوری در نظر گرفته شده بود که گروهان سوم به عنوان جلودار، گروه فرماندهی گردان دنبال یگان جلودار، گروهان ارکان گردان به عنوان عمده قوا و بالأخره گروهان دوم به عنوان عقبدار حرکت می کردند. تأمین عقبه گروهان عقبدار به عهده دسته دوم گروهان دوم و به فرماندهی من واگذار شده بود.

از رودخانه دویرج که گذشتیم، هر از گاهی یک دستگاه جیپ لندور با یک یا دو نفر سرنشین از کنار ما می‌گذشت و این عمل تا شهر مهران همچنان ادامه داشت. در ابتدا، من متوجه این موضوع نشده بودم و فکر می‌کردم از خودروهای عبوری مسیر می‌باشند، زیرا برای اولین بار بود که من در این مسیر به مأموریت می‌رفتم، تا اینکه راننده یکی از تانک‌ها که من در آن بودم، مرا در جریان گذاشت و وقتی آن موضوع را با رکن ۲ گردان در میان گذاشتم، به من گفتند که آنها از عناصر گروه اطلاعات وابسته به لشکر می‌باشند و پایگاهشان در شهر دهلران قرار دارد و جهت همکاری با ما آمده‌اند و مسئولیت این گروه به عهده سروان ذاکری می‌باشد.

حدود ساعت ۰۵۰۰ روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۲ از دهلران خارج شده و حوالی ساعت ۰۹۰۰ همان روز به سواحل رودخانه چنگوله رسیدیم. آب رودخانه چنگوله گوگردی بوده و بوی بسیار تندی دارد و پس از طی مسافتی در خاک ایران و در میان ارتفاعات مرزی، مانند رودخانه دویرج، به داخل خاک عراق سرازیر می‌شود. هوای بارانی شب قبل، صاف و آفتابی شده بود، ولی در اثر بارندگی اخیر، آب رودخانه بالا آمده بود. در آن زمان، روی رودخانه برای عبور و مرور عابرین پیاده



هم پلی نصب نشده بود؛ لذا مجبور بودیم به منظور یافتن گذار قابل عبور، عرض رودخانه را شناسایی نموده تا بتوانیم خودروها و پرسنل را به ساحل دور رودخانه ببریم.

عبور از رودخانه با این وضعیتی که شرح دادم، حدود سه الی چهار ساعت طول کشید و پس از آن، در ساحل دور رودخانه، منطقه پراکندگی انتخاب گردید و به بازسازی خودروها و همچنین استراحت پرسنل مشغول شدیم.

علت اینکه پس از عبور از رودخانه چنگوله به پیشروی ادامه ندادیم این بود که از رودخانه چنگوله تا شهر مهران دشت صافی وجود دارد و نیروهای عراقی از پاسگاه مرزی دوراجی که در داخل خاک عراق است، دید و تیر بسیار خوبی بر منطقه داشته و هرگونه حرکت ایرانیان را کنترل می کردند. به همین جهت، مجبور بودیم تا زمان تاریکی شب، در منطقه تجمع انتخابی باقی بمانیم.

هم‌زمان با ما، یگان‌هایی از توپخانه‌های سنگین ارتش، مانند توپخانه ۱۷۵ م، ۱۳۰ م، ۲۰۳ م، در حال تردد و حرکت به سمت شهر مهران بودند.

بالأخره در ساعت ۱۸۰۰ روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۲، یگان‌های گردان ۲۸۳ سوارزرهی با راه‌پیمایی تاکتیکی و به صورت نفوذی، منطقه تجمع را ترک نموده و به سمت شهر مهران حرکت کردیم.

دسته دوم گروهان دوم که فرماندهی آن را من به عهده داشتم، به عنوان جلودار گردان، با چراغ خاموش و همراه سکوت رادیویی مطلق در حرکت بود و فقط در پاسخ به فرماندهی گردان با جملات کوتاهی وضعیت منطقه را گزارش می داد.

در حدود ۲۰ کیلومتری شهر مهران، در سمت راست جاده، کانال آبرسانی که قبلاً وصف آن رفته و برای انتقال آب سد کنجان چم به دشت مهران برای کشاورزی تهیه و ساخته شده است، با ارتفاع بیش از دو متر از سطح زمین ساخته و جاده‌ای در ضلع شرقی آن کشیده شده بود، که چنانچه روی این جاده رفت و آمدی انجام می گرفت، از نظر دیده‌بان‌های عراقی مخفی می ماند؛ به ویژه در تاریکی شب. به همین دلیل، رکن سوم گردان، ستون راه‌پیمایی را به آن سمت حرکت داده و به طرف پاسگاه رضاآباد و سد کنجان چم هدایت کردند. بالأخره هرطور بود گردان ۲۸۳ سوارزرهی نیمه‌شب روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۲، در پشت ارتفاعات پاسگاه رضاآباد موضع گرفت و منتظر دستور از قرارگاه عملیاتی مستقر در سد کنجان چم شد.

در آن شب، هیچ حادثه و اتفاقی - هرچند کوچک - روی نداد و یگان‌ها با استقرار در مواضع و هوشیاری کامل، آماده پدافند از مواضع خود در مقابل تک و یا اقدامات احتمالی عراق، شب را سپری کردند و حتی نیروهای عراقی هم هیچ‌گونه واکنشی از خود بروز ندادند. درحالی که معلوم

نبود این عدم واکنش عراق از بی خبری ورود نیروهای ایران به منطقه بود یا نگران پاسخ رزمندگان نیروهای مسلح ارتش؟ زیرا قبلاً ضرب شصت این دلاوران را چشیده بود. تا آنجا که من اطلاع دارم، یگان‌هایی که در منطقه عمومی مهران و سد کنجان‌چم حضور داشتند، عبارت بودند از:

- گردان ۱۰۵ پیاده تیپ ۲ دزفول.
  - گردان ۱۸۲ پیاده تیپ ۸۴ مستقل خرم‌آباد.
  - گردان ۲۸۳ سوارزرهی لشکر ۹۲ زرهی خوزستان.
  - گردان توپخانه ۱۰۵ مم کشتی از تیپ ۸۴ مستقل خرم‌آباد.
  - گردان توپخانه ۱۳۰ م م از گروه ۲۲ توپخانه کازرون.
  - گردان توپخانه ۱۷۵ م م از گروه ۲۲ توپخانه کازرون.
  - گروه ۲۲ توپخانه کازرون که چند سال بعد از کازرون به شهرضا انتقال یافت و به گروه ۲۲ توپخانه شهرضا معروف گردید و تا این تاریخ، در همان محل باقی مانده است.
  - یگان مرزبانی ژاندارمری کل کشور مستقر در شهر مهران.
  - گروهان ژاندارمری مهران.
  - نیروهای مردمی به نام چریک‌های جوانمرد زیر امر گروهان ژاندارمری مهران.
  - احتمالاً یگان‌های دیگری هم در منطقه وجود داشته‌اند، که اینجانب نام‌هایشان را فراموش کرده و یا چون در رده دسته انجام وظیفه می‌کردم نیازی به اطلاع من از ماهیت آنها نبوده است.
- روز ۲۴ بهمن‌ماه ۱۳۵۲ نحوه استقرار یگان‌های سوارزرهی و سایر یگان‌های عمل‌کننده از طریق ستاد عملیاتی مهران ابلاغ شد و گروهان سوم سوارزرهی به جنوب شهر مهران در پشتیبانی نیروهای مستقر در پاسگاه بهرام‌آباد نقل مکان نمود و گروهان دوم سوارزرهی مأموریت یافت عملیات نیروهای مستقر در تپه ۳۴۳ و پاسگاه رضاآباد را پشتیبانی کرده و هرگونه پیشروی یگان‌های موتوریزه و پشتیبانی‌کننده دشمن به طرف تپه ۳۴۳ و پاسگاه زال‌آب را خنثی نماید.
- گردان ۱۰۵ پیاده که در عملیات تصرف تپه ۳۴۳ شرکت فعال داشت، پس از خاتمه مأموریت و برقراری آرامش در منطقه، مواضع متصرفی روی تپه ۳۴۳ را به یگان ژاندارمری مهران و چریک‌های جوانمرد تحت کنترل آنها داده و خود به پشت ارتفاعات شرق سد کنجان‌چم تغییر مکان داده و در آنجا استقرار یافت.

گردان ۱۸۲ پیاده خرم‌آباد همانند واحد مشابه خود (گردان ۰۵ پیاده) عمل نموده و در دامنه ارتفاعات کانی سخت و تپه امید در غرب سد کنجان چم مستقر گردید.

گردان‌های توپخانه موجود در منطقه عملیات، هرکدام نسبت به بردی که داشتند، در حوالی رودخانه گاوی، در شرق شهر مهران مواضع خود را انتخاب و ضمن استقرار، توپ‌ها را به سمت هدف‌های از پیش تعیین شده در خاک عراق روانه نموده و آماده اجرای عملیات آینده شدند.

در ابتدا، آماد و تدارکات و پشتیبانی از یگان‌های عملیاتی در منطقه مهران به عهده پشتیبانی منطقه کرمانشاه بود، که یک نقطه آماد در صالح‌آباد ایجاد کرده بود و این وظیفه را انجام می‌داد؛ اما پس از مدتی، این مأموریت به پشتیبانی منطقه ۲، که مرکز آن در شیراز و قرارگاه مقدم آن در دزفول بود، واگذار گردید.

چون پرسنل یگان‌های ارتش در منطقه عملیاتی مهران زیاد شده و برای برطرف کردن نیازهای روزانه خود، از جمله خرید وسایل مورد نیاز، رفتن به حمام، اصلاح سر، شستشوی لباس و... به شهر رفت و آمد می‌کردند و در نهایت، برای اهالی مهران و مسئولین شهر مشکلاتی به وجود آورده بودند، به پیشنهاد کلیه فرماندهان یگان‌ها و مسئولین شهری و تصمیم فرماندهی منطقه عملیات، گروه کوچکی را به عنوان دژبان تشکیل داده و محل استقرار آن را در ساختمان گروهان ژاندارمری مهران در نظر گرفتند و مسئولیت آن را به من واگذار نمودند. در ابتدای امر، اجرای این کار مشکلات و درگیری‌هایی را بین مأمورین و پرسنل یگان‌ها در پی داشت، ولی چون با حمایت فرماندهان و مسئولین شهر به خوبی کنترل می‌شد، مورد رضایت مردم شهر قرار گرفت. اگر این تدبیر بکار گرفته نمی‌شد، بی‌تردید رفتار نظامیان در شهر، عواقب ناگواری را به بار می‌آورد و با توجه به مرزی بودن شهر مهران و مستعد بودن چنین محل‌هایی برای تبلیغات منفی دشمن، جبران اتفاقات به وجود آمده احتمالی به راحتی ممکن نبود و چه بسا کار را در محل مشکل‌تر می‌ساخت.

لازم به ذکر است که یک فروند هلی‌کوپتر ۲۰۵ از گروه هوانیروز اصفهان به خلبانی ستوان یکم ایران‌منش برای جابه‌جایی مسئولین و همچنین اجرای شناسایی و دیده‌بانی هوایی در اختیار ستاد عملیاتی مهران قرار داشت.

متعاقب عملیات تپه ۳۴۳ دولت عراق به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد و تقاضای نشست فوری شورا را نمود. دولت ایران نیز از دبیر کل سازمان ملل تقاضا نمود تا نماینده خود را برای بازدید از منطقه اعزام دارد تا بی‌اساس بودن ادعای عراق ثابت شود. نماینده سازمان ملل به اتفاق گروه کارشناسان و متخصصین نظامی در ابتدا وارد خاک عراق شده و مدت

سه روز با سه فروند هلی کوپتر عراقی از منطقه عملیات داخل خاک عراق دیدن نموده و پس از شناسایی های زمینی و هوایی، از طریق بغداد به تهران و از آنجا به شهر مهران آمدند.

درست خاطر هست که شب قبل از ورود نماینده سازمان ملل متحد و گروه همراهان وی به شهر مهران، کلیه نقشه های نظامی منطقه عملیات را با مقیاس ۱:۵۰۰۰۰ و ۱:۲۵۰۰۰۰ که در اختیار واحدها بود، جمع آوری کرده و سریعاً نقشه های جدیدی در اختیار گذاشتند که موقعیت تپه ۳۴۳ و نوار مرزی را به خوبی مشخص می نمود. به محض اینکه نماینده سازمان ملل متحد در ستاد عملیاتی کنار سد کنجان چم از هلی کوپتر پیاده شد، از مسئولین مربوطه تقاضای واگذاری نقشه منطقه عملیات به آنها را نمود، که بلافاصله نقشه های جدید در اختیار وی قرار داده شد.

نماینده دبیر کل سازمان ملل متحد بیش از یک روز در منطقه عملیاتی مهران توقف نکرد و با توجه به اینکه سه روز از طریق خاک عراق شناسایی های لازم را انجام داده بود، به اتفاق چند نفر از فرماندهان یگان های شرکت کننده در عملیات و به وسیله چند رأس قاطر روانه تپه ۳۴۳ شدند تا وضعیت منطقه درگیری و زد و خورد را از نزدیک مشاهده و بررسی نمایند. فرماندهان ایرانی روی تپه ۳۴۳ آثار حمله نیروهای عراقی، از جمله جنازه های افسران و سربازان که گویای تهاجم آنها به خاک ایران بود، را به نماینده سازمان ملل متحد نشان دادند و به این طریق، تجاوز عراق به خاک ایران ثابت گردید و به مردم و سازمان های جهانی اعلام داشتند که ایرانیان از حق قانونی و سرزمین اجدادی خود دفاع کرده و هیچ گونه چشم داشتی به سرزمین دیگران ندارند.

راه ارتباطی تپه ۳۴۳ بسیار مشکل و صعب العبور بود، به طوری که برای تدارکات آنجا از قبیل رساندن آب، یخ، غذا، مهمات، مواد سوختی و... فرماندهان مجبور بودند از حیوانات، مخصوصاً قاطر استفاده کنند. امروزه هم در مناطق کوهستانی و صعب العبور و همچنین یگان های کوهستانی از این نوع وسیله استفاده می کنند و وجود آنها برای یگان ها خیلی مهم و حیاتی است. کما اینکه یک روز در نقطه تقسیم آماد طبقه یک صالح آباد بر سر مقدار و کیفیت جیره پرسنل، بین نمایندگان و فرماندهان یگان ها با مسئولین نقطه آماد بحث شدیدی در گرفته بود و یکی از فرماندهان یگان پیاده که یگانش روی تپه ۳۴۳ مستقر بود و برای دریافت آماد طبقه یک خود به نقطه آماد آمده بود، پس از اینکه دید بحث هایشان با مسئولین آمادی نتیجه نخواهد داشت، با حال تمسخر اظهار داشت: «علیق قاطرهای مرا که زبان ندارند و نمی توانند از حق خود دفاع کنند بدهید!! پرسنل خودشان می دانند و شما!! آنها از حقشان دفاع خواهند کرد!!»

لازم به یادآوری است که اصولاً آماد طبقه ۱ شامل انواع جیره غذایی پرسنل و علیق حیوانات می باشد و به همین خاطر، موضوع فوق الذکر در آنجا پیش کشیده شد و مدت ها بر سر زبان ها بود. با این همه مشکلات، موقعی که غذای پرسنل را بر دوش این حیوان می گذاشتند و روانه مواضع تپه ۳۴۳ می نمودند، در بین راه یا زمانی که به مقصد می رسیدند، ناگهان این چهارپای چموش در اثر کوچک ترین ناملاپماتی لگد انداخته و تمام زحمات مسئولین را به باد داده و مواد حمل شده را بر زمین می ریخت و مشکلات جدیدی برای پرسنل و فرماندهان به وجود می آورد. ملاحظه می شود که معضل یگان های قاطرریزه دست کمی از یگان های موتورریزه ندارد؛ اگر یگان های موتورریزه مسئله سوخت و روغن و جوش آوردن آب رادیاتور را دارند، یگان قاطرریزه هم مشکلات آنچنانی خود - که شمه ای از آن ذکر شد - را دارند. پس از انجام بازدید نماینده سازمان ملل متحد از ایران و عراق و انجام مذاکراتی چند، شورای امنیت سازمان ملل متحد بر اساس گزارش نماینده اعزامی دبیرکل، قطعنامه ۳۴۸ را به شرح زیر صادر نمود:

- رعایت اکید قرارداد آتش بس هفتم مارس ۱۹۷۴ برابر با ۱۷ اسفندماه ۱۳۵۲.
- عقب نشینی سریع و همزمان نیروهای دو کشور از نواحی مرزی.
- اجتناب از به کار بستن هر نوع اعمال خصمانه علیه یکدیگر.
- از سرگیری مذاکرات دو کشور بدون هیچ گونه قید و شرط.

به منظور حل همه مسائل دوجانبه، کشورهای ایران و عراق موافقت کردند که نیروهای خود را در طول مرز عقب بکشند و برای حل اختلافات مرزی، از طریق مذاکره اقدام نمایند. پس از اینکه قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد ایران و عراق در رسانه های عمومی دو کشور و منطقه منتشر گردید و مورد توجه محافل سیاسی جهان قرار گرفت، من دریافتم که اختلافات بین دولت ها، به خصوص کشورهای همسایه، تنها از راه توسل به زور و نیروهای نظامی حل و فصل نخواهد شد، بلکه باید همزمان با آن، از طریق فعالیت های سیاسی، نظر سازمان ها و محافل سیاسی منطقه و جهان را به منظور حمایت و پشتیبانی از نظرات و اهداف خود جلب نمایند.

همزمان با بازدید نماینده دبیر کل سازمان ملل متحد از منطقه عملیاتی مهران، گروهان یکم سوارزهی که در منطقه عمومی جفیر مستقر شده بود، به مهران آمده و به گردان ملحق گردید و در باغات و نخلستان هایی که در پشت پاسگاه فرخ آباد و ابتدای ورودی دروازه شمالی شهر قرار

داشت، موضع گرفته و مستقر شد و بدین ترتیب گردان سوارزرهی به طور یکدست در منطقه مهران متمرکز گردید.

یکی از دلایل عقب‌نشینی و نرمش دولت عراق در برابر ایران، شورش کردهای شمال عراق و گرفتاری روزافزون نیروهای عراقی در مقابله با این شورش بود و دولت ایران از آغاز این شورش به کردهای عراق و رهبر آنها ملامصطفی بارزانی کمک می‌کرد و حتی توپخانه‌های ایران از داخل خاک ایران نیروهای کرد را پشتیبانی آتش می‌کردند و یک ستاد عملیاتی در کردستان تشکیل شده بود و افسران ایرانی در آنجا حضور فعال داشتند. با وجود اینکه به دنبال توافق طرفین درباره فراخواندن نیروها از مرز دو کشور، آرامش نسبی در مرزها برقرار گردیده بود، اما جنگ تبلیغاتی بین ایران و عراق همچنان ادامه داشت و ارسال اسلحه، مهمات، مواد غذایی و دارویی برای شورشیان کرد عراقی از ایران قطع و متوقف نشد و همچنان ادامه داشت. شورش کردهای عراقی به رهبری ملامصطفی بارزانی در اواخر زمستان ۱۳۵۴ برابر با اوایل سال ۱۹۷۵، به اوج خود رسید و سرانجام دولت عراق تصمیم گرفت بر سر این موضوع با ایران مذاکره و معامله نماید. در رابطه با عقب‌نشینی نیروها از نوارهای مرزی، تعدادی از یگان‌های توپخانه، منطقه عملیاتی را ترک کرده و به گروه‌های خود پیوستند. یگان‌های پیاده و سوارزرهی که در منطقه عملیات بودند، همچنان در عقب جبهه، منطقه پراکندگی انتخاب و تا اواخر مردادماه ۱۳۵۳ تعویض نشدند. پرسنل مستقر در منطقه، ایام نوروز را در سنگرها و مواضع خود جشن گرفتند و تقریباً پس از ۴۵ روز که از شروع عملیات تپه ۳۴۳ گذشته بود، بنا به اصرار پرسنل و پیشنهاد فرماندهان یگان‌ها و تصمیم ستاد عملیاتی، مقررگردید از هر گروهان، یک‌دهم پرسنل کادر برای مدت سه روز به مرخصی اعزام گشته و پس از مراجعت تعداد دیگری روانه شوند. این عمل روال جاری یگان‌ها قرار گرفت و بقیه پرسنل که در منطقه عملیاتی حضور داشتند، به امور آموزش، تعمیر و نگهداری مشغول بودند. این برنامه تا نیمه مرداد ۱۳۵۳ ادامه داشت و کم‌کم چون هوا رو به گرمی گذاشته و باد سام که مخصوص منطقه بود، وزیدن گرفته و شروع شده بود، پرسنل برای رهایی از این معضل، شروع به ساختن آلونک‌هایی کرده و خود را از زندگی در زیر چادر نجات داده و به آلونک‌نشینی روی آوردند. فوق‌العاده‌ای که روزانه برای پرسنل در نظر گرفته و از طریق دارایی و افسر عامل پرداخت می‌گردید بدین میزان بود:

- کلیه درجه‌داران کادر و وظیفه مبلغ ۶۰ ریال.

- افسران ستوان سوم و ستوان دوم کادر و وظیفه مبلغ ۱۰۰ ریال.

- افسران ستوان یکم کادر و وظیفه و سروان مبلغ ۳۰۰ ریال.

- افسران ارشد از سرگرد تا سرهنگ تمام داخل مبلغ ۴۰۰ ریال.

- امرای ارشد هر کدام مبلغ ۶۰۰ ریال.

جالب اینجاست که در همان زمان، قیمت یک کیلوگرم پرتقال در شهر مهران، مبلغ ۱۱۰ ریال بود. بدین ترتیب، مشاهده می‌نمایید که به افراد با درجات پایین چه فشاری وارد می‌شده است!! البته به نظر من باید بین پرسنل با توجه به میزان تحصیلات و شغل واگذاری، اختلاف حقوقی وجود داشته باشد، ولی نه به این اندازه!! باید حقوق و مزایا را طوری در نظر گرفت که پایین‌ترین طبقه حقوقی، بتواند نیازمندی‌های روزانه خود را به راحتی تهیه نماید و هیچ‌گونه عقده‌ای برایش به وجود نیاید.

مشکل دیگری که در این رابطه برای پرسنل مأمور پیش می‌آمد، این بود که اگر افرادی به صورت انفرادی و جدا از یگان سازمانی خود به مأموریت اعزام می‌شدند، حق مأموریت آنها را به صورت انفرادی پرداخت می‌نمودند، ولی دیگر جیره غذایی و مکان زیست و خواب در اختیار آنها قرار نمی‌دادند و این کارها به طور کلی بر عهده فرد اعزام‌شونده به مأموریت بود. کما اینکه خلبانان هوانیروز اعزامی به منطقه عملیاتی مهران به این مشکل دچار شده بودند و در شهر کوچکی مثل مهران، تهیه غذا برای آنها مشکل بود و با آمدن گردان سوارزهی به منطقه، این موضوع حل شد و غذای آنها را تأمین می‌کردیم.

مأموریت گردان سوارزهی و سایر یگان‌های یادشده در مهران بدین نحو تا آخر مردادماه سال ۱۳۵۳ ادامه داشت، تا اینکه به علت طولانی شدن مدت مأموریت و خسته شدن پرسنل، دستور تعویض یگان‌ها صادر و مقرر گردید گردان ۱۰۰ پیاده و گروهان سوم گردان ۲۳۲ تانک جمعی تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ خوزستان، تشکیل گروه رزمی پیاده را داده و گردان ۲۸۳ سوارزهی را تعویض نمایند. گردان‌های ۱۰۵ پیاده دزفول و ۱۸۲ پیاده خرم‌آباد بلاعوض تعویض شده و کلیه یگان‌ها نیز به عقب کشیده و به پادگان‌ها روانه شدند.

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که نیروهای موجود در منطقه، به طور چشمگیری تقلیل یافتند و این عمل نشانگر آن است که آرامش در منطقه برقرار گشته و نیروهای عراقی قادر نخواهند بود عکس‌العملی از خود نشان دهند.

مدت سه ماه از زمان تعویض یگان‌ها تا نیمه دوم آبان‌ماه سال ۱۳۵۳ را در پادگان اهواز گذراندیم و روز پانزدهم آبان‌ماه بود که به گروهان دوم سوارزهی دستور داده شد به سمت شهر

مهران حرکت کرده و گروهان سوم تانک گردان ۲۳۲ را نیز تعویض نماید. تعویض اخیر همراه با شروع مأموریت جدید برای گروهان دوم سوارزهی تا آخر بهمن ماه سال ۱۳۵۳ طول کشید و این مرتبه مأموریت را به طور مستقل از گردان انجام دادیم.

خاطره جالبی از مأموریت مهران دارم که بسیار جالب و شیرین و از نظر مذهبی آموزنده است: من و دو نفر از افسران هم دوره ام که در گردان سوارزهی خدمت می کردیم، قرار بود اول مهرماه ۱۳۵۳ به درجه ستوان یکمی مفتخر گردیم. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۳ جهت انجام تست ورزش ترفیعاتی باید به مرکز پیاده شیراز اعزام می شدیم؛ هنگام سوار شدن به خودرو، یک نفر از افسران شیرازی جمعی گردان ۱۰۵ پیاده دزفول به نام سرگرد فولادی نزد من آمد و اظهار داشت: «شما که به شیراز می روید ممکن است کاری برای من بکنید؟» جواب دادم «البته!!» ادامه داد: «پس از اینکه کارهایتان را کردید و خواستید به منطقه برگردید، سری به شاه چراغ بزنید و داخل حرم که شدید در فلان نقطه بایستید (مشخصات محل مورد نظر را داد) و بدون اینکه جلوتر بروید، رو به شاه چراغ کرده از قول من به او بگویید فلانی گفت چطور شد؟» من چون از حرف های او چیزی سر در نیاوردم، سؤال کردم: «خوب بعد!!؟ دیگه چه کنم؟» در جوابم گفت: «دیگر هیچ!! شما فقط این را بگویید و بیایید. اگر این کار را برای من بکنید، بی اندازه ممنون و متشکر خواهم شد.»

در هر صورت، در شیراز این کار را انجام دادم و به مهران برگشتم و نتیجه را برایش بیان کردم. جناب سرگرد هم از من تشکر کرد و رفت! یک هفته بعد، درحالی که بی اندازه خوشحال به نظر می رسید و یک جعبه شیرینی در دست داشت، به چادر ما آمد و گفت: «می دانی سؤالی که توسط شما از شاه چراغ کردم چه بود؟ قبلاً من از او خواسته بودم ترتیبی دهد تا پس از چند سال دربه دری به شیراز منتقل شوم، ولی هرچه انتظار کشیدم، این خواسته انجام نشد و فکر کردم موضوع را فراموش کرده است؛ لذا از طریق شما موضوع را یادآوری و پیگیری نمودم و امروز حاجتم برآورده شد و من منتقل شده ام.» واقعاً بنامم به این اعتقاد و ایمان!!

از آن تاریخ به بعد، من هم همین کار را پیش گرفتم و هر موقع کار یا خواسته ای دارم، از روی خلوص نیت روی به آنها کرده و با همان زبان بی زبانی یاری می طلبم و تاکنون هم موفق شده ام. تعویض یگان ها و تقلیل یافتن آنها همچنان تا زمستان سال ۱۳۵۴ مطابق با ژانویه ۱۹۷۵، که قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به امضاء دو کشور ایران و عراق رسید، ادامه داشت.



## قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر

### امضای قرارداد الجزایر

وزرای خارجه ایران و عراق در ژانویه سال ۱۹۷۵ برابر با بهمن ۱۳۵۳، در شهر استانبول ترکیه با یکدیگر ملاقات کردند و این نخستین بار پس از سال ۱۹۶۸ برابر ۱۳۴۷ شمسی بود که نمایندگان دو کشور در چنین سطح بالایی از مقامات دولتی با هم مذاکره می‌کردند. این بار از مذاکرات نتیجه‌ای به دست نیامد، زیرا عراقی‌ها سخنان سابق خود مبنی بر اینکه «شط‌العرب (اروندرو) جزو سرزمین ملی کشور عراق است» را تکرار نمودند.

قرار بود در همان سال کنفرانسی در شهر الجزیره، پایتخت کشور الجزایر، از سران کشورهای صادرکننده نفت عضو اوپک تشکیل گردد. قبل از برگزاری کنفرانس، سران عضو اوپک (از روز چهارم تا ششم ماه مارس ۱۹۷۵ برابر با ۱۵ تا ۱۷ اسفند ۱۳۵۳ در الجزیره) ژنرال احمد حسن البکر، رئیس‌جمهور وقت عراق و صدام حسین تکریتی، معاون او، که در ضمن دامادش هم بود، فرصت را غنیمت شمرده و تصمیم گرفتند که هنگام تشکیل کنفرانس، به اختلافات خود با ایران خاتمه دهند.

این کار ابتدا به ساکن و بدون مقدمه امکان‌پذیر نبود و باید شرایط لازم را فراهم نمود. روی این اصل، رئیس‌جمهور الجزایر را در جریان امر قرار دادند تا قضیه با میانجیگری وی فیصله یابد. پرزیدنت بومدین رئیس‌جمهور الجزایر توانست در فرصتی که از آغاز دیدار شاه و صدام حسین تکریتی فراهم شده بود، سران دو کشور را برای رسیدن به یک توافق کلی متقاعد نماید. بدین طریق یک ماه و نیم بعد از مذاکرات وزرای خارجه دو کشور در استانبول ترکیه، خبرگزاری‌ها گزارش دادند که ایران و عراق در جریان کنفرانس سران کشورهای صادرکننده نفت عضو اوپک با میانجیگری رهبر الجزایر، به توافق مهمی درباره اختلافات مرزی دو کشور رسیده‌اند.

## مفاد اساسی توافقنامه الجزایر

با رعایت اصول احترام به تمامیت ارضی و تجاوزناپذیر بودن مرزها و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر، طرفین تصمیم گرفتند:

۱- مرزهای زمینی خود را بر اساس پروتکل قسطنطنیه (استانبول) مورخه ۱۹۱۳ و به صورت جلسات کمیسیون تعیین مرز (تحدید حدود) مورخه ۱۹۱۴ تعیین کنند.

۲- مرزهای آبی خود را بر اساس خط تالوگ تعیین نمایند. «خط تالوگ خط میانه کانال اصلی قابل کشتیرانی و در پایین‌ترین سطح قابل کشتیرانی می‌باشد.»

۳- با این کار، هر دو کشور امنیت و اعتماد متقابل را در امتداد مرزهای مشترک خویش برقرار خواهند ساخت. طرفین بدین‌سان متعهد می‌شوند که در مرزهای خود یک کنترل دقیق و مؤثر به منظور قطع هرگونه رخنه و نفوذ که جنبه خرابکارانه از هر سو داشته باشد، اعمال کنند.

۴- طرفین توافق کردند که مقررات فوق عواملی تجزیه‌ناپذیر جهت یک راه حل کلی بوده و بدیهی است نقض هر یک از مفاد فوق مغایر با روحیه توافق الجزایر است.

در جهت اجرای اعلامیه الجزایر، وزرای امور خارجه سه کشور ایران و عراق و الجزایر، از تاریخ ۱۵ مارس تا ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ به ترتیب در تهران، بغداد، الجزیره و بغداد گرد آمدند.

نتیجه این چهار نشست امضای عهدنامه مربوط به مرز مشترک و حسن همجواری بین ایران و عراق در ژوئن ۱۹۷۵ بود. این عهدنامه دارای سه پروتکل ضمیمه به شرح زیر می‌باشد:

۱- پروتکل مربوط به علامتگذاری مجدد مرزهای زمینی بین دو کشور ایران و عراق.

۲- پروتکل مربوط به تعیین مرز در رودخانه‌های بین ایران و عراق.

۳- پروتکل مربوط به امنیت در مرزهای دو کشور ایران و عراق.

علاوه بر پروتکل‌های یادشده بالا، یک الحاقیه در رابطه با بند ۵ ماده ۶ عهدنامه ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ موجود می‌باشد. باید متذکر شد که قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر دارای چهار موافقت‌نامه تکمیلی می‌باشد که در ۲۶ دسامبر همان سال، در بغداد بین دو کشور به امضاء رسیده و عبارتند از:

۱- موافقت‌نامه مربوط به مقررات کشتیرانی در آب‌های اروندرود.

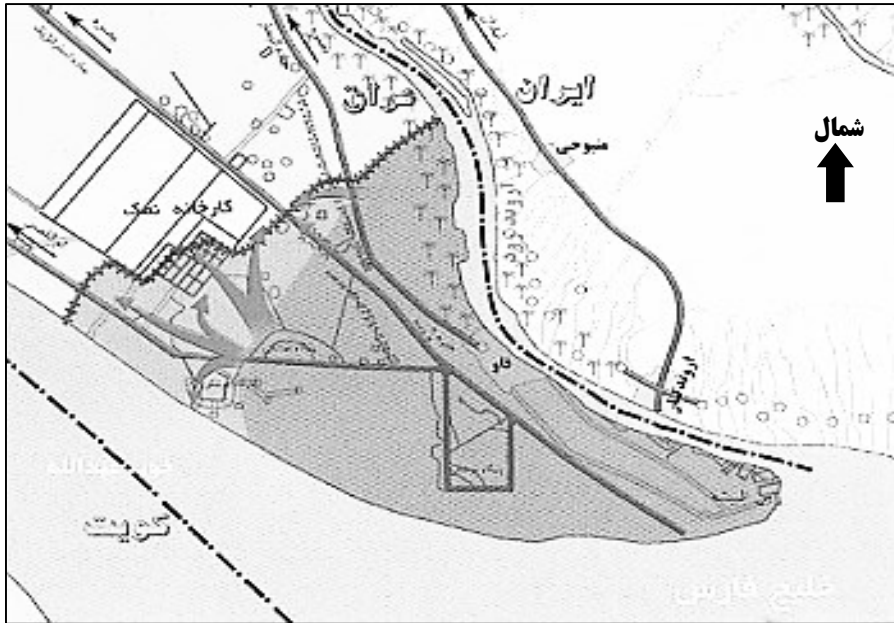
۲- موافقت‌نامه مربوط به استفاده از آب رودخانه‌های مرزی بین دو کشور.

۳- موافقت‌نامه مربوط به تعلیف احشام.

۴- موافقت‌نامه مربوط به کلانتران مرزی.

عهدنامه ۱۹۷۵ همراه با سه پروتکل منظم به آن و چهار موافقت‌نامه فوق‌الذکر، به علاوه الحاقیه بند ۵ ماده ۶، همگی به تصویب قوای مقننه دو کشور ایران و عراق رسیده و اسناد تصویب آن نیز بین طرفین مبادله شده و در دبیرخانه سازمان ملل متحد با شماره‌های ۱۴۹۰۳ و ۱۴۹۰۷ و تحت عنوان قراردادهای ایران و عراق ثبت گردیده است.

با کمی دقت در متن بیانیه دو کشور ایران و عراق، به نحوه معامله‌ای که بین شاه و صدام حسین انجام گرفته پی می‌بریم و به خوبی نشان می‌دهد پذیرفته شدن خط تالوگ به عنوان مرز آبی، درمقابل متعهد ساختن طرفین به منظور جلوگیری از هرگونه رخنه و نفوذ به داخل خاک یکدیگر و کنترل دقیق و مؤثر در مرزهای دو کشور بوده است.



نقشه اروندرود و خط مرزی آن «تالوگ»



نقشه خلیج همیشه فارس و جزایر سه گانه

بند سوم بیانیه بالا نمایانگر توافقی است که قطع کمک ایران به شورشیان شمال عراق را در برداشته و این عمل امتیازی است که رهبر عراق در برابر به رسمیت شناختن حقوق ایران در اروندرود، از شاه ایران گرفته است.

کمک‌هایی که از طریق ایران به شورشیان کرد شمال عراق می‌شد، با به امضاء رسیدن توافقنامه الجزایر بین شاه و صدام حسین قطع گردید و دولت عراق ضمن اعلان عفو عمومی در مورد شورشیان کرد، در جبهه‌های شمال، آتش‌بس اعلام نمود و مهلتی را برای قطع خصمانه و تسلیم اسلحه از طرف آنها تعیین نمود. شورشیان کرد پس از اینکه از طرف ایران کمکی دریافت نکردند، در پایان مهلت مقرر، همگی تسلیم و یا سرکوب شدند و رهبر آنها ملامصطفی بارزانی ابتدا به ایران پناهنده شد و در حوالی شمال کرج اقامت گزید، ولی پس از مدتی به امریکا رفت و پناهنده شد و در همانجا درگذشت.

انگیزه به توافق رسیدن دو کشور برای حل اختلافات فی‌مابین این بود که هر دو دولت ایران و عراق در اجرای سیاست‌های خود در داخل و خارج از کشور، دارای مشکلات بزرگی بودند. از جمله مشکلات داخلی عراق مانند گرفتاری‌های امروز آن در رابطه با شیعیان و کردهای شمال آن کشور بود و در ایران حرکت انقلاب اسلامی در حال شکل گرفتن بود.

در ضمن، گروه‌های دیگر مخالف دولت هم کم و بیش برای دولت مشکل‌آفرین شده بودند، که در مجموع، عوامل بازدارنده در راه بلندپروازی‌های داخلی و خارجی حکومت بودند. علاوه بر اینها، هر دو دولت تمایل شدیدی به فعالیت‌های منطقه‌ای و برون‌مرزی از خود نشان می‌دادند و مسائل داخلی مانع عمده‌ای در تحقق کامیابی‌های سیاسی در صحنه‌های بین‌المللی بود. به همین دلیل، هر دو حکومت تمایل شدید داشتند که به هر صورت ممکن، موقعیت خویش را در داخل کشور تحکیم بخشند.

در آن زمان، ایران به دنبال ایفای نقش ژاندارم و حضور در مناطق دیگر، از جمله اقیانوس هند و شمال آفریقا بود. از سوی دیگر، شاه از نتیجه ادامه کمک‌های خود به کردهای عراقی ناامید شده و با رسیدن نیروهای عراقی تا منطقه رواندوز، در اواخر سال ۱۹۷۴ اطمینان یافته بود که در حال از دست دادن برگ برنده شورش کردها در بازی سیاسی با حکومت عراق است؛ لذا باید قبل از اینکه زمان از دست برود چاره‌ای اندیشید.

حزب بعث عراق نیز که اداره حکومت آن کشور را بر عهده داشت، برای کسب مقام رهبری اعراب در راستای هدف اصلی حزب، یعنی تشکیل حکومت واحد در سرزمین‌های عربی، در جستجوی راه‌های مطمئن برای نفوذ در دیگر کشورهای عربی بود.

هدف دیگر سران دو کشور از حل اختلافات، دستیابی به اتحاد استوارتر در داخل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) بود.

علاوه بر مسائل سیاسی، منافع اقتصادی نیز نقش مهمی در نزدیک شدن مواضع دو کشور نسبت به یکدیگر داشت و بدین وسیله، دو طرف می‌توانستند موقعیت خویش را در کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) تحکیم بخشند و در نتیجه کلی، موقعیت سازمان در مقابل کشورهای مصرف‌کننده نفت استحکام بیشتری یافت.

### انعکاس قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر در جهان

انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بین سران دو کشور همسایه ایران و عراق واکنش و عکس‌العمل‌های مثبتی را در جهان، به ویژه ممالک عربی، در پی داشت. از دیدگاه یک نویسنده عرب‌زبان طرفدار دولت عراق به نام عبدالغنی، موافقت‌نامه الجزایر نقطه عطف مهمی در روابط بین دو دولت ایران و عراق بود. وی اعتقاد داشت که قرارداد ۱۹۷۵ عصر جدیدی از تنش‌زدایی و مصالحه را بین دو کشور به وجود آورده و در صلح و ثبات منطقه مؤثر می‌باشد. به نظر او چون در مرزهای زمینی، مقداری زمین به عراق داده شده، این عهدنامه در مجموع به نفع عراق تمام شده است. به دلیل این نوع برداشت‌ها بود که صدام حسین توسط گروهی از اندیشمندان عرب، مورد تحسین قرار گرفت. عبدالغنی معتقد است که صدام حسین در تحقق و شکل‌گیری قرارداد ۱۹۷۵ نقش بسیار مهمی داشته و بدین وسیله اعتباری به حزب بعث عراق بخشیده است. بسیاری از کشورهای عربی عراق را بر سر این مسئله تحسین کردند و به دولت عراق به خاطر رسیدن به توافق با ایران تبریک گفتند و آن را برای عراق دستاوردی مهم و حساس تلقی کردند.

سعدون حمادی وزیر خارجه وقت عراق امضای این قرارداد را واقعه‌ای تاریخی نامیده که به اوضاع تنش‌بار و روابط غیرعادی بین دو کشور همسایه پایان داد و آن را برداشتن گامی بزرگ در جهت گسترش روابط دو کشور همسایه خواند. در آن زمان، صدام حسین طی مصاحبه‌ای با روزنامه واشنگتن پست، ضمن اشاره به خواسته عراق که پرهیز از جنگ بود، گفت:

«امکان وقوع جنگ یک واقعیت بسیار آشکار و مسلم برای ایران و عراق بود، ولی هیچ

یک از دو طرف خواهان جنگ نبودند و به جای جنگ، هر دو کشور صلح را برگزیدند.»

\*\*\*\*\*

کشورهای تولیدکننده نفت (اوپک) توافقنامه ایران و عراق را یک پیروزی برای سازمان کشورهای صادرکننده نفت خواندند و سرانجام اینکه صدام حسین نتایج مثبت این مصالحه را در جمله زیر خلاصه کرد:

«مصالحه ایران و عراق این فرصت را برای گفتگو و برقراری یک توافق در رابطه با امنیت دسته‌جمعی در خلیج فارس فراهم آورده است.»

\*\*\*\*\*

صدام حسین در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ طی سخنرانی خود برداشتش از قرارداد ۱۹۷۵ را چنین بیان کرد:

«یک تصمیم شجاعانه در آن زمان... مردم ما آن را درک کردند... و به عنوان یک پیروزی بزرگ به آن خوشامد گفتند... باخوشحالی بسیار... آنها هم چنین شرایط واقع‌بینانه آن را درک می‌کردند که باید از بروز یک جنگ تمام‌عیار جلوگیری کنند و در واقع، اصل بازدارندگی اعلام نشده بر روابط سیاسی و نظامی ایران و عراق با در نظر گرفتن شرایط موجود، به خصوص وضعیت و آمادگی نیروهای مسلح دو کشور حاکمیت داشت و طرفین کشمکش و درگیری به این نتیجه رسیده بودند که توسل به قوه قهریه عواقب بسیار ناخوشایندی را به بار خواهد آورد و در همان روزهای نخست تصادمات نظامی، تأسیسات حیاتی نفت طرفین آسیب جبران‌ناپذیری خواهد دید و چون تأمین بخش اعظم هزینه‌های مملکتی هر دو کشور بستگی تامی به درآمدهای نفتی داشت، به سادگی نمی‌توانستند حیات موجودیت خود را به خطر اندازند.»

\*\*\*\*\*

صدام حسین در آن زمان به این موضوع مهم کاملاً واقف بود و آگاهی داشت. چنانکه در فوریه سال ۱۹۷۵ گفته بود: «نفت یک ماده بسیار قابل اشتعال است.»

بررسی دقیق و موشکافانه‌ای می‌خواهد تا معلوم گردد چرا همین فرد در سال‌های بعد و هنگام تجاوز به ایران و همچنین در لحظه صدور فرمان اشغال کویت به این امر مهم توجه ننمود؟ در هر صورت، نمی‌توان شرایط موجود و قرائن و شواهدی که موجب چنان تصمیم‌گیری ساده‌لوحانه و در عین حال خطرناکی گردید را نادیده گرفت.

در تجاوز به ایران، مسلماً اوضاع و احوال روزهای نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی می‌توانست عامل اغواکننده و در اشغال کویت، نخوت و غرور ناشی از خود بزرگ‌بینی، محرکی گمراه‌کننده باشد. بنابراین، نه تنها او، بلکه گردانندگان حزب بعث عراق، محاسبات

سال‌های ۱۹۷۰ را به سبب اغوای دشمنان مسلمین و مردم منطقه فراموش کردند تا با گمان خود، در ظرف چند روز، تاریخ را ورق بزنند و به اصطلاح با آزادی عربستان (خوزستان) خطوط مرزی دو کشور ایران و عراق را تغییر داده و سپس با سقوط نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران و یا لااقل گرفتن امتیازات مهمی که قابلیت پویندگی و انقلابی آن را از بین می‌برد، بخش عظیمی از مناطق غربی کشور را در اشغال نظامی خود نگه دارند و اگر صدام و همکاران او پرونده برآوردهای خود را قبل از آغاز تجاوزات با دقت بررسی می‌کردند، به احتمال زیاد از بروز دو جنگ خانمان‌سوز در منطقه خلیج همیشه پارس اجتناب می‌کردند.

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ روابط ایران و عراق به طور پیگیر رو به بهبودی گذاشت و نیروهای نظامی مستقر در مناطق مرزی، یکی پس از دیگری به پادگان‌ها مراجعت نمودند. گردان ۲۸۳ سوارزهی هم بالطبع به پادگان اهواز مراجعت نمود و برحسب مأموریت اصلی خود، پرده پوشش لشکر را بر عهده گرفت و هر گروهان سالانه به طور متوسط چهار ماه در مأموریت عین‌خوش انجام وظیفه می‌نمود. این چهار ماه بدین صورت بود که دو ماه متوالی در زمستان و یک ماه در بهار و یک ماه دیگر در تابستان سهم هر گروهان می‌شد. این وضعیت تا به وجود آمدن انقلاب در ایران همچنان ادامه داشت.

در جهت تحکیم روابط بین دو کشور ایران و عراق در مارس ۱۹۷۵ مطابق با ۱۳۵۴، وزیر خارجه ایران از عراق بازدید نمود و به دنبال آن، در اوایل همان سال، صدام حسین به طور رسمی از ایران دیدار کرد.

دو سال بعد، بازدیدهای دیگری توسط سعدون حمادی وزیر امور خارجه عراق و عزت ابراهیم عضو شورای انقلاب و وزیر کشور و طه محی‌الدین معروف معاون رئیس جمهور عراق از تهران دیدار کردند و به منظور ارتقای سطح همکاری‌های فی‌مابین بین دو کشور موافقت‌نامه‌هایی در زمینه‌های کشاورزی، ماهیگیری، بازرگانی، فرهنگی، آموزشی، حمل و نقل، ارتباطات، جهانگردی، انرژی و امور کنسولی امضاء کردند.

این روابط به ظاهر حسنه و گرم بین دو کشور دیری نپایید و با انقلاب اسلامی ایران و سقوط شاه و انزوای مصر، به دنبال امضای موافقت‌نامه کمپ دیوید، خلاء قدرتی در منطقه ایجاد شد و صدام حسین تکریتی که رهبری جهان عرب را رسالت تاریخی حزب بعث می‌دانست، درصدد پُر کردن آن برآمد.



# فصل دوم

۱- آغاز جنگ تحمیلی

۲- عملیات پل نادری

۳- عملیات غرب اهواز

۴- عملیات آبادان

۵- عملیات توکل

## آغاز جنگ تحمیلی

به دنبال حوادثی که در منطقه، به خصوص کشور ما ایران، روی داد، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در شهریورماه ۱۳۵۹ با تجاوز ارتش عراق به خاک میهن عزیز ما روی داد. اصولاً وقتی تجاوزی از سوی کشوری مثل عراق علیه کشور دیگری مانند ایران صورت می‌گیرد، دارای زمینه تاریخی و پیشینه دیرین اختلافات بوده و از آن نیز نشأت گرفته و دارای اهداف اعلام شده‌ای می‌باشد که انگیزه تجاوز را تشکیل می‌دهد. از طرفی، نحوه آغاز تجاوز در راستای تأمین اهداف متجاوز، مقوله‌ای محتوایی در بررسی ماهیت آن به حساب می‌آید.

در مورد اختلافات مرزی دو کشور ایران و عراق قبلاً صحبت شد و دیدیم که در سال ۱۹۷۵ مطابق با اسفند ۱۳۵۳، با انعقاد قرارداد الجزایر، این مسائل به ظاهر حل گردید. با پیروزی انقلاب اسلامی و تضعیف ارتش ایران و نابسامانی داخلی کشور، همچنین برداشت سوء از این صحبت مسئولین نظام که ما می‌خواهیم انقلابمان را به دنیا صادر نماییم، دولت عراق بهانه‌گیری‌های خود را همراه با تحریکات ابرقدرت‌های جهان علیه انقلاب نو پای ایران آغاز نمود. یکی از اهداف حمله کشور عراق به ایران سرنگونی نظام جمهوری اسلامی بود که رهبران کشورهای جهان حس می‌کردند خطر بزرگی آنها را تهدید می‌نماید و باید از بین برود.

### اهداف تجاوز عراق به ایران<sup>۱</sup>

دولت عراق به رهبری صدام حسین تکریتی جهت دسترسی به اهداف زیر که از پیش برای هرکدام از آنها برنامه‌ریزی نموده بود، به ایران حمله نمود:

- ۱- حاکمیت مطلق بر اروندرود که برابر قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر از دست داده بود.
- ۲- استرداد جزایر سه‌گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی.
- ۳- تجزیه خوزستان و الحاق آن به کشور عراق.
- ۴- سرنگون کردن نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران.
- ۵- رهبری جهان عرب.

۱. اسماعیل منصوری لاریجانی، بررسی حقوقی-سیاسی تجاوز رژیم عراق به جمهوری اسلامی ایران، انتشارات تابان، صفحه ۵۷

اصولاً نامشخص و مبهم بودن حریم کشورها بنا به خواست عمومی کشورهای استعماری برای چنین مواقعی می‌باشد؛ زیرا هنگامی که استعمار عزم خود را برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی جزم کرده و صدام حسین هم مأمور اجرای آن شده است، بدیهی است که اختلافات ایران و عراق در ارونرد و عدم میله‌گذاری مرزی به دلیل عدم اجرای مفاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، می‌تواند دستاویز خوبی برای حمله به کشور مقابل باشد.

در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹، ایران به دلیل درگیر بودن به مسائل طبیعی بعد از انقلاب اسلامی، از نظر نظامی، سیاسی، اقتصادی در وضع مناسبی قرار نداشت و در تأمین امنیت داخلی و حفظ مرزها نیازمند به برنامه‌ریزی دقیقی بود.

در مقابل، رژیم عراق با بهره‌گیری از سیاست نزدیکی به غرب و شرق و تأمین اسلحه و تقویت بنیه نظامی خود توسط کشورهای اروپایی و تحریک دولت‌های منطقه بر اساس سیاست دیکته‌شده دول استعماری علیه ایران و حاکمیت لیبرال‌ها در دستگاه اجرائی کشور از دولت مهندس مهدی بازرگان تا سقوط بنی‌صدر، شرایطی را برای او فراهم کرد تا سودای حاکمیت بر جهان عرب را با سرنگونی جمهوری اسلامی ایران جامه عمل ببوشاند.

### نظری به اوضاع قبل از آغاز جنگ

در اوایل انقلاب و در زمان حکومت دولت موقت و نخست‌وزیری آقای مهندس مهدی بازرگان، در جلسات کمیسیون امنیت استان خوزستان، مسئله تحولات در مرزهای ایران و عراق، نقل و انتقالات و قرائنی که از آماده شدن عراق برای تهاجم بزرگ علیه ایران خبر می‌داد، مطرح می‌شد. عراق از همان ابتدای پیروزی انقلاب سازمان‌دهی و آموزش دیده و کلیه اقدامات مقدماتی لازم را برای حمله سراسری فراهم نموده بود و مقدمات دیگری هم اندیشیده بود که با ورود به خاک ایران، قسمت‌هایی از خاک ایران را کاملاً در اختیار خود بگیرد. تشکیل گروه‌هایی تحت عنوان «خلق عرب» و انفجارها و تخریب‌های آنان در واقع تلاش و زمینه‌سازی برای به جریان انداختن حرکتی ضدانقلابی تحت پوشش دفاع از ملت عرب در خوزستان بود. نیروهای دیگری هم در سطح کشور تحت عنوان «مبارزات خلق عرب» این جریانات را تشویق و تبلیغ می‌کردند. عراق نزدیک به دو سال مشغول کار روی عشایر عرب خوزستان بود، که با ورود خود به خاک ایران بتواند آنان را به نفع خود و علیه ما وارد کارزار کرده و از جنبه سیاسی، امتیازی کسب نماید؛ یعنی نقش ارتش آزادی‌بخش را به عهده بگیرد. «خوشبختانه در عمل، خلاف آن تحقق یافت.»

هم‌زمان با انفجار لوله‌های نفت و قطارها و اماکن عمومی، ارتش عراق مشغول جاده‌سازی در مرزها، ساختن پاسگاه‌ها و پایگاه‌های مورد نیاز، برپا کردن استحکامات و کار مداوم روی نیروهای مسلح برای آمادگی و تکمیل تجهیزات جنگی خود نمود. حتی مأمورین اطلاعاتی آنها برای کسب خبر و جمع‌آوری اطلاعاتی که دارای ارزش نظامی باشد، هر روز در لباس‌های محلی و با موتورسیکلت از مرز عبور کرده و تا عمق پشت سر نیروهای نظامی مستقر در منطقه نفوذ می‌نمودند. این گزارش‌ها اغلب به رده بالا و مسئولین مربوطه ارسال می‌شد، ولی بینش حاکم بر دولت موقت، چاره را در ملاقات‌ها و کنفرانس‌ها و مذاکرات می‌یافتند؛ کما اینکه ملاقات آقای دکتر یزدی، وزیر خارجه دولت موقت، با صدام حسین تکریتی در همین رابطه معنی پیدا می‌کند.

بینش حاکم بر جامعه ایران معتقد بود که اگر ما کاری به آنها نداشته باشیم، آنها هم کاری با نخواهند داشت و این اشتباه بزرگی در عالم سیاست و درک موقعیت ایران در آن زمان بود. به طور خلاصه ضعف و بی‌تجربگی مسئولین کشور و اشکال تراشی‌های منحرفین باعث گردید تا نتوان تصمیم درست و قاطعی در مقابل تهدیدات خارجی گرفت.

به مرور زمان، نیروهای ارتش عراق در سرتاسر نوار مرز مشترک دو کشور مستقر و آماده نبرد شده بودند. اوایل اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹، گروه رزمی ۳۷ زرهی از شیراز به منطقه عمومی دوسلک و سایت ۵ نیروی هوایی ارتش اعزام گردیده و زیر امر لشکر ۹۲ زرهی خوزستان مأموریت نیروی پوشش را بر عهده گرفت. از همان روزهای اول استقرار، شناسایی منطقه عملیات و پاسگاه‌های مرزی توسط فرماندهان تا رده فرمانده تانک‌ها انجام پذیرفت و نتیجه این کار حداقل چنین شد که پرسنل و درجه‌داران قدیمی به خود آمده و مرتب اعلام داشتند: «ما فرمانده گروهانی کمتر از درجه سروانی را نمی‌خواهیم و باید فرماندهان ما افرادی باسواد و باتجربه باشند، تا چنانچه با دشمن درگیری رزمی پیش آمد، قدرت هدایت یگان را داشته باشد.» جالب اینجا است که در همین یگان‌ها در اوایل انقلاب، هیچ افسری را به رسمیت نمی‌شناختند و از وی اطاعت نمی‌کردند.

درگیری‌های پراکنده که اکثراً نیروهای عراقی شروع‌کننده آنها بودند، بین نیروهای مرزی دو طرف به وجود آمده بود و در بعضی مواقع تلفاتی هم داده می‌شد. روز سیزدهم تیرماه ۱۳۵۹ در پاسگاه سمیده از ایران و پاسگاه صدام حسین از عراق، درگیری مرزی بین مرزبانان دو طرف روی داد، که منجر به شهادت یک نفر درجه‌دار وظیفه که درجه گروهبان یکمی داشت و جمعی ژاندارمری کل کشور ایران بود، شد.

از طریق لشکر ۹۲ خوزستان، به تیپ ۳۷ زرهی و در نتیجه گردان ۲۳۸ تانک و بالأخره گروهان یکم، به فرماندهی من، که در ارتفاعات و مواضع از پیش ساخته شده دو سلک مستقر بود، ابلاغ گردید که یک دسته تانک را جهت پشتیبانی مرزبانان ژاندارمری به پاسگاه فکه اعزام دارید. ساعت حدود یک بعد از ظهر روز ۱۳ تیرماه ۱۳۵۹ بود که گروهان را به خط کردم تا دستور گردان و تیپ را به پرسنل ابلاغ و نهایتاً دسته مورد نظر را انتخاب نموده و آن را به سمت فکه حرکت و در پشتیبانی ژاندارمری قرار دهم.

برای آماده کردن دسته اعزامی واقعاً مشکل داشتم، زیرا همان گونه که در گذشته مطرح کردم، به علت اعزام یگانها و پرسنل به منطقه کردستان و پاوه، نه گروهان یادشده سازماناً یک پارچه و یکدست بود، نه دسته انتخابی. هنگامی که گروهان آماده شد، فرمانده گردان، سرگرد غفار رامین، هم جهت نظارت در محوطه گروهان حضور یافت. آمار که گرفته شد، تعدادی درجه دار از جمله استوار «س» که جمعی گروهان خودم نبوده و به گروهان ما مأمور شده بود، از سنگر خود بیرون نیامده و اظهار کرده بود: «هر زمان که هواپیماهای نیروی هوایی از پایگاه وحدتی دزفول به پرواز درآمدند و به طرف مرز رفتند، من هم به گروهان ملحق خواهم شد و به سوی مرز می روم، در غیر این صورت از سنگر بیرون نمی آیم.»

در چنین وضعیتی باید چه می کردم؟ مجدداً فردی را به دنبال وی فرستادم و به سرگروهان یگان گفتم: «بروید و به او بگویید به من می گویند کریم فرمانده! در اینجا فقط من فرمان می دهم و در ضمن قانون من هم اسلحه کمری می باشد که به کمر بسته ام؛ چنانچه تا پنج دقیقه دیگر به گروهان ملحق نشود، خود شخصاً او را اعدام و سپس گزارش کرده و از دولت و حاج آقا خلخالی به علت لغو دستور و تمرد در منطقه عملیات، برای وی تقاضای اعدام خواهم نمود تا حکم صادر شود.» این تهدید و سخنان بعضی از پرسنل، در وی مؤثر شد و فوراً خود را به یگان معرفی نمود و جهت اعزام به مأموریت آماده گردید.



سروان زرهی کریم پیروزان فرمانده گروهان تانک ام-۶۰ در منطقه پای پل کرخه

ساعت ۱۶۰۰ سیزدهم تیرماه ۱۳۵۹ بود که یک دسته تانک از گروهان یکم گردان ۲۳۸ تانک از منطقه دوسلک به سمت آبادی شیخ‌قندی و ارتفاعات تینه حرکت نمود تا خود را به نوار مرز و پاسگاه فکه برساند. تقریباً دو ساعت بعد، از ارتفاعات تینه و شن‌های روان منطقه شیخ‌قندی گذشته و به نخلستان‌ها و آبادی شیخ‌جابر رسیدیم. جالب اینجا است که در این منطقه هیچ جاده‌ای وجود نداشت و اگر هم کوره‌راهی بین دو آبادی شیخ‌قندی و شیخ‌جابر وجود داشت، در اثر وزش باد و حرکت شن‌های روان، این جاده‌ها پوشیده می‌شد و قابل تشخیص نبود. بین آبادی شیخ‌جابر تا پاسگاه‌های مرزی فکه و سمیده جاده شوسه درجه سه خاکی وجود داشت. بعد از شروع جنگ و اشغال منطقه توسط نیروهای عراقی، ارتش عراق کلیه جاده‌های مشرف به مرز، از جمله این منطقه را آسفالت نمود، که بعدها مورد استفاده نیروهای ایرانی هم قرار گرفت.

در این موقع از روز، چون حرکت یگان به طرف پاسگاه فکه در معرض دید دیده‌بان‌های عراقی قرار داشت، تا آغاز تاریکی شب زمین‌گیر شدیم و بالأخره در حوالی ساعت ۲۰۰۰ الی

۲۰۳۰ روز سیزدهم تیرماه ۱۳۵۹ به پاسگاه فکه رسیده و در بین شیارهای ارتفاعات شمال پاسگاه فکه موضع گرفته و مستقر شدیم. موقعیت مکانی مواضع انتخابی طوری بود که نیروهای ایرانی کاملاً بر منطقه مسلط و مشرف به خاک عراق بودند. از پاسگاه فکه به طرف خاک عراق زمین هموار و صاف بود، به طوری که کوچک‌ترین حرکتی از طرف عراق از دید نیروهای ایران و دیده‌بان‌های مستقر در پاسگاه فکه مخفی نمی‌ماند و از نظر تاکتیکی، می‌توان این طور بیان نمود که نیروهای ژاندارمری و مرزبانی عمل پرده پوشش را بر عهده داشته و نیروهای تیپ ۳۷ مستقل زرهی عمل نیروی پوشش را در قالب جزئی از لشکر ۹۲ زرهی خوزستان انجام می‌داد.

پس از استقرار دسته تانک و هماهنگی‌های لازم با ژاندارمری و مسئول پاسگاه فکه، به طرف پاسگاه فرماندهی گروهان برگشتم. کم‌کم بین پرسنل یگان‌ها شایع شد چون با نیروهای عراقی درگیری چندانی نداریم، نیازی نیست ما را در این بیابان نگاه دارند و باید مراجعت نماییم. رفته‌رفته این صحبت‌ها از سطح یگان‌ها بر قرارگاه تیپ و بالأخره به لشکر و نهایتاً به نزا جا رسید و تصمیم گرفته شد پرسنل یگان‌های تیپ ۳۷ زرهی را به دو قسمت تقسیم نموده، یک قسمت را با کلیه تجهیزات و وسایل موجود یگان‌ها در منطقه سایت ۵ و ارتفاعات دوسلک نگاه داشته و قسمت دیگر را بدون تجهیزات به شیراز فرستاده و پس از ۴۵ روز این نیروها به منطقه آمده و پرسنل گروه قبلی را تعویض نمایند.

از این لحظه به بعد، گروه اول به نام گروه رزمی ۳۷ زرهی شیراز معروف و شناخته شد و این اقدامات تا روز ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ طول کشید و چون تعداد تانک‌های دو گروهان ام ۶۰ و ام ۴۷ کم بود، ناچار هر دو گروهان را ادغام کرده و تشکیل یک گروهان مختلط تانک داده، فرماندهی گروهان مرحله اول را سروان پرویز صارمی عهده‌دار شد و من به عنوان فرمانده گروهان مرحله دوم به شیراز اعزام شدم.

در اینجا باید یادآور شوم در مرکز زرهی و تیپ ۳۷ که به صورت صوری، یک تیپ مستقل، اما رسماً در پشتیبانی آموزشی مرکز زرهی بود، دو افسر به نام صارمی بودند که یکی مجید صارمی اهل بیجار کردستان بود و سوابق قبل از انقلاب وی را در گردان ۲۸۳ سوارزرهی لشکر ۹۲ خوزستان شرح داده‌ام و پس از اتمام دوره عالی، او در مرکز زرهی مانده و فرمانده گروهان قرارگاه مرکز زرهی شد و با شروع جنگ تحمیلی به عنوان فرمانده گروه رزمی ۳۸ به غرب اهواز اعزام و بالأخره در آذر سال ۱۳۵۹ که یگان‌های پراکنده تیپ ۳۷ زرهی مجدداً متمرکز شدند، فرمانده

تیپ ۳۷ زرهی شد و تا بعد از عملیات بیت المقدس در این سمت بود و بعد به لشکر زاهدان منتقل شد و رئیس ستاد آن لشکر بود و در نهایت بازنشسته گردید.

پرویز صارمی اهل شیراز بود. از سال ۱۳۵۱ تا اوایل جنگ تحمیلی در تیپ ۳۷ زرهی در سمت فرمانده دسته و گروهان تانک بوده و هنگامی که گردان ۲۳۸ به تانک‌هایی چون مائو مجهز گردید، به عنوان فرمانده گردان یادشده همراه همان یگان به لشکر ۹۲ منتقل گردید و مدتی فرمانده تیپ ۱ لشکر شد و پس از قطعنامه ۵۹۸، به عنوان فرمانده دانشکده زرهی به شیراز منتقل و بالأخره با سمت جانشین مرکز زرهی بازنشسته شد و چند سال بعد در شیراز درگذشت. روانش شاد و یادش گرامی باد.

بالأخره روز ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ به همراه سروان محمدرضا نیکخواه عشقی از دوسلک به سهراب دهلران و سپس به اهواز آمدم. تا اینجای کار هیچ مشکلی نبود. از میدان چهارشیر اهواز که می‌خواستیم به شیراز بیاییم، هیچ وسیله‌ای وجود نداشت که ما دو نفر را از اهواز به شیراز یا شهرهای بین راه بیاورد، تا اینکه یک دستگاه سواری پیکان که عازم بوشهر بود، موافقت نمود ما را تا برازجان آورده و بعد از آن، وسیله نقلیه خود را تعویض نموده و به شیراز برویم.

از برازجان که گذشتیم، در میان راه، پاسداران و مأمورین کمیته انقلاب اسلامی کلیه خودروهای عبوری را کنترل می‌نمودند. به من و سروان نیکخواه که رسیدند، در بازرسی‌هایشان خیلی دقت می‌کردند و سؤالات زیادی می‌نمودند از جمله اینکه: «از کجا می‌آید؟ کجا خدمت می‌کنید؟ این وقت روز اینجا چه کاری دارید؟...» ما ابتدا متوجه نشدیم که چرا این کارها را می‌کنند؟ چند روز بعد متوجه شدیم طرحی به نام کودتای «نقاب» مشهور به «نوزه» در ارتش کشف و قبل از اجرا خنثی شده و تعدادی از پرسنل لشکر ۹۲ خوزستان هم دستگیر گردیده‌اند؛ لذا این بازرسی‌ها برای یافتن پرسنل فراری این طرح بی‌سرانجام بوده است.

در شهریورماه ۵۹، بر خوردهای مرزی دو کشور زیاد شد و پروازهای نیروی هوایی عراق فزونی چشمگیری یافت و فعالیت‌های جاده‌سازی نیروی هوایی کاملاً محسوس بود. در بعضی نقاط مرزی، توپخانه عراق علیه هدف‌هایی در داخل خاک کشور ایران آتش می‌نمود و وجود گلوله‌های دودانگیز دلیل بر جلو آوردن توپخانه و ثبت تیر بر روی هدف‌های آبی بود و این عمل چنین معنی می‌داد که حمله دشمن قریب الوقوع است.

در دهه دوم شهریورماه ۵۹، افزایش تیراندازی‌ها، توسعه امور مهندسی، حرکت گردان‌های تانک و توپخانه در داخل خاک عراق با آرایش رزمی، تردد خودروهای نظامی و پرواز هواپیماهای



نیروی هوایی، تماماً بیانگر وخامت اوضاع بود. در مناطق غرب کشور، از تاریخ ۵۹/۶/۱۴، بین نیروهای ایرانی و عراقی در منطقه نفت‌شهر، ارتفاعات زینل‌کش و مرز خسروی درگیری‌های پراکنده آغاز و تلفاتی به دو طرف، به ویژه مردم بی‌دفاع و غیرنظامی منطقه نفت‌شهر و تأسیسات نفتی آن وارد شد. در چنین شرایطی، ژاندارمری کل کشور بر اساس گزارش‌های دریافتی از پاسگاه‌های مرزی و نواحی مختلف ژاندارمری، به ستاد مشترک اعلام نمود که تهاجم عراق به ایران قطعی می‌باشد و پیشنهاد نمود نیروهای ارتش جهت آمادگی پدافندی در مرز مستقر شوند.

در ۵۹/۶/۱۹، لشکر ۹۲ زرهی بر اساس گزارش‌های دریافتی، حمله عراق به خوزستان را قطعی دانست؛ بنابراین، به یگان‌های خود دستور آماده‌باش کامل صادر کرد. در آن زمان، سرهنگ زمانفر، فرماندهی تیپ ۳۷ زرهی، در منطقه حضور داشت و پاسگاه فرماندهی وی در ساختمان و تأسیسات سایت ۵ تشکیل شده بود. فرماندهی گروه رزمی ۳۷ زرهی را هم سرگرد زرهی غفار رامین و معاونت وی را سروان توپخانه حسین حاتمی که هم‌زمان وظایف رکن سوم گروه را انجام می‌داد، به عهده داشتند و پاسگاه فرماندهی خود را در ارتفاعات و مواضع دوسلک برقرار کرده بودند.

سازمان گروه رزمی ۳۷ زرهی تشکیل شده بود از:

- یک گروهان مختلط تانک ام ۶۰ و ام ۴۷ به فرماندهی سروان پرویز صارمی.
- یک گروهان تانک چیفتن به فرماندهی سروان منصور یزدان‌پرست.
- یک گروهان سربازبر به فرماندهی سروان کرامت فلاحت‌پیشه.
- یک گروهان پیاده از گردان ۱۹۱ مرکز پیاده به فرماندهی ستوان یارمحمودی مأمور به تیپ ۳۷ زرهی.

- یک گروهان ارکان.

در نوار مرزی جنوب، اولین درگیری در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۲۲ صورت گرفت و درگیری‌ها ابتدا به صورت ایذائی و آزمایشی، با سلاح انفرادی بود که بعداً به خمپاره تبدیل شد. در ساعت ۱۸۴۰ روز ۲۵ شهریور ۱۳۵۹، در منطقه عمومی پاسگاه‌های سمیده، فکه، دویرج، صفریه، رشیدیه و طاووسیه که منطقه عملیات گروه رزمی ۳۷ بود، درگیری شدت یافت و در ساعت ۲۰۵۰ همان روز، پاسگاه‌های رشیدیه، دویرج و طاووسیه مورد تهاجم نیروهای زرهی عراق قرار گرفته و از تاریخ ۱۳۵۹/۶/۲۶، طرفین با سلاح‌های سنگین به یکدیگر اجرای آتش نمودند. در پایان همان روز، صدام حسین قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را به طور یک طرفه لغو نمود و به

پاسگاه‌های صدام و فکه و دویرج عراق و همچنین به کارخانجات سیمان فکه در آن کشور آسیب‌های فراوان وارد شد و در اثر آتش نیروهای گروه رزمی ۳۷ زرهی، تعدادی از خودروهای راه‌سازی عراق منهدم گردید.

سرانجام در ساعت ۱۹۰۰ روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۹، ژاندارمری اعلام داشت که پاسگاه‌های رشیدییه، طاووسیه و صفریه سقوط نموده و به دست نیروهای متجاوز عراقی افتاده است. با این گزارش، فرمانده گروه رزمی ۳۷ زرهی شخصاً با گروه‌های کمکی به سمت پاسگاه‌های مزبور حرکت کرده و در ساعت ۲۲۰۰ همان روز، پاسگاه‌های یادشده مجدداً به تصرف نیروهای ایرانی درآمد. در آن روز، دشمن تلاش زیادی نمود تا ارتفاعات مشرف به پاسگاه فکه را به تصرف خود درآورد، ولی پشتیبانی هوایی ارتش ایران که نسبت به روزهای قبل افزایش یافته بود، مانع از این عمل گردید.

صدام حسین، رئیس‌جمهور عراق، در شب مورخه ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ ضمن یک سخنرانی، با اعلام نکات زیر در رادیو تلویزیون عراق، در واقع به ایران اعلام جنگ نمود:

۱- قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر مردود است.

۲- کلیه آبراه شط‌العرب (اروند رود) جزء آب‌های عراق است.

۳- آنچه که برابر قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بایستی به ایران واگذار شود، نخواهیم داد و آنچه را که بایستی می‌گرفتیم، به زور خواهیم گرفت.

در روز ۲۷ شهریور ۱۳۵۹، در حالی که تبادل آتش طرفین در پاسگاه‌های سمیده و سوبله ادامه داشت، گروه رزمی ۳۷ زرهی مسئولیت پاسگاه‌های مرزی مستقر در منطقه عمومی فکه را عهده‌دار شد.

در روز ۲۸ شهریورماه ۱۳۵۹، فعالیت و جابجایی نیروهای عراقی در داخل خاک عراق علنی‌تر شد و گویا نیروهای عراقی دیگر هیچ نیازی به مخفی نگاه داشتن فعالیت‌های خود نداشتند.

این‌طور به نظر می‌رسید که عراقی‌ها با عملیات روزهای قبل، شناسایی‌های اولیه خود را تکمیل نموده و اطلاعات لازم را از وضعیت و موقعیت استقرار نیروهای ایرانی به دست آورده و دقیقاً به نقاط ضعف مقابل، به ویژه نبود سیستم اطلاعاتی کارآمد، باخبر شده بودند و به همین دلیل بود که به‌طور علنی فعالیت نموده و به هیچ وجه، رعایت اختفاء و پوشش را که اساسی‌ترین امر حفاظتی است، به عمل نمی‌آوردند.

## آغاز جنگ تمحیلی ۶۱

نهایتاً در روز ۲۹ شهریورماه ۱۳۵۹، یگان‌های توپخانه و تانک دو طرف متخاصم وارد عمل شدند و در روزهای ۲۹ و ۳۰ شهریورماه ۵۹، پاسگاه‌های فکه و سوبله و دویرج، متناوباً زیر آتش شدید توپخانه عراق قرار گرفت.

سرانجام روز ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ فرا رسید؛ روزی که برخلاف همه موازین و قوانین بین‌الملل و روابط حسن همجواری، در ساعت ۱۴۰۰، با حمله هوایی سراسری ارتش عراق به خاک میهن عزیز و بمباران فرودگاه مهرآباد و چندین شهر دیگر، از جمله دزفول، همدان، تبریز، شیراز و... مسئولان کشور عراق عملاً این جنگ خانمان‌سوز و نابرابر اعلام‌نشده را بر ما تحمیل کردند.

هم‌زمان با شروع عملیات گروه رزمی ۳۷، از طریق نیروی زمینی سرهنگ زمانفر به عنوان فرمانده تیپ لشکر ۱۶ قزوین منتقل و سرهنگ ۲ زرهی حبیب کوثر که تا آن زمان به عنوان معاون وی انجام وظیفه می‌نمود، به فرماندهی تیپ ۳۷ زرهی منصوب گردید. نامبرده در آن تاریخ به عنوان سرپرست باقی‌مانده تیپ درشیراز هماهنگی‌های لازم را انجام می‌داد. با شروع عملیاتی جنگ، در شیراز به کلیه یگان‌ها آماده باش داده و پرسنل جان برکف خود را به یگان‌ها معرفی نموده و آماده اعزام به منطقه عملیات شدند.

همان‌طور که قبلاً بیان شد، تیپ ۳۷ زرهی در اصل یگانی بود که جهت پشتیبانی آموزشی دانشکده زرهی به وجود آمده بود و به صورت صددرصد یگان رزمی محسوب نمی‌شد؛ لذا برای اینکه در کار آموزش دانشکده و مرکز زرهی وقفه‌ای حاصل نگردد، تعدادی را در مرکز زرهی نگاه می‌داشتند و تعدادی را به جبهه‌ها اعزام می‌کردند. روی همین اصل، تعدادی پرسنل به استعداد همان گروه رزمی ۳۷، که قبلاً ذکر آن به میان رفت، تعیین و در روز سوم مهر ۱۳۵۹ به منطقه عملیات روانه شدند.

فرماندهی گروه رزمی تشکیل شده جدید به عهده سرگرد زرهی رحیم فخیم اسدزاده، رئیس رکن ۳ سروان غلامرضا توکلی، فرمانده گروهان مختلط تانک ام ۶۰ و ام ۴۷ من (نویسنده)، فرمانده گروهان چیفتن هم ستوان یکم رجبعلی‌زاده بود و فرمانده گروهان ارکان ستوان یکم صغیر بود. این گروه در ساعت ۷ صبح روز سوم مهر ۵۹، پس از بدرقه فرماندهی مرکز زرهی و رؤسای ارکان، فرماندهی حفاظت و اطلاعات و رئیس عقیدتی سیاسی مرکز زرهی، با چند دستگاه اتوبوس به فرودگاه شیراز گسیل شدند تا با هواپیماهای سی ۱۳۰ به پایگاه دزفول و از آنجا به منطقه عمومی فکه اعزام گردند.

خانواده پرسنل اعزامی به همراه جمعی از مردم شیراز، جهت مشایعت رزمندگان اعزامی در جلو درب اصلی مرکز زرهی اجتماع کرده و شعارهای ملی مذهبی می دادند و دسته موزیک در حال نواختن مارش نظامی و سرودهای انقلابی بود. پرسنلی که به فرماندهی من در اتوبوس اول قرار داشتند با هیجان و شور فراوان مشغول خواندن سرود ملی «ای ایران» بودند. مردم شیراز در سراسر مسیر، از مرکز زرهی تا فرودگاه شیراز با دیدن این اتوبوس ها و شنیدن این سرود به وجد آمده و برای فرزندان، پدران و همسران شجاع جان بر کف خود ابراز احساسات نموده و شاخه های گل و نقل و شیرینی به طرف آنها پرتاب می نمودند.

در فرودگاه شیراز، در قسمت پایگاه هوایی، فرماندهان منطقه و مسئولین استان و خانواده پرسنل نیروی هوایی که در منازل سازمانی سکونت داشتند، جهت مشایعت تجمع کرده و بچه ها را تشویق می کردند. پرسنل اعزامی در حالی که سراپا تجهیزات کامل جنگی با خود داشتند و سربازان تفنگ خود را در دست می فشردند، پشت سر فرماندهان گروهان ایستاده و احساساتی شده بودند. سه فروند هواپیمای سی ۱۳۰ نیروی هوایی در فاصله ۵۰ متری مقابل ما ایستاده و آماده سوار شدن رزمندگان بودند.

رئیس ستاد مرکز زرهی به سمت من آمد (فکر می کنم سرهنگ عباس سرانجام بود) و ضمن بوسیدن صورتم، حلقه گلی به گردن من انداخت و یکی از مسئولین نیروی هوایی در حالی که دسته گلی به من می داد، یگان ما را به سمت اولین هواپیما هدایت نمود. مردم با تمام شور و حال، در حال کف زدن و گفتن الله اکبر بودند؛ وضعیت خاصی در میدان و اطراف هواپیما حکم فرما بود. به محض اینکه پاهایم روی پلکان هواپیما قرار گرفت، قبل از آنکه داخل هواپیما شوم، برگشتم و رو به مردم و مشایعت کنندگان کرده و این شعر را - که شاعر آن را نمی شناسم - با صدای بلند و بدون استفاده از میکروفون یا بلندگوی دستی خواندم:

عشق من نیست به غیر از وطن من، وطن من!!

ای به قربون وطن، جان و تن من، وطن من!!

وطن! تو که یک ذره از این خاک عزیزت مال من نیست!!

یک وجب سهم من از خاک گهربار وطن نیست!!

من مٹ عاشق دیوونه که یارش به کنار دگرونه!!

باز چشمش پی یارش می دوونه، نگرورنم، نگرورنم!!

\*\*\*\*\*

سر به سر خاک وطن، سرزمین من و اجداد منه!!

آخه اینجا واسه من وطنه، وطنه، وطنه!!

\*\*\*\*\*

وطن! تو که گرمای جنوبت مٹ قلبم داغ داغه!!

غم دوری تو سنگین مٹ شبهای فراقه!!

وطن! تو که بارون شمالت مٹ اشکام پاک پاکه!!

قامت سرو شهیدان تو در سینه خاکه!!

کاش میرند همه عشاق، نبینند شکست!!

من به قربون همه شیرای شمشیر به دستت!!

\*\*\*\*\*

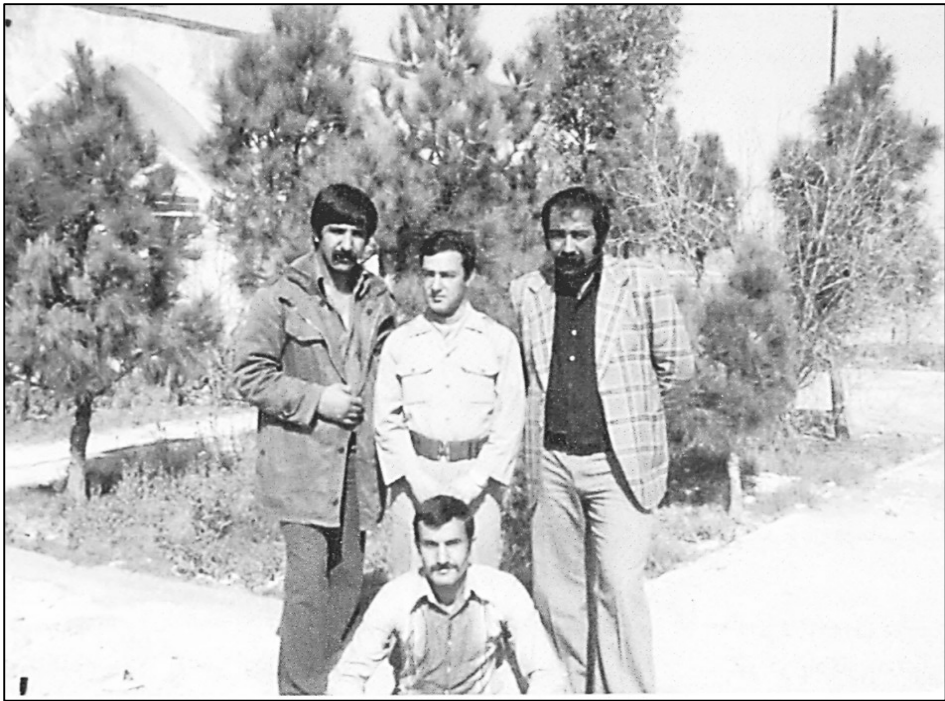
هم‌زمان با این کار، گل‌هایی را که مردم داده بودند و هنوز در میان دست‌هایم بود، به طرف مردم پرتاب نمودم. فریادهای شادی و الله‌اکبر مردان همراه با هلهله زنان، توأم با دست زدن کودکان، حالت عجیبی در محوطه پایگاه ایجاد کرده بود. اشک شوق از چشمان پرسنل جان برکف اعزامی و من جاری بود. دلم می‌خواست این مردم با احساس را در آغوش گرفته و بگویم: «ارتش فدای ملت، ملت پناه ارتش؛ ای ایرانیان غیرتمند! ما فرزندان این مرز و بوم سرزمین دلیران و شیران، نوادگان کوروش و داریوش، زاده اردشیر و نادر، پیروان بابک خرم‌دین و مازیار، تربیت‌شدگان رئیس علی دلواری و حسین ابن علی(ع)، می‌رویم تا به دشمن بی‌فرهنگ بگوییم: ای مگس! پهنه سیم‌رغ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری باید به دشمن تفهیم کرد که:

هر بیشه گمان مبر که خالی است      شاید که پلنگ خفته باشد!

حوالی ساعت ۱۰۰۰ سوم مهرماه ۱۳۵۹ بود. درب‌های هواپیما بسته شد و به سمت انتهای باند فرودگاه به حرکت درآمد و سپس به طرف پایگاه وحدتی دزفول پرواز نمودیم. زمانی که به فضای هوایی دزفول رسیدیم، دقایقی قبل هواپیماهای دشمن پایگاه هوایی، پادگان و شهر دزفول را بمباران کرده بودند و هنوز وضعیت قرمز و احتمال حمله هوایی مجدد دشمن زیاد بود. روی این اصل و درحالی که هواپیما روی باند فرودگاه فرود نیامده و به زمین ننشسته بود، درب هواپیما را باز کرده و به ما ابلاغ نمودند: در حالی که هواپیما با سرعت کم روی باند در حرکت

است، به حالت پرش از هواپیما خارج شوید! ما هم این کار را کردیم و بعد از پیاده شدن ما، هواپیما به شیراز مراجعت نمود.

پرسنل در گوشه‌ای از پادگان دزفول اسکان داده و تا ساعت ۳ بعدازظهر همان روز به استراحت و صرف ناهار مشغول شدند. در بین افراد پادگان، شایعات زیادی مبنی بر پیشروی و عبور نیروهای دشمن از مرز و عقب‌نشینی یگان‌های ارتش که در نوار مرز در حال پدافند بودن، بر سر زبان‌ها جاری بود. بعد از صرف ناهار و کمی استراحت، کم‌کم همه آماده رفتن به منطقه عملیات شدند، ولی کسی دستور حرکت را صادر نکرد و پرسنل همچنان بلا تکلیف بودند.



تعدادی از یاران باوفا و هم‌زمان جنگ تحمیلی

نفر وسط سروان زرهی کریم پیروزان فرمانده گروهان تانک، نفر سمت راست استوار کارگر نفر سمت

چپ استوار محمد اطمینان و نفر نشسته استوار چوگی

سرگرد اسدزاده فرمانده گروه رزمی و سروان توکلی که معاون و رئیس رکن سوم گروه بود و بیشتر از دیگران با سرپرست باقی‌مانده یگان‌های مستقر در پادگان دزفول در ارتباط بودند، متوجه شده بودند که شایعات حقیقت دارد و به همین دلیل، منتظر دستور جدیدی از طرف

## آغاز جنگ تمحیلی ۶۵

لشکر ۹۲ زرهی بودند تا ببینند در کدام محل استقرار یافته و با دشمن ستیز نمایند. من شخصاً معتقد بودم که نباید منتظر دستور لشکر بود و هر چه زودتر باید جهت کمک به یاران خود (گروه رزمی ۳۷ زرهی) که در فکه مشغول نبرد می‌باشند، حرکت کنیم.

بالأخره در ساعت ۱۵۰۰ سوم مهرماه ۱۳۵۹، با اتوبوس از پادگان دزفول به سمت سهراهی دهلران و سایت ۵ و در نهایت، منطقه عمومی فکه به راه افتادیم. در محوطه فرودگاه اضطراری پای پل کرخه (پل نادری)، عناصری از یگان‌های پشتیبانی و پشتیبانی رزمی نیروهای ارتش که در اثر حمله و فشار چند برابر دشمن از مرز عقب‌نشینی کرده و تا آنجا عقب نشسته بودند، به صورت پراکنده مشاهده می‌شدند. با سوالاتی که از آنان کردیم، برای ما روشن شد که این عده مربوط به تیپ ۲ دزفول می‌باشند که در منطقه عمومی عین‌خوش و موسیان در حال جنگ بوده‌اند و در اثر فشار و پیشروی دشمن مجبور شده‌اند عملیات تأخیری انجام داده و عناصری از پشتیبانی خود را تا پای پل کرخه (پل نادری) به عقب بفرستند.

در بین این عناصر، هیچ‌یک از افراد گروه رزمی ۳۷ مشاهده نمی‌شدند. بر همین اساس، من با سرگرد اسدزاده و سروان توکلی صحبت نموده و اصرار کردم هر چه زودتر افراد را حرکت داده و به کمک گروه رزمی ۳۷ زرهی برویم. همین کار انجام شد و با سرعت از روی پل نادری عبور کرده و آبادی سرخه‌نادری را در غرب رودخانه کرخه پشت سر گذاشته و پس از طی حدود هشت الی نه کیلومتر به سهراه قهوه‌خانه رسیدیم. در این سه راهی، جاده غربی به سمت ارتفاعات علی‌گره‌زد و مواضع عین‌خوش و بالأخره شهرهای موسیان و دهلران می‌رفت که عناصر تیپ ۲ دزفول در آن منطقه با دشمن درگیر بودند و جاده شرقی به سایت‌های ۴ و ۵ نیروی هوایی منتهی می‌گردید و ما باید از این طریق خود را به گروه رزمی ۳۷ می‌رساندیم. تا سهراهی قهوه‌خانه هیچ آثاری از دشمن مشاهده نشد و حتی صدای یک گلوله (اعم از کالیبر کوچک یا بزرگ) که از طرف دشمن به سمت ما شلیک شده باشد، به گوش نرسید. از سهراه قهوه‌خانه که به طرف رادارهای نیروی هوایی حرکت کردیم، پرسنل نیروی هوایی را که از کارمندان و متخصصین رادار نیروی هوایی بودند، با هر وسیله‌ای که در اختیار داشتند یا به دست آورده بودند، در حال ترک محل خدمتی خود مشاهده نمودیم که به پایگاه وحدتی دزفول مراجعت می‌کردند. البته آنها را مقصر نمی‌دانستم چون نیروی رزمی نبودند، بلکه عناصر فنی سایت‌ها بودند که دیگران باید دفاع رزمی از آنان را عهده‌دار می‌شدند.

صحبت‌های این افراد نظم یگان‌های ما را برهم زد؛ به نحوی که، در بین پرسنل دودستگی روی داد و عده‌ای مصر بودند به دزفول برگردیم؛ عده‌ای هم که از پرسنل قدیمی‌تر بوده و از انضباط بیشتری برخوردار بودند، گوش به فرمان فرماندهان، از جمله من و فرمانده گروه رزمی، داشتند و خواستار رفتن به جلو و کمک به دوستان خود بودند. یادم هست راننده یک خودرو ذیل روسی که وسایل پرسنل را حمل می‌کرد و درجه گروه‌بان دومی داشت، با خودرو خود جاده را سد نموده و تلاش می‌کرد پرسنل را با ایده ما هماهنگ کرده و به طرف سایت‌ها و مواضع هم‌قطاران خود ببرد. بالأخره ستون به حرکت درآمد. هوا کاملاً تاریک شده بود که وارد تأسیسات سایت ۵ شدیم. همه چیز حالت عادی داشت؛ آشپزخانه‌های صحرایی و ثابت در حال طبخ غذای پرسنل بودند. تدارکات، به ویژه مهمات‌رسانی به خط مقدم، بسیار خوب و بدون وقفه انجام می‌گرفت. خط مقدم پدافندی گروه رزمی ۳۷ در ارتفاعات تینه و حوالی شیخ قندی بود.

گروه رزمی ۳۷ زرهی به علت وضعیت زمین در منطقه عمومی پاسگاه فکه و دارا بودن تپه‌های کم ارتفاع پدافندی، توانسته بود در مقابل دشمن مقاومت نموده و حرکت دشمن به جلو را کند نماید. استعداد گروه رزمی ۳۷ به هیچ وجه با لشکر مجهز و آماده‌ای، مانند لشکر ۱ مکانیزه عراق که در منطقه دست به تهاجم زده بود، قابل مقایسه نبود و در آغاز جنگ با استعداد پرسنلی کم خود در منطقه‌ای به عرض ۴۰ کیلومتر گسترش یافته بود؛ لذا از لشکر ۹۲ خوزستان درخواست نمود گردان ۱۳۸ پیاده را که به عنوان احتیاط لشکر در ارتفاعات دوسلک مستقر شده بود، به منطقه فکه اعزام کرده و زیر امر آن گروه قرار دهد تا آن گردان را در قسمت جنوب فکه به کار گیرد تا دشمن نتواند آنجا را محاصره کند.

لشکر ۹۲ در شرایطی نبود که با این درخواست موافقت نماید؛ لذا به گروه رزمی ۳۷ آزادی عمل داد تا به هر نحوی که شرایط ایجاب می‌نماید، مقاومت نموده یا عقب‌نشینی کند. درخواست‌های مکرر گروه رزمی ۳۷ از لشکر ۹۲ باعث شد که در شب اول مهرماه ۱۳۵۹، گردان ۱۳۸ پیاده به فرماندهی سرگرد شرفه در اختیار گروه رزمی ۳۷ قرار گیرد تا آن یگان را در مواضع مناسبی جهت پدافند قرار دهد.

واقعاً نیروهای مستقر در منطقه عمومی فکه خیلی خوب جنگیده بودند و با عملیات تأخیری، زمین را با زمان تعویض نموده و جلو پیشروی دشمن را به امید رسیدن نیروی کمکی گرفته بودند؛ حتی در بعضی مواقع دشمن را به عقب رانده و شکست داده بودند. عدم تعادل قوا، خستگی ناشی از درگیری‌های چند روز گذشته و عدم پشتیبانی‌های لازم برای مقابله،



فرماندهان را در نگرانی فرو برده بود و احساس مسئولیت موجب شده بود علاوه بر ترغیب یگان‌ها به ادامه مقاومت، حقایق موجود و مسائل ناراحت‌کننده را به رده بالا گزارش نموده و از آنان درخواست واگذاری نیازمندی‌های پشتیبانی نمایند.

در دوم مهرماه ۱۳۵۹، فشار دشمن روی گروه رزمی ۳۷ و گردان ۱۳۸ پیاده شدت یافت و باعث ایجاد اختلال و درهم‌ریختگی در این سازمان‌ها گردید و فرمانده گروه رزمی ۳۷ اعلام نمود چنانچه نیروی کمکی و پشتیبانی توپخانه و هوایی واصل نگردد، مجبور به عقب‌نشینی خواهد بود. نبرد شدید روز دوم مهر در منطقه عین‌خوش و فکه در حالی پایان یافت که نیروهای دشمن با تلفات و ضایعات بسیار روبه‌رو شده و نتوانسته بودند به هدف‌های خود، که تصرف مواضع عین‌خوش و دوسلک بود، دست یابند.

تا سوم مهرماه ۵۹، نیروهای متجاوز نتوانسته بودند به اولین هدف زمینی خود پس از عبور از مرز برسند و در این روز، نیروهای عراقی با تمام توان لشکر ۱۰ زرهی، با دو تیپ در خط و تیپ ۲۴ مکانیزه در احتیاط در منطقه فکه، به مواضع نیروهای ایران تک نمودند. نیروهای تیپ ۲ دزفول در عین‌خوش همراه با گروه رزمی ۳۷ و گردان ۱۳۸ پیاده که یک هفته با دشمن درگیر بودند، علی‌رغم عدم وصول نیروهای کمکی و پشتیبانی، در حالی که توان رزمی آنها به حداقل کاهش یافته بود، به پیکار با دشمن ادامه دادند. مقاومت نیروهای ایرانی در شرایطی انجام می‌گرفت که همه عوامل بازدارنده میدان جنگ را در روبه‌رو داشتند و تنها امید آنان خداوند متعال بود که به یاری و پشتیبانی او بتوانند از دین، آئین، شرف و غیرت خود پاسداری کنند و به همین انگیزه بود که دلاوران به مقاومت خود ادامه می‌دادند.

عصر روز سوم مهرماه ۱۳۵۹ همه فرماندهان یگان‌های تازه‌وارد به منطقه که از شیراز آمده بودیم، شبانه از منطقه پدافندی بازدید کرده و با فرماندهان گروه رزمی ۳۷ مانند سرگرد غفار رامین فرمانده گروه، سروان حسین حاتمی رئیس رکن ۳ گروه، سروان پرویز صارمی فرمانده گروهان تانک مختلط و سروان یزدان پرست فرمانده گروهان تانک چیفتن مذاکره کرده و با منطقه عملیات و دشمن آشنا و توجیه شدیم.

رزمندگان گروه رزمی ۳۷ و گردان ۱۳۸ پیاده با استقرار در مواضع سرکوب ارتفاعات تینه، دشت غربی مقابل آن را زیر آتش داشتند و سرتاسر دشت مقابل آنان پوشیده از ادوات زرهی و نیروهای جنگی عراق شده بود. عراق با گسترش دو لشکر از جنوب موسیان تا چزابه و به پای کار آوردن حداکثر نیروهای زرهی و مکانیزه قصد داشت در پایان روز سوم مهر، به هر شکل ممکن به

اهداف از پیش تعیین شده خود برسد. پرسنل گروه رزمی ۳۷ در اثر فشار دشمن و درگیری چند روزه خسته شده و تمایل داشتند هرچه زودتر تعویض شوند. من ستوان رجبعلی زاده را به کناری کشیده و مذاکرات زیادی باهم انجام دادیم. نتیجه این مذاکره و بازدید از خط مقدم و توجیه فرماندهان عملیات برای ما چنین شد که پرسنل در خط خسته و فشار دشمن زیاد شده و با توجه به عقب نشینی اجباری نیروهای سمت راست (تیپ ۲ دزفول)، به زودی خط مقدم شکسته خواهد شد و دشمن پیشروی خود را به داخل کشور ادامه خواهد داد؛ اگر ما هم آنها را تعویض نماییم، باز شکست خواهیم خورد؛ با این تفاوت که اگر تعویض پرسنل انجام شود، چون ما تازه نفس هستیم، قادر خواهیم بود تا آمدن نیروهای کمکی در مقابل دشمن مقاومت بیشتری نماییم؛ لذا در همین راستا، موضوع را با سرگرد اسدزاده و سروان توکلی در میان گذاشته و تصمیم گرفتیم همان شب پرسنل گروه رزمی ۳۷ را تعویض نماییم. هنگام تعویض قرار شد سرگرد اسدزاده به عنوان فرمانده گروه رزمی، سروان توکلی که معاون گروه رزمی بود، ولی رئیس رکن ۳ نداشتیم، در خط مقدم به این عنوان عملیات را هدایت نموده و من که از نظر درجه، نفر سوم گروه محسوب می شدم، در داخل سایت به عنوان سرپرست و هماهنگ کننده امور لجستیکی کارها را انجام دهم. فرماندهی گروهان تانک چیفتن را ستوان رجبعلی زاده، تانک ام ۶۰ را ستوان جهانی و تانک ام ۴۷ را ستوان معصوم شاهی به عهده گرفته و در خط مستقر شدند. بعد از دو یا سه روز، سروان ناصر قدرت که رسماً فرمانده گروهان تانک ام ۶۰ گردان ۲۳۸ بود، از پایه مراجعت نمود و فرماندهی گروهان مختلط تانک را به عهده گرفت.

برابر اظهار نویسنده کتاب «پیشتانان غرب کرخه»، گروه رزمی ۱۴۱ به فرماندهی سرهنگ دوم مهدی پور، قبل از روشن شدن هوا در روز ۱۳۵۹/۷/۴، به منطقه دوسلک وارد و سپس به ارتفاعات تینه گسیل شده است.

عصر روز ۵۹/۷/۵ ساعت ۱۹۰۰ متصدی بی سیم گروه رزمی در سایت رمزی را نشان داد که از طریق رکن سوم لشکر ۹۲ به تیپ ۳۷ (منظور گروه رزمی ۳۷ بود) مخابره و دستور داده بود: «به علت عقب نشینی تیپ ۲ دزفول و تخلیه سمت راست از نیروهای خودی، سریعاً تیپ ۳۷ با یک عملیات تأخیری مواضع ارتفاعات تینه را ترک و در شرق رودخانه کرخه، در جنوب پل نادری، خط تأخیری دوم را به عنوان مواضع پدافندی اشغال کرده و پیشروی دشمن را سد کنید.» من بلافاصله با رکن سوم لشکر ۹۲ سرهنگ قانع و شخص فرمانده لشکر سرهنگ قاسمی نو صحبت

نموده و صحت پیام را جويا شدم، که هر دو نفر متن آن را تأیید نموده و بر اجرای آن تأکید ورزیدند. برای اجرای دستور صادره از لشکر، دو مسئله مطرح بود:

اولاً: تأمین سایت و بنه صحرائی گروه رزمی ۳۷ (تیپ ۳۷ زرهی).

ثانیاً: رساندن این پیام به خط اول و گرفتن دستور از فرماندهی گروه رزمی ۳۷.

عصر همان روز یک گروهان پیاده از مرکز پیاده شیراز به منطقه اعزام شده و در سایت ۵ بودند، تا آنها هم مانند ما واحد قبلی مشابه خود را تعویض نمایند. سرپرستی این عده را غیر از فرمانده گروهان مربوطه، سرگرد پیاده بهمن جمشیدنژاد بر عهده داشت. برای اجرای تأمین سایت و بنه صحرائی، با سرگرد جمشیدنژاد صحبت نموده و اظهار داشتم چون شما ارشدترین فرد در سایت هستید، فرماندهی به عهده شما باشد و ما همگی مجری دستورات شما خواهیم بود.

یکی از مسائل مهم و خوب در ارتش این است که در هر کجا چند نفر نظامی وجود داشته باشند، بدون چون و چرا ارشدترین نفر فرمانده و بقیه مطیع دستورات او می‌باشند. در اینجا هم همین‌طور بود و ناخودآگاه اجرا شد. کما اینکه در آینده هم تکرار شد و به موقع شرح خواهم داد.

کلیه پرسنل در اطراف سایت ۵ سنگر بندی کرده و هر اندازه سلاح آرپی جی ۷ که در سایت بود، بین آنها تقسیم نمودیم و نفرهای بی‌ام‌پی ۱۱ که مجهز به تیربار و موشک مالیوتکا و توپ‌های ۷۵ م بودند، همراه اسکورپیون‌های موجود در سایت را در اطراف سایت ۵ سازماندهی کرده و آماده پدافند دورادور شدیم. تاریکی شب، تیراندازی‌های ایذائی دشمن، عدم آشنایی کافی به محیط و نبود جاده مشخص، اجازه نمی‌داد که به راحتی برای رساندن پیام، امربری را به خط مقدم جبهه روانه کنم. به همین جهت، پیام را با بی‌سیم به فرمانده گروه رزمی ۳۷ زرهی در خط مقدم ابلاغ کردم. فرمانده گروه رزمی در پاسخ اظهار داشت: «نتیجه را به شما خبر خواهم داد که چه کار بکنید!» اما تا فردا صبح هیچ خبر و دستوری به ما داده نشد.

صبح روز بعد یعنی ۱۳۵۹/۷/۶ خودم با یک دستگاه نفربر پاسگاه فرماندهی از سایت حرکت کرده و به ارتفاعات تینه رفتم. در آن ساعت روز، در خط مقدم جبهه هیچ صدایی شنیده نمی‌شد و گلوله‌ای هم رد و بدل نمی‌گردید؛ گویی اصلاً در این مکان، وقایع یا رویدادی رخ نداده یا اینکه پیشامدی در شرف انجام نیست. سروان توکلی در کنار نفربر فرماندهی روی شن‌ها دراز کشیده و مشغول استراحت بود و سرگرد اسدزاده فرمانده گروه رزمی ۳۷، به همراه سرهنگ ۲ مهدی‌پور فرمانده گروه رزمی ۱۴۱ پیاده در داخل نفربر پاسگاه فرماندهی نشسته و مشغول خوردن صبحانه بودند و من پیام شب قبل را به آنها دادم. سرگرد اسدزاده پیام را گرفت و پس از

مطالعه به سرهنگ ۲ مهدی پور داد. او هم نگاهی گذرا به آن نمود و پس از مطالعه به من عودت دادند. من اظهار کردم «لطفاً پشت آن را امضاء کنید تا به عقب برده و بایگانی نمایم.» سرگرد اسدزاده بر مبنای همان اصول ارشدیت، می خواست سرهنگ مهدی پور پیام را امضاء کند. جناب سرهنگ هم می گفت پیام برای تیپ ۳۷ زرهی (گروه رزمی ۳۷) آمده و من ابواب جمعی شما نیستم و گروه رزمی ۳۷ باید آن را امضاء نماید. آخر الامر پیام را سرگرد اسدزاده امضاء نمود و من از آنها جدا شدم.

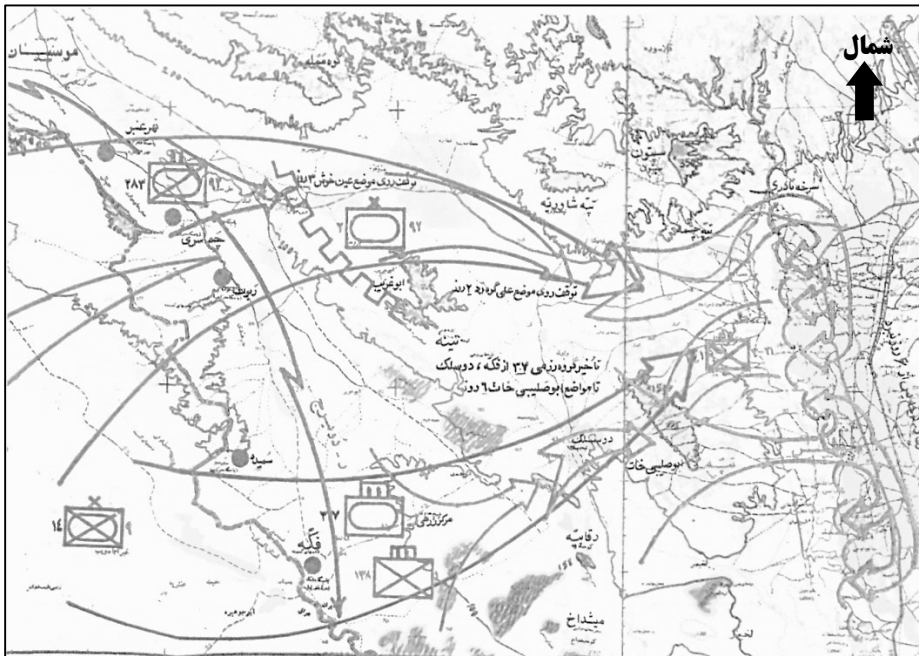
دیگر من در آنجا کاری نداشتم. منتهی برای سرکشی افراد گروهانم به نزد آنان رفتم که در سایه تانک‌های خود نشسته و مشغول خوردن صبحانه بودند. به من هم تعارف کردند و با آنان صبحانه خوردم. از استوار اطمینان که خدمه یکی از تانک‌ها بود، سؤال کردم چرا خط ساکت است؟ در پاسخ گفت کم کم شروع می شود! آنها هم مثل ما در حال خوردن صبحانه و استراحت هستند.

ساعت ۰۷۳۰ بود که دو فروند هواپیمای میگ ۲۳ عراق از طرف پاسگاه فکه وارد آسمان ایران شده، به طرف سایت ۴ و ۵ نیروی هوایی رفتند و آنجا را بمباران کرده و مراجعت نمودند. هواپیماها آن قدر در سطح پایین پرواز می کردند که هنگام مراجعت، خلبانان آنها کاملاً مشخص بودند و برای ما دست تکان می دادند! کلیه سلاح‌های ضد هوایی موجود در منطقه و تیربارهای کالیبر ۵۰ مستقر روی تانک و نفری‌ها شروع به تیراندازی به سمت هواپیماها نمودند. رزمندگان در خط صبحانه خود را رها نموده و با سلاح‌های انفرادی خود، حتی اسلحه کمری، در حال تیراندازی و اجرای عملیات پدافند عامل بودند؛ ولی متأسفانه تأثیرگذار نبود و هواپیماها به داخل خاک عراق رفته و از تیررس دور شدند. ساعت ۰۸۳۰ همان روز از خط برگشتم و دیدم در اثر همان بمباران هوایی، تأسیسات رادار نیروی هوایی آسیب دیده و دو تانکر آب ۱۸ هزار لیتری ما نیز منهدم شده و غیرقابل استفاده می باشد و پرسنل هم متوحش و نگران بودند.

حدود ساعت ۱۰۳۰ روز ششم مهر ۱۳۵۹ بود که سروان توکلی به سایت ۵ آمد و دستور داد سریعاً آماده شده و به خط تأخیری بعدی در شرق رودخانه کرخه بروید. تجهیزات و وسایلی که از شب قبل پیش‌بینی و بارگیری شده بود به عقب حرکت داده شد و آشپزخانه‌های سیار را هم به دنبال خودروها بسته و روانه نمودیم. تا آنجا که امکان داشت، سایت را تخلیه کرده و به خط دوم فرستادیم. فقط مهمات موجود در زاغه‌ها، از جمله توپ ۱۲۰ مم تانک چیفتن، توپ ۱۰۵ مم تانک ام ۶۰، توپ ۹۰ مم تانک ام ۴۷، تیربارهای ۷/۶۲ و ۱۲/۷ مم تانک‌ها، خمپاره‌اندازه‌های ۱۲۰، ۸۱، ۶۰، ۳۰ مم، نازنک‌انداز، آرپی جی ۷، مالیوتکا، دراگون، گلوله‌های

## آغاز جنگ تحمیلی ۷۱

مانور، توپخانه ۱۰۵م و ۱۵۵م و... فقط مهمات موجود در زاغه را نتوانستیم جابجا کنیم. خط مقدم جبهه در ارتفاعات تینه نیز شکسته شده و نیروها زیر آتش شدید توپخانه و هجوم تانک‌های بی شمار دشمن در حال عقب‌نشینی بودند.



محور پیشروی دشمن و وضعیت نیروهای پدافندی در آغاز جنگ تحمیلی در غرب دزفول

حرکت تانک‌ها و خودروهای زرهی دو لشکر عراقی که به سمت مواضع ایرانیان در حال پیشروی بودند، در هر نیروی پدافندکننده عادی که شاهد صحنه مقابل خود بود، ایجاد ضعف و تزلزل می‌کرد؛ اما رزمندگان دلاور و باایمان ارتش و از خود گذشته، تصمیم گرفته بودند با اتکال به فضل الهی و با عشق به شهادت، در راه دین و میهن، تا آخرین قطره خون خود از مرزهای مقدس میهن دفاع نمایند. نیروهای عراقی قصد داشتند علاوه بر استفاده از آتش و تحرک یگان‌های زرهی، بیشترین استفاده را از اثرات ضربت آن نیروها به عمل آورده و خط پدافندی نیروهای ایران را بشکنند. استعداد کم نیروهای ایرانی به دشمن اجازه مانور، به هر طریق که می‌خواست را می‌داد و دفاع نیروهای ایرانی منحصراً به کارگیری امکانات ناقص موجود بود. نیروهای تهاجمی ارتش عراق با بهره‌گیری از ویژگی‌های زرهی (قدرت آتش، تحرک، عمل ضربت، قابلیت مانور، مخابرات عالی) توانستند در کاهش توان رزمی ارتش ایران اثر بگذارند.

عملیات از حالت تأخیری به حالت عقب‌نشینی اجباری تبدیل شده بود. بنا به اظهار بعضی از خدمه تانک - که بعدها برایم تعریف کردند - گاهی اوقات تانک‌های دشمن از ما جلو می‌افتادند و به زبان فارسی می‌گفتند زودتر عقب بروید تا اسیر یا کشته نشوید! گزارش فرماندهانی که درگیر عملیات بودند، در لشکر ۹۲ زرهی ایجاد نگرانی نمود و فرماندهی به این نتیجه رسید که در صورت عدم توانایی در خط مواضع عین‌خوش و تینه با اجرای عملیات تأخیری، دشمن را در غرب رودخانه کرخه متوقف نماید تا نتواند با عبور از پل نادری اندیمشک و دزفول را تهدید کند؛ بنا بر این تدبیر، به تیپ ۲ زرهی دزفول دستور داد چهار دستگاه تانک ام ۴۷ اعزامی از خرم‌آباد را که به تازگی وارد دزفول شده بود، در اختیار گرفته و آنها را در کرانه شرقی رودخانه کرخه، در مواضعی مناسب مستقر کند تا در صورت عقب‌نشینی نیروهای خودی از پل نادری به شرق کرخه، این تانک‌ها دشمن را در غرب رودخانه مجبور به توقف نمایند.

گزارش‌های فرماندهان در روز ۱۳۵۹/۷/۶، از تلاش دشمن برای تصرف مواضع آنان حکایت می‌کرد؛ به طوری که ضمن این پیام اعلام شد: «چنانچه تا ساعت ۰۹۰۰ واحد کمکی به منطقه اعزام نشود، تمامی واحدها منهدم خواهند شد و مانعی در سر راه پیشروی دشمن به منطقه وجود نخواهد داشت.»

لشکر ۹۲ در مقابل درخواست رو به تزاید یگان‌ها پیامی به شرح زیر ابلاغ نمود:

«تاکنون چندین بار برای آن یگان درخواست پشتیبانی هوایی شده است؛ لشکر به تمام مشکلات آن یگان آگاه است و تا سر حد امکان تلاش خود را به عمل آورده؛ شجاعانه نیز مبارزه کنید؛ نیروهای کمکی در حال حرکت هستند.»

\*\*\*\*\*

ساعت ۱۱۰۰ روز ششم مهرماه ۱۳۵۹ بود که سرگرد اسدزاده با نفربر پاسگاه فرماندهی در حالی که تعدادی از نفرات گروه رزمی از جمله ستوان دوم حسن ملکی با وی بودند، به سایت ۵ آمده و من را که هنوز آنجا بودم و وسیله‌ای برای رفتن نداشتم با خود بردند. من آخرین نفری بودم که از سایت ۵ خارج شده و به طرف سه‌راه قهوه‌خانه حرکت کردم. در بین راه، خودروها و تانک‌های زیادی به چشم دیده می‌شد که در اثر آتش سنگین توپخانه دشمن منهدم شده و یا به علت خراب شدن در کنار جاده مانده بودند و برای اینکه سالم به دست دشمن نیفتد، به دست خدمه منفجر شده بودند. تعدادی از آتش‌خانه‌های سیار و صحرائی ما یا گلوله خورده و منهدم شده بودند و یا در اثر واژگون شدن خودروهای حامل آنها، واژگون شده و مواد آنها روی زمین

ریخته بود. واقعاً وضعیت رقت‌باری بود و دل هر بیننده‌ای را به درد می‌آورد و اشک از چشمان وی جاری می‌ساخت. من خود این حالت را داشتم و در یک لحظه احساس نمودم که داریم سرزمین عزیز را از دست می‌دهیم و هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم. به قول شاعر:

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود!

او می‌رود دامن‌کشان، من زهر تنهایی چشان

دیگر مپرس از من نشان، کز دل نشانم می‌رود

با آن همه بیداد او، وین عهد بی‌بنیاد او

درسینه دارم یاد او، یا بر زبانم می‌رود

\*\*\*\*\*

به سهراهی رادار نیروی هوایی که رسیدیم، جوان ۱۶-۱۵ ساله‌ای که محاسنی داشت و یک تفنگ ژ ۳ در دست گرفته و مشخص نبود جمعی کدام ارگان یا سازمان می‌باشد، یکه و تنها جلو حرکت پرسنل را گرفته و اجازه عبور به هیچ‌کس را نمی‌داد. ما که رسیدیم، درحالی که گریه تأسف از دست دادن وطن امانم نمی‌داد، با وی درگیر شدم و اظهار داشتم: «آن موقع که ما با چنگ و دندان در پاسگاه فکه و سمیده ایستاده بودیم کجا بودید؟ زمانی که در ارتفاعات تینه مقاومت می‌کردیم و با گلوله‌های آتشین او دست و پنجه نرم می‌کردیم، چرا به کمک ما نیامدید؟ حالا باید برابر دستور لشکر به پای پل نادری و شرق رودخانه کرخه برویم و در آنجا جلو دشمن را بگیریم.» بیچاره این جوان غیرتی و وطن‌پرست تقصیری نداشت و در آن زمان، آموزش نظامی ندیده بود و نمی‌توانست قبول کند نیروها باید در بعضی مواقع عقب بیایند و به عبارت دیگر زمین را با زمان تعویض کنند.

در هر صورت، این جوان کوتاه آمد و ما توانستیم به راه خود ادامه دهیم. قدری که از سهراهی قهوه خانه دور شدیم، باخبر شدیم سهرای قهوه‌خانه دست دشمن می‌باشد و عبور و مرور از آن منطقه ممکن نیست. در همین موقع بود که سروان توکلی به همراه سروان بوکایی، افسر مخابرات گروه رزمی ۳۷ بدون اطلاع از وضعیت منطقه، هنگام عبور از سهرای قهوه‌خانه بادشمن درگیر و شهید شدند. جنازه این دو نفر سال‌ها بعد کشف گردید و به خانواده‌هایشان تحویل داده شد. روانشان شاد باد.

با این شرایط، ما در حال محاصره شدن بودیم و تنها راه شکستن حلقه محاصره عبور از رودخانه کرخه بود. از جاده خارج شدیم و در حاشیه رودخانه، با راهنمایی یکی از ساکنین

روستای سرخه نادری، خود را به محل پل نادری رساندیم. یگان‌ها به مرور خود را به پای پل نادری رسانده و منتظر دستور بودند تا در آنجا آرایش پدافندی اتخاذ نمایند. تعدادی از تانک‌های گروهان من هم آنجا بودند. یگان‌ها در این محل، زیر آتش شدید توپخانه و موشک‌های هدایت‌شونده و آزاد دشمن قرار داشتند و مورد هدف قرار می‌گرفتند. عبور از روی پل فلزی نادری به علت پایین بودن تناژ پل ممکن نبود؛ لذا باید از روی آب‌نمایی که در آن نزدیکی بود، عبور می‌کردیم؛ ولی چون کسی به منطقه‌آشنایی نداشت و محل آب‌نما را نمی‌دانست، همگی منتظر و بلا تکلیف بودند. ناگهان استوار اطمینان که سال‌ها در تیپ ۲ دزفول خدمت کرده و منطقه را به خوبی می‌شناخت و رانندگی یکی از تانک‌های ام ۶۰ را بر عهده داشت، خود را به من رساند، دست مرا گرفت و به داخل تانک برد و با سرعت به رودخانه کرخه زد. یادم هست وقتی از نفربر فرماندهی پیاده شدم تا با استوار اطمینان سوار تانک ام ۶۰ شوم، سرگرد اسدزاده فریاد زد: «من رکن ۲ و ۳ ندارم (منظور او گروه رزمی ۳۷ بود)، سروان پیروزان به منطقه آشنا است و باید با من باشد.» درجه‌داران تانک ام ۶۰ اظهار کردند: «سروان پیروزان فرمانده گروهان ماست، ما باید فرمانده گروهانمان را با خود ببریم! ما او را لازم داریم.» بالأخره من با آنها راه افتادم و رفتم.

در زندگی افراد، تاریخ همیشه تکرار می‌شود، منتهی هر زمان به نوعی و در حد خودش. یادم آمد در تاریخ خوانده بودیم که هنگام حمله مغول به ایران، جلال‌الدین محمدخوارزم‌شاه برای اینکه خود و خانواده‌اش به دست دشمن اسیر نشوند، وقتی به ساحل رودخانه سند رسیدند، به همراهان خود گفت: «برای نجات خود از دست مغولان باید از رودخانه عبور نمایید و چون در این حوالی پلی وجود ندارد، باید حتماً به آب بزنید.» ابتدا زنان از ترس جان خود و فرزندانشان از این کار سر باز زدند؛ اما چون وقت تنگ و دشمن نزدیک شده بود، سلطان جلال‌الدین به ناچار فرمان داد بچه‌های شیرخوار را که در آغوش مادرانشان بودند، از آغوش مادرانشان گرفته و به آب اندازند! پس از این عمل، مادران برای نجات فرزندان خود، همگی به آب زده و بچه‌های خود را گرفته و به آن طرف رودخانه رفتند، آنگاه سلطان جلال‌الدین با اسب به رودخانه سند زد و بدین طریق مانع اسارت خود و خاندانش گردید.

اکنون هم که عراق، این نژاد سامی، به ایران حمله کرده و ما در کنار رودخانه کرخه قرار داشتیم، همان برنامه زدن به آب پیش آمده بود. با این تفاوت که جلال‌الدین با اسب به رودخانه سند زد و حالا ما با تانک به رودخانه کرخه می‌زدیم!



آب به داخل تانک آمده بود و تا من به خود بیایم که کجا هستم و چه می‌کنم، از روی آب‌نما گذشته و خود را به شرق رودخانه رساندیم. یک لحظه به پشت سر خود نگاه کردم و دیدم رودخانه پشت سر ما است. با عبور ما از رودخانه کرخه و مشخص شدن محل آب‌نما، تانک‌ها، نفرها و توپخانه‌های خودکشی به دنبال ما خود را به شرق رودخانه رساندند. تعدادی از یگان‌ها هم از طریق سایت ۴ و عبور از کرخه، خود را به شهر شوش رسانده و در آنجا مستقر شده بودند که بعداً به ما ملحق شدند. عناصری از یگان‌های پیاده که نتوانسته بودند به دنبال ما بیایند و بدون شناسایی به رودخانه زده بودند، دچار امواج خروشان رودخانه شده و جان خود را از دست دادند و بدین طریق، حلقه محاصره شکسته و دشمن را ناکام گذاشتیم. هنگامی که به شرق رودخانه کرخه رسیدیم، عناصر گردان ۲۸۳ سوارزهی لشکر ۹۲ که از مناطق پاسگاه ربوط<sup>۱</sup>، چم‌هندی، چم‌سری، دشت عباس و ارتفاعات علی‌گره‌زد با دادن تلفات زیاد عقب‌نشینی کرده بودند، در آنجا حضور داشتند. من خودم قبل از انقلاب در گروهان دوم همین گردان ۲۸۳ سوارزهی خدمت کرده بودم و کلیه افراد آن من را می‌شناختند. سرگروهان گروهان یکم این گردان به نام استوار رئوفی وقتی من را دید، ضمن ابراز خوشحالی گفت: «وقتی شما به رودخانه زدید، فکر کردیم نیروهای عراقی هستند که قصد عبور دارند. بر همین اساس، تصمیم گرفتیم تانک شما را هدف قرار داده و نابود کنیم؛ اما قبل از تیراندازی، شما از رودخانه عبور کردید و با نزدیک شدن به ما، شما را شناخته و در داخل بی‌سیم به سایر پرسنل گفتم نزدیک، سروان پیروزان خودمان است.»

آن روز برای من روز سختی بود. نیروهای ما شکست خورده، آذوقه و مهمات تمام شده و یا برجای مانده، پرسنل روحیه خود را از دست داده و سردرگم و گرسنه بودند. غیر از ما واحدهای دیگری هم که به ما ملحق می‌شدند، وضعیتی بهتر از ما نداشتند.

نیروهای عراقی در مقایسه توان رزمی مقابل نیروهای ایرانی در محور دوسلک - فکه (گروه رزمی ۳۷، گروه رزمی ۱۴۱ پیاده، گردان ۱۳۸ پیاده و گروهان چیفتن اعزامی تهران) ۱۵ برابر ایرانیان بودند و ایرانیان توانستند به مدت هفت الی ده روز در مقابل آنها مقاومت نموده و تلفات سنگینی را به آنها وارد نمایند؛ در صورتی که معمولاً توان رزمی نیروی حمله‌ور حداکثر سه برابر نیروی مدافع می‌باشد؛ این نیروها زمانی به عقب‌نشینی تن دادند که راهی جز آن برایشان باقی نمانده بود. گردان ۱۳۸ پیاده که در بخش جنوبی چنانچه مستقر شده بود، از ساعت ۰۶۰۰ الی

---

۱. پاسگاه‌های ربوط، چم‌سری و چم‌هندی در محور موسیان - فکه قرار دارند. (منبع: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (۱۳۹۰)؛ دزفول، شوش، اندیمشک در جنگ، اطلس راهنما - ۸، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ص ۴۱.

۱۵۰۰ روز ششم مهرماه ۱۳۵۹، نبرد سختی را با دشمن ادامه داد و بالأخره توانست خود را در آن ساعت، به غرب رودخانه کرخه در مقابل شهر تاریخی شوش برساند و با استفاده از گذارهای موجود، تمامیت یگان را حفظ نماید و در شرق رودخانه کرخه مستقر گردد.

در هر صورت، باید چاره‌ای اندیشیده و خود را پیدا می‌کردیم. بر این اساس، یگان‌ها را در پشت خاکریزی در سه‌راهی دهلران - اندیمشک در شمال شرقی فرودگاه اضطراری مستقر نموده و با هماهنگی فرمانده گروه رزمی ۳۷ دنبال تدارکات به پادگان دزفول رفتیم. در پادگان دزفول، از رئیس رکن ۴ تیپ ۲ یاری خواستم و او مقداری جیره اضطراری و مایحتاج اولیه به من داد، تا به یگان ببرم و علاوه بر آن، من را به مسجدی در داخل شهر هدایت نمود تا از کمک‌های مردمی نیز بهره‌مند گردم. مردم وقتی مرا دیدند و از حال ما باخبر شدند، اولین سؤال آنها این بود که چه چیزی لازم دارید و ما باید چه کاری انجام دهیم؟ من وضعیت و موقعیت یگان‌ها و پرسنل را برایشان تشریح و نیازمندی‌های خودمان را بازگو کردم و تأکید نمودم قبل از هر چیز، وسیله و نفراتی در اختیارم بگذارید تا مهمات یگان‌ها را تأمین نموده و در اختیار آنها گذاشته و در ضمن، آذوقه روزمره افراد را به آنها برسانید تا ما سازماندهی جدید نموده و خود تدارکات خودمان را به عهده بگیریم. از این لحظه، همکاری و پشتیبانی مردم و حضور مستقیم آنها در جنگ شروع شد و تا پایان کارزار ادامه داشت.

قبل از هر چیز، فوراً ده دستگاه کامیون کمپرسی بزرگ و تعدادی از جوانان پرشور دزفول را در اختیار من گذاشتند، تا به نقطه آماد مهمات دوکوهه رفته و مهمات مورد نیاز را دریافت کرده و به یگان بیاورم. در پادگان دوکوهه، ابتدا به من مهمات نمی‌دادند. مسئولین می‌گفتند باید برابر روش جاری، مهمات درخواست و دریافت شود. برگ‌های درخواست مهمات را هم باید پرسنلی که نمونه امضای آنها در دفتر پادگان دوکوهه است، امضاء نمایند؛ در غیر این صورت، از واگذاری مهمات به غیر معذوریم. هرچه اصرار می‌ورزیدم، کمتر نتیجه می‌گرفتم. تا اینکه ناچار شدم به فرمانده آنجا بگویم تلفن آقای رفسنجانی را بگیرید تا خودم شخصاً وضعیت را برای ایشان تشریح کرده و به شما دستور دهند از کاغذبازی دست برداشته و به من مهمات بدهید. مردم دزفول هم با نگرانی شاهد مشاجره ما بودند. بالأخره پس از تلاش فراوان، توانستم انواع مهمات‌های ام ۶۰ و ام ۴۷ و چیفتن را گرفته و به کمک مردم دزفول که با خودروها آمده بودند، بار کمپرسی‌ها نموده و به سه‌راه دهلران، منطقه تجمع یگان‌ها برسانم و در آنجا بین تانک‌ها تقسیم کنم. علاوه بر مهمات، به ظرفیت سه کامیون هم نارنجک دستی، گلوله آرپی جی ۷، موشک مالیوتکا، انواع خمپاره از پادگان دوکوهه درخواست کرده و با خود به منطقه آورده بودم.

هوا کاملاً تاریک شده بود که کلیه تانک‌ها و نفربرها مهمات بار همراه خود را از کالیبر کوچک و بزرگ گرفته بودند و آماده حرکت به جلو بودند. اشکال کار در اینجا، نبود سرباز پیاده کافی برای همکاری تانک و پیاده در خط مقدم جبهه بود، که البته این مشکل به کمک جوانان داوطلب دزفول حل شد؛ بدین طریق که سلاح‌های آرپی‌جی ۷ موجود در یگان‌ها را با مهمات مربوطه بین چند جوان داوطلب تقسیم کردم و به همراه هر دستگاه تانک، یک قبضه از این سلاح را روانه خط مقدم نمودم. علاوه بر آن، در همان منطقه پراکندگی، کلاس اسلحه‌شناسی و نحوه کار با آنها، حتی پرتاب نارنجک دستی را به صورت تعجیلی تشکیل داده و مردم را برای تقویت خط پدافندی و همکاری پیاده و تانک به جلو اعزام داشتم. در نتیجه، خط پدافندی جدیدی با همکاری مستقیم مردم و ارتش در حاشیه شرق رودخانه کرخه ایجاد گردید.

استقرار نیروها در شرق رودخانه کرخه تا پاسی از شب ششم مهرماه ادامه داشت و از آن لحظه، دیگر بنه‌ای به نام بنه صحرايي تیپ ۳۷ وجود نداشت و این گروه رزمی ۳۷ بود که در پای پل کرخه (پل نادری) به عملیات پدافندی در غرب دزفول مشغول بود. در این لحظه، یگان‌های گروه رزمی ۳۷ زرهی چنین بودند:

۱- گروهان پیاده گردان ۱۹۱ جمعی مرکز پیاده مأمور به تیپ ۳۷ زرهی، به فرماندهی ستوان یکم یار محمودی.

۲- گروهان تانک چیفتن از گردان ۲۳۷ تانک به فرماندهی ستوان یکم رجبعلی‌زاده.

۳- گروهان تانک مختلط ام ۶۰ و ام ۴۷ به فرماندهی سروان پیروزان شامل:

الف) یک دسته تانک شامل ۴ دستگاه تانک ام ۶۰ از گردان ۲۳۸ به فرماندهی ستوان دوم نصرالله جهانی.

ب) یک دسته تانک شامل ۴ دستگاه تانک ام ۴۷ از گردان ۲۳۹ به فرماندهی ستوان دوم احمد معصومشاهی.

پ) دو دستگاه تانک ام ۴۷ از گردان ۲۹۲ مشهد به فرماندهی ستوان یکم صدر.

ت) دو دستگاه تانک ام ۴۷ از تیپ ۸۴ خرم‌آباد به فرماندهی ستوان دوم ماهر.

تانک‌های مشهد و خرم‌آباد پس از عقب‌نشینی از مواضع عین‌خوش و موسیان چون از یگان خود جدا شده بودند، در پای پل نادری به ما ملحق شدند تا از نظر تدارکات و فرماندهی مشکل نداشته باشند و در ضمن، به کارگیری تانک به صورت توده رعایت گردد.

ث) دسته مهندس رزمی از مرکز مهندسی بروجرد زیر امر گروه رزمی ۳۷.

ج) گروهان ارکان گروه رزمی ۳۷ مستقر در پای پل بالارود بین سهراب دهلران - اندیمشک به فرماندهی ستوان یکم زرهی غلامعلی صغیر.

کاهش تدریجی نفرات به علت تلفات فزاینده، نبودن آتش پشتیبانی توپخانه مناسب برای پاسخ‌گویی به آتش دشمن، خستگی روحی و جسمی ناشی از جنگ چند روز گذشته و سایر عوامل موجب شده بود که فرماندهان درگیر نبرد با ارسال پیام‌های مکرر از لشکر ۹۲ درخواست کمک نمایند. روزهای اول استقرار ما در غرب دزفول، به طور چشمگیری از کمک‌های مردمی برخوردار بودیم؛ به نحوی که مردم در شهر غذای گرم طبخ نموده و به خط مقدم آورده و توسط زن‌ها و دختران بین رزمندگان تقسیم می‌شد و مردها هم با کامیون‌های سنگین، مهمات مورد نیاز ما را تأمین می‌نمودند. این گونه اعمال تا زمانی که گروه رزمی ۳۷ زرهی توانست تدارکات خود را به عهده بگیرد، ادامه داشت و حضور مردم در کنار نظامیان باعث بالا رفتن روحیه رزمندگان گردید و باعث به وجود آمدن خاطرات جالبی شد.

یادم هست یک روز ظهر خانمی که در داخل وانت‌بار در خط مقدم مشغول تقسیم غذاهای طبخ‌شده مردم بین سربازان بود، در اثر ترکش گلوله توپخانه دشمن، از ناحیه لگن زخمی شد که برای رزمندگان بسیار دردآور بود. این خانم را سریع به عقب تخلیه کردند و دستور داده شد از این پس، دیگر خانم‌ها به خط مقدم نیایند و در پشت جبهه فعالیت داشته باشند. ناگفته نماند گاهی اوقات عناصر ستون پنجم و منافقین هم در بین مردم به خط مقدم داخل منطقه نفوذ کرده و اطلاعات لازم را تهیه می‌کردند و به دشمن می‌رساندند که تلفات جبران‌ناپذیری به نیروها وارد می‌شد.

عراق در هجوم سراسری خود توانست مناطق وسیعی از خاک کشور ایران را با قوت و بدون هیچ‌گونه مانعی اشغال نماید و برای این هجوم گسترده، که در سراسر نوار مرز صورت گرفت، از مدت‌ها قبل طرح‌ریزی، سازماندهی، تدارکات، شناسایی و ... انجام داده و پشتوانه عظیمی برای این کار تدارک دیده بود. این پشتوانه شامل پشتیبانی قدرت‌های جهانی و ارتجاع منطقه هم می‌شد که در ابعاد مختلف نظامی (اطلاعات و طرح و برنامه)، مالی، تدارکاتی، فکری، سیاسی و تبلیغاتی به کمک صدام آمده بودند. برابر گزارش‌های رکن ۲ و گپار، روحیه و انسجام ارتش عراق بسیار بالا، قدرت و توان رزمی و تجهیزات آنها در سطح عالی و پیشرفته و احساس قدرتمندی در حال افزایش بود. به نحوی که فرمانده لشکر ۱۰ زرهی عراق که در جبهه شوش و دزفول مستقر بود و عمل می‌کرد، سرمستانه به صدام پیشنهاد و تقاضا کرده بود اجازه دهد تا تهران پیشروی نموده و آنجا را بگیرد!

## عملیات پل نادری

روز دوازدهم مهرماه ۱۳۵۹ از طریق لشکر ۹۲ خوزستان، طی یک دستور جزء به جزء، به گروه رزمی ۳۷ زرهی دستور داده شد در منطقه تک نموده و سرپلی را در غرب رودخانه کرخه اشغال نموده و در صورت عدم وجود مقاومت دشمن، پیشروی را تا سهرای قهوه‌خانه ادامه دهد و تأمین جاده سهراهی - سایت ۴ نیروی هوایی را برقرار نماید. در ساعت ۱۸۰۰ دوازدهم مهرماه ۱۳۵۹، در کنار تپه‌های جنوب فرودگاه اضطراری پل نادری، جلسه شورای فرماندهان گروه رزمی ۳۷ تشکیل گردید و ضمن ابلاغ دستور لشکر، چون ساعت تک از طریق رده بالا تعیین نشده بود، مقرر گردید ساعت شروع عملیات تک ۰۴۰۰ سیزدهم مهرماه ۱۳۵۹ باشد. متأسفانه همان‌طور که گفته شد، عناصر نفوذی و ستون پنجم دشمن در قالب نیروی مردمی و بدون اطلاع فرماندهان در منطقه حضور داشته و در نزدیکی محل جلسه بودند و از برنامه‌های ما اطلاعات کافی به دست آورده و دشمن را در جریان گذاشته بودند.

بالآخره تک انجام شد و نیروهای گروه رزمی ۳۷ سرپل مورد نظر را در غرب رودخانه کرخه تصرف نمودند، اما به علت باخبر بودن دشمن از عملیات و اجرای آتش شدید توپخانه و پاتک دشمن در منطقه، موفق به پیشروی تا سهرای قهوه‌خانه و تأمین جاده سایت ۴ و ۵ نشده و به ناچار در غرب رودخانه و شمال آبادی سرخه‌نادری زمین‌گیر شده و مواضع پدافندی خود را ایجاد کردیم. محدوده سرپل اشغالی عبارت بود از سمت چپ (شرق) به رودخانه کرخه، از سمت جنوب آبادی سرخه‌نادری (اشغال شده توسط دشمن)، از سمت راست (غرب) جاده آسفالت پل نادری - سهرای قهوه‌خانه، از شمال (پشت سر) پل نادری. این مکان از نظر مساحت به اندازه‌ای محدود بود که هر گلوله‌ای از طرف دشمن که به این محدوده اصابت می‌کرد، تلفاتی را از ما می‌گرفت. در روی ارتفاعات جوفینه و بلتا که در غرب جاده آسفالت بود، تیپ ۲ دزفول مستقر و بر منطقه مسلط بود. قرار بود هم‌زمان با عملیات گروه رزمی ۳۷، آنها هم تا ارتفاعات علی‌گره‌زد پیشروی نموده و تأمین جاده سهرای قهوه‌خانه - عین‌خوش را برقرار نماید. متأسفانه آنها هم به دلیل ذکر شده، موفق نشدند و در همان ارتفاعات جوفینه و بلتا زمین‌گیر شدند.

بعد از این عملیات، جناب سرهنگ حسنعلی فروزان، فرمانده ژاندارمری کل کشور از منطقه عملیات بازدید و تعدادی از پرسنل و فرماندهان را تشویق نمود و به فرماندهان گروهان از جمله من یک سال ارشدیت داد. این اولین باری بود که در مقابل خدمت و تلاش صادقانه، افراد این چنین مورد تشویق و تقدیر قرار می‌گرفتند. این تشویقات بلافاصله در فرمان همگانی ارتش و دستور نیروی زمینی درج و ظرف سه روز به یگان و پرسنل ابلاغ گردید. آن زمان با خود اندیشیدم «پس حساب و کتابی در کار است و اگر کسی بخواهد پیشرفت نماید این گوی و این میدان!»

دو سه روز که از عملیات روز سیزدهم مهر و گرفتن سر پل در غرب رودخانه کرخه گذشت، با اعزام گشتی‌های شناسایی و رزمی، توانسته بودیم محل تجمع نیروهای احتیاط دشمن را در سهره راه قهوه‌خانه و استقرار توپخانه او را در حوالی سرخه‌نادری شناسایی نماییم. در این موقع، من هم‌زمان با سمت فرماندهی گروهان، به علت آشنایی با منطقه عملیات، وظایف رکن ۲ و به خاطر شهید شدن سرگرد توکلی، مسئولیت افسر عملیات رکن سوم گروه رزمی ۳۷ را هم عهده‌دار بودم. برای هماهنگی با نیروی هوایی و بمباران دو هدف یادشده بالا، به پایگاه وحدتی دزفول رفتم. مرا به ساختمان ستاد و اتاق عملیات پایگاه وحدتی راهنمایی کردند و در آنجا وضعیت را تشریح نمودم و قرار شد هواپیماها نقاط موصوف را هدف قرار دهند که این کار به سرعت و بدون فوت وقت انجام پذیرفت.

خاطره جالبی از این روز دارم و آن چنین بود که در اتاق عملیات پایگاه بودم. پس از تشریح وضع دشمن، یکی از خلبانان گفت «دلت می‌خواهد حرف‌هایت را به آیت‌الله منتظری جانشین امام و امام جمعه تهران بگویی؟» از پیشنهاد او خوشحال شده و گفتم آری! چند دقیقه بعد در یکی از اتاق‌های ستاد به نزد ایشان رفتم و تمام مشکلات و نارسایی‌های جبهه و کمبودها را برایشان تشریح نمودم.

کم‌کم ارتش جمع و جور شد و واحدهای دیگری از نقاط مختلف به منطقه اعزام و در حوالی شوش، دزفول، دوکوهه و رودخانه بالارود مستقر شدند. از جمله این یگان‌ها لشکر ۲۱ حمزه بود که از ادغام دو لشکر ۲۰۱ پیاده گارد سابق در تهران تشکیل شده بود و دیگری لشکر ۱۶ زرهی قزوین که به عنوان یگان احتیاط نیروی زمینی محسوب می‌شد. با رسیدن این واحدها به منطقه عملیات، روحیه پرسنل یگان‌های پدافندکننده تقویت شد و امیدوار بودند یا آنها را تعویض می‌کنند، یا با یک تک هماهنگ‌شده و متمرکز، دشمن شکست خورده و جنگ تمام می‌شود؛

زیرا تا آن تاریخ، تمام جنگ‌های کلاسیک بین کشورهای مختلف بیش از یک یا دو هفته طول نکشیده بود.

شناسایی‌های اولیه یگان‌های تازه‌وارد شروع شد و هماهنگی‌های لازم بین نیروهای تک‌ور و پدافندکننده جهت عملیات عبور از خط و توجیه فرماندهان به عمل آمد. قرار بود لشکر ۲۱ حمزه صبح روز ۱۳۵۹/۷/۲۳ تک هماهنگ شده خود را در پای پل نادری و غرب رودخانه کرخه علیه دشمن انجام دهد. لازم به ذکر است این لشکر تا آن روز به طور کامل وارد منطقه نشده بود. بنا به گفته یک نفر از افسران لشکر بعد از عملیات، گردان مخابرات لشکر روز ۵۹/۷/۳۰ وارد منطقه شده بود.

همان طور که قبلاً گفتم، عناصر ستون پنجم دشمن در منطقه از چگونگی و نحوه عمل و زمان تک عناصر تک‌ور اطلاعات کافی به دست آورده و دشمن را مطلع می‌ساختند و نیروهای پدافندی و زرهی دشمن در منطقه از هر جهت در حال آمادگی کامل بودند.

در ساعت ۱۶۳۰ بیست و دوم مهرماه ۱۳۵۹، دشمن به منظور برهم زدن آرایش خط پدافندی ما و دستیابی به اطلاعات دقیق و بیشتر از عملیات آینده، در منطقه پدافندی گروه رزمی ۳۷ زرهی اقدام به شناسایی با رزم نمود. این درگیری تا ساعت ۲۲۰۰، ادامه داشت و با تلاش و مقاومت پرسنل و پشتیبانی آتش توپخانه، به امید اینکه پایان شب سیه سپید است و تک سحرگاهی نیروهای لشکر ۲۱ حمزه، دشمن موفقیتی را کسب نکرده و جبهه ساکت شد. معمولاً زمان اجرای تک و عبور از خط عزیمت باید قبل از شروع روشنایی روز تعیین و اجرا گردد، ولی متأسفانه زمانی اقدام به تک نمودند که هوا کاملاً روشن شده و دشمن به منطقه دید کافی داشت.

ساعت ۰۷۰۰ بیست و سوم مهرماه یگان‌های لشکر ۲۱ در حالی که نفربرهای بی‌ام‌پی ۱۱ حامل سربازان روی جاده آسفالت و تانک‌های چپفتن خارج از جاده حرکت میکردند، از ما عبور از خط کرده و به سمت دشمن روان شدند. منظره جالبی بود. فرماندهان تانک‌ها تا کمر خود را از برجک جنگی تانک بیرون آورده و کلاه‌های خود را نصب کرده و خیلی امیدوار به پیروزی، حرکت می‌کردند.

در لحظات اولیه، دشمن هیچ عکس‌العملی از خود نشان نداد و یگان‌های زرهی لشکر ۲۱ به تصور اینکه دشمن پس از عملیات روز قبل، منهدم شده و هنوز نتوانسته پدافند خود را سازمان دهد و یا احتمال اینکه از منطقه عقب‌نشینی نموده، بر سرعت حرکت خود افزودند و شاید به سبب شوق تصرف هدف‌های واگذاری، ملاحظات تاکتیکی لازم در اتخاذ آرایش را از یاد برده

بودند. به هر حال، دو ستون از یگان‌های حمله‌ور حدود ۶ کیلومتر از پل نادری، یعنی خط سرپل دور شدند و حدود ۲ کیلومتری خط پدافند دشمن قرار گرفتند که آتش‌های ضدتانک دشمن روی تانک‌های در حال حرکت لشکر ۲۱ باز شد. هرچه فاصله یگان‌ها با خط مقدم دشمن نزدیک‌تر می‌گردید، حجم آتش‌های ضدتانک دشمن افزایش بیشتری می‌یافت. دشمن در آن روز تمام جنگ‌افزارهای ضدزره خود را در امتداد جاده دهلران به سمت شمال مستقر کرده بود و تانک‌های در حال حرکت به سمت تپه‌های علی‌گره‌زد را از پهلو هدف قرار می‌داد. بالأخره آن نحوه جنگ رفتن لشکر ۲۱، راه به جایی نبرد و در اثر مستحکم بودن مواضع دشمن و جان‌پناه‌های شکارچیان تانک که در زمین فرو رفته بودند، آتش نیروهای خودی کارگر نبوده و در عوض، هر موشک مالیوتکا و گلوله تانک دشمن یک خودرو زرهی لشکر ۲۱ را با خدمه مربوطه منهدم می‌ساخت و ضایعات بسیاری به نیروهای تک‌ور وارد می‌کرد.

در ساعت ۰۹۰۰ بیست‌وسوم مهرماه ۱۳۵۹، با پیشروی یگان‌های تانک، بر حجم آتش دشمن افزوده شد و یگان‌های حمله‌ور که انتظار چنین عکس‌العمل شدیدی را نداشتند و از آنجا که اطلاعات صحیحی از دشمن به آنها داده نشده بود، احساس کردند که در دام افتاده‌اند. آنگاه سراسیمه در تلاش برای خروج از دام گسترده‌شده دشمن افتادند. این عملیات نهایتاً در ساعت ۱۳۳۰، با نافرجامی خاتمه یافت و کلیه افرادی که جان سالم بدر برده بودند، به عقب برگشتند.

از این عملیات، خاطرات تلخ و شیرینی برای من باقی مانده است. یادم هست شب قبل از تک لشکر ۲۱، بچه‌های گروه رزمی ۳۷ در مقابل حمله دشمن خیلی خوب مقاومت کرده و از خود رشادت نشان داده بودند. وقتی که لشکر ۲۱ با شکست مواجه و مجبور به عقب‌نشینی شد، خیلی ناراحت شدند و چند نفر پیش من آمده و گفتند: «جناب سروان! می‌گویید چه کنیم؟ زحمات دیشب ما به هدر رفت و دشمن الآن پیشروی می‌کند.» درحالی که عصبانی بوده و روی تپه مشرف به پل نادری ایستاده و تفنگ ژ ۳ را در دست داشتیم، در پاسخ آن افراد گفتم: «ما که نمرده‌ایم! دنیا هم به آخر نرسیده و جنگ هم تمام نشده است؛ بروید داخل تانک و آماده دفاع شوید و به دشمن بگویید ما منتظر هستیم و اینجا قتلگاه تو است!»

تلاش من این بود حالا که عملیات به شکست منجر شده، لااقل خط را نگه داریم و جلو پیشروی احتمالی دشمن را بگیریم. وضع خط آشفته و نامناسب بود. خودروها، تجهیزات و ادوات زرهی یگان حمله‌ور بین دو خط پدافندی طرفین مانده و خدمه آنها شهید یا زخمی شده و دشمن آتش خود را روی مواضع ما با شدت هرچه تمام‌تر فرو می‌ریخت و کشته و زخمی می‌گرفت.



از خاطرات دیگر این روز، یادم هست که یک نفر درجه دار وطن پرست و شجاع از گروهان خودم دیده بود یک تانک چپفتن در جلو مواضع پدافندی بین نیروهای خودی و دشمن مانده و هیچ عکس العمل و حرکتی ندارد؛ لذا تصمیم می‌گیرد شخصاً به طرف تانک رفته و در صورتی که تانک سالم و یا خدمه‌های آن زخمی یا شهید شده باشند، آنان را به عقب منتقل نماید. این کار انجام می‌شود و تانک بدون خدمه را حرکت داده و به منطقه خودی، نزدیک محلی که من ایستاده بودم می‌آورد.

از عصر همان روز، کم‌کم فرماندهان، به ویژه افسران زرهی که یگان‌های آنها در آن منطقه وارد عمل شده بودند، نزد من آمدند و در حالی که آثار ناراحتی در چهره آنها دیده می‌شد، اقدام به جمع‌آوری پرسنل و تجهیزات برجای مانده خود کردند و از ما می‌خواستند با راهنمایی‌های لازم، آنها را یاری داده تا شب‌هنگام با استفاده از تاریکی، به جلو رفته و شهدای خود را تخلیه نمایند. در بین این افراد، افسران شجاع و باسواد مانند سرگرد زرهی غلامرضا توکلی، سروان زرهی جهانگیر درجزی، سروان زرهی علی عدالت و... حضور داشتند و به همراه آنها، داخل اولین دیدگاه در سمت راست خط پدافندی رفتم و منطقه را زیر نظر گرفتیم. روی جاده آسفالت که خط حد گروه رزمی ۳۷ و تیپ ۲ دزفول بود، نفربرهای زیادی هدف موشک‌های ضدتانک دشمن قرار گرفته و سوخته بودند و خدمه و سرنشینان آنها به وضع بسیار بد و ناراحت‌کننده‌ای سوخته و شهید شده بودند و سر بعضی از آنها از تن جدا شده و هیکل آنها در اثر سوختگی و حرارت آتش مهمات منفجر شده و مشتعل چنان برنزه شده بود که تاکنون چنین رنگی را ندیده بودم. بعضی از این بدن‌های بی‌سر، چهار دست و پا در حالی که حالت استارت زدن دوده دو و میدانی به خود گرفته بودند، خشک شده و جان شیرین را فدای میهن عزیز کرده بودند. افسوس که این افراد نتوانسته بودند این وضعیت را برای دشمن ایجاد نمایند.

کم‌کم هوا رو به تاریکی گذاشته بود و ما با برقراری تأمین، از خاکریز و دیدگاه پایین آمده و به طرف جنازه‌ها و تانک‌ها و نفربرهای سوخته روی جاده رفتیم. بعضی از این افراد را می‌شد تشخیص داد، ولی برخی دیگر را اصلاً نمی‌شد شناسایی کرد. در بین شهدا، از روی پلاک هویت، سرگرد زرهی عبدالله مختاری جمعی لشکر ۲۱ حمزه، سروان زرهی محمود لاجینی جمعی گردان ۲۹۱ تانک مشهد مأمور به لشکر ۲۱ شناخته و به وسیله گروه تخلیه به عقب برده شدند. شب من با دو نفر درجه دار و سروان علی عدالت در حالی که تنها مجهز به تفنگ ژ ۳ بودیم، از خط پدافندی و مواضع خود عبور کرده و متکی به جاده آسفالت به طرف سه‌راه

قهوه‌خانه جهت شناسایی به جلو رفتیم. هر چه به جلو می‌رفتیم، از دشمن خبری نبود، ولی تا دلتان بخواهد جنازه ایرانیان و تجهیزات همراه آنها دیده می‌شد. ابتدا سعی کردیم این تجهیزات را با خود به عقب بیاوریم؛ ولی متوجه شدیم به دلیل کثرت وسایل برای ما چند نفر مقدور نیست و باید گروه ویژه‌ای را برای این کار اعزام داشت. در هر صورت، پس از دو سه ساعت شناسایی، به یگان خود برگشتیم.

گروه رزمی ۳۷ زرهی تا اول آبان‌ماه ۱۳۵۹، در پای پل نادری به پدافند مشغول بود و در این زمان، توسط یگان‌های تجدید سازمان شده لشکر ۲۱ تعویض در خط شد و جهت تجدید سازمان به منطقه عمومی دوکوهه در کنار رودخانه دزفول اعزام گردید. در ابتدای جنگ، نیروهای ارتشی به طور متمرکز و تحت کنترل فرماندهی واحد در جنگ شرکت نداشتند و هر گردان یا گروهان که از هر گوشه کشور یا از هر لشکری به منطقه می‌رسید، فوراً وارد عملیاتش می‌کردند و چون اصل توده رعایت نمی‌شد، دچار تلفات زیاد و در نتیجه محکوم به شکست می‌گردید. به عنوان مثال: گروه رزمی ۳۷ زرهی، گردان‌های تانک تیپ ۸۴ خرم‌آباد و لشکر ۷۷ پیاده مشهد می‌باشند که در پای پل نادری به همراه ما جنگیدند. گردان ۱۴۴ پیاده لشکر ۲۱، گروه رزمی ۳۸ به فرماندهی سرگرد زرهی مجید صارمی اعزامی از مرکز زرهی که در اصل نیمی از تیپ ۳۷ مستقل زرهی شیراز بود، گروه رزمی متشکله از پرسنل دانشکده زرهی مرکز زرهی به فرماندهی سرگرد زرهی مظفرمیان و...

بعد از اینکه روز سوم مهرماه ۱۳۵۹ پرسنل تعویضی گروه رزمی ۳۷ با هواپیما شیراز را به مقصد دزفول و منطقه عملیات ترک نمودند، برابر دستورالعمل نیروی زمینی که به مرکز زرهی ابلاغ شده بود، باقیمانده تیپ ۳۷ زرهی را که در شیراز بودند جمع‌آوری کرده و گروه رزمی ۳۸ را به فرماندهی سرگرد زرهی مجید صارمی تشکیل داده و بلافاصله به اهواز گسیل داشتند. دشمن در روز نهم آبان‌ماه ۱۳۵۹، مجدداً برای شکست نیروهای موجود در سرپل و عبور از رودخانه کرخه، برای تصرف اندیمشک و دزفول اقدام به تک نمود که در این عملیات، لشکر ۲۱ باتوجه به تجربه قبلی و آشنایی بیشتر به منطقه و تهیه مواضع مناسب، دشمن را ناکام گذاشت و تلفات سنگینی بر آن وارد نمود که جبران آن شکست ۲۳ مهر در تک نامناسب و تعجیلی شد.

## عملیات غرب اهواز

با شروع تهاجم سراسری، دشمن به فاصله چند روز توانسته بود از تنگه چزابه عبور کرده و با تصرف شهر بستان و سوسنگرد خود را به غرب شهر حمیدیه برساند. در شهر سوسنگرد، عناصر ستون پنجم که طرفدار صدام حسین بودند، با ارتش عراق همکاری نزدیک داشته و علاوه بر قربانی کردن شتر، گاو و گوسفند جلو پاهایشان نام شهر را از «سوسنگرد» به «خفاجیه» تبدیل کرده و فرماندار جدیدی از طرف عراق تعیین کرده بودند.

با نزدیک شدن نیروهای عراقی به حمیدیه (یک کیلومتری غرب شهر حمیدیه)، هر لحظه خطر تصرف پادگان حمیدیه و رسیدن دشمن به جاده مهم اهواز - اندیمشک و قطع آن وجود داشت. قطع سه جاده اهواز - خرمشهر، اهواز - بستان، اهواز - اندیمشک خطرات جدی برای شهر اهواز می‌توانست به وجود آورد. با توجه به موفقیت در محورهای دیگر جنگ، در مجموع، این خطر وجود داشت که ارتش عراق به عنوان اسطوره‌ای شکست‌ناپذیر جابیافتد و اگر چنین می‌شد، شکستن این اسطوره بسیار مشکل می‌گردید.

در طرح پدافندی ایران مقابل حمله عراق، واحد سرزمینی لشکر ۹۲ زرهی خوزستان در نظر گرفته شده بود، ولی این لشکر مجهز و آماده، در اثر فعل و انفعال‌های اوایل انقلاب، قدرت رزمندگی خود را از دست داده و توان مقاومت و رودررویی با عراق کاملاً مجهزشده را به طور چشمگیر نداشت؛ لذا با شروع جنگ، برابر دستورات صادره از ستاد ارتش و نیروی زمینی، از هر نقطه کشور و از هر واحد نظامی که می‌شد، واحدهایی هر چند کوچک را گردآوری نموده، سازمانی تعجیلی به آن می‌دادند و آن را روانه جبهه‌ها می‌کردند. در اثر حمله ناگهانی عراق که علیه خاک کشور و انقلاب نوپای ما روی داده بود، خون مردم انقلابی و وطن‌پرست به جوش آمده و نیروهای نظامی داخل پادگان‌ها داوطلبانه آمادگی خود را برای اعزام به جبهه‌های جنگ اعلام می‌نمودند و اصرار داشتند هر چه زودتر برای مقابله با دشمن نابکار روانه شوند. از جمله این افراد می‌توان از سرگرد زرهی مجید صارمی که در آن زمان فرماندهی قرارگاه مرکز زرهی را بر عهده داشت، نام برد که در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱، با باقیمانده تیپ ۳۷ موجود در شیراز و عناصری از مرکز

زرهی، گروه رزمی ۳۸ را تشکیل داده و در شامگاه روز ۱۳۵۹/۷/۳، از طریق بهبهان به اهواز اعزام گردیده و زیر امر لشکر ۹۲ زرهی قرار گرفتند. فرمانده گروه رزمی ۳۸ ساعت ۱۸۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۵ در ستاد لشکر خود را به سرهنگ قاسمی نو، فرمانده لشکر یادشده، معرفی نمود و منطقه پراکندگی خود را در تپه‌های فولی آباد اشغال و از بامداد روز ۱۳۵۹/۷/۶، سازمان گروه رزمی ۳۸ را به شرح زیر تعیین کرد:

- فرمانده گروه رزمی ۳۸ زرهی، سرگرد زرهی مجید صارمی.
  - معاون گروه رزمی ۳۸ زرهی، سروان زرهی پرویز بنی عامریان.
  - رئیس رکن یکم گروه رزمی، ستوان زرهی روح پرور.
  - رئیس رکن دوم گروه رزمی، سروان زرهی فریدون پاکچهر.
  - رئیس رکن سوم گروه رزمی، سروان زرهی ناصر محب‌اصفهان‌نی.
  - افسر عملیات رکن سوم گروه رزمی، سروان زرهی محمدرضا نیکخواه عشقی.
  - رئیس رکن چهارم گروه رزمی، سروان توپخانه ابراهیم هوشمند.
  - فرمانده گروهان ارکان گروه رزمی ۳۸، ستوان یکم زرهی صادق سجادیان.
  - فرمانده گروهان مختلط تانک ام ۶۰ و ام ۴۷، سروان زرهی دستوری.
  - فرمانده گروهان تانک چیفتن، سروان زرهی احمد جنگانی.
  - فرمانده گروهان پیاده گردان ۱۹۱ جمعی مرکز پیاده، ستوان یکم پیاده یار محمودی.
- در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱۲، برابر دستور صادره از رکن ۳ لشکر ۹۲، یک دسته تانک چیفتن به فرماندهی ستوان یکم نیاز فتوحی از گروه رزمی ۳۸، از طریق اهواز - آبادان به خرمشهر اعزام گردید و به یاری مدافعان آن شهر شتافت و بعداً شهید شد.
- در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱۵، از طریق لشکر ۹۲، طی یک دستور جزء به جزء به گروه رزمی ۳۸ زرهی دستور داده شد «در ساعت ۰۵۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، در غرب محور اهواز - خرمشهر، قبل از کارخانه نورد اهواز، به سمت دشمن تک نموده و پس از تصرف دب خردان و برقراری تأمین آن، آماده اجرای دستور بعدی باشید.» در همین حال، به تیپ ۱ زرهی لشکر ۹۲ که در شرق محور اهواز - خرمشهر استقرار یافته بود، دستور داده می‌شود «پس از تصرف و تأمین منطقه عمومی ایستگاه آب تیمور و الحاق به گروه رزمی ۳۸ زرهی، آماده اجرای دستور بعدی باشید.» این عملیات آفندی به نام عملیات قائم نامگذاری شده بود.

استعداد نیروهای دشمن در منطقه عملیات عبارت بود از:

- لشکر ۵ پیاده مکانیزه و لشکر ۹ زرهی از سپاه ۱ ارتش عراق در خط.

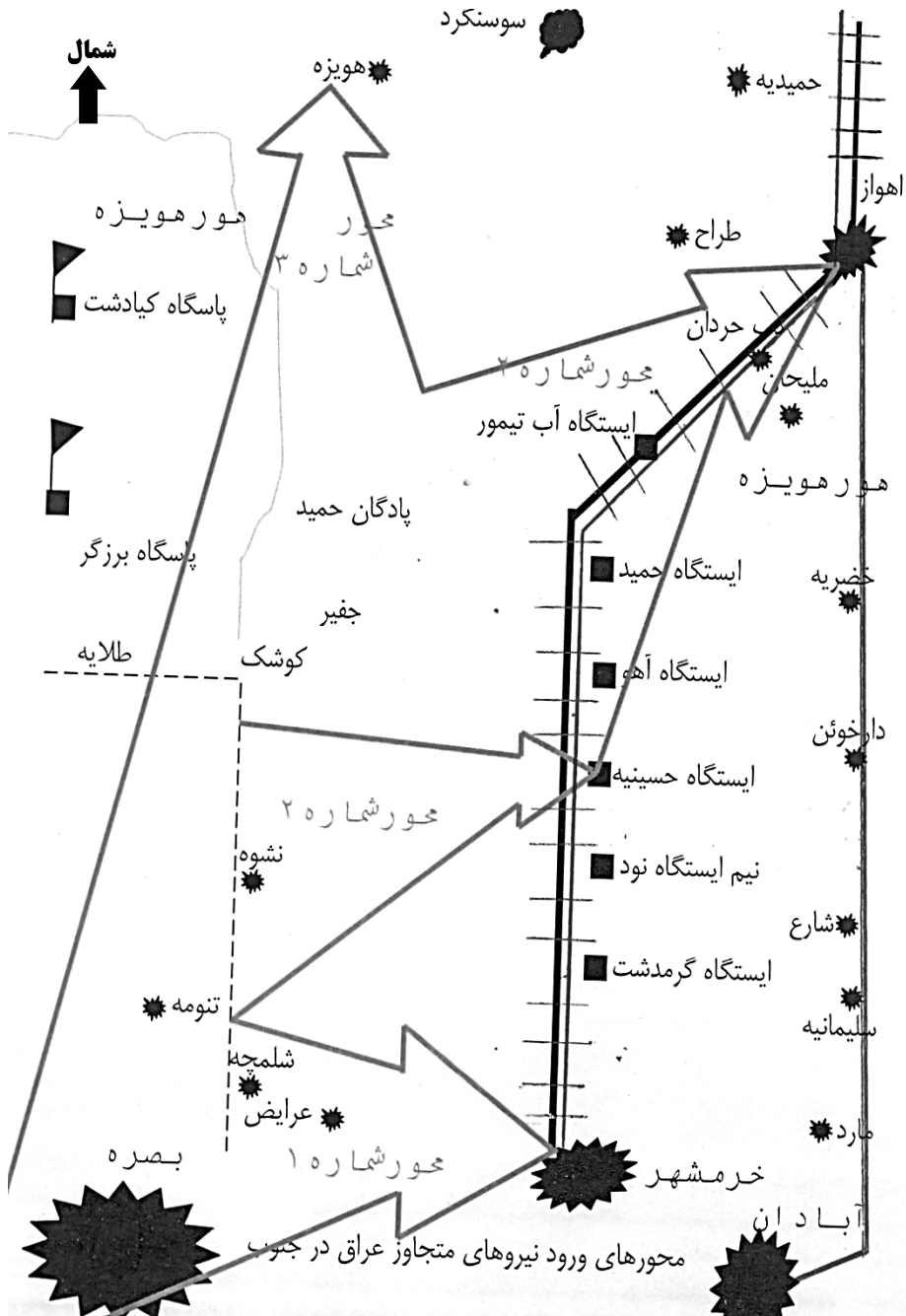
- لشکر ۳ زرهی از همان سپاه در احتیاط و مستقر در منطقه عمومی جفیر.

با توجه به استعداد دشمن و مواضع پدافندی مستحکمی که دشمن در منطقه ایجاد نموده بود، چگونه گروه رزمی ۳۸ و تیپ ۱ زرهی اهواز که استعداد چندانی نداشت، می توانست دشمن را نابود نموده، شکست دهد و وادار به عقب نشینی نماید؟

بالآخره گروه رزمی ۳۸ در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱۵، زیر امر لشکر ۹۲ از منطقه تجمع فولی آباد به سمت جنگل گمبوعه در ده کیلومتری جنوب غرب اهواز حرکت می نماید. بنا به اظهار فرمانده گروه رزمی ۳۸، در شروع عملیات، دو دسته پیاده به فرماندهی ستوان یکم یار محمودی و یک دسته تانک ام ۶۰ به فرماندهی سروان دستوری در حالی که فرمانده گروه رزمی ۳۸ همراه این تیم پیاده سنگین در حرکت بوده، از جنوب ارتفاعات فولی آباد حرکت برای اخذ تماس با دشمن را آغاز نموده و جاده شرقی - غربی محور اهواز - حمیدیه را پشت سر گذاشته و به سمت جنگل گمبوعه پیشروی می نمایند. آرایش حرکت برای اخذ تماس طوری بوده که نفرات پیاده (عنصر خیزکننده) شناسایی را انجام داده و دسته تانک به فاصله ۵۰۰ متر (عنصر مراقبت کننده) پشتیبانی را بر عهده داشتند. هوا تاریک شده بود که تیم پیاده بدون درگیری با دشمن وارد جنگل گمبوعه شده و سر و صدایی می شنوند که پس از بررسی های لازم، مشخص می گردد گروه دکتر مصطفی چمران بوده و برای عملیات نامنظم داخل جنگل شده اند. آن شب تیم پیاده زرهی به سرپرستی سروان دستوری، در جنگل می ماند و روز بعد قبل از آغاز روشنایی، ساعت ۰۴۱۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ برابر دستور گروه رزمی ۳۸ به فولی آباد مراجعت می کند. بالآخره گروه رزمی ۳۸ در بامداد روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، در سمت غرب جاده اهواز - خرمشهر به طرف جنگل گمبوعه و کارخانه نورد اهواز به سمت دشمن پیشروی می نماید.

حوالی کارخانه نورد از طریق لشکر ۹۲ به گروه رزمی ۳۸ ابلاغ می گردد چون تیپ ۱ اهواز در منطقه عمومی آب تیمور و غرب رودخانه کارون مورد حمله شدید دشمن واقع شده و آسیب فراوان دیده، لازم است سریعاً خود را به محل رسانده و دشمن را منهدم کنید. بنا بر این مبنای، گروه رزمی ۳۸ تغییر وضعیت داده و به شرق محور اهواز - خرمشهر می رود که متأسفانه در اثر هموار بودن منطقه عملیات و نداشتن مواضع مناسب، مورد هدف شدید دشمن قرار گرفته و متحمل تلفات می گردد.

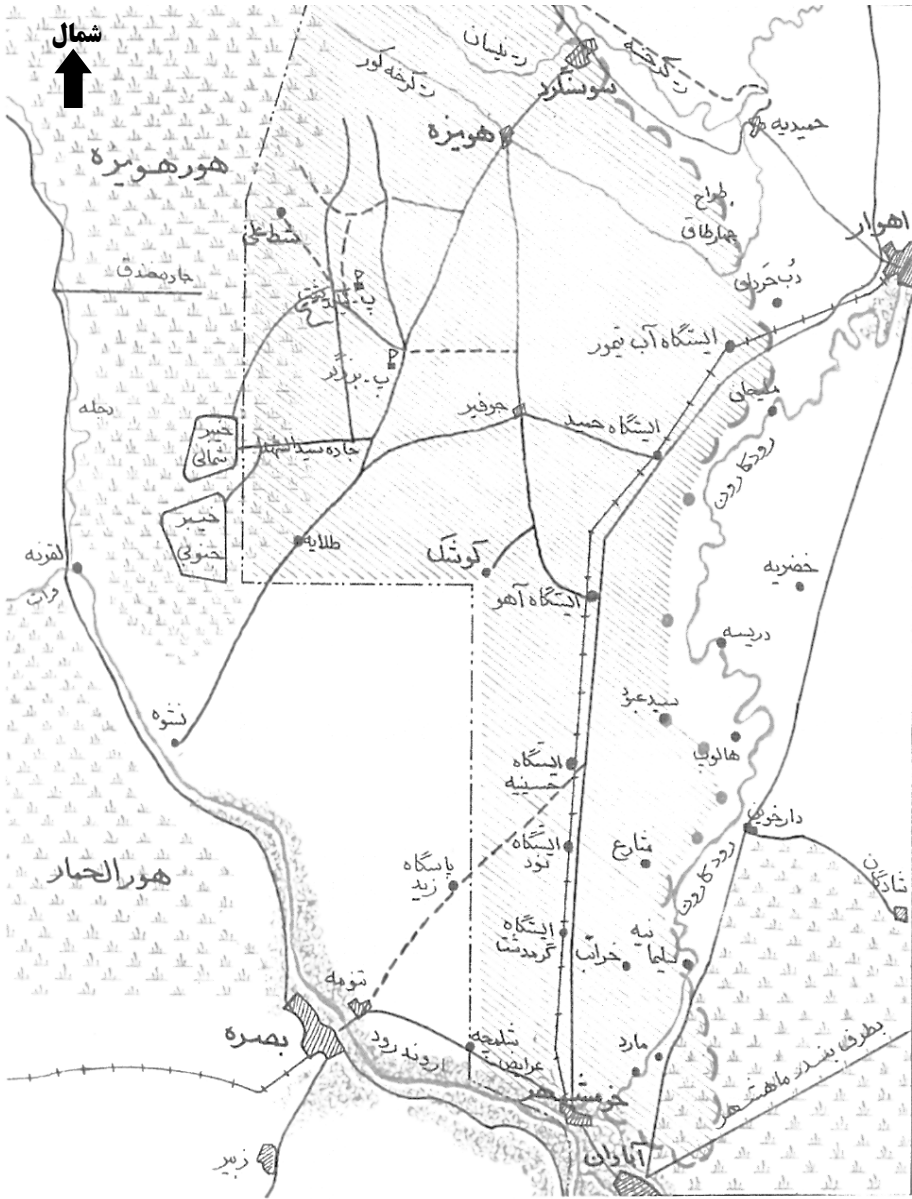
حدود ساعت ۰۹۳۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ گروه رزمی ۳۸ به منظور جلوگیری از تلفات بیشتر، به غرب جاده اهواز - خرمشهر آمده تا به داخل جنگل گمبوعه رفته و خود را از دید نیروهای دشمن مخفی نگاه دارد و از جاده که بلندتر از زمین می‌باشد به عنوان سنگر استفاده نماید. در این زمان، تانک سروان دستوری که در حال تلاش برای رفتن به داخل جنگل بوده است، از پهلو مورد اصابت موشک مالیوتکای دشمن قرار گرفته و ضمن منفجر شدن تانک، سروان دستوری به اتفاق دو نفر خدمه تانک شهید شده و استوار کارگر مجروح می‌گردد و دست چپ وی از بدن جدا و یک چشمش نیز کور می‌شود که به عقب تخلیه می‌گردند. در پایان روز، گروه رزمی ۳۸ موفق می‌گردد یگان‌ها و تجهیزات خود را به داخل جنگل برده و در جنوب غربی جنگل، موضع پدافندی بگیرد و آماده عملیات بعدی شود. گروه رزمی ۳۸ زرهی از غرب جنگل گمبوعه تا یک کیلومتری روستای دب حردان، که از ابتدای جنگ به تصرف نیروهای دشمن درآمده بود، گسترش یافته و به پدافند از منطقه واگذاری مشغول شدند.



نیروهای دشمن به استعداد دو گردان تانک، یک گروهان پیاده مکانیزه و یک گروهان پیاده کماندو در فاصله یک کیلومتری در شرق دب حردان، با ایجاد استحکامات نفوذناپذیر استقرار یافته بودند و روز به روز نیروهای خود را در غرب اهواز و ناحیه دب حردان تقویت می‌نمودند و قرائن و شواهد حاکی از آن بود که دشمن درصدد حمله به شهر اهواز و تصرف آن از طریق دب حردان می‌باشد.

در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۸، گروه رزمی ۳۸ خود را در جنگل گمبوعه با گردان ۲۲۱ سوارزهی تعویض نمود و از شرق جنگل گمبوعه تا دهکده ملاشیه گسترش پیدا کرده و تغییر مکان یافت. در ساعت ۰۲۰۰ بامداد روز ۱۳۵۹/۸/۵، گروه رزمی ۳۸ زرهی با گشودن آتش شدید و انجام یک تک محدود موفق می‌گردد از سمت شرق روستای دب حردان وارد این روستا شده و دشمن را وادار به عقب‌نشینی و تخلیه آن روستا نموده و این ناحیه را از لوٹ وجود دشمن پاک نماید. خارج بودن گروه رزمی ۳۷ از زیر گلوله توپخانه و نداشتن درگیری مستقیم با دشمن، بیش از سه روز نکشید که با توجه به موقعیت محور حمیدیه - اهواز، در تاریخ ۵۹/۸/۱۳ از طرف لشکر ۹۲، این گروه را حرکت داده و به منطقه عمومی فولی‌آباد اعزام نمودند. برای جلوگیری از پیشروی دشمن در محور سوسنگرد - حمیدیه، با عجله سنگرهایی برای مقاومت نیروهای محلی ایجاد و آماده شده بود. در این منطقه، تیپ ۳ دشت میشان از لشکر ۹۲ مستقر گشته و مسئولیت منطقه را بر عهده داشت و یک گردان تانک چیفتن هم به فرماندهی سروان زرهی جعفر لهراسبی، جمعی تیپ ۲ دزفول به این محور اعزام نموده بودند تا به کمک نیروهای محلی بشتابد. گروه رزمی ۳۷ زرهی هم به همین منظور به فولی‌آباد آمد و شبانه در حوالی کارخانه تصفیه شکر واقع در ۱۰ کیلومتری شمال اهواز، نزدیک سهره اندیمشک استقرار یافت و برای شناسایی اولیه به حمیدیه رفته و زمین‌های شمال جاده آسفالت محور سوسنگرد - حمیدیه را به عنوان مواضع پدافندی انتخاب و اشغال نمود.





حداکثر پیشروی نیروهای عراقی در منطقه جنوب غربی اهواز\_خرمشهر و شرق رود کارون تا پایان مهرماه ۱۳۵۹

نفربرهای شناسایی دشمن روی جاده آسفالت یادشده در رفت و آمد بودند و برای پیشروی فردا مقدمات لازم را فراهم می کردند و مسلم بود با روشن شدن هوا، حرکت و پیشروی دشمن ادامه خواهد یافت؛ لذا باید همان شب کاری صورت می گرفت و لااقل دشمن را زمین گیر می نمود. آن شب اولین شبیخون توسط نیروهای محلی به دشمن زده شد و نام آن را شبیخون اول نامیدند و با این عملیات، اسطوره یادشده را درهم شکستند.

برای مقابله با پیشروی سریع ارتش عراق و نحوه عمل نیروهای خودی، تقسیم بندی زیر را می توان مطرح کرد:

- ۱- اجرای عملیات چریکی پراکنده ایذائی و شبیخون به دشمن.
- ۲- اجرای عملیات کلاسیک توسط نیروهای ارتش شامل: نیروی زمینی (پیاده، زرهی، توپخانه، هوانیروز)، پشتیبانی هوایی نزدیک نیروی هوایی ارتش.
- ۳- اجرای عملیات گسترده کلاسیک با هماهنگی و تلفیق نیروهای ارتش و سپاه و مردم با شیوه های ابداعی مبنی بر ایمان و فرهنگ انقلاب اسلامی.

### اجرای عملیات چریکی

در واقع یکی از نتایج حملات چریکی و پراکنده و ایذائی، شناسایی و کسب اطلاعات از دشمن و به دست آوردن زمان لازم برای سازندگی نیروهای رزمنده و منظم ما بوده است. در شب ۱۳۵۹/۸/۱۴، تعداد اندکی از نیروهای مردمی و محلی که آماده شهادت بودند، به فرماندهی یک نفر پاسدار به نام «غیور اصلی» سازمان داده شدند و قرار بود هرکس که داوطلب شهادت است بیاید و کسی هم به فکر بازگشت نباشد. در ساعت ۰۱۰۰ بامداد، با شلیک هم زمان نه آرپی جی ۷ به سوی تانک ها و نفربرهای دشمن، شبیخون آغاز شد و بچه ها در میان دشمن به انهدام و متلاشی کردن دشمن پرداختند. سنگین ترین سلاح در دست این افراد آرپی جی ۷ بود و بقیه با تفنگ ژ ۳ و نارنجک تفنگی عملیات را شروع کردند. عملیات از نظم درستی برخوردار نبود و چندین مرتبه مهمات آنها تمام شده و نفرات رزمنده به قرارگاه های خود برگشته و پس از تهیه مهمات مورد نیاز، مجدداً به صحنه درگیری برگشته و عملیات را ادامه داده بودند. با وجود این، تا روشن شدن هوا دشمن از هم پاشیده و مسافت زیادی فرار کرده و به عقب رفته بود. هوا هنوز کاملاً روشن نشده بود که گردان تانک چیفتن به فرماندهی سروان زرهی جعفر لهراسبی از خاصیت این نوع تانک استفاده کرده و با شجاعتی که داشت، دستور داده بود کلیه خدمه در داخل تانک های

خود رفته و درب‌های برجک را بسته و در حال حرکت، دشمن را نشانه گرفته و به قلب دشمن تاخت نمایند. این عمل استفاده از موفقیت شبیخون شب قبل نیروهای شجاع مردمی بود و باعث گردید دشمن در این منطقه، مواضع خود را ترک کرده و بیشتر عقب‌نشینی نماید.

در ساعت ۰۸۰۰ صبح، چند فروند هلی‌کوپتر هوانیروز به شکار تانک‌ها و کامیون‌های مهمات و تجهیزات ارتش عراق که در میدان کارزار سرگردان بوده و این طرف و آن طرف می‌رفتند، پرداختند. تعدادی از نیروهای مردمی شهر سوسنگرد هم که قلب و روحشان با ایران و انقلاب ایران بود، وارد کارزار شده و از پشت به دشمن در حال فرار، حمله کردند. در نتیجه این عملیات ارتش و مردم، دشمن کاملاً سر در گم و متواری شده و شهر سوسنگرد را تخلیه کرد و حتی از بستن هم عقب نشست. البته مجدداً به دلیل نبودن نیرویی که در منطقه آزاد شده استقرار یابد، باز به جلو آمد، ولی نه مثل مرحله اول تا حمیدیه.

لاشه‌های تانک‌ها، نفربرها، خودروهای سوخته دشمن و انفجار انبارهای مهمات آنها به نیروهای خودی و مردمی منطقه روحیه می‌داد و قوت دشمن را به ضعف و ناتوانی تبدیل می‌کرد. دشمن فهمید که دیگر نباید این‌طور افسارگسیخته جلو بیاید و هر بیشه گمان نبرد که خالی است، شاید که پلنگی دیگر خفته باشد! سنگرکنی نیروهای عراقی نمایانگر این بود که دشمن دیگر قصد پیشروی را ندارد و تصمیم گرفته در منطقه پدافند نماید.

در بعدازظهر روز ۲۶ آبان، به سبب تک نیروهای خودی، عقب‌نشینی دشمن در شرق سوسنگرد به طرف جنوب آغاز شد و نیروهای دشمن تا جنوب کرخه عقب نشستند و سرانجام، در واپسین ساعات همان روز تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ همراه سایر رزمندگان به سوسنگرد رسیدند و سپاهیان پیروز و سرافراز ایران در میان هلهله و شادی مردم و عشایر غیور منطقه، به شهر سوسنگرد وارد شده و پرچم‌های عراق را پایین کشیده، فرماندار عراقی را دستگیر نموده و مجدداً نام «خفاجیه» را به «سوسنگرد» تغییر داده و حاج آقا خلخال، دادستان دادگاه انقلاب، به شهر وارد شد و خائنین را اعدام انقلابی نمود و شهر آرامش خود را دوباره به دست آورد. پس از اتمام موفقیت‌آمیز عملیات غرب اهواز و آزادسازی شهر سوسنگرد، به تعدادی از رزمندگان، نسبت به رشادت‌ها و خدماتی که در طول عملیات انجام داده بودند، ارشدیت داده شد، که از جمله من به شش ماه ارشدیت نائل شدم و در مجموع دو عملیات پای پل نادری و سوسنگرد، ۱۸ ماه ارشدیت گرفتم.

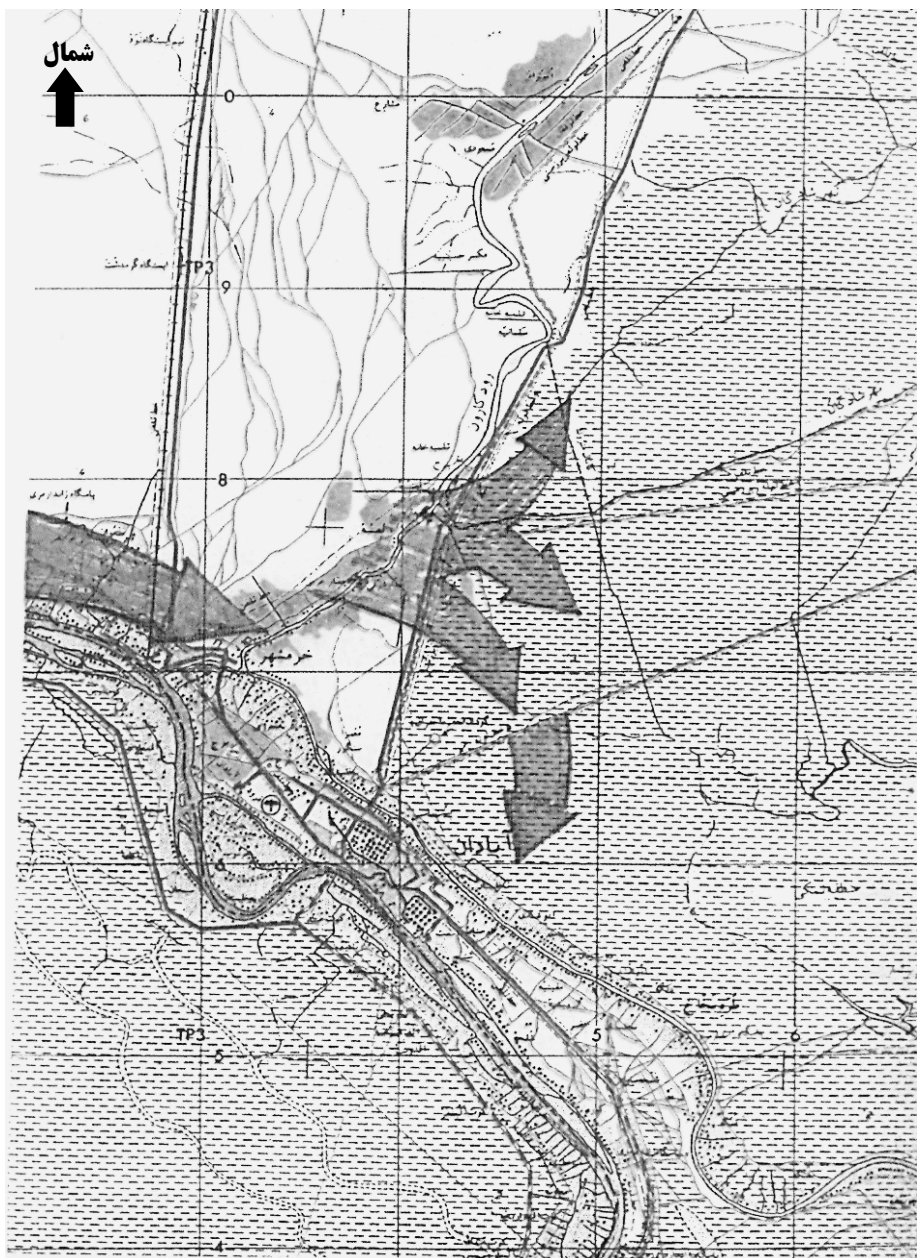
عملیات آفندی آزادسازی سوسنگرد در تاریخ ۵۹/۸/۲۶، یکی از نبردهای سرنوشت‌ساز آن روزگار بود و نیاز است برای اطلاعات بیشتر از شرح آن عملیات، به کتب معتبر مربوطه مراجعه شود. در این کتاب چون بر اساس خاطرات اینجانب (نگارنده) تدوین شده است، به همین مقدار بسنده گردید.

پس از موفقیت گروه رزمی ۳۸ در دُبِ حردان در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۵، و عقب‌نشینی نیروهای متجاوز عراق در ۲۶ آبان‌ماه ۱۳۵۹، برابر دستور جانشین رئیس و سرپرست ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران تیمسار سرتیپ فلاحی، در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۵ یگان‌های متفرق تیپ ۳۷ مستقل زرهی شیراز، در باغ آذری، در شرق اهواز جمع شده و سازمان جدید تیپ ۳۷ به فرماندهی سرگرد زرهی مجید صارمی تشکیل شد و پس از بازسازی یگان‌ها به منطقه عمومی ماهشهر اعزام و از زیر امر لشکر ۹۲ زرهی خوزستان خارج گردید و زیر امر قرارگاه عملیاتی اروند قرار گرفت. در اینجا لازم می‌دانم به عرض خوانندگان محترم برسانم، به جز واحدهایی از تیپ ۳۷ زرهی در عملیات‌های گذشته که به شرح آنها پرداختم، دو واحد دیگر هم در محور ماهشهر - آبادان قبل از اجتماع تیپ ۳۷ در باغ آذری، در عملیات‌های نبرد با دشمن متجاوز شرکت داشتند که به موقع و در جای مناسب خود شرح خواهم داد.

همه این مطالب نمایانگر عدم وحدت فرماندهی در ارتش و فقدان مدیریت یک‌پارچه در سطوح بالایی کشور در آن زمان در اثر انقلاب نوپای مردم بود.

## عملیات آبادان

اوضاع جبهه آبادان در اوایل مانند سایر جبهه‌ها نابسامان، ولی سرشار از تحرک و ایثار و تلاش بود. در شب ۱۹ مهرماه ۱۳۵۹، چون دشمن از سمت شمال و غرب شهر خرمشهر به مقاومت شدید برخورد نموده و نتوانسته بود آن را اشغال نماید، فرماندهان ارتش عراق تصمیم گرفتند خرمشهر را دور زده و با تصرف آبادان به هدف نهایی خود دسترسی یابند و به آب‌های ارون‌رود برسند. دشمن با زدن دو دستگاه پل نظامی «پی‌ام‌پی» در محدوده آبادی حفار غربی - شرقی و آبادی قصبه - مارد روی رودخانه کارون، به شرق رودخانه کارون رسیده و توانسته بود سرپلی را تصرف و محورهای اهواز - آبادان و ماهشهر - آبادان را قطع نماید. علت انتخاب این محل توسط دشمن آن بود که نزدیک‌ترین نقطه جاده اهواز - آبادان به رودخانه کارون بود و نیروهای عبورکننده بعد از عبور از رودخانه، در مدت چند دقیقه به جاده می‌رسیدند و در نتیجه، نیازی به جاده‌سازی در کرانه شرقی رودخانه کارون تا جاده آسفالت نبود. ضمن اینکه جاده خاکی آبادی مارد در کنار رودخانه قرار داشت و به جاده اصلی محور اهواز - آبادان وصل می‌شد. متأسفانه هنگام عبور نیروی دشمن از کارون یگانی از ما که بتواند از عبور او ممانعت نماید، در شرق رود کارون وجود نداشت؛ زیرا مقدمات موجود در آن شرایط صرف حفظ و نگهداری خرمشهر گردیده و به دلیل کمبود نیرو و نبود سیستم کنترل و فرماندهی مناسب، توجهی به عبور از رودخانه توسط دشمن نشده بود. نیروهای دشمن با وجود اینکه به آسانی از رودخانه کارون گذشته بودند، برای رسیدن به رودخانه بهمنشیر تعجیلی از خود نشان نداده و به مدت سه روز برای اشغال سرپلی مطمئن در شرق کارون، به تحکیم مواضع و استحکامات خود پرداخته بودند تا چنانچه مورد هجوم نیروهای ایرانی قرار گرفتند، مجبور به عقب‌نشینی به غرب رودخانه نشده و بتوانند در همان شرق رودخانه پدافند نمایند.



محل عبور نیروهای عراقی از رودخانه کارون در منطقه مارد

زمانی که نیروهای عراقی از پل مارد عبور نموده و به شرق رودخانه کارون رسیدند، هیچ کس نه آنها را می بیند و نه جلو آنها را می گیرد! دشمن پس از عبور از رودخانه کارون و قطع محورهای مواصلاتی اهواز - آبادان، به منظور توسعه سرپل، نیروهای خود را به دو ستون تقسیم کرد: یک ستون را به طرف حوالی شمال آبادی سلمانیه و ستون دیگر را به طرف شرق و جنوب برای قطع نمودن محور آبادان - ماهشهر و نزدیک شدن به کرانه بهمنشیر اعزام نمود و به تک ادامه داد.

در رابطه با ایجاد و سازمان قرارگاه ارونند باید گفت از ابتدای درگیری های پراکنده عراق در منطقه خرمشهر، مسئولیت این منطقه به پایگاه نیروی دریایی جمهوری اسلامی در خرمشهر داده شد و در این پایگاه، ستادی به نام «ستاد عملیات جنوب» زیر امر لشکر ۹۲ خوزستان تشکیل گردید که هدایت عملیات را بر عهده داشت.

در تاریخ ۲۹ شهریورماه ۱۳۵۹، پس از رد و بدل شدن یک پیام بین ایران و عراق مبنی بر عبور دو فروند کشتی ایرانی در آب های ارونند رود به سمت خرمشهر که با مخالفت دولت عراق با حرکت کشتی ها با پرچم ایران روبه رو شد، بوی ستیز و جنگ از طرف عراق به مشام هر هوشیاری می رسید و با گلوله باران پایگاه دریایی خرمشهر در ساعت ۰۳۳۵ همان روز توسط ارتش عراق، حالت جنگی بین دو کشور به وجود آمد و «ستاد عملیات جنوب» به «ستاد عملیات مشترک ارونند» به فرماندهی پایگاه دریایی خرمشهر تغییر نام داده و رسمیت یافت. مسئولیت هماهنگی و عملیات در منطقه آبادان و خرمشهر تا تاریخ ۱۳۵۹/۷/۸ کماکان به عهده ستاد عملیات مشترک ارونند به فرماندهی فرمانده پایگاه دریایی خرمشهر بوده و محل این قرارگاه در شهر آبادان در نظر گرفته شده بود.

پس از عبور دشمن از رود کارون، نیروی دریایی یک قرارگاه تحت عنوان «قرارگاه یدکی ارونند» در ماهشهر سازمان دهی نمود تا قسمتی از مأموریت قرارگاه خرمشهر - آبادان را از طریق این ستاد به اجرا درآورد.

در ۲۷ مهرماه ۱۳۵۹، نیروهای دشمن تا نزدیکی سه راه آبادان - ماهشهر رسیدند، به نحوی که تعدادی از اهالی آبادان که در شمال رودخانه بهمنشیر در حرکت بودند، به اسارت درآمدند. در این شرایط نامطلوب جنگ، مسئله فرماندهی وضعیت پیچیده ای داشت و یگان ها از وحدت فرماندهی قوی و یکدستی برخوردار نبودند.

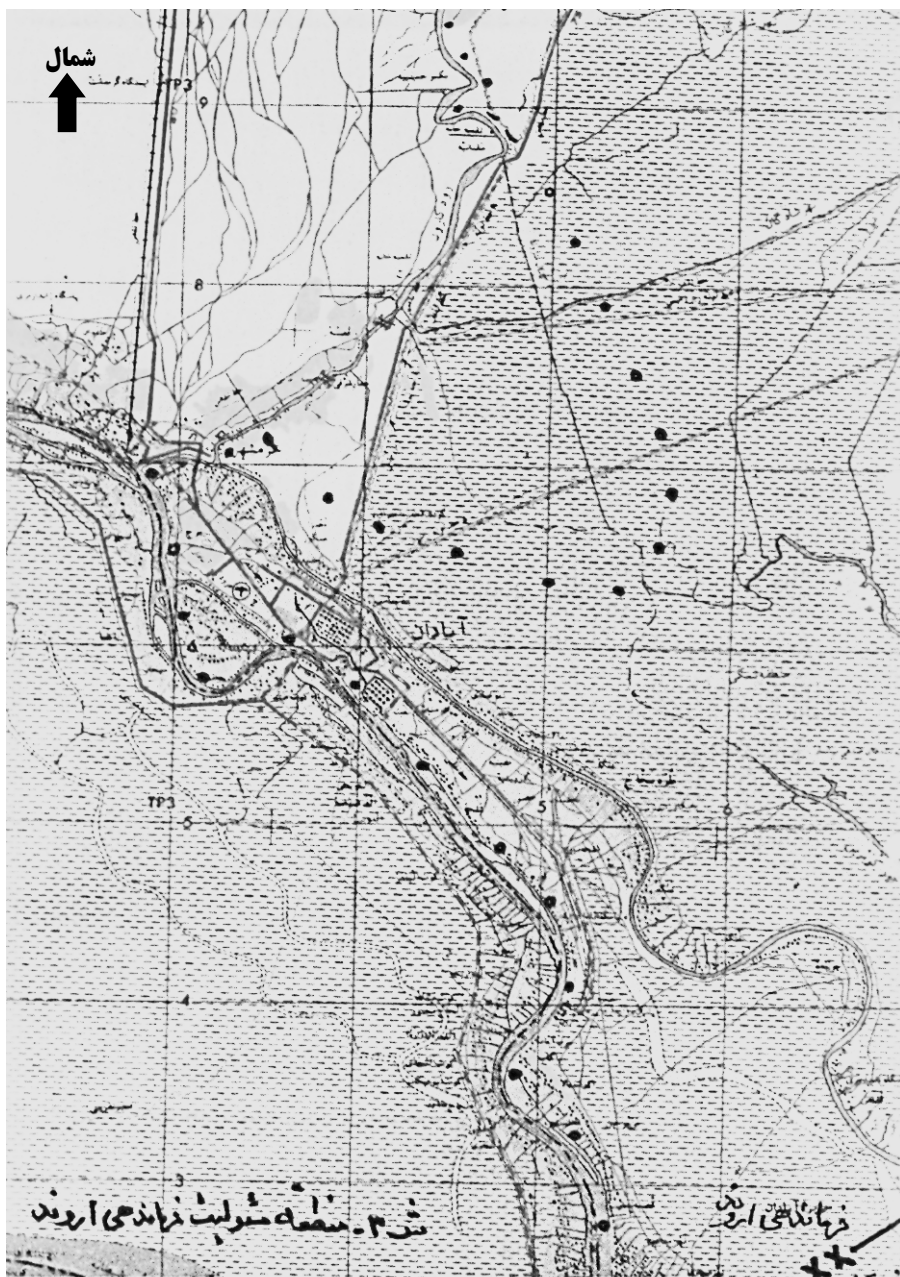
فرماندهی عملیات جنوب وضعیت پیچیده و خاصی پیدا کرده بود. جانشین رئیس ستاد مشترک، فرماندهی ژاندارمری، استانداری خوزستان، نماینده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و

گروه شهید چمران در این قرارگاه حضور داشتند و فرماندهی را به صورت اشتراکی اعمال می نمودند. هم‌زمان فرمانده نیروی زمینی که علی‌القاعده باید مسئولیت کلی منطقه را بر عهده داشته و با اختصاص نیرو و اعمال فرماندهی در منطقه، سر و سامانی به وضعیت جبهه‌ها بدهد، نگران تلاش دشمن در سایر مناطق، به ویژه منطقه دزفول و تنگ فنی بود.

نیروهایی که از جاهای دیگر جهت حمایت از رزمندگان به منطقه اعزام می شدند، از انسجام کاملی برخوردار نبودند و مهم‌تر از همه، به منظور سامان بخشیدن به نیروها، نیاز به یک فرماندهی قوی با ستادی مجرب و کارآزموده در منطقه آبادان و خرمشهر احساس می شد. از این جهت، اولین اقدام مسئولان نظامی در سطوح بالا، ایجاد یک سیستم فرماندهی کارآمد و منسجم بود. بدین منظور، در تاریخ ۲۷ مهرماه ۱۳۵۹، فرماندهی اروند شکل گرفت و فرمانده ژاندارمری کل کشور «سرهنگ پیاده ستاد حسنعلی فروزان» که از افسران شایسته نیروی زمینی و مدت‌ها از اساتید برجسته دانشکده فرماندهی و ستاد بود، به فرماندهی قرارگاه عملیاتی اروند منصوب گردید. منطقه مسئولیت قرارگاه اروند از دارخوین تا نهر قاسمیه، حوالی دلتای اروند مشخص شده بود و محل استقرار این فرماندهی در ماهشهر بود و کلیه یگان‌هایی که از مناطق مختلف جهت اجرای مأموریت به منطقه آبادان وارد می شدند، تحت کنترل قرارگاه اروند قرار داده می شدند.

فرماندهی اروند ۴۸ ساعت پس از سازماندهی و گرفتن مسئولیت منطقه حضور عملی خود را اعلام نمود و با تشکیل این فرماندهی، که در رأس آن فرمانده ژاندارمری کل کشور قرار داشت، تقریباً تمام امکانات ژاندارمری کل کشور برای تقویت منطقه اروند، به کار گرفته شد.





منطقه مسئولیت فرماندهی اروند

نیروی زمینی با توجه به درخواست قرارگاه اروند و دستور ستاد مشترک، شروع به اعزام یگان‌هایی جهت تقویت منطقه نمود.

در تاریخ ۲۷ مهرماه ۱۳۵۹، از طرف نیروی زمینی به لشکر ۷۷ پیاده خراسان دستور داده شده که یک گردان پیاده به همراه یک گروهان تانک و یک آتشبار ۱۰۵م در پشتیبانی از آن به منطقه اعزام و در اختیار فرماندهی اروند جهت پشتیبانی از یگان‌های مستقر در خرمشهر قرار دهد. در همین راستا، گردان ۱۴۴ پیاده لشکر ۲۱ حمزه بعد از عملیات ۲۳ مهرماه ۱۳۵۹ در غرب دزفول و پای پل نادری، به ماهشهر اعزام گردید و منطقه تجمعی را در سه‌راه شادگان در میان انبوه درختان نخل اشغال نمود. این اولین گردان از واحدهای نذاجا بود که در اختیار قرارگاه اروند گذاشته می‌شد.

در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۹، پس از عبور نیروهای دشمن از کارون و اشغال سرپل در شرق آن، در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همانند ارتش، فعالیت‌های بیشتری برای به عقب راندن نیروهای دشمن به غرب کارون آغاز شد و بر این منوال، یک واحد از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به فرماندهی رحیم صفوی در دارخوین مستقر گردید و جلو پیشروی دشمن را به سمت شمال اهواز گرفت و حرکت او را متوقف نمود و در همان روز آیت‌الله خامنه‌ای که در آن زمان نماینده امام خمینی در شورای عالی دفاع بود و در جبهه‌ها حضور داشت، وی را به عنوان هماهنگ‌کننده سپاه در عملیات به فرماندهی اروند معرفی نمود تا بین رزمندگان ارتش و سپاه هماهنگی بیشتری ایجاد شود. این معرفی نخستین قدم برای همکاری رسمی بین یگان‌های ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود، زیرا تا آن زمان، عناصر سپاه پاسداران به طور مستقل وارد مناطق عملیاتی می‌شدند و مستقل عمل می‌کردند و با صلاح‌دید خود، طرح‌های عملیاتی را تهیه و اجرا می‌کردند.

تا اول آبان‌ماه ۱۳۵۹، از عناصر رزمی نیروی زمینی و ژاندارمری، در حدود یک تیپ تقویت‌شده با یک گروهان تانک و یک گردان توپخانه در مقابل سرپل دشمن در شرق کارون در اختیار فرماندهی اروند قرار گرفته بود.

برادر عزیز سرکار سرپرست فرزندان

بسم و درود خداوند برادر عزیزم و رحیم صغری لاکه در

دارخوین مشغول به درود است بر شما معترف می‌کنم برای  
همه سبکی در عیادت منظمه - و صلح کارایی برادر در منظمه - خنی

عزیز است، هر چه می‌تواند کند کند (۴۴۴) ۵۹,۷,۲۹

در حد آفرینش و همکاری  
که از این خبرها در خارج  
خبرها را تنظیم می‌کنم  
۵۹,۷,۲۹

بسم و درود خداوند برادر عزیزم  
۱۵ - ۱۶

در روز چهاردهم آبان‌ماه ۱۳۵۹، امام خمینی طی فرمانی اعلام داشتند «حصر آبادان باید شکسته شود.» لذا با دریافت این پیام تاریخ‌ساز، شتاب بیشتری در جبهه آبادان به وجود آمد. شرایط موجود در منطقه، فرماندهان نظامی را ملزم ساخته بود تا هرچه سریع‌تر واکنشی مناسب در مقابل دشمن نشان دهند. بر همین منوال، فرماندهی اروند تصمیم گرفت که با نیروهای موجود، تک‌مقابلی را در سه محور ماهشهر - آبادان، شادگان - سلمانیه و دارخوین - آبادان اجرا نماید. یگان اصلی تک‌گردان ۱۴۴ پیاده بود که به وسیله یک گروهان تانک از تانک‌های بازسازی‌شده کارخانجات تانک‌سازی مسجدسلیمان به فرماندهی سرگرد زرهی مظفرمیان جمعی مرکز زرهی و خدمه‌های آن از رزمندگان لشکر گارد سابق که به زاهدان منتقل شده بودند، تقویت شده و مأموریت آن تک‌به‌سرپل دشمن در محور ماهشهر - آبادان طرح‌ریزی شده بود. این گردان توسط گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م(-) از گروه ۳۳ توپخانه تهران که در کیلومتر ۱۷ جاده آبادان - ماهشهر مستقر گردیده بود و یک آتشبار ۱۰۵م که در حدود پنج کیلومتر جلوتر از گردان ۳۴۳ استقرار داشت، پشتیبانی آتش می‌شد.

نیروهای متجاوز پس از عبور از رودخانه کارون و قطع محور اهواز - آبادان به سمت جنوب پیشروی نموده و در کیلومتر ۷ محور آبادان - ماهشهر مستقر شده و جاده ماهشهر - آبادان را قطع کرده و رفت و آمدی در آن انجام نمی‌شد. اهالی آبادان که زیر فشار آتش‌باری‌های دشمن بودند، خانه و آشیانه خود را ترک کرده و با هر وسیله‌ای که در دسترس داشتند، با سواری، کامیون، اتوبوس، تریلی و حتی به صورت پیاده شهر را از طریق احمدآباد و ابوشانک، پس از عبور از رودخانه بهمنشیر که آتش کمتر است ترک نمودند و در زمین‌های ضلع جنوبی محور آبادان - ماهشهر، در یک مسیر خاکی، گرسنه و تشنه ساعت‌ها در زیر آفتاب سوزان راه‌پیمایی می‌کردند تا خود را به شهرهای امن برسانند. وضعیت این افراد بسیار اسفبار و رقت‌بار بود؛ پیران و کودکان و آنهایی که توان راه رفتن نداشتند، بدون دسترسی به آب و غذا راه‌پیمایی می‌کردند و چه بسا تعدادی تلف می‌شدند و هیچ‌گاه به جاده اصلی نمی‌رسیدند.



دشمن در شرق رودخانه کارون در حال پیشروی به منظور تصرف آبادان



کشتی‌های تجاری در رودخانه بهمنشیر آبادان قبل از جنگ تحمیلی

در اثر گلوله باران مداوم و مستمر دشمن، انفجارات بی‌امان و پی‌درپی در شهر ایجاد می‌شد و صدای ریزش ساختمان‌های چندطبقه و شعله‌ور شدن وسایل زندگی مردم که حاصل یک عمر تلاش و زحمت آنان بود، تا فرسنگ‌ها شنیده می‌شد و این وضع نهایت بی‌رحمی و سبّیت و خوی درندگی دشمن را در ذهن آدمی مجسم می‌کرد.

بالآخره ساعت ۰۳۰۰ روز سوم آبان‌ماه ۱۳۵۹، گردان ۱۴۴ پیاده به عنوان تلاش اصلی و متکی به جاده محور ماهشهر - آبادان، در حالی که گردان ۲۰۱ امداد ژاندارمری به عنوان تلاش پشتیبانی در سمت راست محور یادشده آرایش گرفته بود، با رمز «یا علی ابن ابی‌طالب» به دشمن تک نمود. در ساعت ۰۴۰۰ همان روز، خط اول دشمن توسط گردان ۱۴۴ پیاده شکسته شد و تعدادی از نیروهای عراقی اسیر شدند و بقیه فرار را بر قرار ترجیح داده و عقب‌نشینی نمودند، ولی گردان ۲۰۱ ژاندارمری در اثر برخورد به باتلاق موفق به پیشروی به سمت هدف نشد و در نتیجه، بین نیروهای تلاش اصلی و پشتیبانی شکاف ایجاد گردید؛ اما تا روشن شدن هوا، مواضع جلویی دشمن به تصرف رزمندگان گردان ۱۴۴ پیاده درآمد. با روشن شدن هوا، نیروهای خط دوم و پشتیبانی عراق که متوجه سقوط خط اول خود شده بودند، آن مواضع و نیروهای ایرانی را زیر آتش شدید گرفته و با موشک مالیوتکا و تیر مستقیم تانک، تیراندازان موشک تاو و تفنگ‌های ۱۰۶مم ایرانیان را هدف قرار داده و آنها را نابود ساخته و خدمه‌هایشان را به شهادت رساندند.

حدود نیم ساعت پس از طلوع آفتاب، دشمن دقیقاً محدوده حرکت نیروهای ایران را ارزیابی نموده و با آتش مداوم و مستقیم، اجازه هیچ‌گونه حرکتی را به گردان ۲۰۱ امداد ژاندارمری نداد و خلأیی که بین دو گردان ۱۴۴ و ۲۰۱ ایجاد گردیده بود پر نشد و گردان ۱۴۴ از جلو و سمت راست زیر آتش دشمن قرار گرفت. با پیش آمدن چنین وضعی، گردان ۱۴۴ از فرماندهی قرارگاه اروند تقاضای کمک می‌نماید و قرارگاه اروند یگان تانک سرگرد مظفرمیان را که تازه به منطقه وارد شده بود، وارد عمل نموده و متکی به جاده به یاری یگان‌های درگیر عملیات می‌فرستد؛ اما متأسفانه قبل از اینکه بتواند کاری انجام دهد، توسط شکارچیان تانک دشمن که به موشک مالیوتکا مجهز بوده و در زمین فرورفته و خود را مخفی کرده بودند، در روی جاده ماهشهر - آبادان با فاصله‌ای از یکدیگر مورد اصابت قرار گرفتند که با انفجار مهمات داخل آنها، تعدادی از خدمه در داخل برجک جنگی تانک سوختند و لاشه این تانک‌ها تا اجرای عملیات ثامن‌الائمه و پاکسازی شرق کارون از لوٹ وجود دشمن، در محل باقی مانده بود. در این عملیات از تعداد ۱۷ دستگاه تانک،

## عمیات آبادان ۱۰۵

۱۵ دستگاه آن نابود شد و سرگرد مظفرمیان به شدت مجروح گردید، به طوری که دیگر قادر نبود به خدمت مقدس خود ادامه دهد و در میدان‌های نبرد بعدی شاهد پیروزی هم‌زمان خود باشد. از ساعت ۰۸۰۰ به بعد، علی‌رغم تلاش فرماندهی گردان ۲۰۱ امداد ژاندارمری، پرسنل خود به خود عقب‌نشینی کردند و فرمانده گردان موفق نشد از کار آنها ممانعت به عمل آورد. متأسفانه این عملیات در ساعت ۱۶۳۰ روز سوم آبان‌ماه ۱۳۵۹ با کشته و زخمی شدن تعداد زیادی از پرسنل گردان ۱۴۴ پیاده، پرسنل تانک‌ها و پرسنل اعزامی از مرکز زرهی به پایان رسید و از طرف فرماندهی قرارگاه ارونند برای کلیه کسانی که در این عملیات شرکت داشتند، تقاضای یک درجه ترفیع شد و مورد موافقت قرار گرفت و برای پرسنل پشتیبانی‌کننده عملیات هم دو سال ارشدیت منظور شد.

در چهارم آبان ۱۳۵۹، گردان ۱۵۳ تیپ ۲ لشکر ۷۷ پیاده خراسان به فرماندهی سرهنگ ۲ منوچهر کهنتری وارد ماهشهر شد و با هلی‌کوپتر و هواناو از طریق دریا به آبادان اعزام شد و زمانی که این گردان وارد آبادان شد، دشمن متوجه این گردان نشد. عدم موفقیت عملیات روز سوم آبان در محور ماهشهر - آبادان، گرچه از بعد نظری و تلفات وارده اثرات منفی داشت، اما از نظر تاکتیکی سبب شد دشمن به مدت ۴۸ ساعت هیچ‌گونه پیشروی در تحکیم محاصره آبادان نکند و بعد از آن، با ساخت مواضع پدافندی و سنگر، گام به گام پیشروی نمودند، به طوری که در شب هشتم آبان، گروه شناسایی خود را از رودخانه بهمنشیر عبور داده و پس از شناسایی از ساحل جنوبی و ربودن افراد محلی، به ساحل شمالی مراجعت و مقدمات عبور از بهمنشیر را فراهم نمود.

دشمن در شب نهم آبان ۱۳۵۹ تا کوی ذوالفقاری پیش رفته و با برقراری پل شناور اقدام به عبور نیروهای رده اول هجومی به شهر آبادان نمود. نیروهای دشمن از طریق نخلستان‌های شمال بهمنشیر به رودخانه نزدیک شده و در نقاط مناسبی، ابتدا عناصر پیاده را با قایق از رودخانه عبور داده و قسمتی از نخلستان جنوبی بهمنشیر را اشغال کرده و سرپل کوچکی را تصرف کرده بودند. عراق ضمن توسعه سرپل به غرب آبادان و شرق خسروآباد، تلاش خود را برای دستیابی جاده آبادان - خسروآباد و همچنین دسترسی به ساحل شمالی ارونند رود آغاز نمود. زمانی که نیروها جاده آبادان - ماهشهر را قطع کرده و از کوی ذوالفقاری و قبرستان شهر وارد آبادان می‌شوند، مرد اوراق‌فروشی به نام عمو دریا متوجه می‌شود و نیروهای مردمی و انقلابی و یگان‌های نظامی و ژاندارمری را باخبر نموده و خود همراه نیروهای انقلاب و مردم به جنگ با عراقی‌ها می‌پردازد و بالأخره خود و پسرش در راه دفاع از میهن و ناموسش به درجه شهادت می‌رسد.

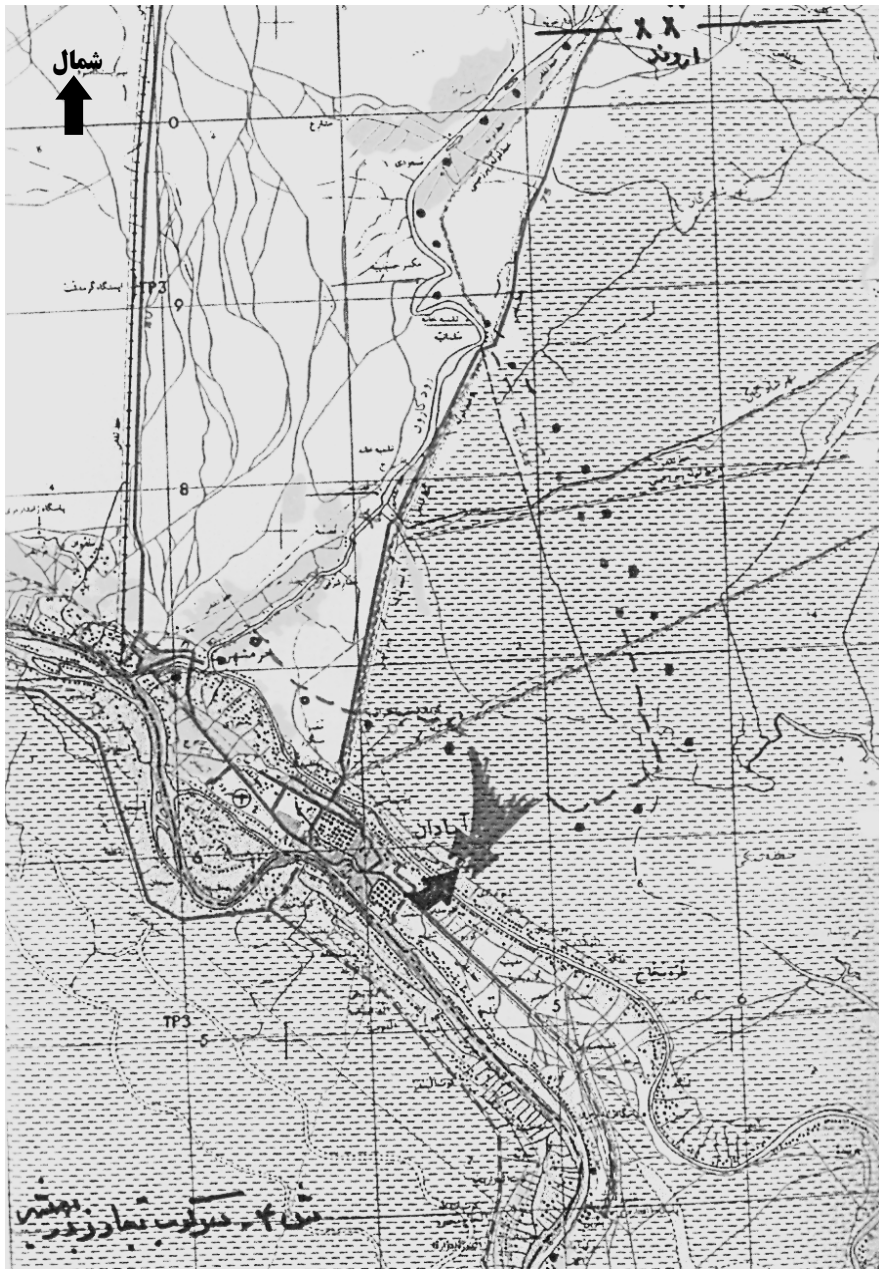
در ساعت ۰۷۱۵ نهم آبان ماه ۱۳۵۹، فرمانده منطقه آبادان «سرهنگ ۲ منوچهر کهتری» فرماندهان گروهان اعزامی از قوچان، یگان تکاوران دریایی، ژاندارمری آبادان، سپاه پاسداران و سرپرست عناصر مردمی رزمنده را به یک جلسه مشورتی احضار نموده و در آن جلسه تصمیم گرفته می‌شود با انجام حمله متقابل، جلو پیشروی دشمن گرفته شود و او را وادار به عقب‌نشینی نمایند.

در ساعت ۰۸۳۰ همان روز، نیروهای رزمنده وارد عملیات می‌شوند و با جانبازی و فداکاری بسیار به منطقه ذوالفقاری هجوم برده و با دشمن درگیر می‌شوند و کار به جنگ تن به تن می‌رسد و این نبرد تا روز دهم آبان ماه ادامه می‌یابد و قریب به ۲۸۰ نفر از نیروهای عراقی کشته می‌شوند. صبح روز دهم نیروهای ایرانی وارد نخلستان‌ها شده و تا چند متری بهمنشیر پیشروی می‌نمایند و سرانجام در همان روز، پل احدائی دشمن روی بهمنشیر منهدم شده و شبانه حاشیه رودخانه از لوٹ وجود دشمن پاکسازی و دشمن از جزیره آبادان بیرون رانده می‌شود و باقیمانده عناصر او در حدود ۱۳۰ نفر به اسارت رزمندگان ایران درآمدند. برای بیرون راندن عده‌های دشمن از نخلستان‌های شمال بهمنشیر، عملیات ادامه یافت و تعدادی قایق توسط ژاندارمری و سپاه فراهم گردید و نیروهای خودی شامل عناصر مردمی فدائیان اسلام، رزمندگان سپاه پاسداران و ارتش با قایق از بهمنشیر گذشتند و وارد نخلستان ابوعبادی شده و به تدریج پیشروی کردند و دشمن را از نخلستان بیرون راندند. عراقی‌ها به خاکریز شمال جاده خاکی عقب‌نشینی کردند و چون از پیشروی در مسیر ذوالفقاری ناامید شده بودند، تلاش کردند که از سمت فیاضیه به طرف آبادان پیشروی کنند، ولی با نیروهای سپاه پاسداران برخورد نمودند و یک گروهان از گردان ۱۵۳ پیاده به کمک سپاه پاسداران در فیاضیه شتافت و دشمن را ناکام گذاشتند. این عملیات تا روز ۱۸ آبان ماه ۱۳۵۹ ادامه داشت و بالأخره رزمندگان در میدان تیر آبادان خط پدافندی ایجاد نمودند.

در این حال، دشمن در مواضع شرق کارون و شمال محور ماهشهر - آبادان، مواضع دفاعی خود را مستحکم نمود و نیروهای تأمینی خود را در دو کیلومتری جنوب محور یادشده مستقر کرد. با وجود اینکه عراق از رودخانه بهمنشیر عبور کرده و وارد کوی ذوالفقاری شده بود، باز هم نتوانست شهر آبادان را تصرف نماید و این مطلب عجیب و عظیمی است.



عمیت آبادان ۱۰۷



### سرکوب دشمن در بهمنشیر

اهالی روستاهای آبادان در حال محاصره، خرما و گوجه‌فرنگی، سبزیجات و صیفی‌جات تولید کرده را به دولت و مردمان دیگر می‌فروختند. اهالی حمیدیه تا آنجا که می‌شد به کشت و کارشان ادامه می‌دادند و تولیدات خود را تعطیل نمی‌کردند. این سخن یکی از اهالی حمیدیه است که می‌گفت: «ما در مزرعه‌ای که توپ کاشته، هندوانه برداشت می‌کنیم.» نقش مردم اعم از مناطق جنگی و غیره در تدارکات و پشتیبانی جبهه‌ها از ابتدای جنگ تا آخر، بی‌نیاز از بازگو کردن است.

همه رزمندگان، چه ارتشی و چه سپاهی، اذعان دارند که اگر کمک‌های مردمی در همه ابعاد، به خصوص در اوایل جنگ، نبود نه تنها با مشکل بی‌غذایی و پوشاک و عدم رسیدن بموقع مهمات به خط مقدم جبهه روبه‌رو می‌شدیم، بلکه از اینها مهم‌تر، از بین رفتن روحیه بود، که در صورت عدم حضور فعال مردم در صحنه، به سرعت حاصل می‌شد و در این صورت، باید منتظر رشد فرهنگ تسلیم شدن و در نهایت پذیرفتن شکست و انهدام کلی می‌شدیم. عدم توفیق عراقی‌ها در تهاجمات بعدی از جمله در غرب دزفول برای عبور از رودخانه کرخه، همچنین در شمال آبادان برای عبور از رودخانه بهمنشیر که با شکست کامل مواجه شد، بیانگر این واقعیت بود که در برابر سد مقاوم رزمندگان سلحشور ایرانی، ارتش متجاوز عراق، قادر به انجام هیچ‌گونه اقدام تازه‌ای نبوده است.

لذا از دهه دوم آبان‌ماه ۱۳۵۹ عملاً نیروهای ایرانی و عراقی به حالت پدافندی در مواضع تثبیت‌شده درآمدند و مرحله یکم جنگ تحمیلی که نیروهای متجاوز عراق و عقب‌راندن نیروهای مدافع ایران اسلامی بود، به پایان رسید و مرحله دوم جنگ که پدافند در مواضع و اجرای عملیات آفندی محدود از طرف نیروهای ایرانی و ندرتاً به وسیله نیروهای متجاوز عراق بود، آغاز گردید. نیروی زمینی از کلیه امکانات خود در مراکز آموزشی، برای تقویت قرارگاه اروند نیز استفاده نمود و در تاریخ ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۵۹، یک گروهان تانک چیفتن از باقیمانده دانشکده زرهی تشکیل و به منطقه عملیات اروند اعزام داشت.

## عملیات توکل

از ابتدای به وجود آمدن فرماندهی اروند قرارگاه با مسائل و مشکلات فراوانی مواجه گردید. اولین مشکل این فرماندهی فشار روانی بود که از سوی مسئولان غیرنظامی و مردم در جهت بیرون راندن دشمن از سرپل اشغالی در شرق کارون و شمال محورآبادان - ماهشهر به این قرارگاه وارد می گردید و نتیجه آن اجرای عملیات ناموفقی بود که شش روز پس از تشکیل فرماندهی اروند، در سوم آبان ماه ۱۳۵۹ انجام و منجر به شکست واحدهای تحت امر قرارگاه اروند گردید.

مشکل دوم قرارگاه وجود گروه های مختلف و پراکنده مردمی بود که با توجه به عدم وجود سیستم کنترلی دقیق، احتمال وجود عناصر ناباب و ضدانقلاب در بین آنها وجود داشت و این مجموعه موجب اخلال در امر فرماندهی و اداره یگان های شدند.

مشکل سوم فرماندهی اروند وجود یگان های گوناگون از سازمان های مختلف نظامی و انتظامی با توجه به تفاوت های ماهیتی در مأموریت و سازمان آنها بود که ستاد فرماندهی اروند را دچار مشکل نموده بود؛ زیرا این ستاد که اکثراً از افسران ژاندارمری تشکیل شده بود فاقد اطلاعات لازم از امکانات و مقدرات یگان های موجود در منطقه بود.

مشکل چهارم عدم وجود یک سیستم پدافند هوایی و حضور یگان های نظامی یک دست و کافی برای مقابله قطعی با متجاوز بود.

فرماندهی اروند هم زمان جهت رفع مشکلات فوق تلاش چشمگیری را آغاز نمود که خوشبختانه برای رفع و یا به حداقل رساندن این مشکلات از سوی نیروی زمینی، نیروی هوایی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، اقدامات مؤثری انجام پذیرفت. ابتدا به امر نیروی زمینی، قرارگاه تیپ ۲ لشکر ۷۷ پیاده خراسان به فرماندهی سرهنگ مهدی فرمنش و عناصری از قرارگاه توپخانه لشکری، جهت اداره و کنترل نیروهای مانوری و آتش موجود در آبادان، به آن منطقه اعزام گردید. از طرفی به منظور کنترل نیروهای مردمی، سپاه پاسداران اهواز با تشکیل جلسات، جهت اطمینان از حضور نیروهای مورد تأیید و نیز تصمیم گیری لازم اقداماتی نمود. در رابطه با رفع مشکل اول و فشار افکار عمومی به فرماندهی اروند که خود او هم در صف اول خواستاران نابودی دشمن بود، با یک بررسی اجمالی، حداقل نیروی مورد نیاز را که شامل دو تیپ زرهی و

پیاده با پشتیبانی آتش مناسب و مهندسی لازم بود، به ستاد ارتش گزارش نمود. در اجرای اوامر ستاد مشترک ارتش، نیروی زمینی یگان‌های مختلف و با استعدادهای متفاوت، به منطقه عملیاتی ارونند اعزام نمود. همان طور که قبلاً گفته شد، تیپ ۳۷ مستقل زرهی پس از بازسازی و سازماندهی جدید، از تاریخ ششم آذرماه ۱۳۵۹ در کنترل عملیاتی ارونند گذاشته شد. تیپ ۳۷ در اثر شرکت در جنگ‌های غرب دزفول، سوسنگرد، جنوب و غرب اهواز دچار ضایعات و تلفات شدید از نظر تجهیزات و پرسنلی شده و نیاز به تجدید سازمان جدید داشت؛ لذا این عمل در باغ آذری به وقوع پیوست و قبل از عزیمت به ماهشهر، سازمان جدید بدین صورت به وجود آمد:

- ۱- فرمانده تیپ ۳۷ مستقل زرهی: سرگرد زرهی مجید صارمی.
- ۲- معاون عملیاتی تیپ ۳۷ مستقل زرهی: سرگرد زرهی غفار رامین.
- ۳- معاون اداری تیپ ۳۷ مستقل زرهی: سروان زرهی خسرو مانی.
- ۴- رئیس رکن ۱ تیپ ۳۷ مستقل زرهی: ستوان یکم گل پرور.
- ۵- رئیس رکن ۲ تیپ ۳۷ مستقل زرهی: سرگرد صمد فرهادی.
- ۶- رئیس رکن ۳ تیپ ۳۷ مستقل زرهی: سروان حسین حاتمی.
- ۷- رئیس رکن ۴ تیپ ۳۷ مستقل زرهی: سروان ابراهیم هوشمند.
- ۸- فرمانده گروهان قرارگاه: ستوان دوم زرهی عباس گرگین.
- ۹- فرمانده گردان ۲۳۷ تانک چیفتن: سروان زرهی ناصر محب.
- ۱۰- فرمانده گردان ۲۳۸ تانک ام ۴۷: سرگرد زرهی پرویز صارمی.
- ۱۱- فرمانده گردان ۲۳۹ تانک ام ۶۰: سروان زرهی علی عباسی.
- ۱۲- فرمانده گروهان ۱۷۷ سربازبر: سروان زرهی کرامت فلاح پیشه.
- ۱۳- فرمانده گروهان سوارزرهی: سروان زرهی علی فرسیو.
- ۱۴- گروهان پیاده از گردان ۱۹۱، جمعی مرکز پیاده به فرماندهی ستوان یکم پیاده محمودآبادی که بعدها هسته مرکزی گردان ۱۷۷ پیاده مکانیزه تیپ ۳۷ شد.
- ۱۵- سازمان گردان ۲۳۷ تانک چیفتن:

گردان ۲۳۷ تانک چیفتن از ابتدای تشکیل دارای سه گروهان تانک چیفتن با خدمه

کامل سازمانی و یک گروهان ارکان به شرح زیر بود:

الف) فرمانده گردان: سروان زرهی ناصر محب.

- (ب) معاون گردان: سروان زرهی ایرج رضانی.  
(پ) رئیس رکن ۱ گردان: ستوانیار دهخدا (سرپرست بود).  
(ت) رئیس رکن ۲ گردان: سروان فریدون پاکچهر.  
(ث) رئیس رکن ۳ گردان: سروان محمدرضا نیکخواه عشقی.  
(ث) رئیس رکن ۴ گردان: ستوانیار احمد مقدسی (سرپرست بود).  
(ج) فرمانده گروهان یکم تانک چیفتن: سروان زرهی منصور یزدان پرست.  
(چ) فرمانده گروهان دوم تانک چیفتن: سروان احمد جنگانی.  
(ح) فرمانده گروهان سوم تانک چیفتن: ستوان یکم احمد رجبعلی زاده.  
(خ) فرمانده گروهان سوم ارکان تانک چیفتن: ستوان یکم صادق سجادیان.  
۱۶- سازمان گردان ۲۳۹ مختلط تانک ام ۶۰ و ام ۴۷:

- (الف) فرمانده گردان ۲۳۹: سروان زرهی علی عباسی.  
(ب) معاون گردان ۲۳۹: سروان زرهی عباس خبازی.  
(پ) رئیس رکن ۱ گردان: سروان زرهی حسین کاملی.  
(ت) رئیس رکن ۲ گردان: ستوانیار قدرتی (سرپرست).  
(ث) رئیس رکن ۳ گردان: سروان زرهی کریم پیروزان.  
(ج) رئیس رکن ۴ گردان: ستوان ۱ زرهی رحیم عبدالله پور.  
(چ) فرمانده گروهان ام ۶۰ و ام ۴۷: سروان زرهی ناصر قدرت.  
(ح) فرمانده گروهان ارکان: ستوان یکم زرهی ارشادمهر.  
گردان‌های تانک ۲۳۸ ام ۶۰ و ۲۳۹ ام ۴۷ قبل از آغاز جنگ تحمیلی، هرکدام دارای دو گروهان تانک با کسری خدمه، سازمان داده شده و جهت پشتیبانی آموزشی دانشکده زرهی مرکز زرهی فعالیت داشتند، ولی در اثر شرکت در مراحل مختلف جنگ تحمیلی و وارد شدن تلفات لجستیکی و پرسنلی و کم شدن تانک‌های آنها، هر دو گروهان در هم ادغام و تشکیل یک گروهان داده، در نتیجه گردان‌های ۲۳۸ و ۲۳۹ تانک با هم ادغام گردیدند و گردان مختلط ۲۳۹ ام ۶۰ و ام ۴۷ را تشکیل دادند.

از این تاریخ، گردان ۲۳۸ تانک اسماً در جدول سازمان تیپ ۳۷ زرهی موجود بود؛ ولی وجود خارجی و فیزیکی نداشت، تا اینکه پس از خرید تانک‌های تی ۵۵ «چون مائو» و مجهز شدن گردان ۲۳۸ به این نوع تانک، رسماً به لشکر ۹۲ زرهی خوزستان منتقل و از تیپ ۳۷ منفک گردید و فرماندهی آن را سروان زرهی پرویز صارمی عهده‌دار شد. همچنین یادآور می‌شود که گروهان سوارزرهی به عنوان پشتیبانی آموزشی دانشکده زرهی، در مرکز زرهی شیراز باقی مانده و به منطقه عملیاتی اعزام نشده بود.

بالآخره اولین سریال تیپ ۳۷ زرهی در تاریخ ۱۴ آذرماه ۱۳۵۹، شامل یازده دستگاه نفربر و پنج دستگاه تانک ام ۶۰ به همراه ۵۰ نفر پرسنل خدمه مربوطه به سرپرستی سروان زرهی کریم پیروزان از اهواز به سمت ماهشهر اعزام و در منطقه پراکندگی پیش‌بینی شده در نخلستان‌های اطراف شادگان مستقر شدند.

در روز ۱۵/۹/۱۳۵۹، تانک‌های گردان چیفتن به سرپرستی سروان زرهی فریدون پاکچهر به منطقه عملیاتی ارونند وارد شد و نهایتاً آخرین سریال تیپ ۳۷ به استثنای تانک‌هایی که برای تعمیر در اهواز باقی مانده بودند، در تاریخ ۲۳/۹/۱۳۵۹ وارد منطقه عملیات ارونند شدند. پس از اتمام استقرار تیپ ۳۷ در منطقه پراکندگی شادگان، مقرر شد تیپ مذکور در کیلومتر ۱۷ محور آبادان - ماهشهر مواضع پدافندی اشغال نماید و برابر دستور، آماده عملیات آفندی باشد. در کیلومتر ۱۷ محور یادشده، یک گروهان تانک چیفتن از گروه رزمی ۳۸ زرهی سابق به فرماندهی سروان زرهی منصور یزدان‌پرست، که قبلاً از اهواز برای تقویت یگان‌های پدافندی به این منطقه آمده بود، حضور داشت. در اجرای دستور فرماندهی ارونند، تیپ ۳۷ زرهی قرارگاه و گروهان قرارگاه خود را در نخلستان‌های شادگان مستقر نمود و بنه صحرایی تیپ در حوالی شادگان برپا شد.

۳ ق ج

\*\*\*\*\*

اروند ۲۹

ل ۹۲ زر ۳۳

از: ستاد ل ۹۲ زرهی

به: ف عملیات ماهشهر

۱. انی

شماره پیام ۱۶۰۰/۱۴/۱/۳۵۷۰ ۱۳۵۹/۹/۱۴

سریال اول گروه ۲۷ با استعداد ۱۱ دستگاه، نفربر و ۵ دستگاه

تا تک ۱۶۰ م و ۵۰ نفر پرسنل در ساعت ۲۰۰۰ روز ۱۳۵۹/۹/۱۴

به ان نسبت اعزام گردید خواهشمند است دستور فرمایند

نسبت به زیست و تغذیه آنان اقدام نمایند ۰/۰

سرهنگ ستاد قاسمی نو ف ل ۹۲

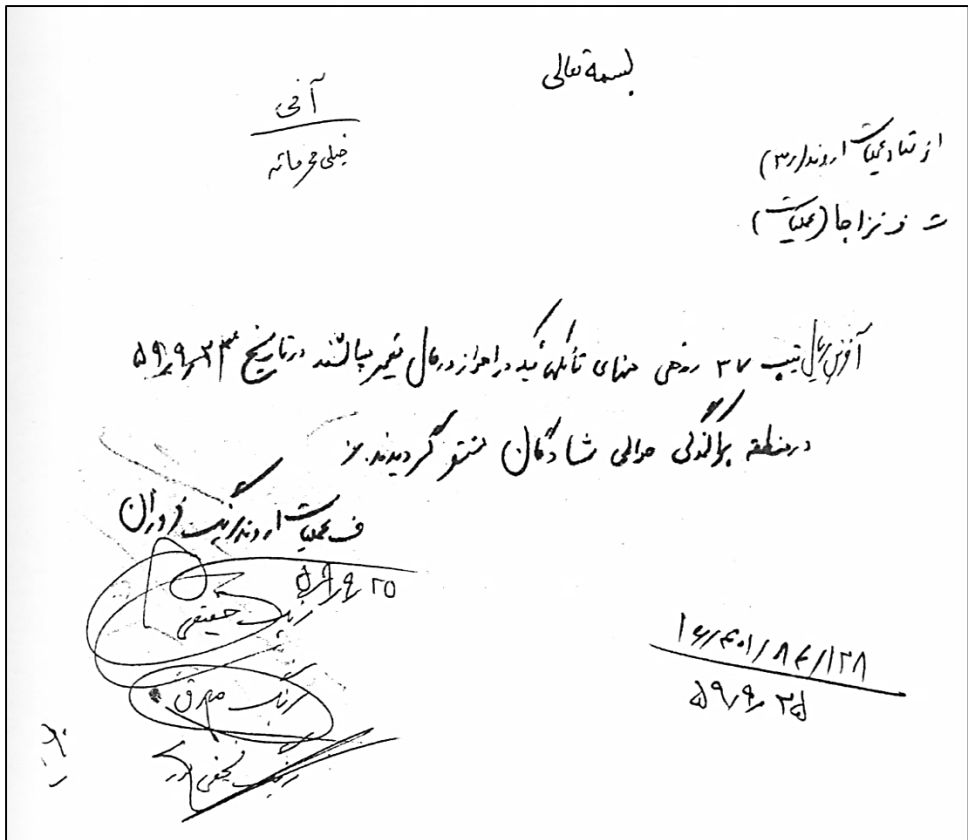
۳  
۶۱۵

۱۰۰  
۵۹-۹-۱۵

در وقت  
۱۴

۱۱-۱۵-۹۹

گزارش عزیمت سریال اول تیپ ۳۷ زرهی به منطقه ماهشهر



گزارش حضور تیب ۳۷ زرهی در منطقه فرماندهی اروندرود

با نظری اجمالی در اسناد موجود، که بین لشکر ۹۲ زرهی و ستاد فرماندهی اروندرود و نزاجا «معاونت عملیات» در رابطه با عزیمت و حضور تیب ۳۷ زرهی مبادله شده، مشاهده می‌گردد در بیان استعداد یگان مورد بحث، اختلاف می‌باشد. متأسفانه مسئولین به این امر توجه نکرده و همین موضوع باعث بروز مشکلات بعدی بین لشکر ۷۷ پیاده خراسان و فرماندهی تیب ۳۷ مستقل زرهی و خوانندگان گردید.

واحدهای رزمی و عملیاتی تیب شامل گردان ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱.

واحدهای رزمی و عملیاتی تیب شامل گردان ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱.

موضوع خود را بدین ترتیب اشغال نمودند:



- ۱- گروهان پیاده در سراسر خط مقدم مواضع پدافندی؛ به نحوی که هر دسته در جلو یکی از سه واحد زرهی مستقر بودند.
  - ۲- گردان ۲۳۷ تانک چیفتن در سمت چپ (جنوب) طرفین جاده آسفالت محور ماهشهر-آبادان.
  - ۳- گردان مختلط ۲۳۹ تانک ام ۶۰ و ام ۴۷ در وسط، در زمین‌های شمالی محور ماهشهر-آبادان.
  - ۴- گروهان ۱۷۷ سربازبر در سمت راست (شمال) مواضع پدافندی.
  - ۵- پاسگاه فرماندهی گردان‌های تانک در عقب و وسط هر گردان به فاصله یک کیلومتری از یگان‌های در خط برقرار شد.
  - ۶- دسته‌های خمپاره‌انداز ۱۲۰م هر یک از گردان‌های تانک به فاصله ۳ الی ۴ کیلومتری خط مقدم پدافندی روانه شدند، تا کلیه عناصر در خط را پوشش دهند.
  - ۷- یگان‌های ارکان و بنه رزمی یگان‌های در خط، در نخل‌های شادگان برپا شده و تدارکات یگان‌ها را به عهده داشتند.
  - ۸- فرماندهی تیپ ۳۷ زرهی به منظور کنترل هرچه بهتر یگان‌های در خط، گروه فرماندهی خود را در دو کیلومتری یگان‌های در خط و جلو واحدهای توپخانه نیز مستقر کرده بود.
  - ۹- دو گردان مختلط توپخانه ۱۰۵م، ۱۳۰م، ۱۵۵م و ۱۲۲م پشتیبانی آتش یگان‌های رزمی را عهده‌دار بودند.
  - ۱۰- دو قبضه از سلاح‌های ۲۳م پدافند هوایی و دو قبضه تیربار ۱۴/۵م ضدهوایی، مسئولیت تأمین هوایی گروه فرماندهی تیپ ۳۷ زرهی، یگان‌های در خط و توپخانه‌های موجود در منطقه را به عهده داشتند.
- در این زمان، ملت ایران بی‌صبرانه انتظار وارد کردن ضربات کاری به متجاوز را داشتند و برای اجرای این منظور، بر فرماندهان ارتش فشار می‌آوردند؛ اما فرماندهان عمل‌کننده از یک‌سو با ملاحظه نیروهای موجود خود و مقایسه آن با سپاهیان دشمن، از طریق محاسبات کلاسیک نظامی، متوجه بودند که هنوز توان مقابله با متجاوز را ندارند.
- از سوی دیگر، مسئولان ارتش در راستای خواسته مردم انقلابی و رهبران سیاسی که هر از مدتی، این خواسته با احساسات شدید ملی و مذهبی آمیخته می‌شد، در زیر فشار جوّ حاکم بر

جامعه قرار داشته و تصمیم به اجرای عملیات می‌گرفتند که متأسفانه چون این نوع عملیات احساساتی بود، به شکست منتهی می‌گردید. از جمله نمونه این عملیات‌ها، عملیات توکل در تاریخ بیستم دی‌ماه ۱۳۵۹ در محور ماهشهر - آبادان بود که توسط تیپ ۳۷ زرهی و عناصر دیگری در منطقه انجام شد و علاوه بر تلفات سنگین و به اسارت رفتن تعدادی از رزمندگان جان برکف، باعث افت شدید روحی و روانی پرسنل گردید. نحوه استقرار اولیه نیروهای ایرانی که در مقابل حداقل دو لشکر دشمن، به عنوان نیروهای درگیر و تقویت قرار داشتند، از شمال منطقه دارخوین به جنوب بدین سان بود:

- ۱- نیروهای مردمی سپاه پاسداران و گروه رزمی ۲۴۶ تانک از لشکر ۷۷ پیاده خراسان
  - ۲- گردان ۱۴۴ پیاده مکانیزه از لشکر ۲۱ حمزه
  - ۳- تیپ ۳۷ زرهی به استعداد کمتر از یک تیپ سازمانی
  - ۴- گردان ۲۰۲ امداد ژاندارمری کل کشور در جنوب محور ماهشهر - آبادان
  - ۵- تکاوران نیروی دریایی و فدائیان اسلام مستقر در میدان تیر آبادان
  - ۶- تیپ ۲ لشکر ۷۷ پیاده خراسان در ایستگاه ۱۲ و کیلومتر ۷ محور آبادان - ماهشهر
- استعداد و امکانات یگان‌های یادشده در اثر درگیری‌های چند ماه اخیر، کاملاً تحلیل رفته و در مقابل دشمن بسیار ناچیز بود و این شرایط چنین عملیاتی را تأیید نمی‌کرد. پس از استقرار تیپ ۳۷ مستقل زرهی در خط مقدم، به منظور کسب اطلاع از آخرین وضعیت دشمن در منطقه، فعالیت شناسایی شدیداً شروع گردید و حرکات دشمن متجاوز زیر نظر قرار گرفت. در نتیجه این شناسایی‌ها، ملاحظه گردید مواضع اشغالی رزمندگان ایران با دشمن در حدود شش کیلومتر فاصله داشته و بر این راستا، از فرماندهی اروند تقاضای واگذاری ادوات مهندسی از قبیل بولدوزر، لودر و بیل مکانیکی جهت ایجاد خاکریز و سنگر به منظور حرکت برای اخذ تماس با دشمن و کم کردن فاصله با او شد.

پس از در اختیار قرار دادن وسایل درخواستی، در اثر وجود زمین صاف و هموار که باعث دید دشمن روی فعالیت‌های منطقه می‌گردید، زدن خاکریز و کار با بولدوزر و لودر و بیل مکانیکی در روز امکان نداشت و باید این کار در تاریکی شب اجرا می‌شد. ارکان ۳ و ۲ تیپ و یگان‌های در خط روزها محل خاکریزها، مواضع و سکوی آتش تانک‌ها، نفربرها، سلاح‌های ضدتانک و همچنین سنگر استراحت خدمه آنها را در پشت هر خاکریز به فاصله‌های معین شناسایی و علامت‌گذاری نموده و شب‌هنگام سنگرسازان بی‌سنگر در پناه دیده‌بانی و حفاظت

سنگربانان بی‌سنگر، زیر نظر فرماندهان هر یگان شروع به کار می‌کردند و خواسته فرماندهان را به اجرا درمی‌آوردند و بدین طریق، حرکت برای اخذ تماس را انجام داده و به خاکریزهای دشمن نزدیک شدیم.

در این مدت، دشمن به تحکیم مواضع دفاعی خود مشغول بود و با توپخانه و خمپاره‌انداز، مواضع نیروهای ما را زیر آتش شدید می‌گرفت و تلفاتی را به نیروهای ایرانی وارد می‌نمود.

در ۱۳۵۹/۱۰/۵، در اثر حمله یک فروند هلی‌کوپتر و آتش شدید توپخانه و خمپاره‌اندازهای دشمن روی مواضع و نیروهای تیپ ۳۷ زرهی، تعداد هفت نفر از جمله ستوان دوم زرهی فرهاد جناب شهید و ۲۷ نفر مجروح شدند، یک دستگاه تانک و دو دستگاه نفربر منهدم و یک دستگاه جیپ آسیب دیدند. در میان مجروحین حادثه، سرگرد مجید صارمی در اثر ترکش گلوله توپخانه دشمن، از ناحیه سر و اینجانب که در کنار نفربر پاسگاه فرماندهی ایستاده و پرسنل را برای عملیات توجیه می‌کردیم، از ناحیه پا مجروح شده و فرمانده تیپ برای مداوا با یک دستگاه آمبولانس به عقب تخلیه و من که آنچنان آسیب ندیده بودم، سریعاً به داخل نفربر فرماندهی رفته و پس از آرام شدن اوضاع، از پاسگاه خارج شده و به دنبال کار روزانه رفتم.

بد نیست خاطره‌ای از ترکش خوردن خودم بیان نمایم. در اثر انفجار گلوله توپ دشمن در کنار نفربر فرماندهی، دود و گرد و خاک توأم با لجن و گل و لای به هوا بلند شد و تا لحظه‌ای کسی جایی یا چیزی را نمی‌دید و پرسنل هم به اطراف پراکنده و به صورت درازکش زمین‌گیر شده بودند؛ پس از برگشتن آرامش به محوطه پاسگاه گروه فرماندهی و گرفتن آمار اولیه، سروان فلاح‌پیشه، فرمانده یگان سربازبر و ستوان یکم محمودآبادی فرمانده گروهان پیاده ۱۹۱ مشاهده نمودند که من نیستم و نگران شده و به طرف نفربر فرماندهی آمده و دیدند من با آرامش خیال در آنجا نشسته و با خنده به آنها می‌گویم: «کلاه من را که در گل و لای افتاده به من بدهید.»

در این زمان، فرماندهی تیپ ۳۷ زرهی که مأموریت تلاش اصلی حمله در چند روز آینده را دریافت کرده و برای اجرای عملیات، برآورد عملیات نموده بود، به این نتیجه رسید که در شرایط موجود، احتمال موفقیت در حمله به مواضع مستحکم دشمن بسیار ضعیف است؛ لذا در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۵، نظرات خود را به فرماندهی اروند گزارش نمود، ولی تحت آن شرایط، فرماندهی اروند ناگزیر به اجرای عملیات تعرضی توکل بود.

مشکل عمده دیگری که در سر راه محور پیشروی تیپ ۳۷ زرهی وجود داشت، میدین مین کاشته‌شده توسط دشمن در جلو و داخل مواضع خودش بود. تیپ ۳۷ زرهی عناصر مهندسی در

اختیار نداشت تا از کمک آنها در پاکسازی میادین مین و ایجاد معابر استفاده نماید؛ لذا برای این منظور، از فرماندهی اروند درخواست یاری نمود تا عناصر مهندسی آن فرماندهی این وظیفه را بر عهده بگیرند. قرارگاه فرماندهی اروند در حدود مقدرات خود، عناصر مهندسی را در اختیار تیپ ۳۷ زرهی قرار داد و طی دستوری به تیپ ۳۷ ابلاغ نمود که تا روز نهم دی ماه، آماده اجرای مأموریت باشد.

همان طور که در سازمان گردان ۲۳۹ مختلط تانک شرح دادم، رئیس رکن سوم گردان بودم و در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۸، یعنی دو روز قبل از شروع عملیات، به اتفاق ستوان یکم رجبعلی زاده در مرخصی بودیم که توسط باقیمانده تیپ احضار و سریعاً به منطقه اعزام شدیم و ساعت ۰۴۰۰ روز ۱۳۵۹/۱۰/۱۹ وارد یگان‌های خود شدیم.

مأموریت عملیات توکل عبارت بود از عقب راندن نیروهای دشمن از شرق کارون و شکست محاصره آبادان با اشغال جاده ماهشهر - آبادان. در این عملیات، تیپ ۳۷ زرهی در شمال محور ماهشهر - آبادان به عنوان تلاش اصلی و گردان ۲۰۲ امداد ژاندارمری به عنوان تلاش پشتیبانی اقدام به تک می نمودند؛ در حالی که گردان ۱۴۴ پیاده مکانیزه در سمت راست تیپ ۳۷ زرهی در شرق جاده اهواز - آبادان دفاع نموده و پس از پیشروی عناصر تیپ ۳۷ زرهی، در پشت سر آنها خط پدافندی تشکیل داده و از پاتک احتمالی دشمن ممانعت به عمل آورد.

در طرح عملیات توکل، پیش‌بینی شده بود چنانچه عملیات تیپ ۳۷ زرهی به موفقیت رسید، عناصر فرماندهی عملیات آبادان (تیپ ۲ قوچان از لشکر ۷۷ خراسان) که در شمال رودخانه بهمینشیر و جنوب محور ماهشهر - آبادان در ایستگاه‌های ۷ و ۱۲ مستقر و در حال پدافند بودند، از غرب و شرق تک نموده و در شرق رودخانه کارون و شمال محور ماهشهر - آبادان، با تیپ ۳۷ زرهی عمل الحاق انجام داده، دشمن را به غرب رودخانه کارون عقب بزنند. به هر حال، عملیات توکل در ساعت ۰۰۳۰ بامداد روز بیستم دی ماه ۱۳۵۹ در حالی انجام شد که در اثر بارندگی و آب‌گرفتگی زمین‌های شمال منطقه عملیات (مواضع گردان ۱۴۴ پیاده مکانیزه)، تحرکات بسیار محدود و گاهی غیرقابل اجرا شده بود؛ در نتیجه، هرگونه پیشروی یگان‌های تیپ ۳۷ زرهی باعث خالی شدن و آسیب‌پذیر بودن سمت راست نیروها از طرف دشمن می‌شد.

طرح مانور تیپ ۳۷ زرهی به همان صورت استقرار در خط پدافندی بود، ولی در اثر آب‌گرفتگی و باتلاقی بودن بعضی نقاط، پیشروی گروهان ۱۷۷ سربازبر و گردان مختلط تانک

ام ۶۰ و ام ۴۷ به کندی انجام می‌گرفت و یگان تانک چیفتن به فرماندهی ستوان یکم رجبعلی‌زاده به سرعت پیشروی نموده و مواضع خط دوم نیروهای عراقی را اشغال و تعدادی را اسیر نمود. همان‌طور که گفته شد، زمین اجازه عملیات و پیشروی به سایر یگان‌ها را نداد و با روشن شدن هوا و نبودن امکانات مهندسی از قبیل بولدوزر، لودر و بیل مکانیکی، برای ایجاد خاکریز و سنگر از یک سو و امکانات آتش پشتیبانی فراوان و سلاح‌های ضدتانک دشمن، نیروهای تیپ ۳۷ زرهی و سایر رزمندگان، مورد هدف تیرهای مستقیم تانک و تیراندازان موشک مالیوتکای دشمن قرار گرفته و تعدادی از تانک‌های تیپ ۳۷ زرهی که در نزدیکی دشمن و در زمین باز و بدون ادوات مهندسی حرکت می‌کردند، منهدم شده و خدمه‌های آنها در میان آتش سوخته و شهید شدند. روانشان شاد و یادشان گرامی باد.

در این موقع، نیروهای تازه‌نفس دشمن وارد منطقه عملیات شدند و برتری بیشتر برای نیروهای دشمن فراهم گردید و با دور زدن گروهان چیفتن ستوان رجبعلی‌زاده، کلیه آنها را اسیر کرده و اسرای خود را آزاد نمودند. این افراد به مدت ده سال در اسارت دشمن بودند و مردانه نحوه مقاومت و از خودگذشتگی را به دشمن بعثی و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر و سازمان ملل متحد، که دست‌نشانده ابرقدرت‌ها می‌باشند، به ویژه دولت امریکا که حامی حمله عراق به ایران بود، نشان دادند.

با این شرایط، ادامه حمله برای تیپ ۳۷ زرهی دیگر مقدور نبود و علی‌رغم اینکه تعدادی از خاکریزها در عمق مواضع دشمن به اشغال تیپ ۳۷ درآمده بود، اما به علت فشار دشمن، نگهداری مواضع اشغال‌شده میسر نگردید و متأسفانه همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد و مشخص بود، رزمندگان ایرانی شکست خورده و به مواضع اولیه خود بازگشتند و این نتیجه آثار منفی اعمال نظرات سیاسی در کاربرد نظامی بدون برنامه بود.

در این عملیات، بیشترین تلفات مربوط به یگانی بود که به مواضع دشمن وارد شده و موفقیت‌هایی به دست آورده بود و عمده‌ترین اقلامی که تیپ ۳۷ زرهی از دست داده بود، شامل ۲۴ دستگاه تانک، هفت دستگاه نفربر زرهی، یک دستگاه خودرو موشک‌انداز تاو با تجهیزات مربوطه، دو دستگاه نفربر ام ۱۱۳ حامل خمپاره‌انداز ۱۲۰م‌م بود، که همگی به همراه ستوان رجبعلی‌زاده بوده است. علاوه بر آن، ۱۲ دستگاه تانک ام ۶۰ و ام ۴۷ از گردان ۲۳۹، تعداد ده دستگاه نفربر بی‌ام‌پی ۱۱ مجهز به موشک مالیوتکا از گروهان ۱۷۷ سربازبر می‌باشد.

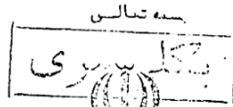
از نیروهای نظامی و انتظامی، تعداد ۶۷ نفر شهید، ۲۹۵ نفر مجروح، ۱۵۲ نفر اسیر و یا مفقود گردیدند. در گزارش‌های نوبه‌ای، تلفات نیروهای مردمی اعلام نشده است.

گردان ۲۰۲ امداد ژاندارمری که به عنوان تلاش پشتیبانی در عملیات توکل شرکت داشت، در ابتدا، از معبرهای ایجادشده که توسط نیروهای مهندسی پاکسازی و باز بودند، در خط پدافندی دشمن نفوذ نموده و قسمتی از خط مذکور را تصرف کردند؛ اما به علت برتری کامل دشمن، نتوانستند مواضع اشغالی را نگهداری نموده و با دادن تلفات در ساعت ۱۰۰۰ روز ۱۳۵۹/۱۰/۲۰، به مواضع قبلی خود عقب‌نشینی کردند.

نتیجه تأسفبار عملیات توکل هرچه که بود، برای فرماندهی اروند و مسئولان سیاسی مملکت این نکته را روشن ساخت که جنگ و اداره آن نیازمند مقدماتی است که حداقل آن وجود یگان، سازمان، تجهیزات، آموزش و از همه مهم‌تر دانش کاربرد آن می‌باشد و لذا از آن پس، طرز فکر عمومی و اجتماعی درباره جنگ تا حدودی به سمت قبول واقعیت‌ها و چاره‌اندیشی بر اساس منطق نظامی سوق داده شد.

در رابطه با اجرای عملیات توکل و نتایج حاصله از آن، پس از اتمام مأموریت از طرف فرماندهی اروند نامه‌ای «به کلی سری» و «شخصاً مفتوح فرمایید»، در تاریخ ۵۹/۱۰/۲۴ به تیمسار ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران نوشته شده که تصویر این نامه در این کتاب آمده است، ولی چون مطالب آن برای خوانندگان واضح نیست، مجدداً در اینجا رونویسی گردیده تا مطالب آن قابل تشخیص باشد.

(مدرک: از صفحه ۱۲۴ جلد اول کتاب ثامن‌الائمه بهره‌برداری شده است.)



جمهوری اسلامی ایران  
وزارت دفاع  
ژنرال مری

از: فرماندهی عملیات اروند .

موضوع: ما\* موریت

تاریخ ۵۹/۴/۲۴  
شماره ۵۰۱/۰۱/۱۱۶  
پیوست یک برگ

بگن سری - شخصاً\* مفتوح فرمایند  
+++++

- ۱- از تاریخ تشکیل فرماندهی عملیات اروند قرار بر این شد که یک تیپ زرهی با واحدهای سازمانی و کمک مستقیم و پشتیبانی کننده با اضافه کردن ۲۳۲ تانک و گردان ۱۶۵ پیاده زرهی و گردان دژ برای اجرای ما\* موریت در اختیار گزارده شود .
- ۲- با افزایش استعداد دشمن در منطقه و تشدید محاصره آبادان و خطر سقوط این شهر از تاریخ ۵/۹/۸۰ تعداد ۳ گروه زرهی پیاده از لشکر ۷۷ با قرارگاه تیپ ۳ قوچان بمنطقه وارد که هر سه گروه بمنظور جلوگیری از سقوط شهر آبادان به شهر مزبور منتقل و در امتداد رودخانه بهمنشیر وارد عمل گردید و با عقب راندن متجاوز از سواحل بهمنشیر شهر آبادان از سقوط حصص نجات یافت ارتش متجاوز عراق استعداد واحدهای خود را روز بروز در منطقه افزایش داد و با مقدورات مهندسی مواضع خود را گسترش و تحکیم نمود و است و اعلامیه ها و اطلاعیه های سماجا و نزاجا که مرتباً باین فرماندهی منعکس گردید، موارد بالا را تا\* شید مینماید .
- ۴- با توجه به سازمان رزمی مندرج در دستورالعمل شماره ۱ سیار ۵۹/۷/۲۷ در تاریخ ۹/۱۱/۹۰ واحدهای بنام تیپ ۳۷ زرهی با ۵ گروهان تانک و ۳ گروهان پیاده با کیفیت ضعیف و مشکلات فراوان بمنطقه وارد شدند که قرارگاه اروند با تلاش زیاد در رفع مشکلات این واحدها و پشتیبانی کامل آن اقدام و پس از استقرار در موضع دفاعی با در اختیار گذاردن وسائل مهندسی کافسی بتدریج واحدها را بدشمن نزدیک نمود تا در کیلومتر ۱ آبادان مستقر گردیدند .
- ۵- با افزایش استعداد دشمن بعیزان قابل توجه قرارگاه فرماندهی عملیات اروند طی شماره های متعدد درخواست واگذاری نیروی مناسب نمود که آخرین پاسخ منفی دریافتی طی شماره ۵۹/۱۰/۱۸ - ۲۸/۲۰۱/۰۶/۸۰ سماجا ابلاغ گردید .
- ۶- فرماندهی اروند بنا بر ریاست جمهوری و فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی باتوجه به

بگلی سرری



جمهوری اسلامی ایران

وزارت کشور

ژاندارمری

تاریخ  
شماره  
پیوست

از :  
به :  
موضوع :

به عدم تعادل قابل ملاحظه بین نیروهای خودی و دشمن بد لاهل مشروحه زیر دستور خطه را در تاریخ ۵۹/۱۰/۲۰ صادر نمود :

الف - انتظارات رهبر عزیز انقلاب و امت مسلمان خصوصا مردم آبادان در مورد باز شدن راه - زمین آبادان .

ب - وضعیت جوی غیر قابل پیش بینی که با باریدن يك باران مختصر برای مدتی حرکت خارج از جاده محدود میگردد .

پ - طولانی شدن زمان استقرار پرسنل در مواضع دفاعی و در نتیجه خستگی و فرسودگی شدن - بیش از حد .

ت - وضعیت دشمن که روز بروز استعدادش بیشتر و مواضعش مستحکم تر میگردد .

حمله شبانه با غافلگیری در ساعت ۰۰۳۰ روز ۵۹/۱۰/۲۰ آغاز و تا ساعت ۰۶۳۰ بطور رضایت بخش پیشرفت داشت بطوریکه یکی از گروهانهای تانک که فرماندهی رشید و مؤمن و پرسنل بسیار ایمان داشت تالید خارجی رخنه دشمن روی جاده اهواز - آبادان پیشروی نمود ولی در آن منطقه بمحاصره تانکهای متجاوز درآمده و ارتباط وی با واحد اصلی بکلی قطع گردید و از آن به بعد اطلاعی از این گروهان بدست نیامد است ضمنا " بمحض روشن شدن هوا و تقویت نیروهای متجاوز با گردانهای تکاور حمله متقابله دشمن آغاز و نیروهای خودی پرسنل و وسائل موجود در سنگرهای دشمن را منهدم نموده و با عقب نشینی و دادن تلفات مجدد " در موضع اولیه حالت دفاعی اتخاذ نمودند . ( آمار تلفات خودی و دشمن برابریست الف ) .

از آنجا که نیروهای موجود با کمیت و کیفیتی که از آن مستحضر هستید برای بیرون راندن دشمن متجاوز کافی بنظر نمیرسد لذا با عنایت به تجارب گذشته و با توجه به استعداد درگسترده موجود در دشمن پیشنهاد میگردد بیرون راندن و یا انهدام نیروهای دشمن در منطقه ضروری است که واحدهای -



رونویسی نامه فرماندهی اروند به ستاد مشترک ارتش در مورد عملیات توکل

باسمه تعالی

بکلی سری

جمهوری اسلامی ایران

وزارت کشور

ژاندارمری

از: فرماندهی عملیات اروند.

تاریخ ۵۹/۱۰/۲۴

به: تیمسار ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران. شماره ۵۰۱/۰۱/۱۱۶

موضوع: مأموریت پیوست: یک برگ

بکلی سری - شخصاً مفتوح فرمایید

- ۱- از تاریخ تشکیل فرماندهی اروند، قرار بر این شد که یک تیپ زرهی با واحدهای سازمانی و کمک مستقیم و پشتیبانی کننده به اضافه گردان ۲۳۲ تانک، گردان ۱۶۵ پیاده زرهی و گردان دژ، برای اجرای مأموریت در اختیار گذارده شود.
- ۲- با افزایش استعداد دشمن در منطقه و تشدید محاصره آبادان و خطر سقوط این شهر، از تاریخ ۱۳۵۹/۸/۵، تعداد سه گروه رزمی پیاده از لشکر ۷۷ با قرارگاه تیپ ۲ قوچان به منطقه وارد که هر سه گروه به منظور جلوگیری از سقوط شهر آبادان به شهر مزبور منتقل و در امتداد رودخانه بهمنشیر وارد عمل گردید و با عقب راندن متجاوز از سواحل بهمنشیر، شهر آبادان از سقوط حتمی نجات یافت.
- ۳- ارتش متجاوز عراق استعداد واحدهای خود را روز به روز افزایش داده و با مقدرات مهندسی مواضع خود را گسترش و مستحکم نموده است و اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های سماجا و نزاچا که مرتباً به این فرماندهی منعکس گردیده، موارد بالا را تأیید می‌نماید.
- ۴- با توجه به سازمان رزمی مندرج در دستورالعمل شماره ۱ سیار ۵۹/۷/۱۷ در تاریخ ۵۹/۹/۱۹، واحدی به نام تیپ ۳۷ زرهی با ۵ گروهان تانک و دو گروهان پیاده با کیفیتی ضعیف و مشکلات فراوان به منطقه وارد شدند که قرارگاه اروند با تلاش زیاد در رفع مشکلات این واحد و پشتیبانی کامل آن اقدام و پس از استقرار در مواضع دفاعی

با در اختیار گذاردن وسایل مهندسی کافی، به تدریج واحدها را به دشمن نزدیک نمود تا در کیلومتر ۱۰ آبادان مستقر گردید.

۵- با افزایش استعداد دشمن به میزان قابل توجه، قرارگاه فرماندهی عملیات اروند طی شماره‌های متعدد درخواست واگذاری نیروی مناسب نمود که آخرین پاسخ منفی طی شماره ۵۹/۱۰/۱۸-۲۸/۲۰۱/۰۶/۸۵ سماجا ابلاغ گردید.

۶- فرماندهی اروند بنا به امر ریاست جمهور و فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، با توجه به عدم تعادل قابل ملاحظه بین نیروهای خودی و دشمن، به دلایل مشروحه زیر دستور حمله را در تاریخ ۵۹/۱۰/۲۰ صادر نمود:

الف- انتظارات رهبر عزیز انقلاب و امت مسلمان، خصوصاً مردم آبادان در مورد باز شدن راه زمینی آبادان.

ب- وضعیت جوئی غیرقابل پیش‌بینی که با باریدن یک باران مختصر برای مدتی حرکت خارج از جاده محدود می‌گردد.

پ- طولانی شدن زمان استقرار پرسنل در مواضع دفاعی و در نتیجه خستگی و فرسوده شدن بیش از حد.

ت- وضعیت دشمن که روز به روز استعدادش بیشتر و مواضعش مستحکم‌تر می‌گردد.

۷- حمله شبانه با غافلگیری در ساعت ۰۰۳۰ روز ۵۹/۱۰/۲۰ آغاز و تا ساعت ۰۶۳۰ به طور رضایت‌بخش پیشرفت داشت؛ به طوری که یکی از گروهان‌های تانک که فرماندهی مؤمن و پرسنلی باایمان داشت، تا لبه خارجی رخنه دشمن روی جاده اهواز - آبادان پیشروی نمود، ولی در آن منطقه به محاصره تانک‌های متجاوز درآمده و ارتباط وی با واحد اصلی به کلی قطع گردید و از آن به بعد اطلاعی از این گروهان به دست نیامده است. ضمناً به محض روشن شدن هوا و تقویت نیروهای متجاوز با گردان‌های تکاور حمله متقابله دشمن آغاز و نیروهای خودی پرسنل و وسایل موجود در سنگرهای دشمن را منهدم نموده و با عقب‌نشینی و دادن تلفات، مجدداً در مواضع اولیه حالت تدافعی اتخاذ نمودند.

۸- از آنجا که نیروهای موجود با کمیت و کیفیتی که از آن مستحضر هستید، برای بیرون راندن دشمن متجاوز کافی به نظر نمی‌رسد؛ لذا با عنایت به تجارب گذشته و با

## عمیت توکل ۱۲۵

توجه به استعداد گسترش موجود دشمن، به منظور بیرون راندن و یا انهدام نیروهای دشمن در منطقه، ضروری است که واحدهای ...

فرمانده عملیات اروند: سرهنگ ستاد حسنعلی فروزان

متأسفانه نامه بالا نیمه‌تمام به دست اینجانب رسیده و کامل نبود؛ اما ماهیت دنباله آن از متن نامه بعدی که در صفحه بعد آمده است، مشخص و روشن می‌باشد.

بسمه تعالی

۱۳۷/۰۱/۲۷  
۱۳۷/۰۱/۲۷

بگلی سری

از: فرماندهی صنایع اروندر (ر-۲)  
به: تاجر ساحل (رکز ندری)

شماره: ۵۱/۱۰/۲۴-۲/۰۰۱/۰۱/۱۱۶

- ۱- بعثت تلفات و ضایعاتیکه در صنایع دوره گذشته به واحد های تپ ۳۷ وارد آمده واحد مزبور  
 شرح زیر تجدید سازمان نموده است :  
 الف : ارکان و گروهان ارکان به استعداد ۳۲۲ نفر  
 ب : ۴ گروهان تانک جمعا به استعداد ۲۳۷ نفر ( و شامل ۳۹ تانک ۱۵ تن ۲۱ تن و ۱۵ نفر برشنی دار و سایر خودروهای پشتیبانی ) .
- ۲- واحد مزبور با اضافه گروهان پیاده و دو دسته خمپاره انداز مأمور از مرکز پیاده بصورت گروه رزمی ۳۷ در آمده که فرمانده آن سرگرد فنار رامین میباشد .
- ۳- همانطوریکه در گزارش پیروی بالا اعلام گردید با واحدهائی با کیفیت و کمیت موجود طبقه بردن صنایع صنایع و با استعدادی چندین برابر آنها در دست باز امکان ندارد .
- ۴- نیروی موجود برای حفظ مواضع و اتخاذ وضعیت تدافعی نیز کافی نمیشاند . لذا تا آماده شدن واحدهای مورد نیاز برای حمله که طی شماره پیروی تقاضا گردیده تهیه واحدهای موجود با پشت گردان تانک و یک گردان پیاده زرهی ضرورت دارد . خواهشمندند است مقرر فرمائید اقدام لازم معمول دارند .

فرمانده صنایع اروندر : سرهنگ حسنعلی قورقچیان  
 ۵۱/۱۰/۲۷  
 بگلی سری

گیرندگان :

- ۱- تاجر ساحل ( صنایع ) جهت آگاهی و هرگونه اقدام .
- ۲- تاجر مرکزی بازگشت بشماره ۱ سیار ۵۱/۱۰/۲۶ جهت آگاهی .
- ۳- ف گروه رزمی ۳۷ جهت آگاهی و هرگونه اقدام .

بگلی سری

رونویسی نامه فرماندهی اروند در مورد تجدید سازمان تیپ ۳۷ بعد از عملیات توکل

باسمه تعالی

به کلی سری

از: فرماندهی عملیات اروند (ر-۳) شماره ۱۳/۴۰۱/۸۴/۱۳۹

به: ت ج ر سماجا (مرکز فرماندهی) تاریخ ۵۹/۱۰/۲۷

پیرو ۵۹/۱۰/۲۴-۵۰۱/۰۱/۱۱۶

۱- به علت تلفات و ضایعاتی که در عملیات دوره گذشته به واحدهای تیپ ۳۷ وارد

آمده، واحد مزبور به شرح زیر تجدید سازمان نموده است:

الف- ارکان و گروهان ارکان به استعداد ۳۲۲ نفر.

ب- سه گروهان تانک جمعاً به استعداد ۲۳۷ نفر و شامل ۳۹ دستگاه تانک، ۱۵ دستگاه

نفربر بی ام پی ۱، ۱۵ دستگاه نفربر شنیدار و خودروهای پشتیبانی.

۲- واحد مزبور به اضافه گروهان پیاده و دو دسته خمپاره انداز مأمور از مرکز پیاده

به صورت گروه رزمی ۳۷ درآمد که فرمانده آن سرگرد غفار رامین می باشد.

۳- همان طوری که در گزارش پیروی بالا اعلام گردید، با واحدهایی با کمیت و

کیفیت موجود غلبه بر دشمن منسجم و با استعدادی چندین برابر آن هم در دشت باز

امکان ندارد.

۴- نیروی موجود برای حفظ مواضع و ایجاد وضعیت تدافعی نیز کافی نمی باشد؛

لذا تا آماده شدن واحدهای مورد نیاز برای حمله که طی شماره پیروی تقاضا گردیده،

تقویت واحدهای موجود با یک گردان تانک و یک گردان پیاده زرهی ضرورت دارد.

خواهشمند است مقرر فرمایید اقدام لازم معمول دارند.

فرمانده عملیات اروند: سرهنگ حسنعلی فروزان»

گیرندگان: ۱- ت. ف. نزا (عملیات) جهت آگاهی و هرگونه اقدام.

۲- ف. مرکز زرهی بازگشت به شماره ۱ سیار ۵۹/۱۰/۲۶ جهت آگاهی.

۳- ف. گروه رزمی ۳۷ جهت آگاهی و هرگونه اقدام.

بدین ترتیب بود که ستاد فرماندهی اروند با استفاده از یگان‌های موجود، گسترش جدیدی را در منطقه و در مقابل سرپل اشغالی دشمن پیشنهاد و پس از تصویب فرماندهی، آن را به صورت دستورالعمل شماره ۴ تهیه و در اوایل بهمن به یگان‌ها ابلاغ نمود.

با توجه به این تدبیر، منطقه سرپل دشمن در شرق کارون به سه منطقه پدافندی شامل جبهه شمالی، جبهه میانی (شرقی) و جبهه جنوبی تقسیم شد. در جبهه شمالی، گروه رزمی ۲۴۶ تانک شامل یک گروهان تانک و یک گروهان پیاده مکانیزه و عناصری از نیروهای مردمی مستقر در دارخوین به فرماندهی سرگرد زرهی رمضانعلی کریمی. در جبهه میانی (شرقی)، گروه رزمی ۳۷ زرهی به فرماندهی سرگرد زرهی غفار رامین، گردان تکاوران دریایی به فرماندهی ناخدا دوم صمدی، گروه رزمی ۱۴۴ پیاده مکانیزه (گردان ۱۴۴ پیاده مکانیزه با یک گروهان تانک چیفتن احیاشده مربوط به لشکر ۹۲ زرهی) به فرماندهی سرگرد فرض‌الله شاهین‌راد. در جبهه جنوبی، گردان‌های ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۳۶ پیاده و نیروهای مردمی فدائیان اسلام با پشتیبانی آتش نسبتاً ضعیف، مسئولیت پدافند را در مقابل سرپل دشمن به عهده گرفتند.

باگذشت زمان، تیپ ۳۷ زرهی (گروه رزمی ۳۷ زرهی برابر نامه قرارگاه عملیاتی اروند) و سایر نیروهای مستقر در خط پدافندی، مواضع خود را تکمیل و منطقه را شناسایی و حضور و وجود دشمن مقابل خود را ارزیابی نمودند.

در بهمن‌ماه ۱۳۵۹، در اثر بارندگی‌های فصلی و بالا آمدن آب از زیر زمین، کلیه سنگرهای پرسنل و مواضع تانک‌ها دچار آب‌گرفتگی شد؛ به طوری که، فرماندهی اروند ناچار گردید به تدریج نیروها را از منطقه آب‌گرفتگی خارج کرده و به عقب بیاورد. اولین یگانی که در محور ماهشهر - آبادان به عقب آورده شد، تیپ ۳۷ زرهی بود که مأموریت آن به گردان ۲۰۲ امداد ژاندارمری واگذار گردید.

در ۱۵ اسفندماه ۱۳۵۹، برابر دستور جزء به جزء صادره از قرارگاه عملیاتی اروند، یک گروهان تانک چیفتن از گروه رزمی ۳۷ جدید، به فرماندهی سروان محمدرضا نیکخواه عشقی جهت تقویت جبهه جنوبی از گروه رزمی ۳۷ جدید منفک و به آبادان اعزام شد.

لازمه سنجیده (روند (۴-))  
۵- بزرگ (۲۲ تری (۴-))

دوره فرسایش مخفی در این است که هم آهنگ از ترسیل لثامی و  
۱- سید آنگار ۲۳۱۳۰ سید آنگار ۱۵۵۵۰ (لازمه بیشتر - آب باران) طرف رزها در  
بهبود است که در بصران بعد از چند آب باران وقت ناپدید

۲- سید آنگار در کسب همین لازم که در روز ۳۶ با غرض از جانب طرف رزها در سید آنگار  
که در بصران بعد از چند آب باران وقت ناپدید

توجه را به این امر داشته باشید  
ف عمیات آوردند - سید آنگار  
لاظرف

- ۱- ف کتبی ۳۷ ست که می دانند و این را از دست خود میگیرند
- ۲- ف ترسیل لثامی است که می دانند و این را از دست خود میگیرند
- ۳- ف عمیات آب باران است که می دانند و این را از دست خود میگیرند

۵۶۱۴۱۸  
فرمان دادند که این را از دست خود میگیرند  
توجه را به این امر داشته باشید

۴۲/۴۰۱-۸۹-۱۹۰

۵۹/۱۲/۱۵

توجه را به این امر داشته باشید

توجه را به این امر داشته باشید

از: ستاد عملیات اروند (ر-۳) سری آنی

به: فرماندهی گروه ۳۳ توپخانه (ر-۳)

دستور فرمایید بمحض رؤیت این امریه با هماهنگی افسر ترمینال نظامی:

۱- یک آتشبار ۱۳۰م و یک آتشبار ۱۵۵م (از محور ماهشهر - آبادان) ظرف روز

جاری به بندر امام تغییر مکان داده و به آبادان حرکت نماید.

۲- یک گروهان تانک چیفتن از گروه رزمی ۳۷ با خدمه سازمانی ظرف روز جاری

به بندر امام تغییر مکان داده و به آبادان حرکت نماید.

نتیجه و اجرای دستور را گزارش نمایید.

فرمانده عملیات اروند: سرهنگ ستاد فروزان

از طرف: سرهنگ نجف‌دري

۵۹/۱۲/۱۵

گیرندگان :

۱- فرماندهی گروه رزمی ۳۷ جهت آگاهی و اجرای دستور و گزارش نتیجه.

۲- ف ترمینال نظامی جهت آگاهی و اعزام واحدهای مذکور و گزارش نتیجه.

۳- ف عملیات آبادان بازگشت ۲۰۸/۰۴/۱۶ - ۵۹/۱۲/۱۵

متأسفانه به علت کم‌رنگ بودن اصل سند در جلد اول کتاب ثامن‌الائمه به طور کامل

نتوانستم مطالب را تایپ نمایم.

\*\*\*\*\*

پس از تشکیل فرماندهی اروند و انتصاب فرماندهی ژاندارمری کل کشور به این سمت، در واقع مسئولیت نذاجا در منطقه اروند به ژاندارمری واگذار گردید و فرماندهی مزبور با دریافت نیروهای مختلف و بعضاً ناهمگون از نیروی زمینی، دریایی، داوطلبان نیروی هوایی و مردمی، با همکاری یگان‌های امداد ژاندارمری، نسبت به دفاع در مقابل دشمن تلاش خود را متمرکز نمود. این تلاش در هماهنگ کردن نیروها، چه آنهایی که در منطقه بودند و چه آنهایی که به مرور وارد می‌شدند، واقعاً چشمگیر بوده و فرماندهی را قادر ساخت تا علاوه بر آنکه تلاش دشمن را در عبور از رودخانه بهمنشیر و ورود به آبادان خنثی سازد، پوشش دفاعی قابل قبولی در مقابل

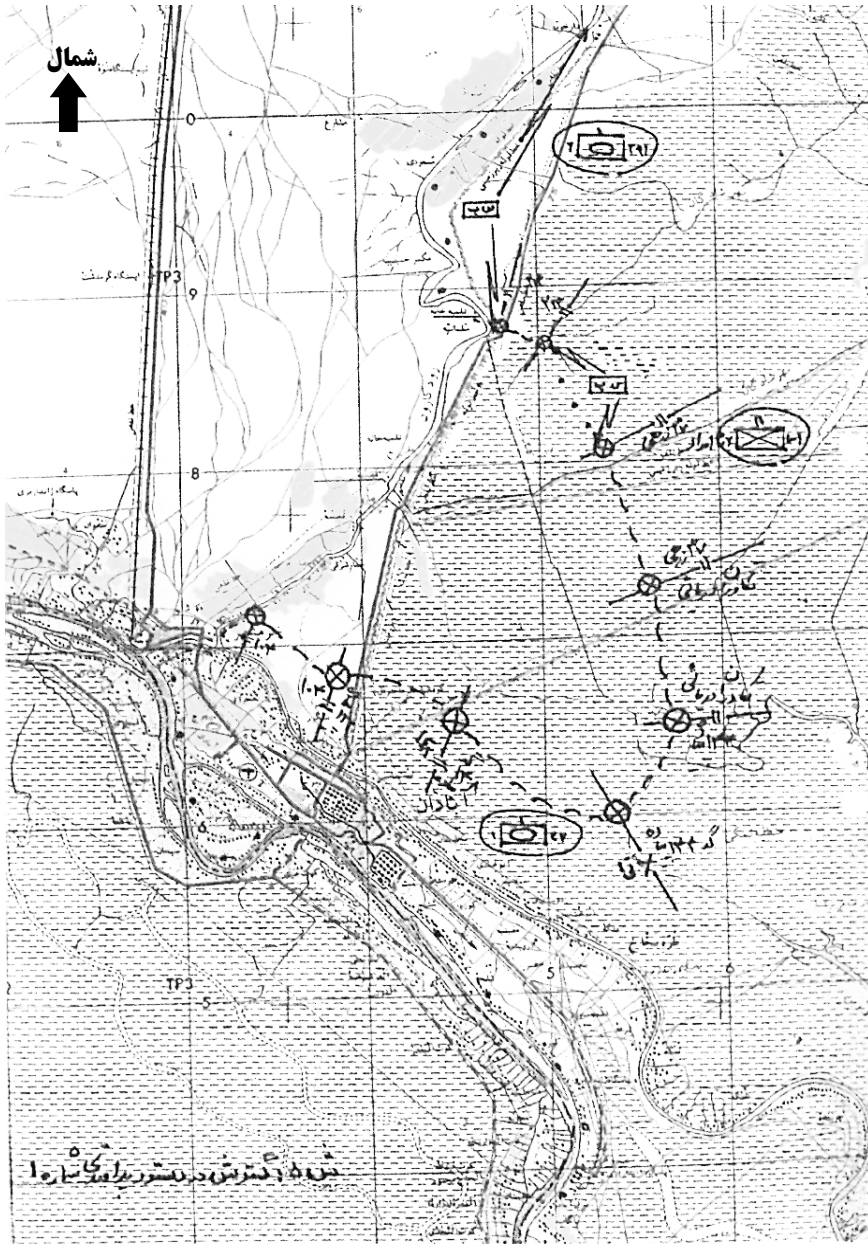


سرپل دشمن در شرق کارون ایجاد و با انجام تک‌های ایدایی و ممانعتی، آرامش را از دشمن سلب نموده و زمینه را برای عملیات نهایی آماده سازد.

تصرف آبادان به منظور تسلط بر اروندرود هدف اصلی و استراتژیکی عراق بود که حتی پس از تثبیت نیروهای مهاجم در همه مناطق، هنوز از تفکر فرماندهان عراقی دور نشده بود و این خود اهمیت تلاش فرماندهی اروند را در حفظ و نگهداری آبادان در آن شرایط بیش از پیش مشخص می‌سازد.

همه اقدامات قرارگاه اروند در شرایطی صورت می‌گرفت که تلاش برای هماهنگ نمودن اقدامات لجستیکی، پرسنلی، اطلاعاتی، عملیاتی و برقراری فرماندهی به سختی انجام می‌شد و هنوز مشکلات فراوانی در راه ترمیم این نارسایی‌ها وجود داشت. به نظر نمی‌رسید که حفظ موقعیت این قرارگاه با توجه به کاستی‌های موجود و مأموریت ذاتی ژاندارمری کل کشور، باعث تحول چشمگیری در بهبود شرایط نیروهای مسلح در منطقه مسئولیت آن فرماندهی حاصل گردد. با نگرش به مکاتبات و پیگیری قرارگاه فرماندهی اروند و از سوی دیگر، حضور تدریجی یگان‌های لشکر ۷۷ از سایر مناطق به منطقه جنوب (قرارگاه اروند) چنین به نظر می‌رسید که به زودی باید مسئولیت سرزمینی منطقه اروند به نزاجا بازگردد.

بعد از هماهنگ شدن نقطه‌نظرهای نزاجا و ستاد مشترک، تصمیم گرفته شد به منظور ایجاد وحدت فرماندهی و انسجام کامل یگان‌ها در جهت اجرای عملیات، مسئولیت سرزمینی منطقه اروند مجدداً به نیروی زمینی ارتش واگذار گردد.



گسترش نیروهای تحت امر فرماندهی اروند بعد از عملیات توکل

# فصل سوم

- ۱- شکست محاصره آبادان
- ۲- پدافند در شرق کارون
- ۳- عملیات فتح المبین
- ۴- عملیات بیت المقدس
- ۵- بازتاب عملیات بیت المقدس

## شکست محاصره آبادان

ستاد مشترک طی دستوری به نزاجا مقرر نمود «قرارگاه لشکر ۷۷ پیاده خراسان را طوری به منطقه اعزام نماید که در تاریخ بیستم اسفندماه ۱۳۵۹، با تعویض ستاد عملیاتی اروند، مسئولیت منطقه را بر عهده بگیرد.» لشکر ۷۷ پیاده خراسان یکی از منسجم‌ترین لشکرهای ایران می‌باشد که از دیرباز سابقه درخشانی داشته و علی‌رغم گذر از مراحل مختلف انقلاب، در مقایسه با سایر یگان‌های عمده، دچار آسیب کمتری گردیده بود. حضور افسران و درجه‌داران انقلابی متعهد و وطن‌پرست در داخل کادر سازمانی آن، همراه با برقراری ارتباط حسنه بین آنها، زمینه را برای یک برنامه‌ریزی منطقی فراهم آورده بود.

متعاقب امریه نزاجا، قرارگاه لشکر ۷۷ در روز ۵۹/۱۲/۲۷، وارد ماهشهر گردید و از روز ۲۸ اسفندماه ۱۳۵۹، مسئولیت منطقه از قرارگاه اروند منتزع و به لشکر ۷۷ واگذار و از روز نهم فروردین‌ماه ۱۳۶۰، نام فرماندهی اروند به فرماندهی منطقه عملیاتی لشکر ۷۷ پیاده تبدیل گردید. هم‌زمان با استقرار لشکر ۷۷ در منطقه عملیاتی ماهشهر، نیروی زمینی دستور داد به منظور ایجاد وحدت فرماندهی در سطح یگان‌های عمده از یک سو و تقویت منطقه جنوب از سوی دیگر، کلیه یگان‌های لشکر ۷۷ که از لشکر جدا و به مناطق دیگر اعزام شده بودند، به منطقه عملیاتی جدید لشکر (ماهشهر - آبادان) انتقال پیدا کرده و بالعکس یگان‌هایی که از سایر لشکرها در منطقه عملیاتی لشکر ۷۷ استقرار دارند، مواضع خود را تخلیه و به یگان مادر خود ملحق گردند.

در اولین شناسایی که لشکر ۷۷ خراسان از مواضع یگان‌های در خط به عمل آورد، مشاهده شد که گروه رزمی ۳۷ زرهی از نهر شادگان تا ضلع شمالی جاده ماهشهر - آبادان گسترش یافته و منطقه‌ای به عرض چهار کیلومتر در جنوب جاده مورد بحث بین گروه رزمی ۳۷ با فدائیان اسلام خالی از نیرو می‌باشد.

در اولین فرمان صادره از لشکر ۷۷ به گردان ۱۴۴ پیاده که در حوالی شادگان اردوی آموزشی داشت، دستور داده شد که سریعاً خلاء مورد نظر را اشغال و تماس با دشمن را برقرار نماید. به منظور تقویت تکاوران نیروی دریایی و گردان ۱۴۴ پیاده از طریق لشکر ۷۷ پیاده به گروه رزمی ۳۷ دستور داده شد به هر یک از دو یگان موصوف یک دسته تانک مأمور گردد که این کار انجام گردید و دو دسته تانک ام ۶۰ به آنها مأمور شدند.

پدافند در منطقه سرپل به صورت غیرمتمرکزی و توسط پنج قرارگاه تحت کنترل قرارگاه لشکر ۷۷ انجام می‌شد و از شمال تا جنوب به ترتیب گروه رزمی ۲۱۴، عناصری از سپاه پاسداران شادگان، گروه رزمی ۳۷، تکاوران نیروی دریایی، گردان ۱۴۴ پیاده، فدائیان اسلام و بالأخره تیپ ۱ لشکر ۷۷ در آبادان مستقر شده بودند. برای داشتن انعطاف در این عملیات پدافندی، با توجه به زمین و گسترش نیروها، تعداد سه یگان احتیاط در شمال، شرق و جنوب سرپل به نحوی پیش‌بینی شده بود که گروهان ۲ گردان ۲۹۱ تانک در شمال (دارخوین)، گردان ۲۰۲ امداد ژاندارمری در شرق (شادگان)، گروهان ۱ گردان ۲۳۷ تانک چیفتن تیپ ۳۷ زرهی در جنوب (آبادان) مستقر شدند.

یگان‌های در خط به کمک ادوات مهندسی ارتش و نیروهای مردمی و جهاد فارس که در منطقه بودند، شروع به ایجاد خاکریزهای جدید، سنگر و سکوی آتش می‌کردند و به صورت لاک‌پشتی خود را به دشمن نزدیک می‌نمودند.

در ۲۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۰، به مدت ۴۸ ساعت دشمن به طور مستمر زیر آتش شدید شرق، غرب و جنوب سرپل قرار گرفت و نیمه‌های شب ۲۶ اردیبهشت‌ماه، دیده‌بانان و عناصر پاسگاه‌های استراق سمع اطلاع از جابجایی دشمن دادند. حرکات خودروها و سروصدای ایجادشده حاکی از خالی کردن منطقه توسط دشمن بود و در همان شب، گردان ۱۴۸ پیاده از موقعیت استفاده و به دشمن تک نمود و مواضع دشمن را اشغال کرد.

با روشن شدن هوا، تکاوران دریایی، گردان ۱۴۴ پیاده، عناصر سپاه پاسداران و فدائیان اسلام پیشروی نموده و مواضع دشمن را تصرف کردند و دشمن میدان تیر آبادان را به عمق ۷ الی ۸ کیلومتر تخلیه کرده و به مواضع پدافندی از پیش ساخته‌شده خود در نزدیکی جاده ماهشهر - آبادان عقب رفتند. عرض منطقه پدافندی جدید دشمن از ۳ الی ۴ کیلومتر بیشتر تجاوز نمی‌نمود. با عقب رفتن دشمن تا کنار جاده، قسمتی از شرق آبادان از محاصره خارج شد و رفت و آمد خودروها در جاده وحدت با امنیت بیشتر انجام گرفت.

در این عملیات محدود، تعداد ۵۹ نفر از افراد دشمن به اسارت نیروهای ایرانی درآمدند و تعداد بسیار زیادی از افراد دشمن کشته شدند و ۱۲ دستگاه خودرو زرهی آنها منهدم گردید و مقادیر زیادی سلاح و مهمات به دست نیروهای ایران افتاد.

برابر دستورالعمل نذاجا در تاریخ ۶۰/۴/۲، گردان ۱۴۴ پیاده از آبادان به هفت تپه اعزام و به لشکر ۲۱ حمزه ملحق گردید و گام دیگری از انسجام یگان‌ها به اجرا گذاشته شد. پس از اجرای عملیات در میدان تیر آبادان، طرح‌ریزی جهت انهدام کامل نیروهای دشمن در شرق کارون توسط لشکر ۷۷ خراسان آغاز گردید. در این زمان، یگان‌های تیپ ۱ بجنورد به فرماندهی سرهنگ ستاد منوچهر امینیان در شمال رودخانه بهمنشیر و نوک سرپل دشمن مستقر شده و گروه رزمی ۳۷ هم به فرماندهی سروان علی عباسی درحالی که سروان بهرام‌زاده و سروان پیروزان، افسران رکن ۳ و ۲ گروه را تشکیل می‌دادیم، زیر امر تیپ ۱ بجنورد قرار گرفتیم و در این قسمت از برنامه، شناسایی از منطقه، استعداد، گسترش، ماهیت و هویت دشمن مورد توجه بود.

بدیهی است مبنای اطلاعات مدارک اطلاعاتی موجود، اعزام گشتی‌های شناسایی توسط فرماندهان رده بالای یگان‌های عمده به اتفاق عناصری از ستاد لشکر، به منظور کسب اطلاعات دقیق از منطقه عملیات، خطوط تماس و چگونگی استقرار یگان‌های دشمن بود.

در یکی از مأموریت‌های شناسایی در اواخر مردادماه ۱۳۶۰، که از منطقه جلو گروه رزمی ۳۷ تا مواضع دشمن توسط ارکان ۳ و ۲ گروه انجام می‌شد، حادثه جالبی به وقوع پیوست. بدین طریق که در سمت راست گروه رزمی ۳۷ تا نهر شادگان بین خطوط تماس طرفین فاصله زیادی وجود داشت و گروه رزمی با ادوات مهندسی که از طرف لشکر ۷۷ در اختیارش گذاشته بودند، در حال ایجاد خاکریز و سنگرها و سکوی آتش برای ادوات زرهی خود بود تا یگان‌های خود را به صورت لاک‌پشتی به جلو برده و فاصله خط تماس را با دشمن کم نماید و برای عملیات آینده مهیا گردد. همان‌طور که قبلاً بیان شد، محل خاکریزها و سنگرها توسط ارکان ۲ و ۳ در روز معین و علامت‌گذاری می‌شد و شب لودرها و بولدوزرها در پناه تأمین محلی، کار خود را شروع می‌کردند و تا صبح پیشرفت‌هایی حاصل می‌گردید. آن روز شناسایی من و سروان بهرام‌زاده از صبح زود شروع شده بود و چون اثری از دشمن مشاهده نشد، همچنان به شناسایی و پیشروی خود در زمین صاف و باز منطقه ادامه می‌دادیم و به جلو می‌رفتیم. حدود ساعت ۱۰۰۰ یا ۱۰۳۰ بود که دیدیم خودرو جیپ میول ما در فاصله ۱۰۰ الی ۱۵۰ متری خاکریز دشمن است و هدف گلوله‌های خمپاره و تیر مستقیم دشمن قرار گرفتیم. در این حال که رانندگی خودرو به عهده من بود و

سروان بهرامزاده در کنارم و سرباز راننده در صندلی عقب نشسته بود، خودرو را رها کرده و به صورت دو و خیز پنج ثانیه، خود را به داخل شکاری انداختیم که یکی از شاخه‌های فرعی نهر شادگان بود. تنها سلاح ما سه نفر تفنگ ژ ۳ سرباز راننده و اسلحه کمری من و سروان بهرامزاده بود که به همراه داشتیم. من تفنگ راننده را گرفتم و برای برقراری تأمین خودمان که مبادا غافلگیر شده و اسیر شویم، از داخل شیار به جلو رفته و به دیده‌بانی مشغول شدم. سروان بهرامزاده و راننده جیب در داخل شیار به دیده‌بانی و شناسایی وضعیت موجود پرداخته و قرار گذاشتند که با استفاده از خیز پنج ثانیه و به فرمان سروان بهرامزاده، سرباز خود را به جیب رسانده و سریعاً خودرو را به عقب و داخل شیار بیاورد. نحوه کار بدین طریق بود که ابتدا هر دو نفر در موضع خود دراز کشیده و به محض برخورد گلوله‌های دشمن به زمین و انفجار آن، سروان بهرامزاده فرمان پیشروی می‌داد و با دیدن شعله دهانه سلاح‌های دشمن، فرمان درازکش را به سرباز می‌داد. این عمل چندین مرتبه متوالی تکرار شد تا بالأخره راننده جیب خود را به وسیله نقلیه رسانید و آن را به سرعت روشن کرد و به داخل شیار آورد و هر سه نفر با استفاده از آن شیار خود را به شادگان رسانده و به پاسگاه فرماندهی گروه رزمی ۳۷ رسیدیم. نتیجه شناسایی و وضعیت استقرار یگان‌های دشمن را به تیپ ۱ بجنورد گزارش کردیم و فردای آن روز جناب سرگرد طبسی، رئیس رکن ۳ تیپ ۱ جهت بازدید و بررسی وضعیت خط پدافندی و ایجاد خاکریزها به دیدن ما آمد و رضایت خود را اعلام داشت.

یکی از ویژگی‌های عملیات ثامن‌الائمه (ع) این بود که فرماندهان عمل‌کننده و ستاد طرح‌ریزی، ضمن بهره‌برداری از اخبار و اطلاعات به‌دست‌آمده گزارش گشتی‌های اعزامی شناسایی و سایر منابع اطلاعاتی، شخصاً مبادرت به شناسایی منطقه، معابر وصولی و موقعیت پست‌های استراق سمع و دیده‌بانی دشمن می‌نمودند. بارها اتفاق می‌افتاد که گزارشی به ارکان ۲ و ۳ تیپ ۱ بجنورد داده می‌شد. بلافاصله جناب سرهنگ میرشکرایی که معاونت تیپ را عهده‌دار بودند، شخصاً در محل حاضر شده و موضوع را بررسی می‌نمودند، درست یا غلط بودن آن را تأیید یا رد می‌کردند و سپس با راهنمایی‌های لازم به عقب می‌رفتند.



فرماندهی تیپ ۱ بجنورد سرهنگ امینیان به هنگام بازدید از دیدگاه

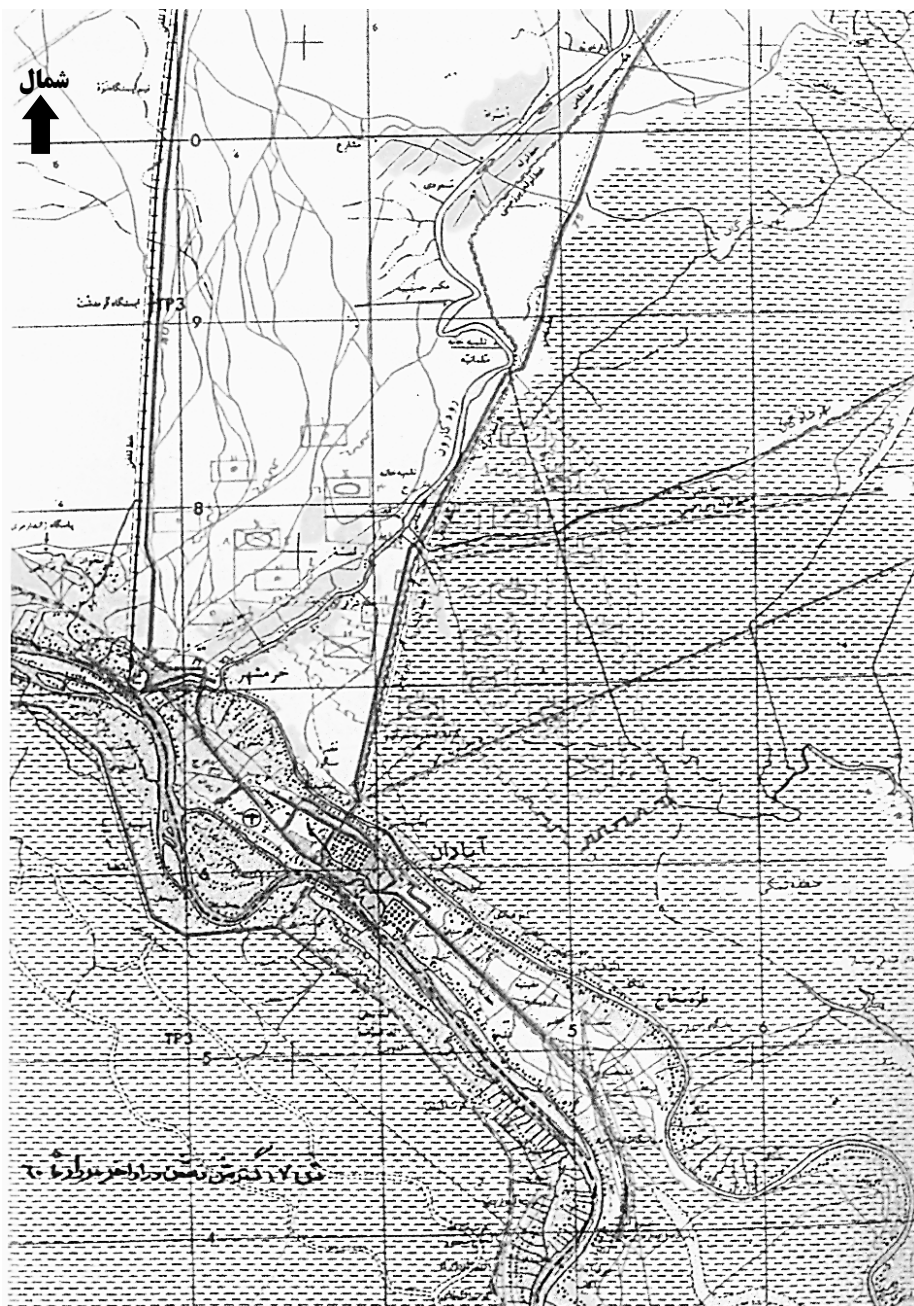
این اقدامات نشان‌دهنده اهمیتی بود که بر خلاف گذشته، با توجه به وضعیت موجود، استراتژی «چشم باز» بر عملیات حاکم گردید و سرانجام، اطلاعات قابل‌قبولی از وضعیت دشمن شامل «استعداد، ترکیب، گسترش و هویت» و زمین منطقه عملیات به منظور شروع طرح‌ریزی فراهم گردید. بدین ترتیب، در اواخر مردادماه و اوایل شهریورماه ۱۳۶۰ استعداد یگان‌های متجاوز در شرق کارون حدود یک لشکر تقویت‌شده برآورد گردید، که عمدتاً عبارت بودند از تیپ‌های ۶ زرهی و ۸ مکانیزه از لشکر ۳ زرهی، دو گردان پیاده از تیپ‌های ۴۴ و ۴۹ پیاده، یک گردان نیروی مخصوص از تیپ ۳۱ و یک گردان کماندو از تیپ نیروهای ویژه به همراه گردان شناسایی صلاح‌الدین، سازمانی لشکر ۳ زرهی و احتمالاً عناصری از نیروهای جیش‌الشعبی، مجموعاً حدود سیزده گردان مانوری که با آتش شش گردان توپخانه از کالیبرهای مختلف پشتیبانی می‌شدند.



علاوه بر این، در صورتی که گذرگاه‌های ایجادشده (پل‌های احدائی روی رودخانه کارون) مانعی را به وجود نمی‌آورد، این نیروها می‌توانستند به وسیله ده گردان پیاده و پیاده مکانیزه، در فاصله زمانی بسیار کم از غرب کارون تقویت شوند. به طوری که ملاحظه می‌شود، ماهیت یگان‌های متجاوز در منطقه زرهی بوده و بدیهی است خطوط پدافندی آنان با یگان‌های زرهی تقویت شده بود.

وضعیت منطقه فیاضیه در جنوب و شمال آن به وسیله عوارض مصنوعی از قبیل مناطق مسکونی، شهرک‌ها، کارخانجات و نخلستان‌ها به شدت دید را محدود ساخته و قسمتی از آن برای کاربرد یگان پیاده و پیاده مکانیزه مناسب بوده و در قسمتی دیگر، یگان‌های زرهی کاربرد بهتری را دارا بودند؛ لیکن دشمن در هر دو قسمت از خطوط دفاعی خود از نیروهای زرهی و پیاده به صورت توأمان استفاده می‌نمود.

وضعیت منطقه در شرق جاده اهواز - آبادان و کوی ذوالفقاری با زمین منطقه فیاضیه متفاوت و از گستردگی و دیده‌بانی خوبی برخوردار بود و کاربرد یگان‌های زرهی و مکانیزه را می‌طلبید. به همین جهت، دشمن در این منطقه از یگان‌های تانک قوی‌تر و بیشتری بهره برده بود، که متقابلاً گروه رزمی ۳۷ زرهی مقابل آنها صف‌آرایی کرده بود.



گسترش دشمن در اواخر مردادماه ۶۰

دشمن در اثر تک‌های محدود نیروهای ایران که در منطقه انجام داده بودند، آسیب فراوان دیده و در سراسر جلو مواضع پدافندی خود میدان‌های مین به عمق ۵۰۰ متر ایجاد نمود، که این خود دلیل تثبیت دشمن در مواضع اشغالی بود.

در طول مدتی که لشکر ۷۷ پیاده در حال طرح‌ریزی و تهیه مقدمات برای ایجاد یک تک هماهنگ شده بود، گروه رزمی ۳۷ که جمعی تیپ ۳۷ زرهی بود، خود را برای شرکت در این عملیات مهیا و هر لحظه فاصله خود را با مواضع دشمن کمتر می‌نمود. لشکر ۷۷ با سه تیپ در خط (تیپ ۱ در منطقه ذوالفقاری، تیپ ۲ در منطقه فیاضیه به عنوان تلاش اصلی، تیپ ۳ در دارخوین) تک نموده به ترتیب خط سبز (جاده آبادان - ماهشهر) و هدف‌های «الف» و «ب»، یعنی پل‌های مارد و حفار را روی رودخانه کارون تصرف و تأمین آن را برقرار نمود.

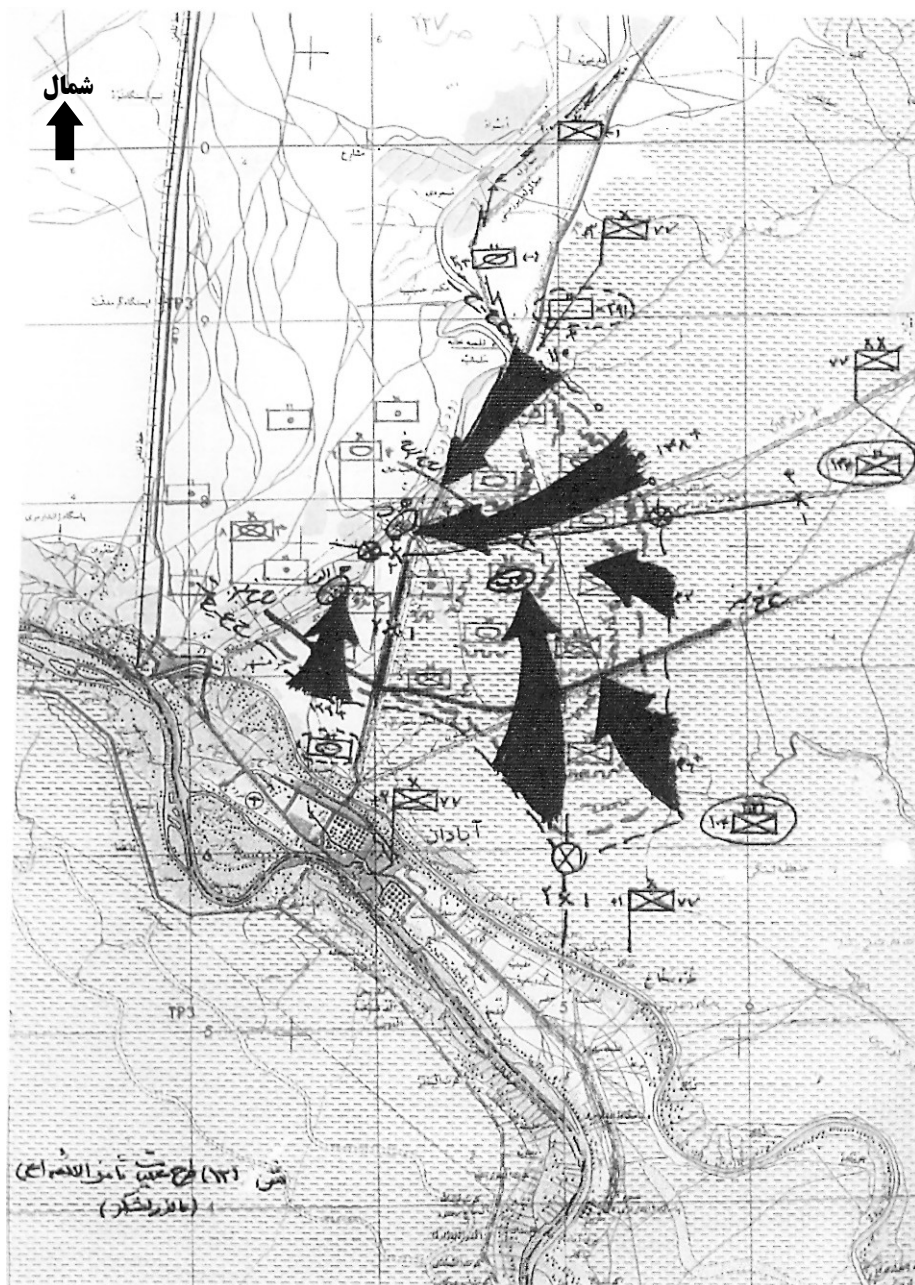
گردان ۱۰۷ امداد ژاندارمری از مختصات ۵۳۰-۰۴۰ تا ۴۹۰-۰۱۰ و گردان ۲۱۴ سوارزرهی (-) از مختصات ۴۹۰-۰۱۰ تا ۹۲۰-۰۴۵ حاشیه شرقی رودخانه کارون را از دارخوین تا سلمانیه پوشش می‌داد.

گردان پیاده ۱۳۴ (-) و گروه رزمی ۱۰۴ پیاده و گردان تانک واگذاری از نذا احتیاط لشکر را تشکیل داده و به ترتیب در غرب خانفره (۸۱۰-۶۲۰) و جنوب محور ماهشهر - آبادان در ۶۲۰-۴۹۰ و منطقه فیاضیه (۶۵۰-۳۸۰) مستقر گردید؛ ضمن اینکه پس از عبور تیپ ۳ از خط گردان تانک ۲۹۱ (-)، گردان مزبور به عنوان احتیاط منطقه دارخوین در نظر گرفته شده بود.

بدین ترتیب، تعداد چهار یگان احتیاط در سرتاسر منطقه پیش‌بینی شده و طرح مزبور از انعطاف بسیار خوبی برخوردار بود.

تیپ ۱ شامل: گردان ۱۳۶ پیاده، گردان ۱۶۳ پیاده، گروهان یکم گردان ۱۰۴ پیاده، یک گروهان سوارزرهی از گردان ۲۱۴ سوارزرهی، گروه رزمی ۳۷ زرهی، گروهان یکم گردان ۲۴۶ تانک، سه گردان پیاده سبک از سپاه پاسداران به استعداد ۶۴۱ نفر.

تیپ ۲ شامل: گردان‌های ۱۲۲ و ۱۲۹ و ۱۵۳ پیاده، گردان‌های تانک ۲۵۱ و ۲۴۶ (-)، گروهان تانک چیفتن گردان ۲۳۷ جمعی تیپ ۳۷ زرهی، چهار گردان پیاده سبک از سپاه پاسداران به استعداد ۹۱۰ نفر.



طرح عملیات ثامن الائمه (ع) طرح مانور لشکر ۷۷

تیپ ۳ شامل: گردان‌های ۱۱۰ و ۱۴۸ پیاده، گروهان‌های یکم و سوم گردان ۲۹۱ تانک، سه گردان پیاده سبک از سپاه پاسداران به استعداد ۸۴۰ نفر. لازم به ذکر است گردان‌های سپاه پاسداران در گردان‌های ارتش ادغام شده بودند.

در اوایل مهرماه ۱۳۶۰، دستور عملیاتی تیپ ۱ بجنورد بر مبنای طرح عملیاتی لشکر ۷۷ صادر و به گروه رزمی ۳۷ زرهی ابلاغ گردید.

گروه رزمی و حتی تیپ ۳۷ در منطقه عملیات فاقد گاو صندوق بود تا اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده را از نظر حفاظت فیزیکی نگهداری نماید؛ لذا من و سروان بهرام‌زاده به نوبت دستورالعمل دریافتی را در سینه و زیر لباس‌های خود مخفی نگاه می‌داشتیم، تا مبادا فاش شود و حتی شب‌ها موقع خواب روی آن می‌خوابیدیم.

در این اواخر، با کمک یگان مهندسی لشکر، تعداد سه معبر برای سه گروهان شامل گروهان سربازبر، گروهان تانک ام ۶۰ و گروهان تانک ام ۴۷ در بین میدان مین جلو مواضع گروه رزمی ۳۷ باز شد و پس از تحویل توسط رکن سوم گروه، سروان بهرام‌زاده نتیجه را به تیپ ۱ بجنورد گزارش نمود.

هر روز از آمادگی گروهان‌ها و دسته خمپاره و تجهیزات آنها بازدید به عمل می‌آوردیم، ولی با کسی از نحوه عملیات صحبت نمی‌کردیم؛ حتی شب عملیات سروان قدرت قبل از شروع برنامه سؤال کرد «آیا خبری است؟ اگر چنین است ما را در جریان بگذارید!» پاسخ دادیم: «به موقع شما را باخبر خواهیم کرد، فقط شما از هر جهت آماده عملیات باشید.»

استعداد دشمن در مقابل تیپ ۱ بجنورد، دو گردان مکانیزه، سه گردان تانک و یک گردان پیاده (درگیر و تقویت) بود که با آتش یک گردان توپخانه تقویت‌شده، ۶ آتشبار و یک آتشبار چهار توپه پشتیبانی می‌شد.

یگان‌هایی که در سازمان برای رزم تیپ ۱ اختصاص داده شده بود، عبارت بودند از: گردان ۱۳۶ پیاده تقویت‌شده، گروه رزمی ۱۶۳ پیاده سنگین تقویت‌شده متشکل از (گردان ۱۶۳ پیاده و یک گروهان تانک از گردان ۲۴۶ تانک و یگان‌هایی از سپاه پاسداران)، گروه رزمی ۳۷ زرهی شامل «گروهان تانک ام ۶۰، گروهان تانک ام ۴۷، گروهان ۱۷۷ سربازبر، گروهان پیاده گردان ۱۹۱ مرکز پیاده، یک گروهان سوارزرهی گردان ۲۱۴ سوارزرهی» که با آتش گردان مختلط ۸۱۵ توپخانه ۱۵۵ و ۱۰۵ م پشتیبانی می‌شدند.

مانور تیپ ۱ بجنورد در دو مرحله طرح‌ریزی شده بود: مرحله یکم گردان ۱۳۶ پیاده، مواضع دشمن را در جنوب محور ماهشهر - آبادان تصرف و جاده را آزاد می‌سازد؛ هم‌زمان گروه

رزمی ۱۶۳ پیاده پس از عبور از مواضع تیپ ۲ قوچان تک نموده و خط سبز را تأمین می‌کند (منظور از خط سبز عوامل کنترلی لشکر و همان جاده ماهشهر - آبادان می‌باشد).

گروه رزمی ۳۷ پوشش جناح راست تیپ ۱ را در شمال جاده ماهشهر - آبادان برقرار می‌نماید. در مرحله دوم، گردان ۱۳۶ پیاده پس از تصرف و تأمین منطقه، احتیاط تیپ را تشکیل داده و گروه رزمی ۱۶۳ پیاده با ادامه تک به سمت شمال، نیروهای احتیاط دشمن را پاکسازی نموده و هدف واگذاری را که در مرکز منطقه است، تصرف و تأمین می‌نماید.

هم‌زمان گروه رزمی ۳۷ زرهی ضمن پوشش جناح راست، تک نموده و نیروهای پراکنده دشمن را که سمت راست هدف حضور دارند، پاکسازی می‌کند.

گروهان سوارزهی در تمام طول عملیات، جناح راست تیپ ۱ بجنورد را از شمال گروه رزمی ۳۷ تا خط حد تیپ ۱ و تیپ ۳ حفظ می‌نماید. هدف تیپ ۲ هم تصرف پل حفار شرقی و الحاق با تیپ ۳ و پدافند در شرق رودخانه کارون بود.

با توجه به اصل غافلگیری و انجام عملیات در شب و استفاده از تاریکی، زمان آتش تهیه ابتدا به مدت ۳۰ دقیقه پیش‌بینی شده بود، ولی با بررسی‌های به‌عمل‌آمده توسط ستاد لشکر ۷۷، این زمان به ده دقیقه تقلیل یافت.

لشکر ۷۷ با استفاده از تمام مقدرات موجود، به ویژه نیروهای رزمنده فعال و انقلابی و جوان تحت عنوان بسیج و یا نیروهای مردمی، حداکثر بهره را برده و در اکثر جلسات با دعوت از پرسنل جوان سپاه، ضمن رعایت احترام به آنان و ارائه جلسات کارآموزی، از نظرات آنان بهره‌برداری می‌شد.

بنا بر آنچه گذشت، تأکید می‌شود که تمام مراحل طراحی عملیات ثامن‌الائمه (ع) اعم از شناسایی، هماهنگی، تدوین و چگونگی اجرا، منحصراً متکی به تدبیر فرماندهی لشکر و به‌کارگیری دانش نظامی افسران ستاد عمومی و تخصصی لشکر بوده است.

اهمیت حضور این جوانان در عملیات موفقیت‌آمیز ثامن‌الائمه (ع) و اصولاً در طول هشت سال دفاع مقدس بر کسی پوشیده نیست. در عملیات مهم و سرنوشت‌ساز شکست محاصره آبادان، ۲۴۶۰ نفر از پرسنل سپاه و بسیج<sup>۱</sup> در قالب ده گردان پیاده سبک شرکت داشتند که با

۱. گرچه در سازمان گردان‌های پیشنهادی سپاه پاسداران، هر گردان ۲۸۰ نفر پیش‌بینی شده بود، لیکن پس از آمارگیری

قبل از شروع عملیات، کل پرسنل رزمنده بسیج و سپاه پاسداران در تاریخ ۳ مهرماه ۱۳۶۰ شامل ۲۴۶۰ نفر بود.

روح‌الله سروری، ابوالقاسم جاودانی (۱۳۸۲)؛ عملیات ثامن‌الائمه (ع)، جلد یکم از دفتر اول، تهران، انتشارات عرشان، ص ۱۴۵.

هماهنگی برادر رحیم صفوی، در گردان‌های رزمی و پیاده لشکر ۷۷ ادغام شدند. این ادغام آنچنان جا افتاده بود که سپاهیان از نظر فرماندهی هیچ مشکلی نداشتند و فرماندهان نظامی را پذیرا بودند، زیرا مسئله تجربه و دانش را قبول داشتند و سپاه پاسداران در رده هر تیپ، یک نماینده داشت. بنابراین، وحدت فرماندهی دقیق بود. به جرئت می‌توان گفت که نحوه ادغام و وحدت فرماندهی در تمام رده‌ها سبب تسریع در موفقیت با حداقل تلفات و ضایعات شد. بنابراین، مطرح شدن اینکه طرح عملیات ثامن‌الائمه (ع) چگونه و توسط کدام سازمان تهیه و تدوین شده است، غیر از آنچه در این نوشته عنوان شده، حداقل در رده لشکر نیز موضوعی بی‌سابقه می‌باشد. تنها سندی که در آرشیو لشکر ۷۷ پیاده خراسان و در لابه‌لای پرونده‌های آن موجود است، نامه‌ای از نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیرامون «طرح پیشنهادی سپاه پاسداران» می‌باشد که لشکر ۷۷ به عنوان یکی از گیرندگان نامه از عنوان طرح مذکور اطلاع حاصل نموده است.

واضح است طراحی یک عملیات نظامی مانند طراحی در سایر زمینه‌ها بیشتر نیاز به زمینه علمی دارد. به همین دلیل، باید عنصر طراح آشنایی کامل به ابزار مورد کاربرد یگان شامل سازمان، تجهیزات و مأموریت آن را داشته و از آخرین تکنولوژی موجود حداقل در سطح یک یگان مطلع باشد. علاوه بر آن، با واژه‌ها و استعارات و اختصارات و مفاهیم کلی کاربردی در قالب طرح‌ها و دستورات نظامی مأنوس باشد، تا بتواند مجموعه عوامل رزمی را در قالب یک طرح به هم تلفیق نماید. بدیهی است دریافت این آمادگی سرمایه یک عمر را می‌طلبد، که البته وجود افسران آموزش‌دیده و تحصیل‌کرده در ستاد لشکر ۷۷ پاسخ لازم را در قالب طراحی عملیات ثامن‌الائمه (ع) ارائه نمود.

اگرچه ارائه این سند با توجه به محتویات صفحات دوم و سوم آن چندان جالب و دلچسب نیست، لیکن برای روشن شدن اذهان و رفع ابهام پیرامون طرح و طراحی عملیات مورد بحث ارائه آن لازم به نظر می‌رسد.

محررات لایحه نامه:

- ۱- رکن سوم در اجرای تدبیر فرماندهی لشکر کربلای خلدی بود  
بروسه ها جهت اتمام دیاب کردن دشمن در شرق کاروان نیمه در  
کمیون فرماندهان و شورای دفاع تبریز در تاریخهای ۲۱، ۲۲ و  
۲۳، ۲۴ توسط فرمانده لشکر مطرح گردیده است.
  - ۲- سیاه پاداران با اطلاع از طرح لشکر در مورد شرق کاروان نیز طرحی  
نمی و از طریق سماجا به تراجا ارسال که در پاسخ طرح ارسال تراجا نزاری  
به سماجا داده است (نامه پیریت)
  - ۳- خواهنده است نامه پیریت را مطالعه را بعد از خواندن به پیریت در  
لایحه نامه شماره ۱۲۸۵۰۱۴۲ در ۳ سر عهدت مستاد صدیق زاده
- لایحه نامه شماره ۱۲۸۵۰۱۴۲

لایحه نامه به جهت نامه نامه تراجا

۱۲۸۵۰۱۴۲

۶۴/۱

شماره سند	ک
صفحه	از صفحه



سری



جمهوری اسلامی ایران

مدونیت، عملیات، و اطلاعات (مد عملیات)

یرویی زینتی ارتش

یگانه فئین و ریاست ستاد مشترک ارتش  
جمهوری اسلامی ایران و آن آرسوم و عملیات  
شرح و توضیحاتی می نماید از آن

شماره ۳۷۰۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

تاریخ ۱۳۵۸/۰۵/۰۸

اقدام امور

پانزگشتا پستگاه ۲۰۱ - س - ۱۳۶۰/۰۵/۰۴

امیر و متوسل سوار

سپاه پاسداران ایروان بیوست با شماره بازگشتی فوق بررسی گردید و نظر نذا جا بشود زیرا اعلام میگردد :  
ماهیت طرح :

الف . برای پرچیدن نسریل د شمن و شرق رود خانه کارون قبلاً در اهواز و ماهشهر د و حضور نمایندگان  
سپاه در برکتیلا زم به فل ۷۷ داد شده و فل ۷۷ طرح مقدماتی خود را تهیه و برای ارائه به  
شورای عالی دفاع در روز جمعه مورخه ۶۰/۰۵/۰۲ به همراه داشت که بطور مختصر شرحه با آن اشاره  
نماید .

ب . بطور کلی تدبیریکه سپاه و طرح خود کدیک در برکتی و کتی به حساب می آید بکار برد همان تدبیر عملیات  
لشکر منطقه میاد برکتی و نذا جا میباشند که در ماهشهر د و حضور نمایندگان سپاه آبادان این بهنگام بررسی  
طرح خطه میاد به جنوب جاد و ماهشهر آبادان داد شده است و ولیکن جزئیات آن با یستی با توجه  
بر وقت و محیط در وجود د شمن و تقویتهای د و دسترس وی و وضعیت موانع و خاکریزهای ایجاد شده در منطقه  
را مکانات خودی در ستاد لشکر ۷۷ مورد بررسی و تجزیه تحلیل قرار گرفته با طرح لشکر تلفیق گردد .

ج . قبلاً برای تأسیس نیروی شای لازم به منظور زمین بردن این سریل دستورد اد شده است که یک قسب  
د و گرد آنه لشکر ۷۷ یک گرد آن تانک آن لشکر از منطقه کرمانشاه به ماهشهر نقل مکان پیدا نماید و  
بجای آن و قسب بد کرد آنه و القطار را بکرمانشاه انتقال داد که این جریان در حال اجرا است .  
یکی از براداران سپاه در زمین همین گفته گواظها را کرد و بود که برای پرچیدن نسریل حد و . . . هزار نفر

سری

تاریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سـ سـ ر ی

جمهوری اسلامی ایران

نیروی زمینی ارتش

( تلفن )

شماره

تاریخ

پوست

- ۲ -

سپاهی بناکر خواهد بود حال با این دیرکتیون نظر میباید که سپاه تقریباً " بکار بردن این عهد مراد و قالب گرد انهای تازه تشکیل یافته سپاهی قبول نمود ماست.

نیروی زمینی اعتقاد دارد که سپاه این دیرکتیو خود را به ستاد لشکر ۷۷ برد و در طرح ریزهای منوطه شرکت نماید چنانچه بنقاط متضادی برخورد نماید آنوقت به ترتیب نیروی زمینی و ستاد مشترک و شورای عالی دفاع برای آرزین بردن ناهاها هنگیها و سو تها همات احتمالی مداخله واقدا م نماید.

۲- موارد دیگر:

در متن دیرکتیو سپاه ساد ارد و تحلیل وضعیت جنگ جسته گرفته به طالیس برخورد میشود که نظر به آثار و نتایج حاصله از آن نمیتوان بسادگی از آن عبور نمود.

الف. درصحنات سوم و چهارم اوضاع سیاسی فعلی جنگ تحت عنوان (تحلیل فرماندهان نظامی عراق از جملات ما) فرماندهان نظامی ما را در اتخاذ تصمیم ناتوان می شمارد، از عدم وجود هماهنگی بین فرماندهان نظامی صحبت میکند و سپس ما را فاقد طراح نظامی با تجربه می داند و پرسنل را آموزش ندیده و عملیات ما را مشاییر با تاکتیک های نظامی قلعداد مینماید.

ب. به نظر نیروی زمینی درج این مطالب نشانگر مقاصد زیر می تواند باشد.

(۱) دشمن بخوبی آگاه است که طریق آرزین بردن قدرت رژی طرف مقابل منحصر با نهاد ام سلاح و مهمات و تجهیزات دشمن و وارد کردن تلفات انسانی نیست بلکه بهترین طریق اگر سرگردان عیار ستاد از انبهد ام سیستم کنترل و فرماندهی در داخل یگانها نباشد آنها را با تخریب و انشجار و بمبارانها بلکه هدیه تین از طریق بی ارزش کردن وی اعتبار نشان دادن این سیستم و معتقد کردن پرسنل

سـ سـ ر ی



سـدـری

جمهوری اسلامی ایران

نیروی زمینی ارتش

(تفصیل)

شماره

تاریخ

پست

- ۳ -

وزمتد فطرف مقابل با این تبلیغات پوچ و گمراه کننده میباشد ، با موثر شدن این تبلیغات تا بود  
 کنند ، پارسند اعتقاد و اطمینان خود را نسبت به فرماندهان از دست میدهند و جای آن روح  
 تردد و عصیان ، روح عدم اطاعت ، تنزل روحیه کاهش میل جنگ جوش افراد ، بی انضباطی ،  
 قیمت و فرار و ترک منطقه رزم به عناوین مختلف ، میل باسارت و ناهندگی در یگانها نشوونما کرده  
 و رفته رفته رشد میکند و توسعه پیدا میکند تا جائیکه نیروی مقاوم و موثری در روبروی دشمن قرار  
 نداشتند .

۲) اگر این گفتار دشمن را درست بدانیم باید دید که چرا سپاه با ملتقیوت میکند و عوامل انتشار  
 تبلیغات گمراه کننده دشمن میشود این نیست مگر اینکه قبول کنیم نظامیها نیکه و طبع ریزهها با  
 سپاه همکاری میکنند نمی توانند خودشان را از اشخاص بی نظر و ضعیف صرفی نمایند مگر اینکه  
 اینقدر در بحر و نظامی ضعیف باشند که بزوال پذیرد فرماندهی و بطریق انهدام قدرت رزم  
 واحد و فتنه و آشوب تبلیغات روانی آگاهی نداشته باشند .

۳) برخلاف آنچه که دشمن گفته است و با ازرهان آن گفته میشود فرماندهان نظامی موثر و تاکنون  
 متناسب با وضعیت دشمن امکانات خودی و مناطق عملیات بهترین تصمیمات نظامی را اتخاذ  
 کرده و بیاد دهنده و اندود را در همین تصمیمات میباشد که حساب نظامی فرماندهان خصم  
 و مستشاران قدرتهای خارجی در مورد پیروزی ارتش آبادان شده و وجه هر شد عدم واژگون  
 گردیدن و چرای بی انصافی میشود ، چرا در جهت خواسته دشمن اقدام برداشته میشود ، چرا  
 ما با بیستی بهای نبرد های تخریب کننده دشمن را با بدست و ابزار خود در زمین هد فهای انتخاباتی

سـدـری



فرماندهی

جمهوری اسلامی ایران

نیروی زمینی ارتش

(تفصیل)

شماره

تاریخ

پیوست

- ۴ -

د شمن که خود ما و نیروهای ما باشد منتشر بنمایم .

( ۴ ) فرماندهان نظامی موثر تا آن حدی در امور مربوط به ارتش آگاهی دارند که آنچه که طراحان نظامی سپاه آکنه بدان رسیده اند آنان در همان ماههای اول جنگ آنها را دریافته بودند . درک واقعی آسیب پذیریهای دشمن در آینده بعد از شروع جنگ و عنوان کردن حملات محدود شبانه روزانه از ماه پیش و دیگر اقدامات ذکر شده در طرحها برای رساندن دشمن به نقطه ضعف پیش بینی شده و سپس حمله کردن همه جانبه و انهدام نیروهای آسیب پذیر دشمن منظور پاک کردن منطقه و رسیدن بعد و مرز وطن اسلامی و سپس عمل در داخل کشور متجا و رساندن ستور و مرعبر و فرماندهی کل قوا این استراتژی کلی تدوین شد و توسط همکاران فرماندهان نظامی است که با اجرای دلاورانه ارتش اسلامی شامل سرپل و سپاههای کهنه و بسیج و جنگ جویان مردمی دیگر حساب نظامی خصم و مستشاران آنها را و زکون کرد و است که متأسفانه بعضی ها آنها را نمی بینند و یا نمی خواهند ببینند .

نیروی زمینی در مجموع بشهادت شجاعت ، ایثار و از خود گذشتگی و میل شدید به قبول رزم بهر طریقه ارتش بیژن ، بی حد ام ، خائن و سپاه پاسدار آگاهی کامل دارند و آنها با افتخاری ستایند . نیروی زمینی بخوبی میدانند که رستاخیز الهی در اتحاد و همبستگی نهفته است و معتقد است که با وحدت نظر و تناهات و اعتماد و اعتقاد بهین ارتش سپاه و سایر رزمندگان اسلام با آسانی میتوانند بر دشمن کافر چهیره گشته و متجا و زرا بسزای اعمال خیانتکارانه و جنایتکارانه خود پسرانند .

فرماندهی

تاریخ  
شماره

سری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جمهوری اسلامی ایران

نیروی زمینی ارتش

(تلفن)

شماره .....  
تاریخ .....  
پیوست .....

از .....  
ت .....  
موضوع .....

- ۰ -

بدینوسیله عین طرح پیشنهادی سیامیاسد اران در ۲۹ برگ ود و قطعه کالک به پیوست امضاء

میکردد م.

ف. نزاچا - سرتهپا ظهیرت زاد

گیرنده  
++++

فرماندهی لشکر ۲۷ پیاده مستقر در ماهشهرجهت آگهی .

سری

شماره ۱۰۶

به علت خوانا نبودن اسکن نامه جهت خوانندگان محترم عین نامه تایپ می‌گردد.

سری

جمهوری اسلامی ایران

نیروی زمینی ارتش

از: نزاجا معاونت عملیات و اطلاعات (مد عملیات) شماره: ۲۰۱/۰۸/۲۰۷

به: تیمسار جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری تاریخ: ۱۳۶۰/۵/۱۰

اسلامی ایران (اداره سوم، عملیات) پیوست: -----

موضوع: طرح پیشنهادی سپاه پاسداران

بازگشت به شماره ۸۰-۰۶-۲۰۱-س-۱۳۶۰/۵/۴

طرح سپاه پاسداران پیوست به شماره بازگشتی فوق بررسی گردید و نظر نزاجا به شرح زیر

اعلام می‌گردد:

۱- ماهیت طرح:

الف- برای برچیدن سرپل دشمن در شرق رودخانه کارون، قبلاً در اهواز و ماهشهر در حضور نمایندگان سپاه دیرکتیو لازم به ف. ل ۷۷ داده شده و ف. ل ۷۷ طرح مقدماتی خود را تهیه و برای ارائه به شورای عالی دفاع در روز جمعه مورخه ۶۰/۵/۲ به همراه داشت که به طور مختصر در شورا به آن اشاره نمود.

ب- به طور کلی تدبیری که سپاه در طرح خود که یک دیرکتیو کتبی به حساب می‌آید، به کار برده همان تدبیر عملیاتی لشکر منطبق با دریکتیو ف. نزاجا می‌باشد که در ماهشهر در حضور نمایندگان سپاه آبادان هنگام بررسی طرح حمله سپاه به جنوب جاده ماهشهر - آبادان داده شده است؛ ولیکن جزئیات آن بایستی با توجه به وضعیت موجود دشمن، تقویت‌های در دسترس وی و وضعیت موانع و خاکریزهای ایجادشده در منطقه و امکانات خودی در ستاد لشکر ۷۷ مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته و با طرح لشکر تلفیق گردد.

پ- قبلاً برای تأمین نیروهای لازم به منظور از بین بردن این سرپل دستور داده شده است که یک تیپ دو گردانه از لشکر ۷۷ و گردان تانک آن لشکر از کرمانشاه به ماهشهر نقل مکان پیدا نماید و به جای آن، تیپ سه گردانه ذوالفقار را به کرمانشاه انتقال داده که

این جریان در حال اجرا است. یکی از پرسنل سپاه در بین همین گفتگو اظهار کرده بود که برای برچیدن سرپل حدود ۵۰۰۰ نفر سپاهی به کار خواهد برد. حال با این دیرکتیو به نظر می‌آید که سپاه تقریباً به کار بردن این عده را در قالب گردان‌های تازه تشکیل یافته سپاهی قبول نموده است.

ت- نیروی زمینی اعتقاد دارد که سپاه پاسداران این دیرکتیو خود را به ستاد لشکر ۷۷ برده و در طرح ریزی‌های مربوطه ارائه نماید، چنانچه به نقاط متضادی برخورد نماید، آن وقت به ترتیب نیروی زمینی، ستاد مشترک و شورای عالی دفاع برای از بین بردن ناهماهنگی‌ها و سوء تفاهات احتمالی مداخله و اقدام نماید.

۲- موارد دیگر:

در متن دیرکتیو سپاه پاسداران در تحلیل وضعیت جنگ، جسته گریخته به مطالبی برخورد می‌شود که نظر به آثار و نتایج حاصله از آن نمی‌توان به سادگی از آن عبور نمود.

الف- در صفحات سوم و چهارم اوضاع سیاسی فعلی جنگ تحت عنوان «تحلیل فرماندهان نظامی عراق از حملات ما»، فرماندهان نظامی ما را در اتخاذ تصمیم ناتوان می‌شمارد و از عدم وجود هماهنگی بین فرماندهان نظامی صحبت می‌کند و ما را فاقد طراح نظامی با تجربه، پرسنل را نیز آموزش ندیده و عملیات ما را مغایر با تاکتیک‌های نظامی قلمداد می‌نماید.

ب- به نظر نیروی زمینی، درج این مطالب نشانگر مقاصد زیر می‌باشد:

(۱) دشمن به خوبی آگاه است که طریق از بین بردن قدرت رزمی طرف مقابل منحصر به انهدام سلاح و مهمات و تجهیزات دشمن و وارد کردن تلفات انسانی نیست؛ بلکه بهترین طریق اگر میسر گردد عبارت است از انهدام سیستم کنترل فرماندهی در داخل یگان‌ها، نه تنها با تخریب و انفجار و بمباران‌ها، بلکه همچنین از طریق بی‌ارزش کردن و بی‌اعتبار نشان دادن سیستم و معتقد کردن پرسنل رزمنده به طرف مقابل به این تبلیغات پوچ و گمراه کننده می‌باشد. با مؤثر شدن این تبلیغات نابودکننده، پرسنل اعتقاد و اطمینان خود را نسبت به فرماندهان از دست می‌دهند و به جای آن روح تمرد و عصیان، روح عدم اطاعت، تزلزل روحیه و کاهش میل به جنگ جوی افراد، بی‌انضباطی، غیبت، فرار و ترک منطقه رزم به عناوین مختلف، میل به اسارت و پناهندگی در یگان‌ها نشو و نما کرده و رفته‌رفته رشد می‌کند و توسعه می‌یابد، تا جایی که نیروی مقاوم و مؤثری در روبه‌روی دشمن قرار نداشته باشد.

(۲) اگر این گفتار دشمن را درست پنداریم، باید دید چرا سپاه عامل تقویت‌کننده و عوامل انتشار تبلیغات همراه‌کننده دشمن می‌شود؟ این نیست مگر اینکه قبول کنیم نظامیانی که در طرح‌ریزی‌ها با سپاه همکاری می‌کنند، نمی‌توانند خودشان را اشخاص بی‌نظر و غرضی معرفی نمایند، مگر اینکه این‌قدر در حرفه نظامی ضعیف باشند که به زوال‌پذیری فرماندهی و طرق انهدام قدرت رزمی واحد و فنون و آثار تبلیغات روانی آگاهی نداشته باشند.

(۳) برخلاف آنچه که دشمن گفته است و یا از زبان آنان گفته می‌شود، فرماندهان نظامی مؤثر، تاکنون متناسب با وضعیت دشمن، امکانات خودی و مناطق عملیات، بهترین تصمیمات نظامی را اتخاذ کرده و پیاده نموده‌اند و در اثر همین تصمیمات می‌باشد که حساب نظامی فرماندهان خصم و مستشاران قدرت‌های خارجی در مورد پیروزی ارتش آماده و مجهز شده صدام، واژگون گردید. چرا بی‌انصافی می‌شود؟ چرا در جهت خواسته دشمن قدم برداشته می‌شود؟ چرا ما باید پیامدهای تخریب‌کننده دشمن را با دست و ابزار خود در بین هدف‌های انتخابی دشمن که خود ما و نیروهای ما باشد، منتشر بنماییم؟

(۴) فرماندهان نظامی مؤثر تا آن حد در امور مربوط به ارتش آگاهی دارند که آنچه را که طراحان نظامی سپاه به آن رسیده‌اند، آنان در همان ماه‌های اول جنگ آنها را دریافته بودند. درک واقعی آسیب‌پذیری‌های دشمن در آینده بعد از شروع جنگ و عنوان کردن حملات محدود شبانه و روزانه هشت ماه پیش و دیگر اقدامات ذکر شده در طرح‌ها و برای رساندن دشمن به نقطه ضعف پیش‌بینی شده و سپس حمله کردن همه جانبه و انهدام نیروهای آسیب‌پذیر دشمن به منظور پاک کردن منطقه و رسیدن به حدود مرز وطن اسلامی و سپس عمل در داخل کشور متجاوز بنا به دستور و امر رهبر و فرماندهی کل قوا. این استراتژیکی تدوین شده توسط همین فرماندهان نظامی است که با اجرای دلاورانه ارتش اسلامی شامل سرباز، سپاهی، کمیته، بسیج و جنگ‌جویان مردمی دیگر حساب نظامی خصم و مستشاران آن را واژگون کرده که متأسفانه بعضی‌ها آن را نمی‌بینند و یا نمی‌خواهند ببینند.

پ- نیروی زمینی در مجموع از شهامت، شجاعت، ایثار و از خودگذشتگی و میل شدید به قبول رزم علیه ارتش یزیدی صدام خائن در سپاه پاسداران آگاهی کامل دارد و آن را با افتخار می‌ستاید. نیروی زمینی به خوبی می‌داند که قدرت الهی در اتحاد و همبستگی نهفته است و



معتقد است که با وحدت نظر و تفاهات و اعتماد و اعتقاد بین ارتش و سپاه و سایر رزمندگان اسلام به آسانی می‌تواند بر دشمن کافر چیره گشته و متجاوز را به سزای اعمال خیانت کارانه و جنایت کارانه خود برساند.

نظر خوانندگان محترم را به مطالب قیدشده در جلد اول کتاب عملیات ثامن الائمه، فصل پنجم طرح ریزی عملیات ثامن الائمه (ع)، به طور کلی و به ویژه صفحه ۱۵۱ پاراگراف چهارم، تا پایان صفحه ۱۵۳ همان کتاب جلب می‌نمایم. امید است با مطالعه این منابع، به حقانیت مطالب و نظرات صادقانه این جانب پی ببرید.

یکی از ویژگی‌های عملیات ثامن الائمه (ع) که به طور محسوس مورد توجه بود، انجام هماهنگی بین ستاد یگان‌های عمده و عمل‌کننده از یک طرف و در داخل واحدهای اجرایی از طرف دیگر بود. این جلسات هماهنگی و شناسایی در روزهای قبل از عملیات به طور مستمر اجرا می‌شد و کلیه فرماندهان تارده دسته به طرح و نحوه عملیات آشنایی کامل داشتند.

متأسفانه در این زمینه در کتاب «نبردهای شرق کارون» از سوی سپاه پاسداران و در اثر بی‌اطلاعی نویسنده چنین مطرح شده که: «برخلاف ارتش که هنگام حمله نیروهایش نسبت به طرح مانور در بی‌خبری به سر می‌بردند، ما جزئیات طرح عملیات را با ذکر نکات ریز و ظریف آن برای همه فرماندهان لشکر! بازگو می‌کردیم!» عجب!

لازم به ذکر است که در آن موقع اولاً سپاه فاقد لشکر بود، ثانیاً کلیه پرسنل رزمنده که حدود ۲۴۰۰ نفر بودند، در قالب گردان‌های رزمی لشکر ۷۷ ادغام شده و دستورات را از طریق فرماندهان تیپ و گردان دریافت می‌کردند و لشکری از سپاه وجود خارجی نداشت.

اصولاً یکی از ویژگی‌های یک یگان منظم نظامی توجیه بودن آحاد یگان به مأموریت واگذاری و تمرین در اجرای آن است. چگونه می‌شود فرماندهان پرسنل خود را توجیه نمایند و وارد عملیات شوند؟ پرسنل به طور قطع می‌دانستند که منطقه عمل آنها کجا است؟ چگونه باید عمل کنند؟ چطور با یگان مجاور تماس برقرار نمایند؟ حدود منطقه عمل خود را می‌دانستند و قبل از شروع عملیات، بارها طرح مانور خود را در زمین‌های مشابه به اجرا در آورده، به طوری که در هنگام عمل، هیچ مشکل و ابهامی در نحوه اجرا نداشتند. این آگاهی باعث شده بود که فرماندهان ضمن در نظر گرفتن اصل تأمین در جمیع جهات، آموزش‌های لازم به یگان‌های تابعه، به ویژه پس از ادغام با نیروهای بسیج مردمی سپاه پاسداران را ارائه دهند که در مأموریت

آنها کاملاً مؤثر باشد. پس از صدور دستور عملیاتی، یگان‌ها کاملاً آماده اجرای دستور بودند که فقط زمان اجرای آن را اعلام دارند.

در افکار عمومی چنین مطرح شده بود که در زمان سالروز حمله عراق به ایران، باید رزمندگان طرح عملیاتی خود را برای بیرون راندن متجاوز از سرزمین‌های اشغالی، به ویژه خرمشهر و شرق کارون، اجرا نمایند. از طرف دیگر، دشمن نیز با اطلاع از این ایده، آمادگی داشت تا هرگونه فعالیت و حمله ما را به شدت سرکوب نماید. روی این اصل، در اواخر شهریور و تا عصر روز چهارم مهرماه ۱۳۶۰، در آمادگی کامل به سر می‌برد.

قرارگاه لشکر ۷۷ تا آخرین ساعات روز چهارم مهرماه لحظه شروع تک را مسکوت گذاشت و در آن شب اعلام نمود عملیات ثامن‌الائمه (ع) یک دقیقه بامداد روز ۱۳۶۰/۷/۵ تعیین و اعلام می‌گردد.

خاطره جالبی از آن شب برایم مانده که گفتن آن نشان از یکرنگی و همدلی در بین پرسنل رزمنده ارتش دارد: یکی دو روز بود که مرخصی‌های پرسنل حتی برای رفتن به حمام قطع شده بود و کسی به شهر رفت و آمد نداشت. در این زمان، ترفیع یکی از افسران به نام ستوان یکم زرهی رحیم عبدالله‌پور را که رئیس رکن ۴ گروه رزمی ۳۷ بود، ابلاغ کردند و از اول مهرماه ۱۳۶۰ به درجه سروانی مفتخر شده بود، ولی درجه نداشت که روی لباس و شانه‌هایش نصب نماید. حدود ساعت ۱۷۰۰ روز چهارم مهر بود که من و او جلو نفربر پاسگاه فرماندهی گروه رزمی ۳۷ نشستیم و در این باره صحبت می‌کردیم که ناگهان به فکر رسیدن من یکی از ستاره‌های درجه خودم را کنده و روی دوش او بدوزم تا او هم درجه سروانی داشته باشد. ابتدا او به این کار راضی نمی‌شد، ولی در اثر پافشاری من مبنی بر اینکه همه من را با درجه سروانی دیده‌اند و این برای تو جالب و مهم است، قبول کرد و بالأخره ستاره از دوش من جدا و بر روی دوش او نصب گردید. واقعاً چه لحظه شیرین و به یاد ماندنی برای هر دوی ما بود.

در ساعت ۲۱۳۰ چهارم مهرماه ۱۳۶۰ بود که کلیه یگان‌ها در مواضع تک خود مستقر شده و آماده اعلام رمز تک بودند، تا طومار دشمن متجاوز را در هم پیچیده و به او بگویند:

ای مگس! پهنه سیمرغ نه جولانگه توست      عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری  
شروع عملیات در غافلگیری کامل نیروهای عراقی در منطقه شرق کارون و سرپل با قاطعیت  
رزمندگان ایران آغاز شد و اولین عملیات سرنوشت‌ساز نیروهای مسلح جمهوری اسلامی به  
مرحله انجام رسید.

برابر اظهارات افسر اسیر عراقی از اواخر شهریورماه ۱۳۶۰، دشمن منتظر تک سراسری نیروهای ایران در منطقه سرپیل بوده و این آمادگی را تا بعدازظهر روز ۱۳۶۰/۷/۴ حفظ نمود؛ لیکن پس از آن، احتمال تک را ضعیف دانسته و نسبت به شب و روزهای قبل از آمادگی خود کاست، زیرا پرسنل عراقی در آن هوای گرم و طاقت‌فرسا کاملاً خسته و فرسوده شده بودند؛ کما اینکه در شب شروع عملیات، تعداد زیادی از اسرای عراقی با لباس زیر و در حال استراحت به اسارت رزمندگان ما درآمدند.

همان طور که قبلاً گفته شد، گروه رزمی ۳۷ در سازمان برای رزم، زیر امر تیپ ۱ بجنورد قرار داشت. تک در ۰۰۰۱ پنجم مهرماه ۱۳۶۰، در نهایت غافلگیری آغاز شد و گردان ۱۳۶ در ساعت ۰۰۴۵ روز پنجم مهرماه به خاکریزهای دشمن در حاشیه جاده ماهشهر - آبادان نزدیک شد و هجوم خود را به سنگرهای دشمن آغاز نمود. درست یک ساعت پس از آغاز عملیات، هنگامی که گردان ۱۶۵ پیاده در حوالی جاده اهواز - آبادان به دشمن یورش برده بود، تک توسط دشمن کشف گردید و یگان‌های تیپ ۱ زیر آتش شدید توپخانه دشمن قرار گرفتند. با کشف تک، آتش‌های طرح‌ریزی شده توپخانه ما، به ویژه آتش‌های ضدآتشبار بر روی دشمن اجرا شد و تانک‌های گروه رزمی ۳۷ اهداف خود را، که با کارت تیر مشخص شده بود، مورد اصابت قرار داده و یگان‌های پیاده را پشتیبانی می‌نمودند.

در حدود ساعت ۰۲۰۰ روز پنجم مهرماه بود که گردان ۱۳۶ پیاده مواضع دشمن را که مشرف به جاده ماهشهر - آبادان بود، اشغال نمود و مقاومت دشمن را درهم شکست و به تحکیم مواضع متصرفی پرداخت و تعدادی را اسیر گرفت.

در ساعت ۰۳۰۰، تانک‌های دشمن که به عنوان احتیاط در مرکز منطقه بودند، برای پشتیبانی یگان‌های درگیر، مواضع گروه رزمی ۳۷ را زیر آتش خود گرفته و قصد داشتند که در مقابل گروه رزمی ۳۷ پیشروی نمایند، که با مقاومت شدید گروه رزمی روبه‌رو شده و با دادن تلفات به عقب رفتند.

قبل از شروع عملیات ثامن‌الائمه، سپاه پاسداران خوزستان با عناصری از پرسنل فنی و مؤمن ارتشی، از جمله استوار داوود نیادشیران مکانسین گروه رزمی ۳۷، طرحی را برای انهدام پل‌های مارد و قصبه تهیه کرده بودند، که در زمان اجرای عملیات و پیروزی اولیه نیروهای ایرانی آن را به اجرا درآوردند و مانع عقب‌نشینی دشمن از منطقه سرپیل و شرق کارون گردیدند. این طرح بر این مبنا بود که در منطقه دارخوین و سلمانیه، مواد نفتی لوله‌های اطراف رود کارون را در شب

عملیات بر روی رودخانه پمپاژ نمایند و با توجه به محاسبات سرعت آب و جزر و مد رودخانه و مقدار تزریقی مواد نفتی، به نوعی این طرح هماهنگی و پیش‌بینی گردیده بود که در زمان موفقیت نیروهای خودی و عقب‌نشینی یگان‌های عراقی نفت روی رودخانه آتش زده شود. ضمناً قرار بود با استفاده از قایق‌های دست‌ساز لاستیکی بدون سرنشین و انباشته از مواد منفجره، با تعبیه آنتن‌های بلند، در زمان مورد نظر با برخورد آنتن‌های عمل‌کننده با پل‌های مورد بحث، موجبات تخریب پل‌ها را فراهم نموده و با آتش زدن هم‌زمان نفت‌های روی کارون، عقب‌نشینی و یا تقویت نیروهای عراقی را غیرممکن کرده و یا حداقل با مشکل مواجه سازند.

حدود ساعت ۰۳۱۵ روز پنجم مهر بود که شعله‌های آتش فراوانی از سمت راست ما به آسمان زبانه کشید و چند دقیقه بعد مشخص گردید عناصر سپاه پاسداران در منطقه تیپ ۳، رودخانه را طبق نقشه قبلی و بدون هماهنگی با ستاد لشکر ۷۷ به آتش کشیده‌اند. این اولین اقدام ناهماهنگ بین سپاه و ستاد لشکر بود که برای مدتی منجر به اختلالاتی در کنترل و هدایت تیپ ۳ در منطقه و عملیات شد، ولی خوشبختانه با تلاش پرسنل ارتش، اوضاع تحت کنترل قرار گرفت و مأموریت به خوبی ادامه یافت.

درست است که آتش زده شدن سطح رودخانه کارون برای مدتی از تقویت نیروهای عراقی در شرق کارون ممانعت به عمل آورد، ولی به دلایلی که برای من نامشخص می‌باشد، پل‌های مزبور که هدف این آتش‌سوزی بودند، منهدم نشد و تا پایان عملیات بر جای خود مستقر بودند.

در ساعت ۰۵۲۵، مجدداً پاتک محلی دشمن در جناح راست تیپ ۱ بجنورد، یعنی در منطقه گروه رزمی ۳۷ انجام گردید، که با مقاومت سرسختانه رزمندگان گروه رزمی روبه‌رو شد و موفقیتی برای دشمن نداشت و نیروهای متجاوز به عقب رانده شدند و تعداد یک دستگاه تانک و دو دستگاه نفربر عراقی بر جای ماند و به تصرف گروه رزمی ۳۷ درآمد.

در ساعت ۰۶۳۰، تیپ ۱ به گروه رزمی ۳۷ اعلام داشت که گردان ۱۳۶ و گردان ۱۶۳ هدف‌های اولیه خود را اشغال و جاده سبز را تأمین نموده و آماده پیشروی به سمت شمال جاده می‌باشند. ضمن برقراری تأمین سمت راست، پیشروی نموده و دشمن را در منطقه پاکسازی نمایند. اما به علت وجود میدان مین و عدم معبر عبور، تقاضای واگذاری گروه مین‌بردار گردید که بلافاصله دو نفر افسر، سه نفر درجه‌دار و یک نفر سرباز از طریق مهندسی لشکر در اختیار گذاشته شد و معابر باز شد و آماده حرکت شدیم.

هنگام عبور گروهان‌های تانک از معابر ایجادشده سروان بهرام‌زاده در جلو گروهان ام ۶۰ به فرماندهی سروان ناصر قدرت و من جلو گروهان ام ۴۷ به صورت پیاده به راه افتادیم، تا معابر پاکسازی شده را بازدید و اطمینان خاطر خدمه تانک‌ها را فراهم کنیم. به دنبال ما دو نفر دو دستگاه بولدوزر و لودر در جلو یگان‌های تانک در حرکت بود، تا در مواضع جدید بلافاصله سنگرهای مورد نیاز تانک‌ها را برای پدافند ایجاد و آماده نمایند؛ ولی ناگهان یکی از لودرها از مسیر منحرف شد و روی مین رفت و دچار آسیب‌دیدگی شد که با کمک یک دستگاه تانک، لودر مذکور از مسیر خارج گردید و یگان به پیشروی ادامه داد.



تانک به غنیمت گرفته شده ؛ سرهنگ میر شکرانی معاون تیپ ۱ ( سمت چپ )



یادی از شهید فلاحی ؛ در جمع خصوصی فرماندهان روز ۶ مهرماه ۶۰ عنوان کرد:  
( شب پنجم مهر از بیم عدم موفقیت و شب ششم از شوق پیروزی خوابم نبرد )  
سرانجام در روز هفتم به دیدار دوست شتافت، روحش شاد.  
( شادگان )

حدود ساعت ۰۷۰۰ بود که یگان‌های گروه رزمی ۳۷ از میدان مین گذشته و به مواضع پدافندی دشمن هجوم آورده و آن را تصرف کرده و تعدادی را نیز به اسارت گرفتیم. به موازات عملیات گروه رزمی ۳۷، سرکار سرگرد مجید صارمی فرمانده تیپ ۳۷ زرهی، در منطقه و خط اول حضور فعال داشت و راهنمایی‌های لازم را به عمل می‌آورد. پس از عبور از میدان مین، فرماندهان رده بالای ارتش از جمله تیمسار فلاحی جانشین ریاست ستاد ارتش و سرتیپ ظهیرنژاد فرماندهی نیروی زمینی در منطقه گروه رزمی ۳۷ حضور یافته و نظاره‌گر فعالیت پرسنل جان برکف بودند و به پاس این تلاش‌ها، در داخل مواضع دشمن فرماندهی تیپ را در آغوش گرفته و تشکر کردند.

حدود ساعت ۱۱۰۰ بود که خاکریز دیگری از دشمن در سمت راست تیپ ۱ را اشغال نموده، تعداد هفت نفر از نیروهای دشمن را اسیر کردیم و یک دستگاه تانک را به غنیمت گرفتیم و به پاکسازی منطقه از وجود دشمن پرداختیم. کم‌کم موفقیت نیروهای خودی رضایت‌بخش و دشمن مضمحل گردید و نیروهای متجاوز یا کشته و اسیر شدند، یا از صحنه کارزار فرار نمودند و حدود ساعت ۱۱۳۰ بود که تأمین پل قصبه توسط تیپ ۳ انجام پذیرفت و به دشمن فهماند که:

هر بیشه گمان مبر که خالی است      شاید که پلنگ خفته باشد

کما اینکه همین سرزمینی که سال گذشته بدون حضور هیچ مقاومتی به دست دشمن افتاد و دشمن روی رودخانه آن پل زد و فکر می‌کرد خالی است، اکنون شیران بیشه و زاهدان شب، این پلنگان خفته و جان برکف به دشمن فهماندند که:

چنانست بکوبم به گرز گران      که پولاد کوبند آهنگران

تیپ ۲ قوچان در کلیه عملیات‌ها با مقاومت شدید دشمن روبه‌رو می‌شد و حرکت او نسبت به دیگران کندتر بود، کما اینکه در ساعت ۱۴۱۰، تیپ ۲ موفق گردیده بود که «هدف الف» خود را تصرف و تأمین پل حفار را برقرار نماید.

حدود ساعت ۱۶۲۰ گردان ۱۳۶ و گردان ۱۶۳ اعلام کردند تعداد ۶۰ دستگاه تانک از دشمن در منطقه مانده که نیاز به خدمه دارند تا به عقب تخلیه شوند. لشکر از یگان احتیاط خود برای این کار استفاده نمود و تانک‌ها به پشت جبهه تخلیه گشتند.

در ساعت ۰۵۲۱۰۰، یگان‌ها نتیجه تحکیم هدف و مواضع خود را به لشکر اعلام و به پاکسازی منطقه شرق کارون و سرپل اقدام نمودند. گروه رزمی ۳۷ در سمت چپ تیپ ۳ عمل می‌نمود و بین این دو یگان فاصله زیادی وجود داشت و برای برقراری ارتباط تقاضای واگذاری

گلوله اعلام خبر سبز از لشکر را نمودیم که متأسفانه به علت نبود و عدم واگذاری، مجبور شدیم با برقراری گشتی، این ارتباط را برقرار نماییم.

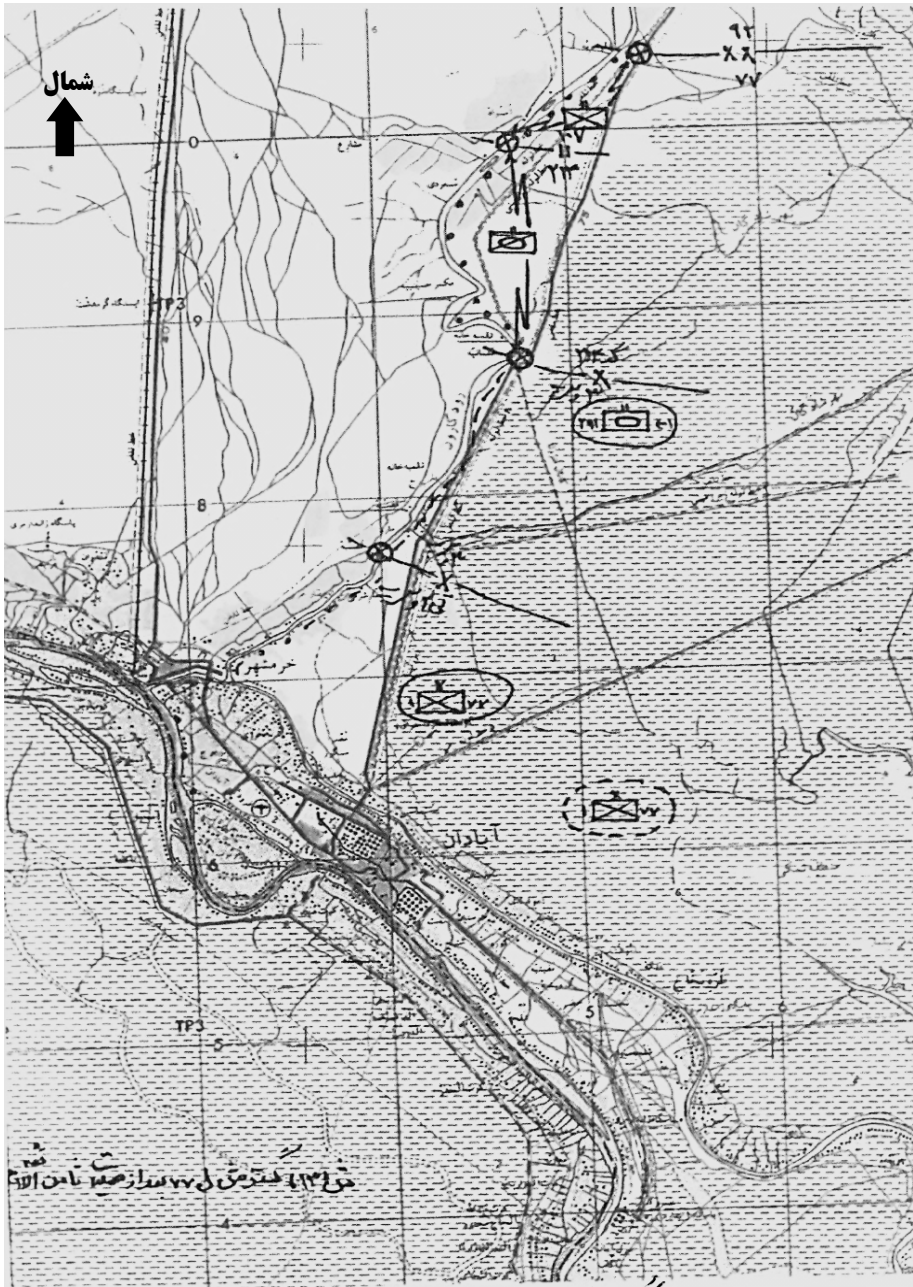
در اواخر ساعات روز ۱۳۶۰/۷/۵، نیروهای سپاه پاسداران که در منطقه عملیات تیپ ۳ حضور داشتند، بدون هماهنگی قبلی با تیپ ۳ و عناصر ستاد لشکر ۷۷ قسمتی از پل مارد - قصبه را منفجر نمودند. استنباط آنها از این عملیات ناهماهنگ این بود که سپاه همچنان دل‌نگران تقویت نیروهای دشمن از غرب کارون بوده و بدین وسیله، تلاش می‌کرد تا این مقدمات را از دشمن بگیرد. حال آنکه مرکز عملیات لشکر بر آن بود تا حتی المقدور از تخریب پل‌ها خودداری گردد؛ زیرا احتمال بهره‌برداری و عبور از آن برای تصرف سرپل وجود داشت. گزارش تحرکات دشمن و حضور تیپ ۱۰ زهی عراق در غرب رودخانه کارون از جمله عواملی بودند که انگیزه‌ای برای اقدام تخریب پل توسط رزمندگان سپاه شده بود.

روز دوم عملیات، یعنی ۱۳۶۰/۷/۶، به طور کلی یگان‌ها به پاکسازی منطقه و تحکیم مواضع متصرفی مشغول بوده و اعمال روی هدف را انجام می‌دادند و گزارش‌های واصله از پست‌های شنود حاکی از اضمحلال یگان‌های زهی دشمن، به ویژه گردان‌های خالد و مقداد بود که با آتش پر حجم توپخانه و حرکت برق‌آسای نیروهای ایرانی، قدرت تحرک و حتی عقب‌نشینی را از آنها سلب نموده بودند. بالأخره در ساعت ۱۸۲۰ ششم مهرماه ۱۳۶۰، شرق کارون به تصرف کامل رزمندگان سلحشور و غیور لشکر ۷۷ و یگان‌های تحت امر او درآمد و یگان‌ها به جمع‌آوری اسرا و پاکسازی منطقه پرداختند.

در آغاز روز هفتم مهرماه، دشمن در نهایت عجز، مبادرت به انفجار پل نیمه تخریب‌شده حفار در منطقه غربی آن نمود و بدین ترتیب، با تخریب پل‌های موجود، ارتباط غرب و شرق رودخانه کارون به طور کلی قطع گردید.



شکست محاصره آبادان ۱۶۳



گسترش لشکر ۷۷ بعد از عملیات ثامن الائمه (ع)

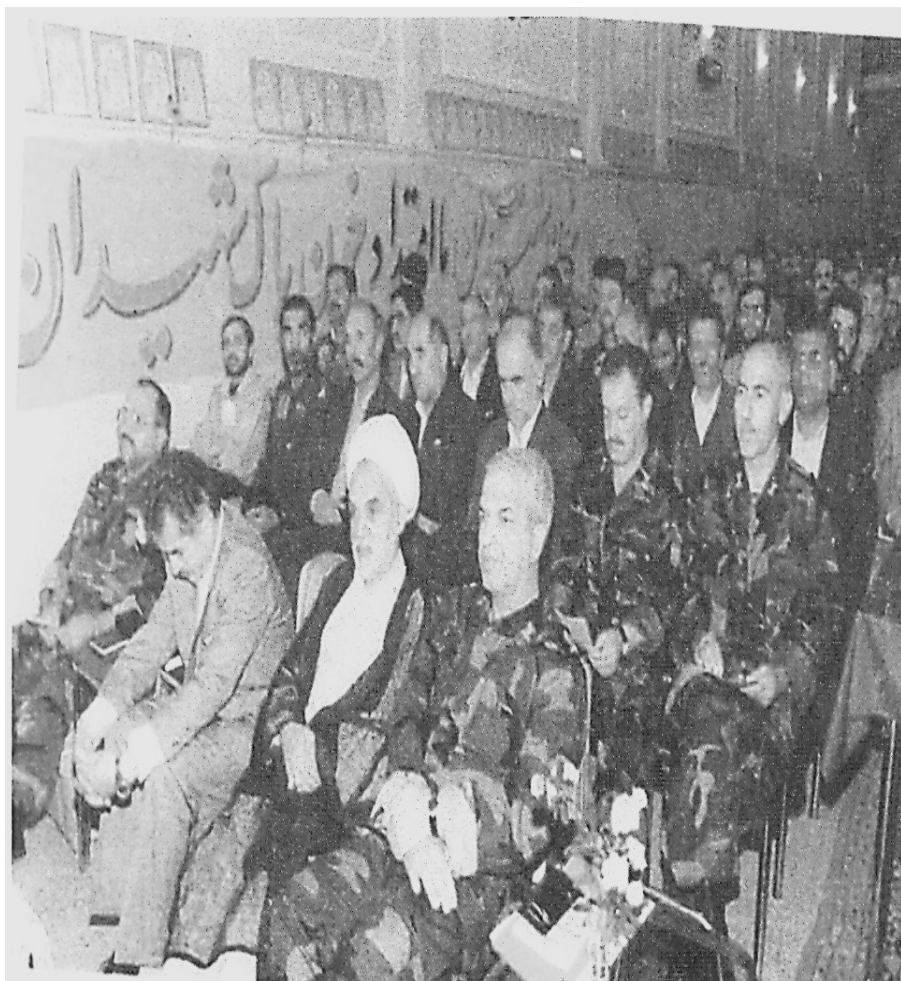
عملیات ثامن الائمه (ع) دو نتیجه داشت:

- ۱- نتیجه فیزیکی و ملموس آن که همانا موفقیت آمیز بودن عملیات بود و به خوبی نیز آشکار بود و همگان آن را مشاهده نمودند و در این عملیات، آن را چنین بیان داشتند:
  - الف- آزادسازی قسمتی از سرزمین مقدس میهن عزیز به مساحت ۲۰۰ کیلومترمربع.
  - ب- به اسارت درآوردن حداقل ۱۷۰۰ نفر از نیروهای متجاوز مستقر در شرق کارون.
  - پ- به غنیمت گرفتن ۱۸۰ دستگاه تانک و نفربر سالم و سوخته.
  - ت- به غنیمت گرفتن ۲۱۰ دستگاه انواع خودروهای سبک و سنگین چرخدار.
  - ث- به غنیمت گرفتن ۱۰ دستگاه لودر و وسایل سنگین مهندسی.
  - ج- به غنیمت گرفتن تعداد زیادی سلاح سبک شامل تیربار، تفنگ و غیره.
  - چ- به غنیمت گرفتن تعداد زیادی موشک انداز میلان و پان هارم.
  - ح- به غنیمت گرفتن تعداد زیادی انواع توپهای صحرایی و ضد هوایی.
  - خ- به غنیمت گرفتن تعداد زیادی انواع مهمات مختلف.
- ۲- نتیجه دستاوردهای معنوی و آرمانی عملیات:

از برجسته‌ترین نتیجه می‌توان جنبه روانی آن را محسوب نمود، زیرا از اهمیتی به مراتب والاتر و ارزشمندتر برخوردار می‌باشد و با اجرای عملیات ثامن الائمه (ع)، توان روانی یگان‌های عمل کننده و همه نیروهای مسلح و مردم همیشه در صحنه به سطح بالا ارتقاء یافت و انکاء به نفس و خودباوری را در اضمحلال نیروهای دشمن متجاوز در حد عالی، در کلیه رده‌ها، به وجود آورد.

در ساعات پایانی روز ۱۳۶۰/۷/۷، هواپیمای «سی ۱۳۰» نیروی هوایی که حامل تعدادی از افسران و مقامات نظامی ارتش جمهوری اسلامی ایران بود، در اثر سانحه هوایی در ۱۷ مایلی جنوب غربی فرودگاه مهرآباد در روستای دو توبه کهریزک به علتی نامعلوم سقوط کرد و در اثر آن، سرتیپ فلاحی جانشین ریاست ستاد مشترک ارتش، سرهنگ نامجو وزیر دفاع، سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی، سرهنگ کلاهدوز قائم مقام سپاه پاسداران، برادر جهان‌آرا فرمانده سپاه پاسداران آبادان - خرمشهر، به همراه ۲۷ نفر از افراد مجروح و تعداد ۳۲ نفر شهید عملیات ثامن الائمه (ع) و جمعی دیگر از فرزندان رشید ارتش جمهوری اسلامی ایران به درجه رفیع شهادت نائل گردیدند.

روانشان شاد و یادشان گرامی باد.



جمعی از فرماندهان عملیات ثامن الائمه (ع) شرکت کننده در سمینار سالگرد شکست محاصره آبادان در لشکر ۷۷ پیروز خراسان، مهرماه ۱۳۶۰؛  
ردیف دوم نفر اول سمت راست سرتیپ ۲ بازنشسته مجید صارمی فرمانده تیپ ۳۷ زرهی شیراز و  
نفر دوم سرتیپ ۲ بازنشسته کریم پیروزان.

بعد از سقوط هواپیمای نظامی «سی ۱۳۰» نیروی هوایی و شهید شدن تعدادی از فرماندهان ارتش، تغییراتی در رده بالای فرماندهی ارتش حاصل شد. از جمله سرتیپ ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی، به سمت ریاست ستاد ارتش منصوب گردید و سرهنگ موقت علی صیادشیرازی که در منطقه غرب و بوکان و کردستان با گروه‌های ضدانقلاب در حال جنگ و ستیز

بود، به فرماندهی نیروی زمینی انتخاب شد و شبانه به تهران آمد. سرهنگ توپخانه علی صیادشیرازی خود در این مورد می‌گوید: <sup>۱</sup> «به محض رسیدن به تهران، جلسه شورای عالی دفاع بود و مسئولین در آنجا حضور داشتند و باید می‌رفتم و خود را به آنجا می‌رساندم. رفتم در جلسه. چهار نفر از فرماندهان لشکر هم در جلسه بودند، وقتی وارد شدم با خودم گفتم که با آنها چگونه برخورد کنم؟ چون سن و سالشان از من بالاتر بود و من نیز عملاً سرگرد بودم. درست است که به من درجه سرهنگ موقت داده بودند، ولی در ارتش فرهنگ درجه مطرح است؛ حتی یک روز ارشدیت هم حرف است و یکی که نسبت به دیگری ارشدتر است، احساس امتیاز می‌کند، چه برسد به اینکه چند سال ارشدتر باشد و دوره‌های بیشتری دیده باشد. چهار فرمانده لشکر که آنجا بودند به صورت طبیعی درجه‌هایشان سرهنگی بود و بعضی از آنها در سطح بازنشستگی بودند. اول فکر کردم که با این چهار نفر چکار کنم تا در اولین برخورد از من دوری نکنند؟ درجه نداشتم و با تفنگ هم بودم. رفتم داخل و تصمیم گرفتم به همه آنها سلام کنم؛ بر خلاف مقررات ارتش که باید به فرمانده سلام بدهند، گفتم من سلام می‌کنم، درجه که ندارم حالا کی به کی است! سلام کردم و چهار جواب گرفتم؛ چهار جور جواب که از نظر روانی به این ترتیب بود:

۱- یکی جواب سلام را خیلی محبت‌آمیز داد، که من با شما دوست هستم. آن فرد زمانی که در کردستان بودم، لشکرش تحت امر من بود و من او را منصوب کرده بودم، در نتیجه با سابقه دوستی جواب سلامم را داد و احساس محبت کرد.

۲- یک فرمانده آمد سلام کرد. در چهره‌اش نگاه کردم و حدود ۵۳-۵۴ سال سن داشت؛ وی شهید سرتیپ منفردنیکی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی اهواز بود. او آن قدر مقید به قوانین و مقررات نظامی بود که چون فرمانده نیرو بودم، طبق مقررات جواب سلام من را داد؛ احترام نظامی محکم ولی خشک به جا آورد؛ در آن جواب سلام، محبت قلبی نبود؛ اما چون نظامی بود، طبق مقررات به وظیفه‌اش عمل کرد؛ یعنی به خودش قبولانده بود که باید جواب سلام را با احترام نظامی محکم بدهد.

۳- سومین چهره با حالتی تحقیر و حالتی که برایش خیلی سخت بود، دست خود را دراز کرد و دستی داد که در آن نه آثار محبت بود و نه انضباط نظامی.

۴- چهارمین نفر به من پشت کرد و نگاهش را به آن طرف چرخاند. خودش را زد به اینکه اصلاً مرا ندیده است. معلوم بود که در درونش جنگی برپاست و برایش سخت است حتی جواب سلام مرا بدهد و احساس کند که من فرمانده نیروی زمینی شده‌ام و او احساس کند موظف است به عنوان یکی از فرماندهان لشکر احترام نظامی اعمال کند. او اصلاً اعتنایی نکرد. (این فرمانده لشکر کسی نبود جز سرهنگ پیاده ستاد شهاب‌الدین جوادی فرمانده لشکر ۷۷ خراسان و فاتح عملیات شکست حصر آبادان و نه تنها خود او، بلکه تمام افسران جوان در لشکر ۷۷ و سایر لشکرها فرماندهی نیرو را حق او می‌پنداشتند.)

همه این وقایع در یک لحظه رخ داد، ولی برای من پایه خوبی بود و اولین بهره‌برداری که از این صحنه کردم گفتم: آقایان فرماندهان لشکرها فردا تشریف بیاورید در دفتر من. باید زودتر در انتصابات تجدید نظر می‌کردم و می‌دیدم چه کسانی با من کار می‌کنند. پرسیدند: کی بیاییم؟ جواب دادم: شما و شما ساعت ۶ و شما و شما ساعت ۷. آنها را بر مبنای برخوردشان طبقه‌بندی کردم؛ روحیه اولی و دومی آهنگی داشت که احساس کردم می‌توانیم با هم همکاری کنیم. با دو نفر دیگر باید جداگانه صحبت می‌کردم، تا از نظر روانی تداخل پیدا نکند. همان طور هم شد و روز بعد آمدند و موضوع آن دو نفر اول خیلی ساده حل شد. از آنها پرسیدم شما حاضرید با من کار کنید؟ همان اولی که دوست من بود گفت: خود شما مرا نصب کرده‌اید، آمادگی همکاری دارم. دومی که مقرراتی بود، گفت: من تابع انضباط هستم؛ به من دستور داده‌اند این کار را بکنم؛ شما هم اگر دستور بدهید، انجام می‌دهم؛ اگر نمی‌خواهید، هر شغلی بدهید انجام می‌دهم. گفتم بسیار خوب؛ هر دوی شما سر کارهای خود مشغول باشید.

دو نفر دیگر آمدند و وقتی با آنها صحبت کردم و پرسیدم حاضرید با من همکاری کنید؟ همان کسی که روز قبل اعتنا نکرده بود (سرهنگ جوادی فرمانده لشکر ۷۷) در یک جمله گفت: برای حضرت امام چه اشکال داشت درجه سرتیپی به شما بدهد و بعد از یکی دو ماه یک درجه سرتیپی هم به ما بدهد، به عنوان اینکه در جبهه زحمت کشیده و کار کرده‌ایم؟ دیدم اصلاً مایه صحبت او با سؤال من فرق دارد! گفتم خیلی عذر می‌خواهم، من مطلبم چیز دیگری است، من به دنبال کار هستم، اصلاً من دنبال این نیستم که درجه یا مقام بگیرم؛ ما تمام حواسمان به این است که جلو دشمن را بگیریم؛ حالت روحی ما این است که در التهاب بیرون راندن دشمن هستیم. شما چیزهایی می‌گویید که من نمی‌فهمم. از نظر نظامی می‌فهمم، چون نظامی هستم، ولی در این

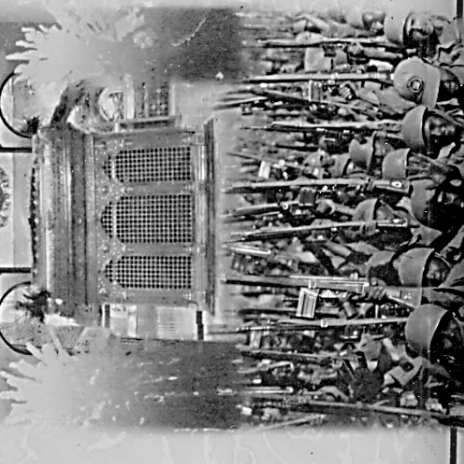
زمان، این روحیه را ندارم و اصلاً این صحبت‌ها را نکنید. بعد از این حرف گفت: اجازه دهید من بروم و در ستاد مشترک کار کنم، نمی‌توانم اینجا کار کنم. پاسخ دادم: با احترام، شما را می‌فرستم. نفر آخر که معتدل‌تر بود گفت: اگر خواستید من با شما کار می‌کنم. من مایل نبودم که او کار کند، سابقه اش را پرسیده بودم؛ رغبتی برای انجام مأموریت در جبهه نداشت. به سرعت او را تعویض نمودم و سرهنگ حسنی سعدی را به عنوان فرمانده لشکر ۲۱ حمزه معرفی کردم، که خیلی خوب به کار چسبید.»

بعد از این جلسه، فرمانده لشکر ۷۷ خراسان جناب سرهنگ شهاب‌الدین جوادی با وجود اینکه فرمانده رزمندگان فاتح عملیات ثامن الائمه بود، از فرماندهی لشکر تعویض شد و به جای وی، سرهنگ توپخانه ازگمی فرمانده توپخانه لشکری همان لشکر به فرماندهی لشکر ۷۷ پیاده خراسان منصوب گردید و سرهنگ جوادی ابتدا به ستاد مشترک ارتش رفت و پس از مدتی بازنشسته و برای همیشه از صحنه خارج شد.

# لوح سپاس

یادبود عملیات بیروزمند

## ثامن الامم



بسم الله الرحمن الرحيم

اینجانب به اسم ملت بزرگ ایران از روزنه گان دلبیر ارتش و سپاه و دیگر قوای مسلح ایندهم التک تالی تقدیر و تشکر می کنم نامقام خمینی (ره)



نیروهای

رزمنده دلاور ارتش اسلام امین سرسرتیب که ۴۴ پیر و فرزندان شکست حصر آبادان، سر آغاز پیروزی های در خشان جمهوری اسلامی در هشت سال دفاع مقدس و گواه روشن عزت و اقتدار ارتش حزب الله در صیانت از کیان کشور اسلامی ایران است. بدون تردید ملت سرافراز کشورمان، خاطر ه جانفشانی های سر بازان، در چه داران و افسران رشید، نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران را در عملیات غرور آفرین نامن الاثمه (ع) همواره به یاد خواهند داشت.

بدینوسیله از جناب عالی که در عملیات بیروز و غرور آفرین نامن الاثمه، افتخار مسوولیت رئیس رکن سوم گردان ۲۳۹ تانک تیب ۳۷ زرهی شیراز را بر عهده داشته اید قدر دانی می شود. توفیق روز افزون شما را در خدمتگزاری به اسلام و مبین اسلامی تحت رهبری های حکیمانه مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا از در گاه خداوند بزرگ مسئلت می نمایم.

فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

سرتیب ستاد عبداطالی پور شاسب

## پدافند در شرق کارون

از آنجایی که برابر گزارش‌های به دست آمده، اولاً پل‌های موجود در حفار و قصبه به طرق مختلف غیرقابل استفاده گردیده؛ ثانیاً دشمن نیز در غرب کارون تجدید سازمان نموده و در حال آمادگی کامل به سر می‌برد، عبور از رودخانه کارون، آن هم با قایق‌های هجومی ممکن نبود و مطمئناً با شکست مواجه می‌شد. پس از بررسی گزارش‌های به دست آمده پیرامون وضعیت پل‌ها، آمادگی دشمن، مقدمات خودی و مرکز عملیات تاکتیکی به این نتیجه رسید که در حال حاضر، عبور از رودخانه کارون امکان‌پذیر نبوده و به طور قطع، منجر به شکست خواهد شد؛ لذا ضمن ارائه نتیجه بررسی به فرماندهی لشکر، مقرر شد مسئله تصرف سرپل در آن سوی رودخانه (غرب کارون و به عبارتی ساحل دور رودخانه) فعلاً منتفی گردد.

بدیهی است پیش‌بینی این اقدام در روز پنجم مهرماه، پس از آغاز درخشش خورشید پیروزی، از نظر ستادی به همان اندازه لازم به نظر می‌رسید که عدم اجرای آن در روز هشتم مهرماه مهم بود.

برابر اظهار افسر اسیر عراقی، پس از سقوط پل‌های قصبه و حفار، تیپ ۱۶ زرهی از لشکر ۶ زرهی به منطقه غرب رودخانه کارون آمده بود تا از احتمال عبور نیروهای ایران از رودخانه و پیشروی به سمت خرمشهر جلوگیری نماید. این تیپ در غرب رودخانه کارون یک موضع پدافندی موقت ایجاد نمود و آماده دفاع از منطقه شده بود. بنابراین، از نظر عملیاتی، خط پدافندی نیروهای ایرانی در شرق رودخانه کارون تثبیت شد و یگان‌هایی که از لشکرهای دیگر برای تقویت لشکر ۷۷ پیاده خراسان اعزام شده بودند، به مناطق واحدهای اصلی خود برگردانده شدند و مأموریت پدافندی این منطقه به لشکر ۷۷ پیروز خراسان محول گردید.

بدین‌سان، بعد از پایان موفقیت‌آمیز عملیات ثامن‌الائمه (ع)، خط پدافندی نیروهای ایرانی در جنوب خوزستان به رودخانه کارون متکی گردید که نیروی چندان زیادی برای نگهداری این خط



لازم نبود و نیروی زمینی می‌توانست با یک واحد سبک‌تر از لشکر در کرانه شرقی رودخانه کارون دفاع کند و لشکر ۷۷ پیاده راها ساخته و بعد از بازسازی، آن را در مأموریت‌های مؤثرتری به کار برد. بعد از عملیات ثامن‌الائمه (ع) مسئولین و فرماندهان به این نتیجه رسیده بودند که در هر منطقه، عملیات را طوری طراحی و اجرا نمایند که پس از پیروزی رزمندگان ایرانی و شکست دشمن، تعداد کمی نیرو برای پدافند به کار گرفته و بقیه یگان‌ها که از درگیری رها و آزاد شده‌اند پس از تجدید سازمان، در عملیات بزرگتری شرکت نمایند. در این راستا و برابر دستورالعمل نزاجا، مقرر شد پدافند در شرق کارون به تیپ ۳۷ مستقل زرهی و تیپ ۴۰ سراب که تا آن زمان با دو گردان پیاده در شهر سراب آذربایجان مستقر بود و عناصری از نیروهای ژاندارمری واگذار گردد و مسئولیت داخل شهر آبادان به عهده تیپ ۲۳ ویژه هواپرد که بعداً به لشکر ۲۳ نوه تبدیل شد، محول گردید. تیپ ۴۰ سراب به فرماندهی سرهنگ پیاده دینبلی با دو گردان پیاده و قرارگاه تیپ به منطقه جنوب آمد و قرارگاه خود را در نخلستان‌های شادگان برپا کرده و دو گردان پیاده خود را در خط پدافندی شرق کارون مستقر نمودند. تیپ ۴۰ از نظر آتش‌های پشتیبانی از امکانات خوبی برخوردار نبود؛ لذا تقریباً آن دو گردان زیر امر تیپ ۳۷ بودند. از طرفی، فرمانده تیپ ۴۰ سراب سرهنگ بود و فرمانده تیپ ۳۷ سرهنگ دوم زرهی مجید صارمی. قانوناً فرماندهی منطقه شرق کارون باید به عهده یک فرمانده باشد، اما هیچ‌کدام از این دو فرمانده دیگری را قبول نداشته و زیر بار دیگری نمی‌رفتند و هر دو یگان خود را تیپ مستقل می‌پنداشتند.

بالآخره این دو تیپ پیاده و زرهی یگان‌های لشکر ۷۷ پیاده را که در شرق کارون و شمال رودخانه بهمنشیر مستقر و در حال پدافند بودند، از خط پدافندی آزاد ساختند. لشکر ۷۷ پیاده بعد از تعویض از خط در تاریخ ۱۶ دی‌ماه ۱۳۶۰، از منطقه آبادان رها گردید و پس از هفت روز، به جبهه میانی اعزام شد و تیپ ۲ پیاده لشکر ۲۱ حمزه را در شوش تعویض نموده و مسئولیت منطقه شوش و جنوب آن را به عهده گرفت. زمستان آن سال در اثر بارندگی و آب‌گرفتگی منطقه و عدم امکان مانور و حرکت یگان‌ها در خارج از جاده، فعالیت چشمگیری مشاهده نشد و طرفین به پدافند از مواضع مشغول بودند.

با تغییراتی که در کادر فرماندهی نزاجا حاصل شده بود، دکترین جنگ بین ایران و عراق بر تقدم عملیات تعرضی نسبت به عملیات تدافعی پایه‌گذاری شده و بر این مبنا در سطح قرارگاه نزاجا نیاز به طرح‌ریزی و تأمین عده‌های مورد نیاز برای اجرای آن داشت. طرح‌ریزی عملیات با تشکیل یک گروه از افسران باتجربه و اساتید دانشکده فرماندهی و ستاد ارتش و هیئتی طراح از

عناصر سپاه پاسداران آغاز شد. این گروه پس از شناسایی منطقه و بررسی‌های لازم، یک سری طرح‌های عملیاتی به نام عملیات کربلا تهیه کرده و با توجه به نوبت‌های زمانی، اجرای آنها را مرحله‌بندی و از کربلا یک تا دوازده نامگذاری نمودند؛ کما اینکه عملیات طریق‌القدس در منطقه بستان را کربلا ۱، عملیات فتح‌المبین در شوش و غرب دزفول را کربلا ۲، عملیات آزادسازی خرمشهر را کربلا ۳ و ... نامگذاری کردند.

در تاریخ ۱۷ اسفندماه ۱۳۶۰، تیپ ۳۷ زرهی بی‌سیم از قرارگاه مقدم نذاجا دریافت نمود، مبنی بر اینکه فرمانده تیپ ۳۷ و رئیس رکن ۳ آن به همراه سرگرد زرهی غفار رامین و سروان زرهی کریم پیروزان طوری به دزفول اعزام شوند که رأس ساعت ۰۸۰۰ روز ۱۸ اسفندماه ۱۳۶۰ در قرارگاه مقدم نذاجا حضور داشته باشند.

با کمی دقت ملاحظه می‌شود نفرات اول و دوم را بر مبنای شغلی که داشتند احضار کردند و ربطی به شخصیت فردی آنها نداشته است، اما نفرات سوم و چهارم را به نام فرد احضار نموده بودند.

در هر صورت، ساعت ۰۵۰۰ هجدهم اسفندماه ۱۳۶۰ من (سروان زرهی کریم پیروزان) به اتفاق سرهنگ زرهی مجید صارمی فرمانده تیپ ۳۷ زرهی و سروان توپخانه حسین حاتمی رئیس رکن سوم تیپ مذکور از آبادان به سمت دزفول حرکت کرده و در ساعت مقرر در قرارگاه مقدم نذاجا در جنوب حضور یافتیم. در این میان، جناب سرگرد رامین چون در مرخصی بود و در منطقه عملیاتی آبادان حضور نداشت، نتوانست ما را همراهی نماید. از شب قبل تا ساعتی که برای ملاقات تعیین شده بود چه حالی بر من گذشت بماند! خیال می‌کردم اتفاقی روی داده و ما را برای بازجویی خواسته‌اند. هزاران افکار منفی به سراغم آمد و نگران بودم. وقتی که وارد رکن سوم و اتاق عملیات قرارگاه مقدم نذاجا در پادگان دزفول شدیم، فرمانده تیپ من و سروان حاتمی را به جناب سرهنگ موسوی قویدل که با در دست داشتن چوب استاد در کنار نقشه وضعیت ایستاده بود، معرفی نمود. سرکار سرهنگ موسوی قویدل با شنیدن نام من، روی به من نموده و اظهار داشت: «سروان پیروزان شما هستید؟» پاسخ دادم «بله.» مجدداً گفت «وصف حال شما را شنیده‌ام؛ خوشحالم که شما را می‌بینم؛ کمی تأمل داشته باشید تا فرماندهی نیرو نیز تشریف بیاورند.» اینجا بود که خیالم راحت شد و متوجه شدم نباید موضوع نگران‌کننده‌ای باشد. بعد از مدتی، فرمانده نیرو جناب سرهنگ صیادشیرازی به جمع ما پیوست و پس از اینکه جناب سرهنگ موسوی قویدل ما را به ایشان معرفی کرد، ایشان هم با نگاه ویژه‌ای رو به من کرد و گفت: «سروان پیروزان! ذکر خیر شما را زیاد شنیده‌ام، شنیده‌ام در ابتدای جنگ خیلی کارها

کرده‌ای! دلم می‌خواست شما را از نزدیک ببینم، بیا بنشین تعریف کن چه کرده‌ای؟ جریان چه بوده است؟ اول جنگ عملیات دشمن و شما چگونه بود و چه شد؟» دست مرا گرفت بدون اینکه با کسی حرف بزند به اتاق دیگری رفتیم و یک نقشه منطقه غرب دزفول و فکه را روی زمین پهن کرد و گفت «بگو ببینم دشمن از کدام سمت آمد و شما را دور زد و محاصره نمود؟» من جریان اول جنگ را به طور کامل برایش شرح دادم و در بین سخنانم، برای اینکه رعایت حق پیش‌کسوتی را نموده باشم، اظهار کردم: «جناب سروان حاتمی که رئیس رکن ۳ گروه رزمی ۳۷ بوده و اکنون رکن ۳ تیپ را اداره می‌کنند، بیشتر در جریان امور روزهای اول جنگ می‌باشند.» ایشان هم مطالبی اظهار داشت و توضیحات لازم را بیان کرد. این مذاکرات و تجزیه و تحلیل عملیات فکه تا پای پل نادری که در غرب رودخانه کرخه انجام شده بود، تا عصر طول کشید و نهار را با فرماندهی نیرو در همان اتاق، روی زمین و دور یک سفره ساده میل کردیم و آنگاه به آبادان بازگشتیم.

آغاز سال نو ۱۳۶۱ و ایام عید نوروز فرا رسیده بود و تمام پرسنل در سنگرهای دفاعی شرق کارون و منطقه عملیات آبادان سفره هفت‌سین چیده و جشن گرفته بودند. به پرسنل ستادی تیپ ۳۷ که در قرارگاه تیپ بودند، گفته بودم به محض تحویل سال نو، هرکس زودتر به من بگوید «فرا رسیدن نوروز باستانی را به شما تبریک می‌گویم» عیدی دریافت خواهد کرد. علاوه بر آن، روز اول فروردین تاریخ درجه گرفتن من بود و باید سرگرد می‌شدم.

استوار پازواری که درجه‌دار پرسنلی رکن ۱ تیپ بود، صبح اول فروردین به سنگر ما آمد و طبق قرار قبلی فرا رسیدن نوروز باستانی را تبریک گفت و عیدی خود را گرفت و در ضمن، پاکت حاوی فرمان درجه جدید مرا به من ابلاغ نمود و دومین پاداش خود را دریافت نمود. بعد از رفتن نماینده رکن ۱، مسئول مرکز پیام پاکت به کلی سری صادره از معاونت عملیات و اطلاعات نزاچا را آورد و به من داد که بلافاصله آن را دریافت کردم و به نزد فرماندهی تیپ ۳۷ جناب سرهنگ مجید صارمی رفتم. پاکت را باز کردیم؛ دستور داده شده بود تیپ ۳۷ زرهی منطقه پدافندی خود را در شرق کارون به تیپ ۴۰ سراب تحویل داده و سریعاً به منطقه عمومی هفت‌تپه حرکت کند و در اختیار قرارگاه مقدم نزاچا در جنوب قرار گیرد.

فرماندهی تیپ ۳۷ در سنگر خود در اندیشه بود و به من اشاره نمود بنشین. نمی‌دانست که سخنان خود را چگونه آغاز نماید. از یک طرف، روز اول عید بود که پرسنل به دفتر ایشان رفته و برای عرض تبریک دور هم جمع شده بودند؛ از طرف دیگر، دستور عملیاتی و جابجایی واحدها

رسیده بود که باید طرح ریزی تعویض در خط را با تیپ ۴۰ سراب انجام دهد، علاوه بر آن، یک لیست از معاونت پرسنلی نزاجا را دریافت کرده بود که تعدادی از پرسنل حساس تیپ باز خرید شده و باید تسویه حساب نموده و ارتش را ترک کنند! در بین این افراد، نام سرگرد زرهی پرویز بنی عامریان، سروان زرهی مهدی خردمند، سروان زرهی کریم پیروزان، ستوان یکم زرهی غلامعلی صغیر (که بعداً نام خود را به ارشادمهر تغییر داد) و تعداد دیگری دیده می شد. واقعاً خیلی جالب بود! از یک طرف درجه مرا ابلاغ نموده بودند، از طرف دیگر توسط همان معاونت پرسنلی نزاجا حکم باز خریدی مرا صادر کرده بودند! چگونه بود که در این معاونت، هیچ نوع هماهنگی وجود نداشته است؟ چگونه این حکم در نیروی زمینی امضا شده بود، در حالی که حداکثر ۱۲ روز قبل، فرمانده نیرو مرا مورد تقدیر قرار داده بود و از نحوه فعالیت من در جبهه های جنگ تشکر کرده و نظر خواهی کرده بود؟ اگر امضای این تقدیرنامه و درجه من توسط فرماندهی نیرو انجام گرفته، پس چه کسی اجازه داده مرا باز خرید کنند؟ به قول معروف قسم حضرت عباس را باید باور کرد یا دم خروس را؟! اگر مفید و لایق تقدیر شدن بودم چرا باز خریدی به دنبال داشت؟ و اگر برعکس، حق سازمان به باز خریدی من بود، چرا درجه دادند و مورد تشویق قرار گرفتیم؟ آن هم توسط بالاترین مقام تصمیم گیرنده نزاجا؟

بالآخره فرمانده تیپ موضوع را بیان کرد و ما اظهار کردیم «اکنون که نیروی زمینی چنین تصمیمی گرفته است، ما دیگر کاری نداریم و می رویم به دنبال زندگی خود!» فرمانده تیپ بیان داشت که نه این چنین نیست و من نمی گذارم شما را باز خرید کنند، این یک توطئه است و می خواهند ارتش را نابود کنند و من تا آنجا که در توان دارم جلو این کار را خواهم گرفت؛ بروید سر کار خود. من ترتیب لغو باز خریدی شما را خواهم داد. از اتاق ایشان که بیرون آمدیم، تریلرها و کمرشکن ها جهت بارگیری تانک ها به منطقه آمده و آماده بارگیری بودند. در ابتدا، واحدهایی را که در عقب و در پشت خط مقدم بودند، بارگیری کرده و سپس واحدهای رهاشده از خط پدافندی را به عقب آورده و روانه منطقه جدید کردیم.



در اینجانب از دور دست و بازو قدرتمند شما که دست و پا بند نباشد و با برکت است میبوسم بر این بوسه میگیرم  
. امام خمینی .

سرکار گرامی و زبیدی کریم پسر فرزندان سپاس فدای کار می رشادتی که در راه عظمت

اسلام و ماستان که بیم و پایداری از سرحدات کشور جمهوری اسلامی ایران از خود ابراز

داشتاید بدینوسیله از جانباری شما در میدانهای رزم قدر دانی میشود .

فراخنده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران  
سر هفت برنج : صد سالگی سرگرد

مسئولیت اعزام واحدها را به من سپرده بودند و چون تعدادی از تانک‌های چیفتن در آبادان بودند و باید از آنجا بارگیری می‌شدند، برای اینکه در فرماندهی یگان‌ها وقفه و مشکلی پیش نیاید، ابتدا گروهان پیاده گردان ۱۹۱ را با خودروهای چرخدار حرکت داده و سپس نفرهای بی‌ام‌پی ۱۱ گروهان سربازبر ۱۷۷ را با خودروهای ماز به دنبال آنها روانه کردیم. نحوه کار اعزام واحدها به گونه‌ای بود که اگر لازم شد، یگان‌ها بتوانند فوراً وارد عمل شده و از یکدیگر منفک نباشند. گردان ۲۳۹ مختلط تانک ام ۶۰ و ام ۴۷ سومین سریال اعزامی بود که از آبادان به سمت هفت‌تپه بارگیری و حرکت کرد. آخرین سریال اعزامی گردان ۲۳۷ تانک چیفتن بود که به سرپرستی سروان منصور یزدان‌پرست منطقه عملیات آبادان را ترک کرد و به سایر عناصر تیپ ۳۷ مستقل زرهی در جبهه غرب دزفول ملحق گردید. من خودم پس از حرکت آخرین خودرو و نفرات، در ساعت ۱۵۰۰ روز دوم فروردین‌ماه ۱۳۶۱، آبادان را ترک کرده و بدین‌سان مأموریت پدافند شرق کارون به تیپ ۴۰ سراب نیز واگذار گردید.

## عملیات فتح‌المبین

نبرد فتح‌المبین از جمله عملیات تهاجمی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران برای تغییر سرنوشت جنگ تحمیلی بود و اگرچه از اوایل سال ۱۳۶۰ عملیات تهاجمی نیروهای ایرانی آغاز گردیده بود و در دو نبرد مهم ثامن‌الائمه و طریق‌القدس، پیروزی‌های درخشان و ارزنده‌ای نصیب نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران شده بود، اما در عملیات فتح‌المبین بود که ضربه‌ای مهلک بر نیروهای عراقی وارد آمد؛ به نحوی که دشمن قدرت ادامه مقاومت در داخل سرزمین مقدس جمهوری اسلامی ایران را از دست داد و روحیه‌اش چنان آسیب دید که سرانجام در عملیات بزرگ بیت‌المقدس ناگزیر به تسلیم و شکست دردناکی شد.

منطقه عملیات فتح‌المبین از شمال به ارتفاعات سپتون و بلتا و ارتفاعات ممله در شمال غربی عین‌خوش که از ارتفاعات مرتفع آن منطقه می‌باشند، محدود می‌شد. از طرف شرق، به پل نادری و رودخانه کرخه و شوش، از طرف جنوب به صحرا و دشت نی‌خزر تا تنگ رقابیه و ارتفاعات میشداغ، از طرف غرب به مواضع عین‌خوش و موسیان که مساحت آن در حدود ۲۰۰۰ کیلومترمربع تخمین زده می‌شد، یعنی وسیع‌ترین منطقه عملیات که تا آن روز پیش‌بینی شده بود. زمان عملیات را با توجه به روشنایی نور ماه در نیمه دوم فروردین ۱۳۶۱ در نظر گرفته بودیم و تنها منطقه آسیب‌پذیر که ممکن بود در معرض خطر قرار گیرد، غرب رودخانه کرخه بود که ما در آنجا دو سرپل داشتیم و می‌توانستیم از آنجا حمله کنیم و ارتفاعات ابوصلیبی خات و ارتفاعات رادار یا سایت‌های ۴ و ۵ را تصرف کنیم. مردم منطقه هم روی ارتفاعات رادار و سایت‌ها حساسیت خاص داشتند. دشمن این ارتفاعات را کلیدی می‌دانست و احساس کرده بود که می‌خواهیم دست به حمله بزنیم و چون از استقرار و استحکامات مواضع خود اطمینان داشت و مغرور بود، صدام حسین به زبان آورده بود که اگر ایرانی‌ها توانستند ارتفاعات رادار را بگیرند، کلید بغداد یا بصره را به آنها می‌دهم.

چند روز قبل از اینکه ما عملیات را شروع کنیم، در ساعت ۰۳:۰۰ بامداد روز ۲۹ اسفند ماه ۱۳۶۰، دشمن به لشکر ۲۱ حمزه تک نمود، ولی با هوشیاری رزمندگان این لشکر، با دادن

تلفات بسیاری مجبور به عقب‌نشینی شد. هم‌زمان با این عملیات، عناصری از لشکر ۳ زرهی و لشکر ۱ مکانیزه دشمن از محور دوم، یعنی رقابیه به تیپ ۵۵ هوارد و لشکر ۹۲ زرهی تک کرد و فشار عجیبی به نیروهای ایرانی وارد نمود، به طوری که این فشار برای نیروهای ایرانی غیرقابل تحمل بود، زیرا تا ایرانیان آمدند به خود بجنبند، دشمن دو سه کیلومتر پیشروی کرد، ولی با مجاهدت و جانبازی‌های نیروهای ایرانی تک دشمن دفع گردید و لشکر ۹۲ زرهی طی یک گزارش که در روز ۲۹ اسفندماه ۱۳۶۰، به قرارگاه رده بالا ارسال داشت، خنثی شدن تک دشمن را اعلام کرد و تجمع نیروهای پیاده و زرهی دشمن در منطقه را نشانه ادامه تک دشمن در روز دانسته و تقاضای نیروی کمکی نمود و به تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی که در احتیاط قرار داشت، دستور آماده‌باش برای وارد شدن به عملیات در منطقه داده شد. در همین روز، نیروهای عراقی در ساعات اولیه به لشکر ۷۷ هم تک نموده و در اثر نفوذ به خطوط پدافندی تیپ ۲ لشکر ۷۷ تعداد ۲۰ نفر اسیر داده و عقب‌نشینی نموده بودند.

فشار دشمن برای بیرون راندن نیروهای ایرانی از غرب کرخه با وارد کردن نیروهای اضافه و تازه نفس هر لحظه بیشتر می‌شد و فرماندهان لشکر ۷۷ پیاده که احساس خطر کرده بودند، ضمن درخواست کمک برای روشنایی روز، تقاضای هلی‌کوپتر برای پشتیبانی آتش یگان‌ها نمودند. تلاش دشمن از ساعت ۶ الی ۰۹۳۰ روز ۲۹ اسفندماه ۱۳۶۰، در سراسر منطقه لشکر ۷۷ افزایش یافت و یگان‌های زرهی دشمن با استعدادی در حدود یکصد دستگاه تانک شروع به پیشروی نمودند. دفاع شجاعانه پرسنل لشکر ۷۷ که نسبت به سایر یگان‌ها از تجربه بیشتری برخوردار بودند، سرانجام توانست فشار دشمن را کاهش داده و در ساعت ۱۴۰۰ روز ۲۹ اسفندماه ۱۳۶۰، دشمن ضمن دادن تلفات زیاد و ۳۸ نفر اسیر، نتوانست نیروهای ایرانی را از مواضع و سرپل‌های متصرفی خود عقب براند.

در این زمان بود که دستور تعویض تیپ ۳۷ مستقل زرهی در آبادان با تیپ ۴۰ پیاده سراب صادر گردید و در اول فروردین ۱۳۶۱ اجرا گشت. بعد از تعویض تیپ ۳۷ زرهی، ابتدا قرار بود به منطقه عمومی هفت‌تپه برویم و در احتیاط قرارگاه مقدم نزاجا و به عبارتی در کنترل قرارگاه کربلا ۲ قرار بگیریم، ولی چون عملیات فتح‌المبین آغاز شده بود و نیاز به نیرو بود، به پای پل نادری اعزام شدیم. با عملیات بازدارنده که دشمن دست به کار شده بود، هر لحظه امکان داشت اجرای طرح عملیاتی کربلا ۲ «که به نام عملیات فتح‌المبین نام‌گذاری گردیده بود»، منتفی گردد و دشمن به موفقیت‌های جدیدی دست یابد.



## عمیات فتح الحین ۱۷۹

ناچار سازمان‌دهی عملیات کربلا ۲ به استناد طرح عملیاتی نهایی به شرح زیر تشکیل گردید و عملیات بالاجبار قبل از تاریخ پیش‌بینی شده شروع شد:

۱- قرارگاه فرماندهی کربلا ۲ شامل قرارگاه نیروی زمینی ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

۲- قرارگاه فتح در محور رقابیه شامل لشکر ۹۲ زرهی (-)، تیپ ۵۵ هوایرد، تیپ ۲۵ کربلا، تیپ ۴۶ فجر، تیپ ۸ نجف.

۳- قرارگاه فجر در محور شوش شامل لشکر ۷۷ پیاده پیروز، تیپ ۳۳ المهدی، تیپ ۱۷ قم، تیپ ۳۵ امام سجاد(ع).

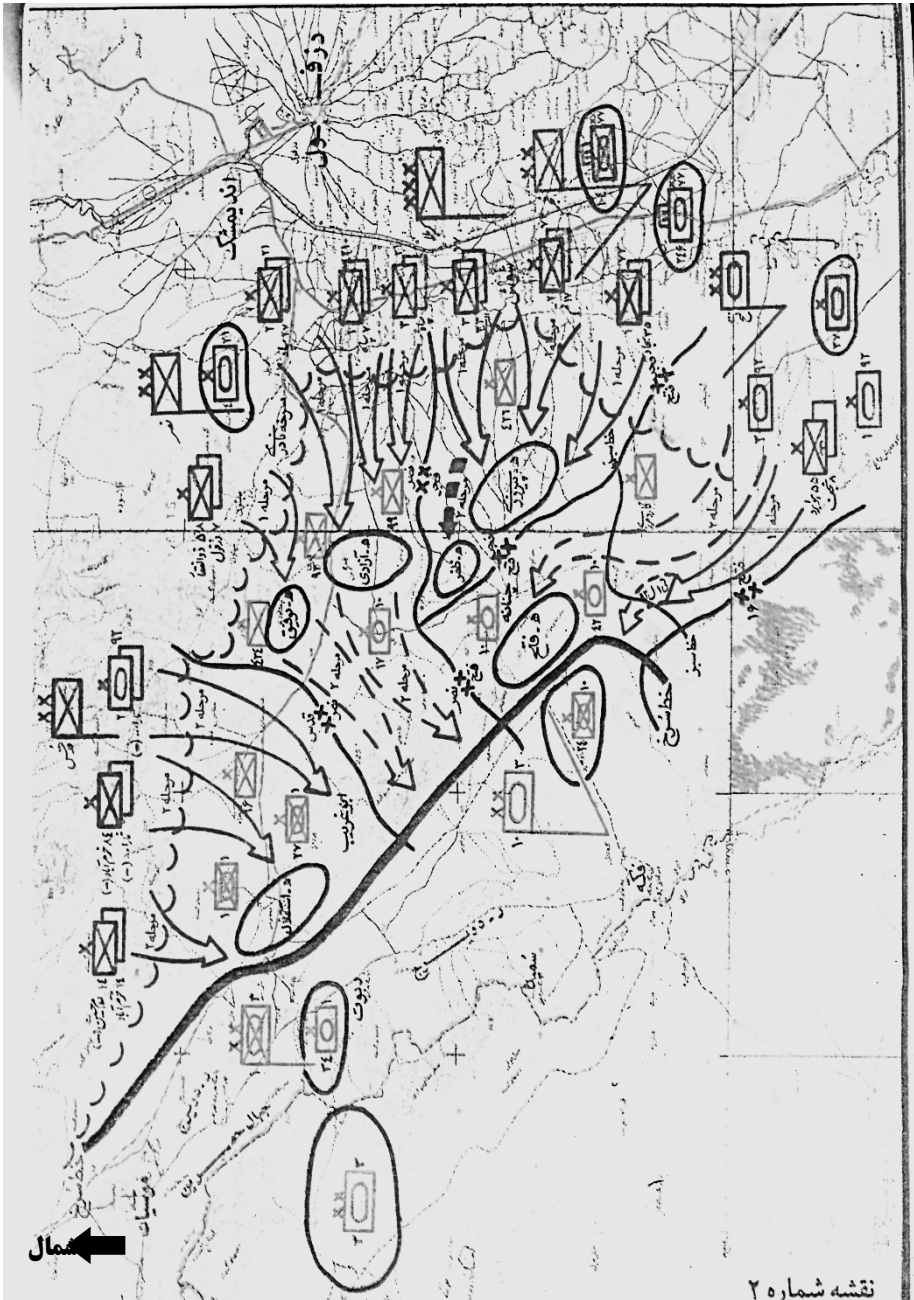
۴- قرارگاه نصر در محور پل نادری و ارتفاعات سپتون شامل لشکر ۲۱ پیاده حمزه، تیپ ۵۸ ذوالفقار، تیپ ۷ ولی عصر(عج) دزفول، تیپ ۲۷ رسول‌الله(ص).

۵- قرارگاه قدس در محور عین‌خوش شامل تیپ ۸۴ پیاده خرم‌آباد، تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲، تیپ ۱۴ امام حسین(ع)، تیپ ۴۱ ثارالله، تیپ ایلام و گردان مستقل علی‌اکبر(ع).

۶- تیپ ۳۷ مستقل زرهی در کنترل قرارگاه کربلا ۲.

۷- گروه ۳۳ توپخانه.

۸- یگان هوانیروز.



در ساعت ۰۰۳۰ روز دوم فروردین ماه ۱۳۶۱ بود که عملیات فتح المبین با اجبار از دو محور قدس در عین خوش و نصر در منطقه پل نادری و ارتفاعات سپتون و بلتا و کوت کاپون که در کنار

رودخانه کرخه بود، با کد «بسم الله القاصم الجبارین، یا زهرا علیها السلام» شروع شد. در منطقه عین‌خوش، در ابتدا قرارگاه قدس به خوبی پیش رفت و در همان ۱۰ دقیقه اول شروع حرکت به سمت مواضع، به نزدیکی جاده اصلی پل نادری - عین‌خوش رسیدند؛ اما در این موقع، عناصر تأمینی دشمن که در جلو خطوط مقدم پدافندی گسترش داشتند، از پیشروی نیروهای قرارگاه قدس آگاه شده و به ناچار، نیروهای ایرانی در تپه‌ای واقع در شمال شرقی روستای شیخ قوم با آنها درگیر و مجبور به آغاز نبردی سنگین با دشمن شدند. درگیری این منطقه به مرور توسعه یافت و در ساعت ۰۱۳۰ بامداد ۱۳۶۰/۱۱/۲، عناصر قرارگاه قدس با تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ و تیپ ۸۴ پیاده، اولین یورش را به طرف نیروهای دشمن در دشت عباس و عین‌خوش آغاز نمودند و با تیپ ۱۴ امام حسین (ع)، سپاه پاسداران از سمت شمال غرب و غرب رودخانه چیخاب به معبر عین‌خوش نزدیک گردید و در همان ساعات اولیه، موفق شد مواضع سرکوب به معبر عین‌خوش را تصرف نموده و نیروهای دشمن را از معبر عین‌خوش به عقب براند و مواضع عین‌خوش را تصرف و نگهداری کند.

مقاومت نیروهای دشمن در این مرحله از عملیات در مقابل یگان‌های قرارگاه قدس بیشتر شد؛ به نحوی که نیروهای دشمن موفق شدند عناصر تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ را که در شمال دشت عباس به طرف جنوب پیشروی می‌کرد، تا شمال امامزاده عباس و تیپ ۸۴ پیاده را تا دامنه جنوبی ارتفاعات کمرسرخ عقب برانند و مشکلات فوق‌العاده‌ای برای آنها فراهم نمایند. تیپ ۲ زرهی دزفول از یگان‌های خوب ما بود و دشمن هم حساب ویژه‌ای برایش باز کرده بود و اگر شکست می‌خورد دشمن متوجه می‌شد که دیگر کار ما تمام است.

سرهنگ صیادشیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش که در قرارگاه مرکزی کربلا ۲ حضور داشت، در این باره می‌گوید: <sup>۱</sup> «داد و بیداد همه درآمده بود، با هلی‌کوپتر خودم را رساندم به دشت عباس و بین تانک‌های خودی که در حال عقب‌نشینی بودند، فرودآمدم. وضعیت عجیبی بود. بررسی کردم و متوجه شدم فرمانده تیپ ترسیده؛ درست است که تانک‌هایش زده شده ولی بیشتر ترس فرمانده تیپ موجب عقب‌نشینی تیپ شده بود. قبه‌های درجه سرهنگی همراه داشتیم؛ فرمانده گردانی در میان افسران آن تیپ، سرگردی بود اهل لرستان به نام جعفر لهراسبی که خیلی شجاعت داشت. قبلاً او را می‌شناختم. در عملیات طریق‌القدس خیلی فداکاری کرده بود. دیدم روحیه‌اش عالی است. گفت ما هم می‌زنیم، مسئله‌ای نیست. سریع گفتم تو فرمانده

تیپ شو! باورش نمی‌شد. گفت: مگر می‌شود؟ توی میدان جنگ...؟ گفتم این درجه‌ات؛ تو فرمانده تیپ شو. همانجا سریع به همه ابلاغ کردم که سرگرد جعفر لهراسبی به درجه سرهنگی ارتقاء درجه پیدا کرد و از این لحظه فرمانده تیپ ۲ دزفول است. البته شخصیت فرمانده تیپ قبلی (سرهنگ ع-س) را هم حفظ کردم؛ مثل حالت‌هایی که در جنگ رخ می‌دهد که چرا فلان کردی؟ یا چرا چنان نمودی؟ با آن سن و سال و با آن شرایط، از او انتظار بیشتری نداشتیم. سریع از منطقه خارجش کردم و بدون اینکه بازداشت شود، با هلی‌کوپتر و با خود به عقب آوردم. فقط گفتم تو دیگر فرمانده نیستی. دیگر هم ندیدمش. از آن موقع تا به حال هم او را ندیده‌ام. تا لهراسبی به صحنه آمد، همان تیپی که تانک‌هایش را از دست داده بود، دوباره روی پا ایستاد و شروع کرد به مقاومت و کار را سامان داد و باعث شد تنگه عین‌خوش نگه داشته شود.»

با پیشروی قرارگاه نصر و سقوط سهراهی قهوه‌خانه و تپه‌های علی‌گره‌زد به دست نیروهای ایرانی، عناصر تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ به همراه رزمندگان سپاه پاسداران از شرق و غرب تپه کمرسرخ به سمت جنوب سرازیر شدند و مواضع نیروهای دشمن را مورد هجوم قرار دادند. در نتیجه، مواضع دشمن در معبر عین‌خوش از سه طرف مورد تهدید جدی قرار گرفت و دشمن نتوانست عناصر تیپ ۸۴ را که از سمت شمال و تپه کمرسرخ پیشروی می‌کرد به عقب براند. دشمن وحشت‌زده و سراسیمه تانک‌های خود را با چراغ روشن به سمت ارتفاعات کمرسرخ روانه کرد تا پیشروی نیروهای قرارگاه قدس را متوقف نماید.

از ساعت ۰۹:۰۰ روز اول فروردین‌ماه ۱۳۶۱، مقاومت دشمن در برابر قرارگاه قدس نیز شدیدتر شد و تا پایان آن روز، عناصر این قرارگاه نتوانستند بیش از آنچه که در ساعات اول عملیات پیشروی کرده بودند، به پیشروی ادامه دهند.

از آغاز روز دوم عملیات، یعنی ۱۳۶۱/۱/۳، پاتک‌های دشمن در سرتاسر منطقه عملیات، به ویژه در منطقه عین‌خوش و دشت عباس با شدتی فوق‌العاده شروع شد. قبل از آغاز پاتک نیروهای عراقی، فرمانده قرارگاه قدس به تیپ ۲ زرهی دستور داد که در ساعت ۳ بامداد، با یک واحد سبک در حدود یک تیم گروهانی به نیروهای دشمن که در حوالی امامزاده عباس آرایش حمله گرفته‌اند، حمله بازدارنده‌ای اجرا کند و بعد از زدن ضربت به نیروهای دشمن، به مواضع پدافندی خود عقب‌نشینی نماید.

تیپ ۸۴ که از شمال‌شرقی به مواضع دشمن در عین‌خوش حمله کرده و توانسته بود تا نزدیکی جاده اصلی پیشروی نماید، بعد از متوقف شدن تک، نگران حفظ موفقیت‌های به دست

آمده شد و درخواست نیروی تقویتی کرده بود. قرارگاه کربلا ۲ در پاسخ این درخواست قرارگاه قدس، به تیپ ۸۴ دستور داد با حداکثر تلاش، مواضع متصرفی را نگاه دارد و به هیچ وجه، حق عقب‌نشینی ندارد؛ ضمناً به وی امیدواری داد که نیروهای تقویتی اعزام خواهند شد. احساس خطر در منطقه نبرد عین‌خوش و دشت عباس به قدری جدی شد که قرارگاه کربلا ۲ به تنها یگان احتیاط خود که تیپ ۳۷ مستقل زرهی بود و در جنوب‌غربی شوش استقرار داشت، دستور داد فوراً به منطقه عملیاتی قرارگاه قدس در شمال دشت عباس تغییر مکان دهد و زیر امر قرارگاه قدس قرار گیرد. در ضمن، از عناصر سپاه پاسداران سه گردان اضافه برای تقویت قرارگاه قدس در نظر گرفته و اعزام شدند.

با توجه به اینکه منطقه عملیاتی قرارگاه قدس تا جنوب‌غربی دزفول از نظر مسیر قابل بهره‌برداری، قریب به ۸۰ کیلومتر فاصله داشت و با محدودیت‌های ترابری که نیروهای جمهوری اسلامی داشتند، اجرای این تغییر مکان در مدت زمان کوتاه خالی از اشکال نبود، بنابراین فرمانده قرارگاه مرکزی کربلا ۲ تصمیم گرفت عناصر پیاده نظام نیروی تقویتی را با هلی‌کوپتر به منطقه نبرد شمال دشت عباس و عین‌خوش اعزام کند، تا از عقب رانده شدن عناصر این قرارگاه از مناطق تصرف‌شده جلوگیری شود. به هر حال، از ساعات اولیه روز، نیروهای دشمن در سمت عمومی جنوبی - شمالی در تمام منطقه عملیاتی قرارگاه قدس، به یگان‌های این قرارگاه حمله نمودند.

پاتک دشمن از ساعت ۰۹۰۰ صبح روز ۱۳۶۱/۱/۳، تشدید شد و یگان‌های زرهی دشمن با تلاش چشمگیر توانستند رزمندگان قرارگاه قدس را از حوالی جاده اصلی به سمت شمال عقب برانند. محور اصلی پیشروی نیروهای دشمن در حوالی امامزاده عباس و جنوب تپه‌های کمرسرخ در شمال عین‌خوش بود و به نظر می‌رسید دشمن در نظر دارد با عملیات احاطه‌ای، عناصر قرارگاه قدس را محاصره نموده و سپس منهدم سازد و مانع عقب‌نشینی آنها به ارتفاعات شمال جاده اصلی گردد، ولی نیروهای ایرانی دلاورانه در مقابل پاتک دشمن مقاومت کردند و از مواضع خود در شمال جاده پدافند نمودند. هر قدر زمان جلوتر می‌رفت، فشار دشمن به یگان‌های قرارگاه قدس شدیدتر می‌شد. با وجود این، موقعیت دشمن چندان چشمگیر نبود.

حدود ساعت ۱۳۰۰ روز سوم فروردین‌ماه، دشمن از سمت شرق و جنوب و غرب به دامنه جنوبی ارتفاعات کمرسرخ تک خود را توسعه داد و قسمتی از یگان‌های ایرانی را محاصره نمود، ولی رزمندگان جمهوری اسلامی موفق شدند مواضع خود را همچنان حفظ کنند. در قسمت شرقی این منطقه نبرد و در حوالی امامزاده عباس، فشار دشمن در ساعت ۱۴۰۰ فوق‌العاده

شدید شد و نیروهای دشمن تلاش کردند بعد از عقب راندن نیروهای ایرانی از حوالی امامزاده عباس از سمت جنوب غربی، مواضع رزمندگان را در دامنه جنوبی تپه سرخ دور بزنند. واحدهای زرهی و مکانیزه دشمن به صورت موجی وارد منطقه نبرد دشت عباس و عین خوش می شدند و چنانچه واحدهای دشمن در مقابل نیروهای پدافندی متوقف می گردید، واحد دیگر دشمن آن را دور می زد و حمله خود را به مواضع نیروهای ایرانی ادامه می داد.

همان طور که گفتیم، قرارگاه نصر در سمت شرق قرارگاه قدس در حال نبرد بود و اگر دشمن موفق می شد نیروهای قرارگاه قدس را به عقب بزند، موقعیت قرارگاه نصر به خطر می افتاد؛ لذا تصمیم گرفته شد هرطور شده فشار دشمن را در منطقه قرارگاه قدس کم نمایند و به دشمن ضربه کاری وارد کنند. در بعدازظهر روز سوم فروردین، قرارگاه مرکزی کربلا به قرارگاه عملیاتی نصر دستور داد برای امکان ادامه حمله به سمت غرب، محورهای علی گره زد - حسن بربوطی، محور علی گره زد - ارتفاعات تینه، محور علی گره زد - امامزاده عباس، محور تپه سبز به سمت غرب به موازات رودخانه رفائیه را شناسایی و بررسی کند تا طرح جدیدی برای ادامه حمله به سمت غرب تهیه گردد. بدین ترتیب، تصمیم گرفته شد تیپ ۳۷ زرهی به جای اعزام به منطقه عین خوش، زیر امر لشکر ۲۱ پیاده قرار گرفته و در منطقه عملیاتی قرارگاه نصر وارد عمل گردد.

ساعت ۱۸۳۰ روز سوم فروردین ۱۳۶۱ بود که به منطقه عملیات پای پل کرخه رسیدم و خود را به رئیس رکن ۳ تیپ معرفی نمودم و وضعیت یگان های ارسالی را جویا شدم. فرمانده تیپ ۳۷ جهت شناسایی و توجیه منطقه عملیات و دریافت مأموریت جدید به همراه فرماندهی نیرو با هلی کوپتر به منطقه قرارگاه عملیاتی نصر رفته بود و سرگرد غفار رامین، معاون وی، در پای پل نادری یگان ها را برای عملیات آماده می نمود و دستورات لازم را که از طرف قرارگاه کربلا و فرماندهی تیپ دریافت کرده بود، به فرماندهان یگان ها ابلاغ می کرد. یگان های تیپ ۳۷ زرهی که از آبادان آمده بودند، به تدریج به پای پل نادری رسیده و آماده شرکت در عملیات بودند. تنها گردان ۲۳۷ تانک چیفتن بود که هنوز به طور کامل نرسیده بود و در حال پیاده شدن از روی ماز و کمرشکن های تانک بر بودند. سرگرد زرهی علی عباسی فرمانده گردان ۲۳۹ مختلط تانک ام ۶۰ و ام ۴۷، سروان زرهی محمدرضا نیکخواه عشقی فرمانده گردان ۲۳۷ تانک چیفتن، سروان زرهی کرامت فلاح پیشه فرمانده گروهان سرباز بر ۱۷۷، ستوان یکم تعصب فرمانده گروهان پیاده ۱۹۱ و رؤسای ارکان و افسران مخابرات تیپ ۳۷ حضور داشتند.

تیپ ۳۷ زرهی مأموریت داشت از روی ارتفاعات علی‌گروه‌زد آرایش آفندی گرفته و به سمت شمال دشت عباس تک نموده و بعد از وصول به منطقه نبرد شمال دشت عباس، قسمتی از مأموریت تیپ ۵۸ پیاده ذوالفقار را در تپه‌های شاوریه بر عهده گرفته و به سمت امامزاده عباس حمله نماید. آرایش تیپ ۳۷ بدین‌سان بود که گردان ۲۳۷ تانک چیفتن سمت چپ (جنوب) متکی به جاده آسفالت محور سهره قهوه‌خانه - عین‌خوش در شمال جاده، گردان ۲۳۹ مختلط تانک ام ۶۰ و ام ۴۷ در وسط و گروهان سربازبر ۱۷۷ و گروهان پیاده ۱۹۱ در سمت راست (شمال) به طرف غرب تک نمایند. دسته‌های خمپاره‌انداز ۱۲۰م گردان‌های ۲۳۷ و ۲۳۹ یگان‌های مانوری را پشتیبانی می‌نمودند.

مأموریت که ابلاغ شد، سرگرد عباسی اظهار داشت: «من نه رئیس رکن ۲ دارم، نه به منطقه آشنایی دارم و نمی‌توانم مأموریت را به خوبی انجام دهم!» من که سازماناً افسر عملیات رکن سوم تیپ ۳۷ بودم و تازه از آبادان آمده و در کنار آنها ایستاده و قبل از انقلاب در گردان ۲۸۳ سوارزرهی لشکر ۹۲ خدمت کرده و به منطقه عملیات کاملاً آشنا بودم، زیر لب گفتم «وجدانم می‌گوید بروم جلو به عباسی کمک کنم.» ستوان گنجور یکی از افسران مخابرات تیپ که در کنار من ایستاده و حرف مرا شنیده بود، گفت: «اگر تو بروی من هم به همراه تو خواهیم آمد.» سرگرد ناصر محب‌اصفهان‌ی معاون رکن ۳ تیپ این سخنان را شنید و رو به من کرد و گفت «می‌روی؟» جواب دادم: «به خاطر وطنم آری، می‌روم.» ناگهان سرگرد محب این حرف مرا به سرگرد رامین زد و او هم ضمن تشکر از من، مرا به سرگرد عباسی معرفی کرد و گفت بفرمایید. این به عنوان معاون گردان با شما خواهد آمد. با منطقه هم آشنایی دارد.

حوالی ساعت ۲۰۰۰ بود که جلو تانک‌های گردان ۲۳۹ از پای پل نادری به سمت سهره قهوه‌خانه و تپه‌های علی‌گروه‌زد به راه افتادم و هدایت گردان را در دست گرفتم. یکی دو کیلومتر که از پل نادری دور شدیم، در نزدیکی آبادی سرخه‌نادری، یک دستگاه تانک چیفتن از روی کمرشکن حامل آن پرت شد و واژگون گردید و عبور و مرور روی جاده قطع شد و ترافیک عجیبی به وجود آمد. بالأخره به کمک سه دستگاه تانک ام ۶۰ و سیم بکسل‌های بلند، تانک واژگون‌شده را سرپا کرده و راه را باز نموده و به حرکت خود ادامه دادیم.

ساعت در حدود ۲۱۰۰ بود که روی ارتفاعات علی‌گروه‌زد رسیدیم و آرایش تاکتیکی را گرفته و منتظر فرمان حمله و صدور رمز تک ایستاده بودم که ناگهان در تاریکی شب، فردی مرا صدا کرد و گفت: «جناب سرگرد پیروزان! ما می‌خواستیم بیاییم و از نزدیک به شما تبریک درجه بگوییم،

ولی عملیات به ما این اجازه را نداد؛ ان شاء الله پس از گرفتن هدف سایت که آرزوی شما بود، می‌آییم در آنجا و دو تبریک به شما خواهیم گفت.» دقت که کردم در تاریکی شب و در آن لحظه حساس، صاحب صدا را دیدم و کسی جز دو نفر سرهنگ آن زمان و سرتیپ دوم ستاد بازنشسته امروز معین وزیری و مسعود بختیاری نبودند.

بالآخره در ساعت ۰۱۰۰ بامداد روز چهارم فروردین ۱۳۶۱، تیپ ۳۷ زرهی به همراه عناصری از لشکر ۲۱ و نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با رمز «یا زهرا علیهاالسلام» به منظور انهدام دشمن و پاکسازی منطقه از لوٹ وجود متجاوز به منطقه بین تپه‌های علی‌گره‌زد در شرق و ارتفاعات تینه در غرب، به سمت دشت عباس تک نمودند. در طرح عملیاتی جدید، تیپ ۳۷ مأموریت داشت بعد از وصول به منطقه نبرد شمال دشت عباس، قسمتی از مأموریت تیپ ۵۸ ذوالفقار را در تپه‌های شاوریه بر عهده بگیرد و به سمت امامزاده عباس حمله نماید و سپس به اتفاق عناصر قرارگاه نصر در ارتفاعات تینه و عین‌خوش با یگان‌های قرارگاه عملیاتی قدس عمل الحاق را انجام دهند.

در حدود ساعت ۰۵۰۰ بامداد روز چهارم فروردین، گردان ۲۳۹ مختلط تانک مختلط ام ۶۰ و ام ۴۷ به همراه گروهان ۱۷۷ سربازبر و گروهان پیاده ۱۹۱ به منطقه نبرد دشت عباس رسیده و بلافاصله اقدام به تک نمودند. درگیری بسیار شدید و پدافند دشمن در این منطقه لایه به لایه بود و نیروهای عراقی به شدت مقاومت می‌نمودند؛ اما بالأخره از ساعت هفت صبح موفق شدیم مقاومت دشمن را در هم بشکنیم و در حدود ساعت ۰۷۱۰ بامداد، وارد امامزاده عباس شدیم و نیروهای عراقی عقب نشستند. از آنجا که یگان‌های قرارگاه نصر که در مسیر شرقی - غربی پیشروی می‌کردند، نتوانسته بودند نیروهای دشمن را از مواضع خط مقدم عقب برانند، فرمانده قرارگاه نصر به منظور هماهنگی بین یگان‌ها به تیپ ۳۷ زرهی دستور داد مواضع اشغالی حوالی امامزاده عباس را نگه دارد تا سایر یگان‌های این قرارگاه پیشروی کنند و دشمن را از جنوب تپه‌های علی‌گره‌زد عقب برانند و به خط پیشروی امامزاده برسند؛ لذا تیپ ۳۷ زرهی از ساعت ۰۷۳۰، در مواضع اشغالی آرایش دفاعی تعجیلی گرفت و متوقف گردید. متأسفانه در این پیشروی تیپ ۳۷، گردان ۲۳۷ تانک چیفتن به علت عدم کنترل و ضعف فرماندهی، دسته خمپاره‌انداز ۱۲۰م خود را که جلوتر از گروهان‌های رزمی حرکت می‌کرد، به همراه سه نفر ستوان دوم فارغ‌التحصیل دانشکده افسری که سرمایه بارزش و فرماندهان آینده ارتش جمهوری اسلامی ایران بودند، از دست داد. روانشان شاد و یادشان گرامی باد.



گردان ۲۳۷ تانک چیفتن در ابتدای کار نتوانسته بود در تاریکی شب به همراه گردان ۲۳۹ جلو بیاید و فکر می‌کرد درست پیشروی نموده و این گردان ۲۳۹ مختلط تانک است که پیشروی نکرده است. فرمانده گردان ۲۳۷ تانک چیفتن به طور مداوم در پشت دستگاه بی‌سیم اظهار می‌کرد که به این پیروزان ... شده بگویید بیاید جلو! در صورتی که، به علت آشنایی من به منطقه، مسافت زیادی از او پیش افتاده و در امامزاده عباس بودم. فرمانده تیپ در ساعت ۰۸۰۰ چهارم فروردین، با سرگرد حسین حاتمی رئیس رکن ۳ تیپ ۳۷ جهت بازدید از خط پدافندی و تحقیق درباره پیام‌های فرمانده گردان ۲۳۷ چیفتن به خط مقدم جبهه آمد و اشتباه وی را مشاهده نمود و به وی گفت «این تو هستی که به جلو نرفته‌ای و باید فوراً خود را به امامزاده عباس برسانید و در امتداد دیگران به پدافند مشغول شوید.» در این میان، گروهان سربازبر ۱۷۷ به همراه گروهان پیاده ۱۹۱ که در سمت راست و شمال منطقه بود، وارد آبادی دچه شد و این منطقه را از وجود دشمن پاکسازی نمود و تعداد ۵۰ نفر از نیروهای عراقی را به اسارت گرفت و به عقب تخلیه نمود. در این زمان، قرارگاه کربلا ۲ به قرارگاه قدس دستور داد تیپ ۲ زرهی دزفول را سریعاً به سمت جنوب اعزام کند تا در خط گسترش تیپ ۳۷ زرهی قرار گیرد و جناح غربی منطقه نبرد در دشت عباس تأمین گردد.

تیپ ۳۷ زرهی به محض توقف زیر آتش شدید توپخانه دشمن قرار گرفت و از لحاظ پاتک احتمالی دشمن مورد تهدید واقع شد و درخواست پشتیبانی وسایل سنگین مهندسی و آتش توپخانه نمود و بدین ترتیب، تلاش اصلی پشتیبانی قرارگاه نصر به تیپ ۳۷ زرهی اختصاص داده شد و نظر فرمانده قرارگاه به آن منطقه جلب گردید و حتی قسمتی از مقدرات آتش پشتیبانی قرارگاه قدس به منطقه تیپ ۳۷ داده شد.

در ساعت ۰۸۳۰ بامداد، تیپ ۲ زرهی دزفول از سمت غرب به منطقه تیپ ۳۷ در دشت عباس نزدیک شد و تیپ ۵۸ ذوالفقار هم وارد دشت عباس شد و بدین ترتیب، خط پدافندی پیوسته‌ای در شمال جاده در دشت عباس برقرار گردید. فرمانده گردان ۲۳۷ تانک چیفتن هم شخصاً به پاسگاه فرماندهی گردان ۲۳۹ تانک آمده و پس از مشاهدات خط پدافندی، از کرده خود پشیمان شده و عذرخواهی نمود و واحد خود را به جلو آورد و در امتداد ما قرار گرفت. قبل از جلو آمدن گردان ۲۳۷ تانک، یک دستگاه تانک روسی در فاصله ما تا جاده آسفالت به طرف غرب در حال تیراندازی بود و من نمی‌دانستم که مربوط به کدام یگان است؟ به طرف او که رفتم،

متوجه شدم از بچه‌های سپاه است و این تانک را به غنیمت گرفته و در همانجا رو به دشمن کرده و با آنها در حال جنگ است.

موقع برگشتن مشاهده کردم یک دستگاه تانک ام ۴۷ در منطقه مانده و اطراف آن هم خودروهایی حامل مهمات که توسط دشمن مورد هدف قرار گرفته و در حال انفجار و سوختن می‌باشند وجود دارد. به نظر نمی‌رسید که تانک مورد نظر از کار افتاده باشد؛ لذا با خدای خود راز و نیاز کرده و گفتم: «بار خدایا! این تانک از مالیات دست‌رنج بیوه زنی خریداری شده که با رخت‌شویی و کارگری امرار معاش می‌کند؛ انصاف نیست این چنین از بین برود؛ به من کمک کن تا آن را به عقب بیاورم.» حدود چند دقیقه، دیگر انفجاری روی نداد و من فوراً به داخل دهلیز راننده آن رفته و تانک را که همچنان روشن و فاقد خدمه بود حرکت داده و به پاسگاه فرماندهی گردان ۲۳۹ آوردم. این تانک در اثر خرابی توپ برای خدمه آن مورد استفاده نبوده و ناچار پرسنل برای اینکه سایرین فکر نکنند که تانک‌های رزمندگان اسلام از مقابل دشمن به عقب می‌روند، تانک را در محل رها کرده و به دنبال مکانسین بر جک و سلاح تانک رفته بودند. در ضمن، اخلاق مرا هم در اوایل جنگ در پای پل نادری در روز ۱۳۵۹/۷/۲۳ دیده و یا شنیده بودند که در مورد عقب آمدن تانک از جلو دشمن گذشت ندارم. بالأخره تانک در همان خط مقدم درست شد و رو به دشمن موضع گرفت و چندین تانک و ادوات زرهی دشمن را نابود نمود. متأسفانه در اثر عدم موفقیت پیشروی یگان‌های قرارگاه نصر در محورهای شرقی - غربی، یگان‌هایی که در دشت عباس درگیر شده بودند، از جمله تیپ ۳۷ زرهی تحت فشار شدید دشمن قرار گرفته و مورد هجوم موشک‌اندازهای مالیوتکا و شکارچیان تانک واقع و زمین‌گیر شدند و هماهنگی بین تیپ‌های ۵۸ پیاده ذوالفقار و رزمندگان سپاه پاسداران و تیپ ۳۷ زرهی مختل گردید و عناصر پیاده نظام که با استفاده از شیارهای موجود در منطقه، با شجاعت کافی پیشروی می‌کردند، نمی‌توانستند از همکاری و پشتیبانی تانک‌ها و ادوات زرهی برخوردار گردند.

در ساعت ۱۱۰۰، ارتفاعات ابوصلیبی خات و تأسیسات رادار به دست رزمندگان اسلام افتاد و دشمن به ناچار، در حوالی روستای حسن بربوطی وسایل و تجهیزات خود را منهدم ساخت تا به دست نیروهای ایرانی نیافتد. در این حال، علاوه بر اینکه روحیه فرماندهان ارتش عراق در هم ریخته و تصمیمات عجیب می‌گرفتند، تعداد زیادی به دست رزمندگان اسلام اسیر شدند و در نتیجه، این‌گونه اعمال فشار دشمن در منطقه دشت عباس از روی تیپ ۳۷ و تیپ ۵۸ ذوالفقار و رزمندگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برداشته شد. به طوری که، در ساعت ۱۳۱۰، دشمن

در منطقه ما فعالیتی نداشت و تیپ‌های ۳۷ زرهی و ۵۸ ذوالفقار حالت پدافندی اتخاذ کردند. با شروع تاریکی شب و بارندگی شدید در منطقه نبرد، تحرک خودروها و حتی جابه‌جایی نفرات پیاده در زمین‌های گل‌آلود با مشکلات فراوان روبه‌رو گردید و به ناچار، فعالیت بین نیروهای متخاصم فروکش کرد و هر دو طرف به حالت پدافندی درآمدند و فقط توپخانه‌های موجود در منطقه به فعالیت خود ادامه می‌دادند.

با آغاز روز پنجم فروردین، تیپ ۳۷ زرهی و تیپ ۵۸ ذوالفقار و تیپ محمد رسول‌الله سپاه پاسداران از زیر امر قرارگاه نصر خارج شدند و زیر امر قرارگاه قدس قرار گرفتند. در ساعت ۰۹۰۰ پنجم فروردین در مواضع پدافندی دشت عباس بودیم که در ارتفاعات ابوغریب تحرکات و جابه‌جایی تانک‌ها و ادوات زرهی دشمن را مشاهده کردیم و در حالی که تعدادی از تانک‌ها روی خودروهای کمرشکن و تعدادی روی شنی‌های خود از طرف عین‌خوش به سمت ارتفاعات تینه و سایت‌های ۴ و ۵ در حرکت بودند، مشاهده شدند. از وضعیت نیروهای دشمن چنین به نظر می‌رسید که دشمن قصد دارد عملیات عقب‌نشینی تعجیلی و یا عقب‌روی انجام دهد، زیرا به خوبی احساس کرده بود توان مقاومت در مقابل رزمندگان ایرانی را ندارد و قبل از نابودی کامل، باید خود را نجات دهد.

اندکی بعد از نیمه شب و در اوایل روز ششم فروردین ماه، قرارگاه مرکزی کربلا ۲ نیز اعلام نمود صدای حرکت یگان‌های زرهی دشمن در منطقه قرارگاه عملیاتی نصر به گوش می‌رسد و این پیام نمایانگر تأیید مشاهدات جابه‌جایی تانک‌های دشمن در ارتفاعات ابوغریب بود و ثابت می‌کرد که دشمن منطقه را ترک کرده و در حال عقب‌نشینی است. در طول منطقه عملیات فتح‌المبین وضعیت دشمن هر لحظه رو به وخامت می‌گذاشت و نیروهای عراقی یا به دست نیروهای ایرانی اسیر می‌شدند و یا در اثر پایین بودن روحیه و عدم کنترل فرماندهان، خود را به نیروهای ایرانی تسلیم می‌کردند.

روز هفتم فروردین ماه ۱۳۶۱ روز سرنوشت‌سازی در سال‌های دفاع مقدس محسوب می‌شود، زیرا در نبردهای این روز، نیروهای جمهوری اسلامی ایران موفق شدند خطوط مستحکم دفاعی دشمن را در تپه‌های ابوصلیبی خات و تأسیسات رادار درهم بشکنند و بخشی از آنها را منهدم و بخشی را تا دوسلک و چنانچه عقب برانند و ۷۰۰۰ نفر از افراد دشمن را به اسارت بگیرند. وضعیت دشمن کاملاً آشفته شده بود و نیروهایی که در جلو یگان‌های ایرانی قرار گرفته بودند، واحد به واحد تسلیم می‌شدند و یا فرار می‌کردند.

با توجه به تلاش فوق‌العاده‌ای که عناصر قرارگاه نصر شامل «لشکر ۲۱ پیاده حمزه و عناصر سپاه پاسداران و همچنین تیپ‌های ۳ لشکر ۹۲، ۳۷ زرهی و ۵۸ پیاده ذوالفقار در عملیات آن روز انجام دادند، تا ساعت ۱۲۰۰ نقاط حساس تمام منطقه عملیات در تپه‌های علی‌گره‌زد و رادار و جنوب‌غربی دشت عباس تصرف و تأمین گردید و هم‌زمان با این موفقیت‌های فوق‌العاده، عناصر قرارگاه‌های نصر و قدس نیز از سمت شمال دشت عباس به سمت تپه ۲۰۲ و تنگ ابوغریب پیشروی کردند و آن منطقه را از وجود دشمن پاک نمودند و از ساعت ۱۳۰۰ به بعد، پیشروی نیروهای ایرانی از دور افتاد و رزمندگان پیروز و سلحشور ایران مشغول پاکسازی و اسیر نمودن عناصر باقیمانده دشمن در منطقه عملیات شدند. از ساعت ۱۵۰۰ هفتم فروردین‌ماه، وضعیت منطقه نبرد رو به آرامش گذاشت و به تدریج حالت سکون و رکود در منطقه نبرد ایجاد شد و بار دیگر وضعیت پدافندی ایجاد گردید و ادامه نبرد برای تکمیل پاکسازی منطقه غرب شوش و دزفول از وجود نیروهای متجاوز به روز بعد موکول گردید.

در هشتم فروردین، دشمن هنوز در منطقه عین‌خوش در حال تلاش بود و دست به تکه‌هایی می‌زد تا بلکه نیروهای ایرانی را از مواضع اشغالی خارج نموده و به عقب براند. فرمانده قرارگاه قدس پیشنهاد کرد برای دفع پاتک دشمن تیپ ۵۸ پیاده ذوالفقار از سمت چپ (جنوب) تیپ ۲ زرهی به طرف تنگ ابوغریب پیشروی نموده و جناح چپ تیپ ۲ زرهی را بپوشاند. فرمانده قرارگاه کربلا ۲ تیپ ۳۷ زرهی را زیر امر قرارگاه قدس قرار داد تا در تقویت تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ قرار گیرد و تنگ ابوغریب تأمین شود. این امر در ساعت ۱۲۰۰ روز هشتم فروردین‌ماه ۱۳۶۱ انجام گرفت، ضمن اینکه تیپ ۵۸ پیاده ذوالفقار که زیر امر قرارگاه نصر بود، به طرف غرب پیشروی کرد. در این زمان هم تیپ ۳۷ زرهی با تیپ ۲ زرهی دزفول به سمت ارتفاعات ابوغریب تک نموده و با انهدام تانک‌های دشمن و به اسارت گرفتن ۱۵۰ تن از نفرات دشمن و به غنیمت گرفتن ۲۵ دستگاه تانک و نفربر دشمن او را به عقب رانده و تنگ ابوغریب را تأمین کردند.

در ساعت ۱۴۴۰ روز هشتم فروردین، اطلاع رسید که نیروهای دشمن از تپه برغازه به طرف غرب و به سمت رودخانه دویرج و فکه در حال عقب‌نشینی هستند و بدین ترتیب، در ساعت ۱۷۰۰، آخرین موضع مقاومت دشمن در هم شکسته شد و نیروهای رزمنده ایرانی به آخرین حد پیشروی تعیین شده در دستور عملیاتی کربلا ۲ که دامنه غربی ارتفاعات تینه و دوسلک و رقابیه به نام خط سرخ بود، رسیدند و مأموریت پیش‌بینی شده نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در عملیات فتح‌المبین با پیروزی قاطع به انجام رسید.

بقیه مدت روز هشتم و تمامی روز نهم فروردین ماه ۱۳۶۱ صرف پاکسازی منطقه از وجود نیروهای باقیمانده دشمن و تحکیم هدف گردید.

نتیجه عملیات فتح‌المبین تا پایان عملیات در روز هشتم فروردین ۱۳۶۱ عبارت بود از:

- ۱- آزادسازی بیش از ۲۲۰۰ کیلومتر مربع از غرب رود کرخه تا ارتفاعات حمیرین.
- ۲- بیرون راندن دشمن از سرزمین‌های اشغالی تا نزدیکی مرزهای بین‌المللی در منطقه فکه و غرب رودخانه دویرج.
- ۳- انهدام کامل ۴ لشکر زرهی و مکانیزه و پیاده دشمن شامل تیپ‌های ۱ و ۱۷ مکانیزه و تیپ‌های ۳۴ و ۵۱ زرهی از لشکر ۱ مکانیزه و تیپ‌های ۲۴ مکانیزه و ۱۷ زرهی از لشکر ۱۰ زرهی.
- ۴- آسیب رساندن به تیپ‌های ۱۲ و ۶۰ زرهی و ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۹۳، ۹۶، ۴۲۳، ۴۲۴ و ۵۰۵ پیاده و یگان‌های توپخانه.

۵- انهدام چند صد دستگاه خودرو زرهی و چرخدار و توپخانه و انواع مهمات دشمن.

۶- به غنیمت گرفتن چند صد دستگاه ادوات زرهی و خودرو چرخدار و توپخانه دشمن.

۷- به دست آوردن انواع مهمات تانک و توپخانه دشمن در منطقه عملیات.

۸- به اسارت گرفتن ۱۵ هزار نفر از افراد دشمن.

۹- خارج شدن شهرهای اندیمشک و دزفول و جاده مواصلاتی دزفول به اهواز از زیر آتش توپخانه دشمن و تصرف سایت‌های ۴ و ۵ واقع در ارتفاعات ابوصلیبی خات، که صدام گفته بود در صورت تصرف آنها توسط ایرانیان، کلید شهر بصره یا بغداد را به آنها می‌دهم؛ ولی نداد!

۱۰- ایجاد اعتماد به نفس در تمامی رزمندگان، به ویژه فرماندهان برای تداوم بخشیدن به عملیات تهاجمی.

۱۱- تغییر سرنوشت جنگ به نفع ایران و فروپاشی رؤیای قادسیه صدام.

کسب پیروزی در عملیات بزرگ فتح‌المبین و بازپس‌گیری بخش وسیعی از مناطق اشغالی، از جمله ایستگاه رادار دهلران و سایت‌های ۴ و ۵ موشکی نیروی هوایی در شمال خوزستان موجب تقویت روحی و انسجام نیروها برای انجام عملیات بعدی شد.

در این عملیات نهایی، نقش سپاه پاسداران و نیروهای مردمی بسیار ارزنده و چشمگیر بود و در هر کجا و در هر لحظه، حضور مردم کاملاً مشهود بود. در پایان عملیات، وضعیت چنان تثبیت شده بود که فرارگاه مرکزی کربلا ۲ دستور داد لشکر ۷۷ پیاده با زیر امر گرفتن تیپ ۸۴ خرم‌آباد

مسئولیت منطقه غرب دزفول را به عهده گرفته و سایر نیروها به منطقه کربلا ۳ (خرمشهر) عزیمت نمایند. با صدور این دستور، از تاریخ ۱۳۶۱/۱/۹، وضعیت نیروها در منطقه عملیات کربلا ۲ در غرب دزفول به شرح زیر درآمد:

- ۱- لشکر ۷۷ پیاده با زیر امر گرفتن تیپ ۸۴ پیاده مسئولیت منطقه غرب دزفول را بر عهده گرفت و در امتداد ارتفاعات شمال عین خوش، ارتفاعات تینه، برغازه، رقابیه و میشداغ گسترش یافت و گروه ۳۳ توپخانه در پشتیبانی لشکر ۷۷ در همان منطقه باقی ماند.
- ۲- لشکر ۲۱ پیاده در منطقه تجمعی واقع در محلی به نام سبزاب در جنوب غربی اندیمشک مستقر و آماده حرکت به منطقه اهواز گردید.
- ۳- لشکر ۹۲ زرهی با زیر امر گرفتن تیپ ۵۵ هوابرد و تیپ ۳۷ زرهی تغییر مکان خود را به منطقه عمومی اهواز آغاز نمود و در منطقه جدید، تیپ ۴۰ سراب را زیر امر خود گرفت.
- ۴- تیپ ۵۸ پیاده ذوالفقار به منطقه سوسنگرد حرکت نمود و زیر امر لشکر ۱۶ زرهی قرار گرفت.
- ۵- نیروهای سپاه پاسداران از منطقه رها شدند تا خود را برای عملیات آینده مهیا و آماده نمایند.

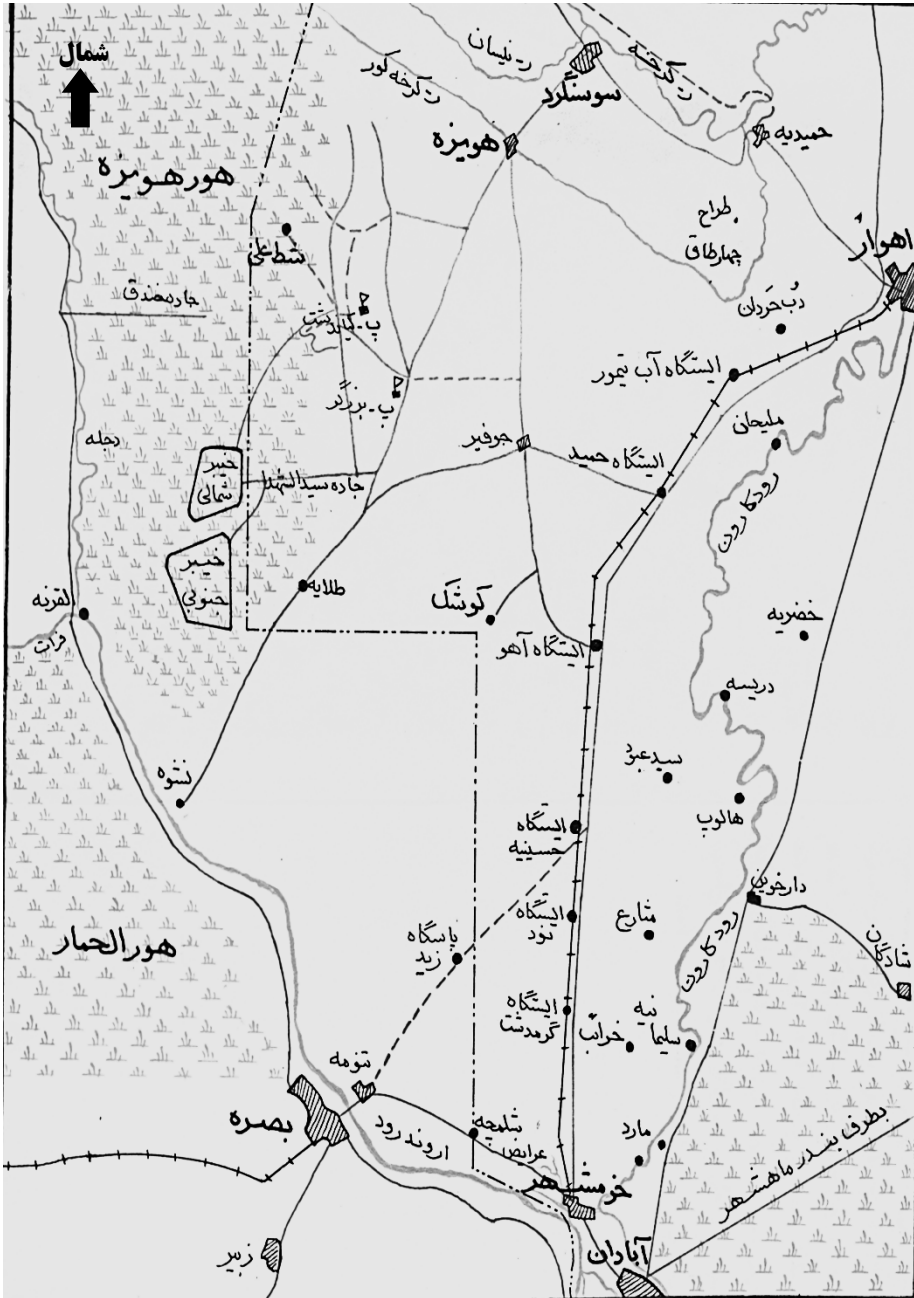
## عملیات بیت المقدس

بعد از عملیات فتح المبین، روحیه بسیار عالی بر رزمندگان ایرانی حاکم بود و قوت و اطمینان خاصی برای ادامه نبرد داشتیم. در آن زمان، بیشتر از همه، بُعد روحی و روانی بر ما حاکم بود تا عوامل دیگر. درست برعکس همین حالت را می‌شد در دشمن مشاهده نمود و به تناسب همین روحیه و توانمندی که در جبهه ما به وجود آمده بود، در جبهه دشمن ضعف و ناامیدی به وجود آمده و دشمن در مواضع انفعالی قرار گرفته بود و این دلیل پیروزی رزمندگان اسلام می‌شد.

فرماندهان تیپ ۳۷ زرهی و سایر یگان‌های موجود در منطقه به علت اینکه عملیات فتح المبین چندین روز متوالی تداوم داشت و در نتیجه طولانی شدن جنگ، پرسنل خسته شده و در حال حاضر، در مواضع پدافندی مستقر بودند، تصمیم گرفتند تعدادی را روانه مرخصی کنند تا هم رفع خستگی نمایند و هم در ایام عید در کنار خانواده‌های خود باشند و سفیر شادی پیروزی‌های بدست آمده برای مردم ایران در سراسر کشور عزیز باشند.

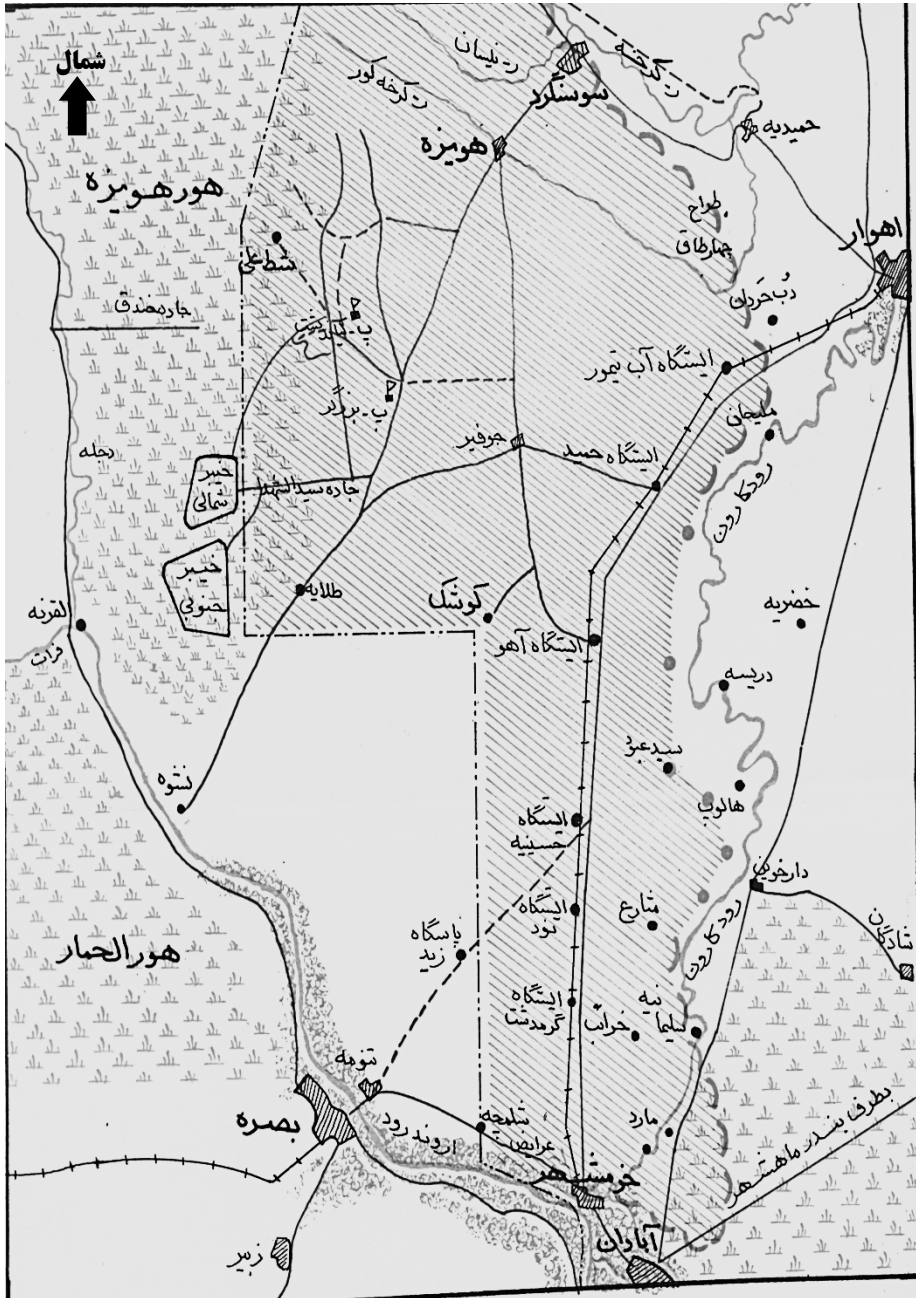
در همین راستا، من هم یک هفته به مرخصی آمدم. ولی در غیاب من، سرگرد علی عباسی فرمانده گردان ۲۳۹ تانک مختلط ام ۶۰ و ام ۴۷ ترکش خورد و به عقب جبهه و بیمارستان اعزام گردید و سروان بهرام‌زاده سرپرستی گردان را به عهده گرفت.

در تاریخ دهم فروردین ۱۳۶۱، به تیپ ۳۷ زرهی ابلاغ گردید که سریعاً به منطقه اهواز حرکت کرده و منطقه تجمعی را در ارتفاعات فولی آباد واقع در غرب اهواز اشغال نماید و آماده اجرای عملیات در منطقه کربلا ۳ (عملیات بیت المقدس) گردد. پس از خاتمه مرخصی و آمدن به اهواز، به منطقه تجمع گردان ۲۳۹ تانک رفته و با تلاش شبانه‌روزی، تانک‌ها و خودروهای آسیب‌دیده و تعمیراتی را آماده نبرد نموده و در عین حال، شروع به شناسایی‌های اولیه از منطقه عملیات احتمالی آینده نمودیم.



منطقه عمومی عملیات بیت المقدس در جنوب غربی اهواز - خرمشهر



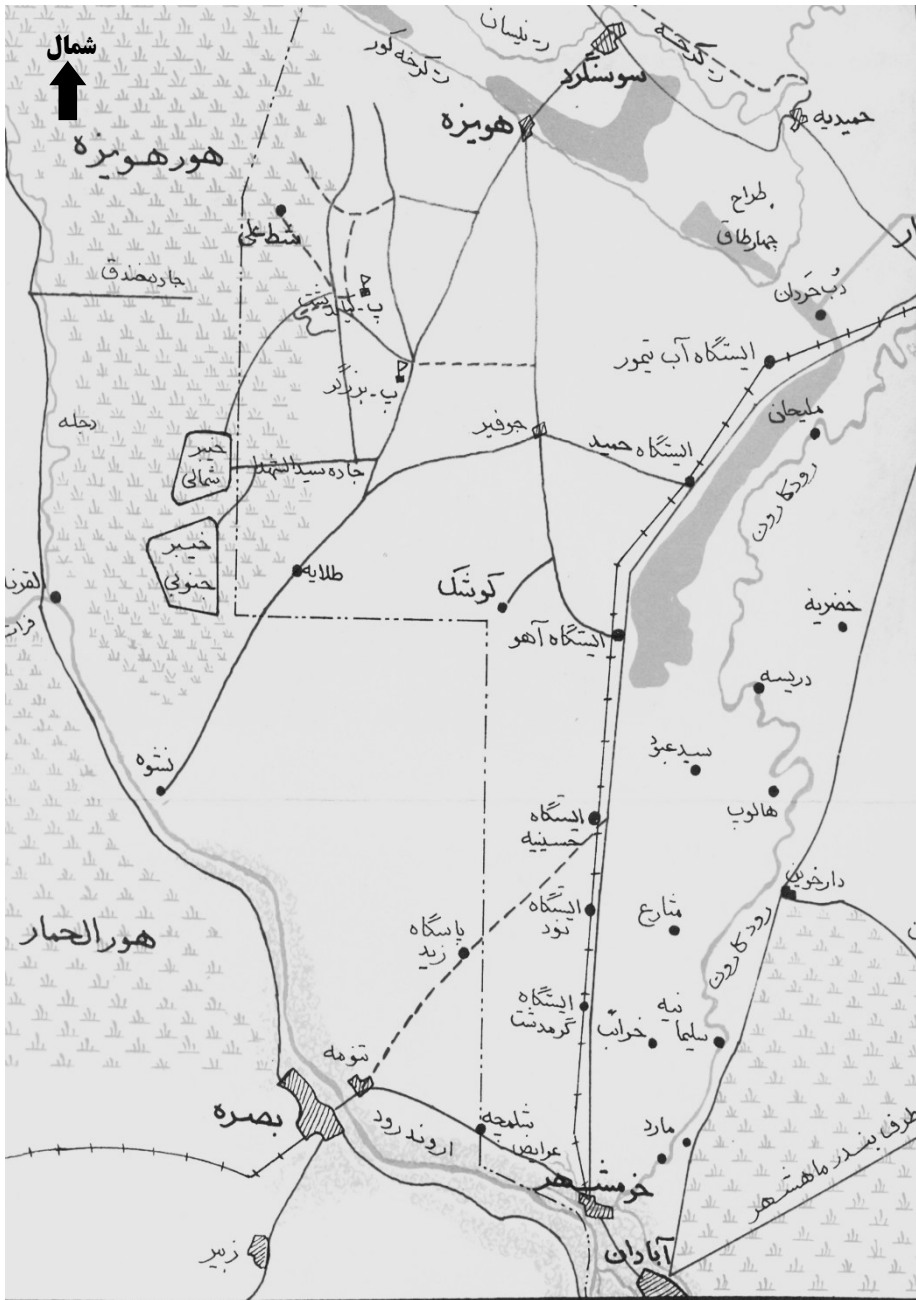


حداکثر پیشروی نیروهای عراقی در منطقه جنوب غربی اهواز - خرمشهر

قرارگاه عملیاتی کربلا ۳ منطقه وسیعی را برای عملیات بیت‌المقدس در نظر گرفته بود که از طرف شمال به رودخانه‌های نیسان و کرخه‌کور، از طرف شرق به رودخانه کارون، از طرف جنوب به شهر خرمشهر و اروندرود، از طرف مغرب به کرانه‌های هورالعظیم و هورالهویزه و از حوالی نشو تا بصره در خاک عراق محدود بود که مساحتی در حدود ۶۰۰۰ الی ۸۰۰۰ کیلومترمربع را دربرمی‌گرفت. به طور کلی، زمین‌های منطقه عملیات صاف و هموار و فاقد برجستگی برای اختفاء و پوشش بوده و انواع حرکات پیاده و خودرویی را برای یگان‌ها تسهیل می‌نمود.

از بعد از عملیات غرب اهواز و منطقه سوسنگرد در دی‌ماه ۱۳۵۹، به منظور جلوگیری از حملات احتمالی دشمن به اهواز، فرماندهان و مسئولین منطقه در پی بررسی‌ها و مطالعات زیاد، با همکاری مسئولین و مهندسين سازمان آب خوزستان طرحی را تهیه و اجرایی کردند که آب رودخانه‌های کارون و کرخه را با پمپاژ به زمین‌های غرب کارون و جنوب کرخه هدایت نمودند و بدین طریق، موانع مصنوعی در جلو نیروهای دشمن ایجاد شد و در نیروهای پدافندی صرفه‌جویی شایان توجهی نمودند و این آب‌گرفتگی‌ها تا آغاز عملیات بیت‌المقدس همچنان وجود داشت.

از اواخر سال ۱۳۶۰، با توجه به طرح‌های عملیاتی و اینکه نیروهای جمهوری اسلامی ایران به حالت آفندی درآمده بودند، مناطق آب‌گرفته، به ویژه برای عملیات طرح کربلا ۳ (عملیات بیت‌المقدس) فضای مانوری نیروهای آفندی خودی را محدود و در عوض به پدافند دشمن در منطقه کمک می‌نمود؛ لذا از سازمان آب خوزستان که مجری طرح‌های آب‌گرفتگی بود، خواسته شد که ادامه جریان آب را به مناطق یادشده متوقف نمایند. با قطع جریان آب، مناطق آب‌گرفته که به صورت دریاچه‌های تقریباً کوچک و بزرگ مجزایی درآمده بودند، شروع به خشک شدن نمود، ولی به علت تبعیت از تدبیر سرعت در آمادگی و اجرای عملیات، عملاً از این خشک شدن که نیاز به چندین ماه زمان داشت، هیچ استفاده‌ای نگردید.



وضعیت مناطق آب گرفته در غرب و جنوب غربی اهواز قبل از عملیات بیت المقدس

نیروهای عراقی قبل از عملیات بیت المقدس به شرح زیر گسترش داشتند، ولی اندکی قبل از آغاز عملیات و در حین اجرای آن توسط یگان‌های اضافی تقویت شدند:

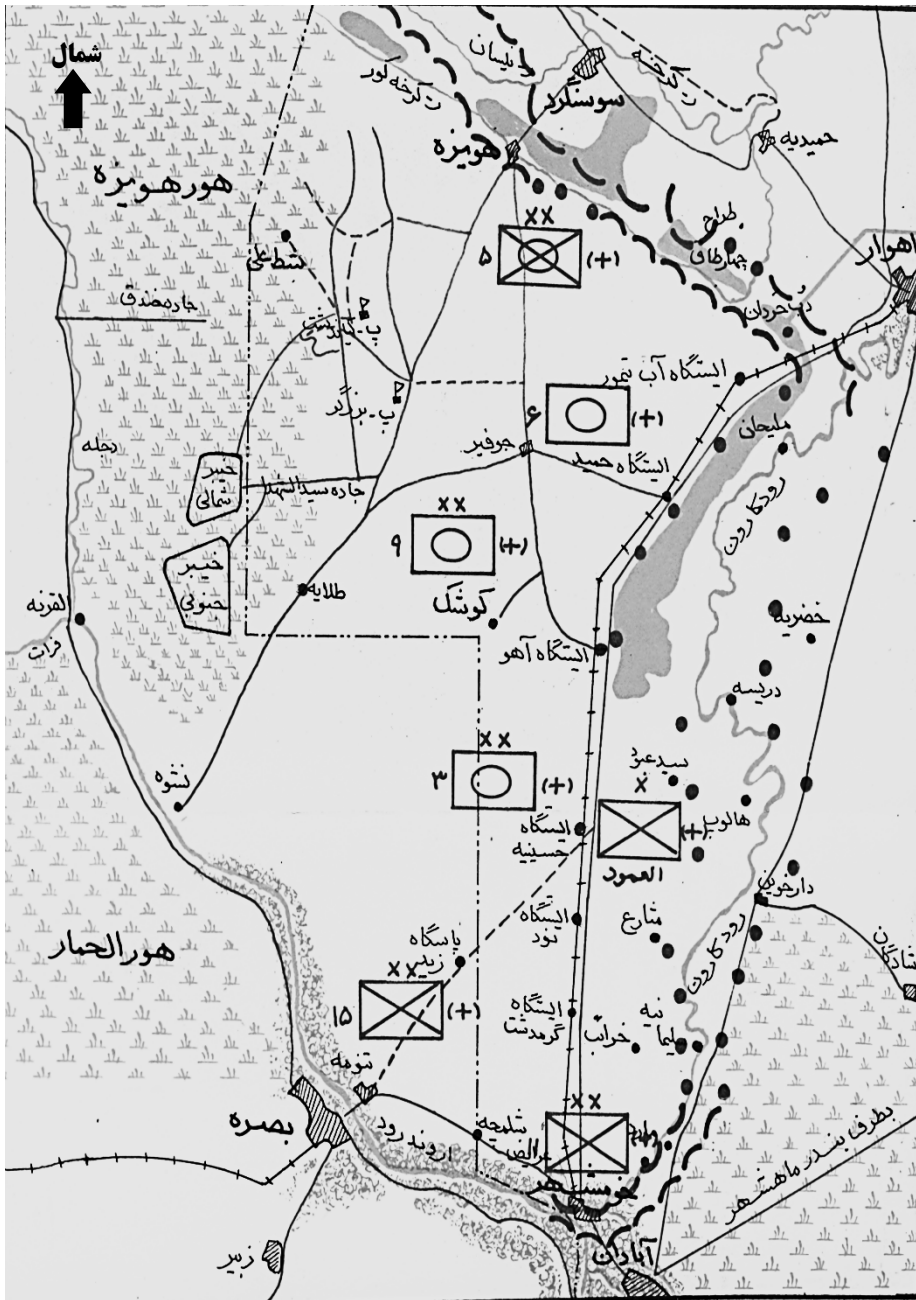
۱- در جنوب رودخانه‌های کرخه‌کور و نیسان: لشکرهای ۵ مکانیزه و ۶ زرهی و تعدادی تیپ‌های پیاده در امتداد رودخانه‌های کرخه‌کور و نیسان با اتکاء به موانع رودخانه‌ای بسیار مستحکم، همچنین در جنوب غربی اهواز تا حوالی ایستگاه آهو در پناه آب‌گرفتگی غرب کارون مستقر شده و پدافند می‌نمودند. استقرار یگان‌های زرهی در حوالی جفیر به عنوان احتیاط، مؤید این نکته بود که دشمن مصمم است سرسختانه از مواضع خود پدافند و هرگونه رخنه احتمالی توسط نیروهای جمهوری اسلامی ایران را با پاتک‌های سنگین زرهی درهم کوبیده و ترمیم نماید.

۲- در جنوب مناطق آب‌گرفته تا سلمانیه: در این منطقه که حدوداً مقابل دارخوین قرار داشت، یگان تأمینی دشمن به استعداد یک تیپ به صورت یک پرده پوشش و به فاصله ۶ تا ۷ کیلومتری از کرانه غربی رودخانه کارون گسترش یافته بودند.

۳- در اطراف شهر خرمشهر: لشکر ۱۱ پیاده عراق تقویت شده با یگان‌های پیاده و زرهی، پدافند از خرمشهر و مناطق اطراف آن را با اتکاء به رودخانه کارون در شرق و جنوب خاکریزهای مستحکم در شمال و غرب عهده‌دار بود و وضعیت موجود نشان می‌داد که دشمن هیچ‌گونه رخنه‌ای به سمت خرمشهر را نمی‌پذیرد و قصد او نگهداری قاطع خرمشهر است.

۴- جنوب جفیر و غرب جاده اهواز - خرمشهر: یگان‌های زرهی و مکانیزه تقویتی و احتیاط متجاوز از لشکرهای ۳ و ۹ زرهی به صورت مجزا در مناطق یادشده گسترش یافته و در صورت نیاز یگان‌های درگیر، خط مقدم را تقویت و یا هرگونه رخنه مواضع مقدم را سریعاً ترمیم نمایند.

به طور خلاصه، دشمن در جبهه‌های نیسان و کرخه‌کور و خرمشهر در مواضع پدافندی مستحکم و پیوسته و در عمق، ولی در منطقه بین دریسه تا سلمانیه به صورت پرده پوشش گسترش یافته بود.



آخرین وضعیت خط تماس و گسترش نیروهای متجاوز قبل از عملیات بیت المقدس

فرمانده نیروی زمینی ارتش بر این اعتقاد بود که پس از عملیات طریق القدس و فتح المبین، عراق به احتمال بسیار زیاد ادامه اشغال سایر مناطق را جایز ندانسته و به زودی نیروهای خود را به خاطر تزلزل شدید روحیه پرسنل و بیم از فرار دسته جمعی آنان از جبهه‌ها و همچنین هراس از حملات گسترده‌تر نیروهای جمهوری اسلامی، به عقب خواهد برد و لذا به منظور وارد ساختن ضربه‌ای مؤثر به ارتش عراق، باید قبل از اینکه اقدام به عقب‌نشینی یا فرار نماید، به آنان حمله کرد و اجازه نداد که دشمن فرصت داشته باشد هنگام عقب‌نشینی تجهیزات و جنگ‌افزارها و وسایل خود را تخلیه نموده و به عقب ببرد.

چون فاصله زمانی بین اجرای دو عملیات عمده در جنگ ایران و عراق، تا آن زمان به طور معمول بیش از چند ماه بود و این رکود زمانی بین دو عملیات به صورت امری عادی و متداول شناخته شده بود، لذا تغییر و تقلیل این زمان می‌توانست عاملی مهم برای غافلگیر نمودن دشمن محسوب گردد. بر این مبنا، سرعت در جابجایی یگان‌ها و طرح‌ریزی‌های عملیات مد نظر قرار گرفته و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

با بررسی‌های ستادی فراوان و در نظر گرفتن عوامل عده‌های خودی و دشمن، قرارگاه مرکزی کربلا مأموریت کربلا ۳ را چنین بیان داشت: «تک به دشمن در منطقه غرب کارون با عبور از رودخانه کارون و تأمین سرپل و استقرار نیروی کافی در غرب رودخانه و ادامه بلافاصله عملیات به منظور انهدام دشمن و آزادسازی خرمشهر و سایر مناطق اشغالی در غرب کارون.»  
حدود و ابعاد سرپل پیشنهادی عبارت بود از:

- ۱- از سمت شمال: آبادی دریسه تا ایستگاه راه‌آهن آهو در جنوب آب‌گرفتگی.
- ۲- از سمت جنوب: ایستگاه راه‌آهن گرم‌دشت تا سلمانیه به فاصله پنج کیلومتری خط پدافندی دشمن در شمال خرمشهر.
- ۳- از سمت غرب: جاده اهواز - خرمشهر.
- ۴- مساحت سرپل ۷۰۰ کیلومتر مربع.
- ۵- عرض سرپل ۴۰ کیلومتر و عمق آن بین ۱۴ تا ۲۱ کیلومتر با توجه به انحنا رودخانه.

نقاط مشخص در خط سرپل (امتداد جاده اهواز - خرمشهر) عبارتند از:  
ایستگاه‌های راه‌آهن آهو، حسینیه، نود، گرم‌دشت و دهکده‌های مخروبه سید عبود و مشاع در حد فاصل رودخانه کارون تا جاده.

محاسن سرپیل پیشنهادی عبارت بود از:

- ۱- دارا بودن فضا و زمین کافی برای مانور و گسترش یگان‌های عبورکننده از رودخانه کارون.
  - ۲- آزاد شدن قسمت وسیعی از غرب کارون.
  - ۳- تقسیم منطقه اشغالی دشمن از وسط به دو بخش شمالی و جنوبی.
  - ۴- نزدیک شدن رزمندگان ایران به هدف‌های اصلی واگذاری.
  - ۵- استفاده از جاده اهواز - خرمشهر به عنوان یک خاکریز پدافندی، به علت ارتفاع زیاد از سطح زمین.
  - ۶- پوشیده بودن جناح شمالی منطقه سرپیل به علت آب‌گرفتگی.
- قرارگاه کربلا ۳ برای انجام عملیات بیت المقدس سه قرارگاه تشکیل داد:

۱- قرارگاه قدس در شمال به فرماندهی فرمانده لشکر ۱۶ زرهی سرهنگ زرهی ستاد سیروس لطفی و برادر پاسدار غلامپور متشکل از «لشکر ۱۶ زرهی، تیپ ۵۸ ذوالفقار، لشکر ۱ سپاه پاسداران»:

- الف- قدس ۱: تیپ ۱ زرهی لشکر ۱۶ زرهی و تیپ ۳۱ پیاده عاشورا از سپاه.
  - ب- قدس ۲: تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ زرهی و تیپ ۲۱ پیاده امام رضا (ع) از سپاه.
  - پ- قدس ۳: تیپ ۳ زرهی لشکر ۱۶ زرهی و تیپ پیاده نور از سپاه.
  - ت- قدس ۴: تیپ ۵۸ تکاور ذوالفقار و تیپ ۴۱ پیاده ثارالله از سپاه.
  - ث- قدس ۵: تیپ پیاده بیت المقدس سپاه.
- ۲- قرارگاه فتح در مرکز به فرماندهی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی سرتیپ (شهید) مسعود منفردنیاکی و برادر پاسدار رشید علی نور متشکل از «لشکر ۹۲ زرهی، تیپ ۵۵ هوابرد، تیپ ۳۷ زرهی، لشکر ۳ سپاه پاسداران».

- الف- فتح ۱: تیپ ۱ زرهی لشکر ۹۲ و تیپ ۱۴ امام حسین (ع) از سپاه.
- ب- فتح ۲: تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲.
- پ- فتح ۳: تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی و تیپ ۸ پیاده نجف از سپاه.
- ت- فتح ۴: تیپ ۳۷ زرهی، تیپ ۵۵ هوابرد، تیپ ۲۵ کربلا و گردان ۱۵۱ دژ.

۳- قرارگاه نصر در جنوب به فرماندهی فرمانده لشکر ۲۱ حمزه سرهنگ ستاد حسنی سعدی و برادر پاسدار شهید حسن باقری متشکل از «لشکر ۲۱ پیاده، تیپ ۲۳ نوه، لشکر ۵ سپاه پاسداران».

الف- نصر ۱: تیپ ۱ پیاده لشکر ۲۱ پیاده و تیپ ۷ ولی عصر (عج) از سپاه.

ب - نصر ۲: تیپ ۲ پیاده لشکر ۲۱ پیاده و تیپ ۲۷ پیاده محمد رسول الله (ص).

پ - نصر ۳: تیپ ۳ پیاده لشکر ۲۱ پیاده و تیپ ۲۶ پیاده فجر از سپاه.

ت - نصر ۴: تیپ ۴ زرهی لشکر ۲۱ پیاده.

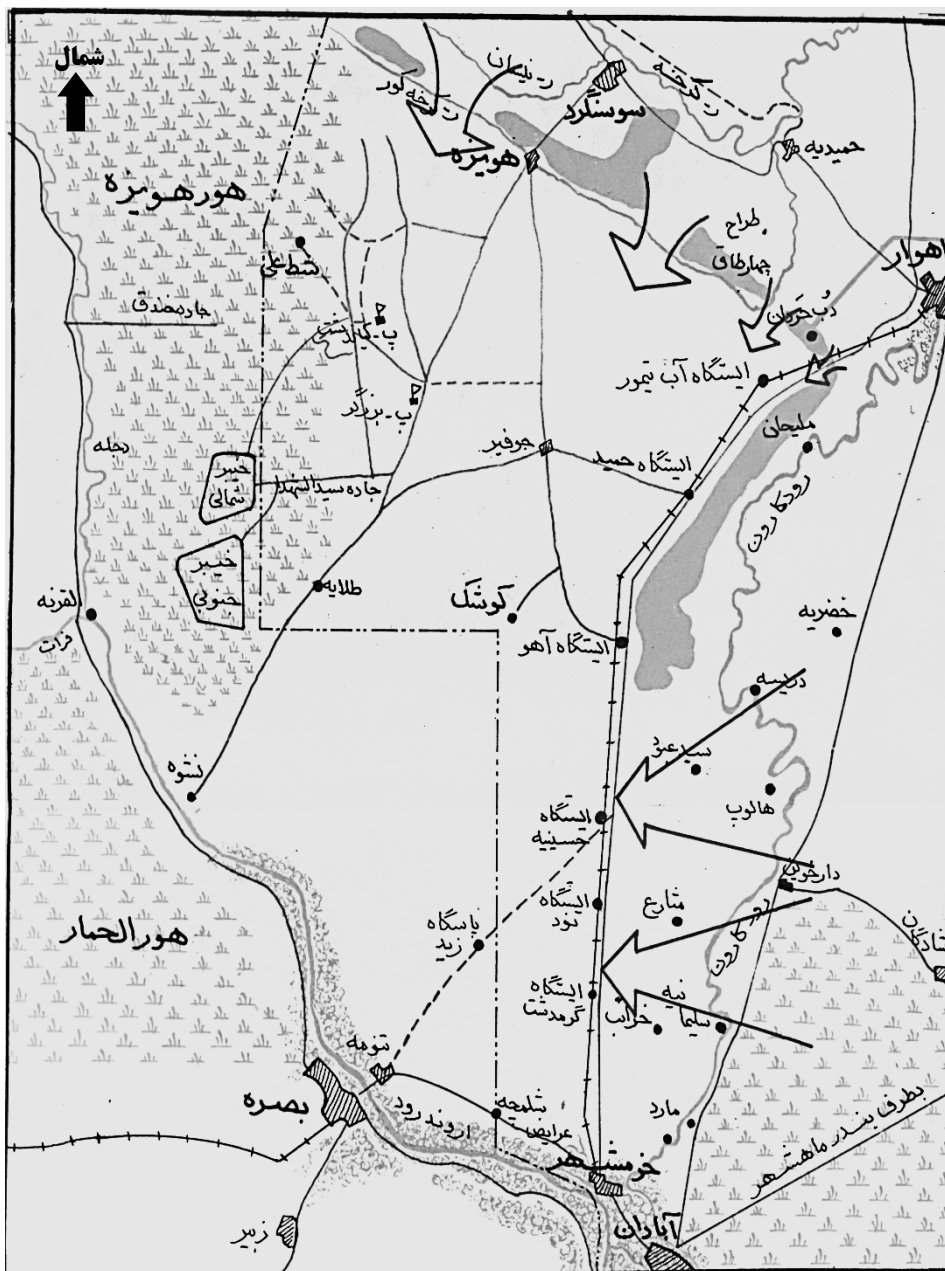
ث - نصر ۵: تیپ ۲۳ نوه و تیپ ۲۲ پیاده خرمشهر از سپاه.

در اواخر دهه سوم فروردین ۱۳۶۱، طرح عملیات کربلا ۳ (عملیات بیت المقدس) تهیه و به یگان‌ها و مبادی ذی‌نفع صادر گردید و بر مبنای راه‌کار انتخاب‌شده، مانور نیروهای ایرانی به شرح زیر تعیین گردیده بود:

«فرماندهی عملیات کربلا ۳ در جنوب با قرارگاه‌های قدس در شمال، فتح در مرکز و نصر در جنوب تک نموده و دشمن را در منطقه عمومی اهواز، غرب کارون منهدم کرده، خرمشهر و خط مرز را تأمین نموده، آفند خود را به منظور تأمین خطوط مرزی تا رسیدن به ساحل شرقی شط‌العرب ادامه داده و سپس در منطقه پدافند می‌نماید. این عملیات در چهار مرحله به شرح زیر اجرا می‌گردد:

**مرحله ۱:** هم‌زمان با تک قرارگاه عملیاتی قدس در شمال و تأمین خاکریزهای مقدم دشمن توسط قرارگاه قدس، قرارگاه‌های فتح و نصر به منظور ایجاد سرپل مناسب برای ادامه عملیات در مرکز و جنوب منطقه عملیات با عبور از رودخانه کارون به سمت غرب تک نموده و خط سرپل را در غرب کارون تأمین می‌نماید.





مرحله یکم مانور نیروهای ایران علیه ارتش عراق در عملیات عبور از رودخانه کارون  
در عملیات بیت المقدس در ۱۳۶۱/۲/۱۰

**مرحله ۲:** پس از تأمین سرپل، قرارگاه‌های فتح و نصر آفند خود را به ترتیب برای تأمین مرز در منطقه محوله و تأمین و آزادسازی خرمشهر و شلمچه ادامه می‌دهند. قرارگاه قدس بنا به دستور، به منظور تأمین خط عمومی جفیر - حمید تک خود را ادامه داده و نیروهای دشمن را در منطقه منهدم می‌سازد.

**مرحله ۳:** پس از تأمین مرز و آزادسازی خرمشهر، قرارگاه‌های فتح و نصر تک خود را به سمت غرب برای تأمین ساحل شرقی اروندرود و پل تنومه ادامه داده و قرارگاه قدس به منظور تأمین پل نشوه بنا به دستور تک می‌نماید.

**مرحله ۴:** با تأمین سواحل شرقی اروندرود، یگان‌های تابعه قرارگاه کربلا ۳ در منطقه پدافند می‌نمایند.

در این عملیات، تیپ ۳۰ مستقل زرهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی احتیاط قرارگاه کربلا ۳ را در جنوب با تقدم به کار رفتن در منطقه قرارگاه فتح تشکیل می‌داد. « در رابطه با فرماندهی عملیات کربلا ۳، متن زیر که توسط فرمانده نیروی زمینی ارتش تهیه گردیده بود، درج شد:

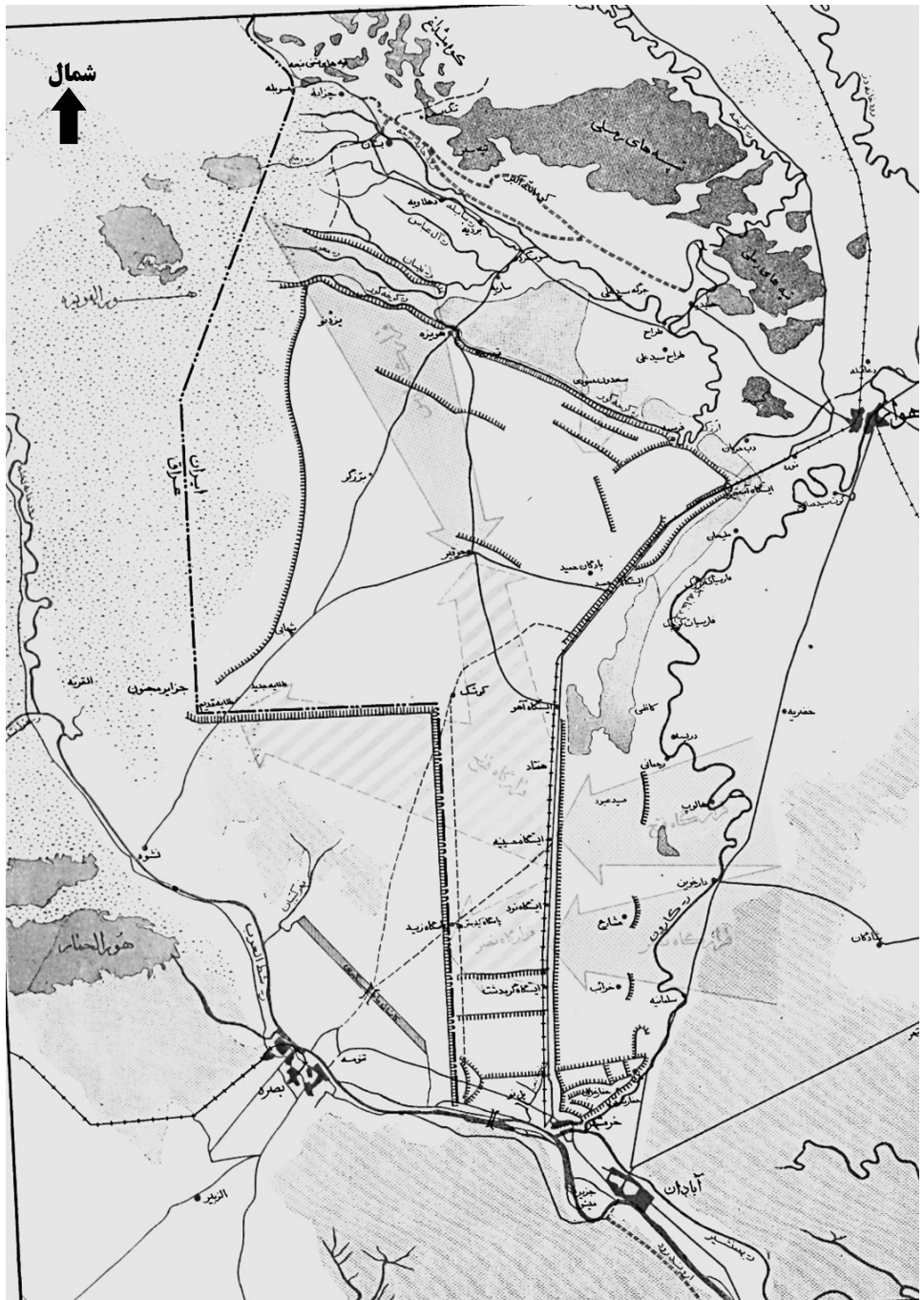
«این عملیات از قرارگاه کربلا در جنوب هدایت می‌گردد و با توجه به اینکه:

۱- رهبری این عملیات سرنوشت‌ساز همچنان بر عهده ولی‌عصر می‌باشد، برای حفظ وحدت فرماندهی، مسئولیت فرماندهی و هدایت این عملیات را شخصاً با توکل به خدا بر عهده می‌گیرم.

۲- چون این جنگ و رزم در راه الله است، پیروزی آن به نام الله و رزمندگان اسلام به ثبت می‌رسد؛ ان‌شاءالله.»

دستور عملیاتی کربلا ۳ با امضای فرمانده نیروی زمینی صادر شد، ولی با شروع عملیات، سایر دستورات و طرح‌ها به امضاء برادر محسن رضایی فرمانده کل سپاه و سرهنگ علی صیادشیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش صادر گردیدند.

در قرارگاه‌های تابعه قرارگاه کربلا، که ترکیبی از لشکرهای ارتشی و سپاهی بودند، فرماندهان لشکرها به طور مشترک، امور مربوط به طرح‌ریزی و صدور دستورات و هدایت عملیات را بر عهده داشتند.



نقشه عملیات گرفتن سرپل بعد از عملیات عبور از رودخانه کارون

بعد از اینکه طرح عملیاتی قرارگاه کربلا واصل شد، با توجه به سرعت کار، شناسایی از منطقه عملیات هر یگان با شدت هر چه بیشتر انجام گرفت و من باز چون خودم قبل از انقلاب در منطقه بودم، فرماندهان گروهان تا رده دسته را هر روز صبح با خود برداشته و از جاده قدیم اهواز - آبادان به منطقه عمومی درپسه می‌رفتیم و پرسنل را کاملاً توجیه می‌کردم. این گونه شناسایی‌ها در اوایل اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۱ و یکی دو روز قبل از شروع عملیات، به جایی رسیده بود که خدمه‌های تانک نیز به منطقه آشنایی کامل داشتند و می‌دانستند روز عملیات چه باید بکنند. در حدود یک هفته مانده به آغاز عملیات که فرمانده گردان ۲۳۹ تانک مختلط جناب سرگرد علی عباسی به علت ترکش خوردن، به پشت جبهه اعزام شده بود، مجدداً در منطقه عملیات حضور یافت و بنده وی را کاملاً توجیه کردم و بدین طریق، در جریان کار و برنامه‌ها قرار گرفت و در ضمن، برابر دستور صادره واحدهای تیپ ۳۷ زرهی از فولی آباد حرکت کرده و در منطقه عمومی درپسه مستقر شدیم. با آمدن فرمانده گردان ۲۳۹، سروان بهرام‌زاده که افسر عملیات رکن ۳ تیپ ۳۷ بود، به قرارگاه تیپ مراجعت نمود و من همچنان به عنوان معاون گردان باقی ماندم.

برای عبور یگان‌ها از رودخانه کارون و استقرار پل‌های شناور، پنج محل شناسایی و انتخاب گردیده بود که سه محل برای عبور یگان‌های قرارگاه فتح و دو محل دیگر برای قرارگاه نصر در نظر گرفته شد. محل نصب پل‌ها به گونه‌ای انتخاب شده بود که ضمن داشتن تأمین کافی در مقابل بمباران‌های هوایی و آتش توپخانه دشمن و تسهیل عبور یگان‌ها، موجب غافلگیر شدن نیروهای عراقی گردید، زیرا محل‌های غیرمتعارف و عریض‌تر رودخانه برای نصب پل انتخاب شده بود. کم‌کم یگان‌ها برای اجرای عملیات مهیا می‌شدند و سازماندهی می‌کردند. بر مبنای طرح و دستور قرارگاه کربلا، واحدهای سپاه به جمع یگان‌های ارتش پیوستند و در روز پنج‌شنبه نهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱، ادغام دو بازوی انقلاب، یعنی سپاه و ارتش، انجام شد و در منطقه عملیات حضور یافتند. سازمان رزمی تیپ ۳۷ زرهی و یگان‌های زرهی سپاه که به تیپ ۳۷ پیوسته و گروه‌های رزمی مختلفی تشکیل داده بودند بدین صورت بود:

- ۱- گردان ۲۳۷ تانک چیفتن به فرماندهی سروان زرهی محمدرضا نیکخواه عشقی.
- ۲- گروه رزمی شهید دستوری مرکب از تانک‌های ام ۶۰ و یک واحد از تانک‌های تی ۵۵ از سپاه پاسداران به فرماندهی سرگرد زرهی علی عباسی فرمانده گردان ۲۳۹ تانک و برادری از سپاه که نامش را نمی‌دانم.

۳- گروه رزمی شهید یاسینی مرکب از تانک‌های ام ۴۷ و یک واحد از تانک‌های تی ۶۲ به فرماندهی سرگرد زرهی کریم پیروزان و برادر رضایی از سپاه. ساعت ۰۰۳۰ دقیقه بامداد روز جمعه دهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱ را به عنوان روز و ساعت شروع عملیات تعیین کرده و چون مصادف با ششم ماه رجب بود، رمز تک را «بسم الله الرحمن الرحیم، یا علی بن ابی طالب» در نظر گرفته و در بعدازظهر روز نهم اردیبهشت، از طرف قرارگاه کربلا به قرارگاه‌های سه‌گانه و در نتیجه، به یگان‌های اجرایی ابلاغ گردید.

در تعیین ساعت «س» روز «ر» و به عبارتی ساعت و روز شروع عملیات، همیشه نظرات مختلفی وجود داشته است. از جمله در این روز و ساعت، عده‌ای عقیده داشتند که زمان شروع عبور یگان‌ها از رودخانه کارون به عنوان ساعت شروع تک در نظر گرفته شود، اما از آنجایی که رودخانه کارون در عرض ۴۰ کیلومتری سرپل پیش‌بینی شده، دارای پیچ و خم‌های بزرگی بوده، لاجرم قرارگاه‌های فتح و نصر که از نقاط و پیچ و خم‌های مختلف رودخانه کارون عبور می‌کردند، نسبت به مواضع پدافندی دشمن در غرب رودخانه دارای فواصل یکسان و یکنواختی نبوده و با اختلاف زمان به مواضع دشمن می‌رسیدند و نمی‌توانستند هم‌زمان در تمامی عرض سرپل به دشمن یورش برده و او را غافلگیر کنند. در نتیجه درگیری تدریجی یگان‌ها با دشمن، اصل غافلگیری را از بین می‌برد و نیروهای دشمن را هوشیار می‌کرد؛ بنابراین، خط رودخانه کارون با پیچ و خم‌های بزرگ خود مبداء مناسبی برای عملیات هماهنگ یگان‌ها در آن سوی رودخانه نبود.

با توجه به مطالب بالا، مقرر شد یگان‌ها به تدریج از رودخانه عبور نموده و با سرعت خود را به مواضع دشمن رسانده و پس از گسترش در نزدیکی مواضع دشمن، به طور هماهنگ بر مواضع نیروهای متجاوز که در داخل منطقه سرپل استقرار داشتند یورش برند. عملیات پل‌زنی بر روی رودخانه کارون از ساعت ۰۹۰۰ روز نهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱ آغاز گردید و پل‌های تعیین شده در محل‌های در نظر گرفته شده نصب گردید.

در دستور عملیاتی صادره از تیپ ۳۷ زرهی در بند مانور آمده بود که یگان‌ها هنگام شروع عملیات عبور از رودخانه:

- ۱- ابتدا گردان ۲۳۷ تانک چیفتن از پل عبور نموده و در جنوب قسمت آب‌گرفتگی در سمت راست (شمال) در غرب کارون به سمت غرب گسترش یافته و آماده تک و پاکسازی منطقه سرپل از وجود دشمن گردد.

۲- گروه رزمی شهید دستوری بعد از گردان ۲۳۷ تانک چيفتن از پل عبور نموده و در وسط در امتداد گردان ۲۳۷ تانک به سمت غرب گسترش یافته و آماده تک و پاکسازی منطقه از وجود دشمن گردد.

۳- گروه رزمی شهید یاسینی سومین واحد از تیپ ۳۷ زرهی بود که باید از روی پل عبور می کرد و در سمت چپ (جنوب) در امتداد گروه رزمی شهید دستوری به سمت غرب آرایش گرفته و عملیات خود را از دهکده سویچتی آغاز می کرد.

نحوه گسترش یگان های تیپ ۳۷ زرهی به گونه ای بود که از حاشیه جنوبی منطقه آب گرفتگی تا دو کیلومتر در جنوب دهکده سویچتی در حاشیه رودخانه کارون را می پوشاند و هدف در نظر گرفته شده جاده اهواز - خرمشهر در حد فاصل ایستگاه حسینییه تا منطقه آب گرفتگی شمال ایستگاه بود.

وقتی دستور عملیاتی تیپ ۳۷ به عنوان فرمانده گروه رزمی یاسینی به من ابلاغ شد، چند سؤال برایم پیش آمد؛ از جمله:

۱- هنگام اجرای عملیات کدامیک از دو فرمانده ارتشی و سپاهی، فرمانده عملیات خواهد بود؟ زیرا وحدت فرماندهی یکی از اصول جنگ می باشد.

۲- دهکده سویچتی که باید گروه رزمی یاسینی از آن محل عملیات خود را شروع کند در کجا است؟

۳- با توجه به اینکه منطقه عملیات دشت باز و سرزمین مسطح می باشد و هیچ گونه نقطه کمکی در مسیر پیشروی دیده نمی شود، از مبداء حرکت با چه گرایی باید رفت تا بدون انحراف به هدف رسید؟

برای سؤال اول پاسخ دادند باید با هم همکاری کنید و ترجیحاً خواسته رده بالا این است که برادر سپاهی فرمانده و فرمانده ارتشی معاون او خواهد بود! من جواب دادم: «من این همه درس خوانده ام، درجه گرفته ام، چگونه قبول کنم که یک نفر که معلوم نیست معلومات و تجربه عملیات او چقدر است، بر من فرماندهی کند؟» اما در جوابم گفتند: «حالا برو، بعداً هر کاری خواستی بکن.» در مورد سؤال دوم هم کسی نمی دانست دقیقاً دهکده سویچتی کجا است؛ زیرا این محل در آن طرف رودخانه قرار داشت و فقط اشاره می کردند که «اینجا!» ولی چیزی دیده نمی شد!

در رابطه با پاسخ سؤال سوم، یک نفر درجه دار گردان ۲۸۳ سوارزهی اهواز به نام استوار صفی زاده که قبلاً درجه دار گروهانی بود که قبل از انقلاب من فرمانده آن بودم، شب روز نهم

اردیبهشت قبل از شروع عملیات در دهکده رحمانی به عنوان راهنما پیش من آمد و گفت: «جناب سرگرد! مسیر پیشروی همان مسیری است که در سال ۱۳۵۵ قبل از انقلاب در مانور تیپ همدان شرکت داشتیم؛ از دهکده سویچتی با گرای در حدود ۲۷۵ درجه حرکت کنید؛ ابتدا به سید عبود می‌رسید و همان سنگرهایی را که خودتان کنده‌اید، مشاهده خواهید کرد؛ منتهی عراقی‌ها جهت آنها را تغییر داده‌اند؛ مجدداً از آنجا با گرای ۲۷۰ که حرکت کنید به هدف و ایستگاه حسینییه خواهید رسید.»

برای پیدا کردن دهکده سویچتی، در حدود ساعت ۱۷۰۰ نهم اردیبهشت ماه من خودم با یک دستگاه جیپ به همراه سروان حسین کاملی که به عنوان معاون من معرفی شده بود، از پل عبور کرده و به سمت چپ پل و جنوب در حاشیه کارون حرکت کردیم. در بین راه، از وجود دشمن یا حداقل صدای تیراندازی او هیچ خبری نبود، تا اینکه پس از یازده کیلومتر رانندگی در کنار غربی رودخانه کارون، به یک آبادی رسیدیم که تعدادی از نظامیان به حالت جنگی در آنجا بودند که بعداً متوجه شدیم آنها پرسنل گردان ۱۵۸ هوابرد هستند که از رودخانه عبور کرده و می‌خواهند امشب تک کنند. بعد از اینکه من خود را به آنها معرفی نمودم، سرپرست آنها که استوار بود گفت دهکده سویچتی اینجا است و ما باید به سید عبود و ایستگاه حسینییه تک کنیم! چقدر من از این شناسایی خود خوشحال شدم و به آنها گفتم تانک‌های من هم باید با شما همکاری نموده و در این عملیات با شما به دشمن تک نماید. بعد از آن برگشتم و در کنار پل نصب‌شده سروان بهرام‌زاده افسر عملیات تیپ ۳۷ زرهی که آمده بود از آمادگی یگان‌ها بازدید کند را ملاقات کردم و نتیجه بازدید خود را به او گفتم و گوشزد کردم چون نقطه شروع تک گروه رزمی شهید یاسینی از پل حدود ۱۱ کیلومتر فاصله دارد، باید در دستور عملیاتی تیپ تجدیدنظر شده و من اولین یگان عبورکننده از پل باشم تا فرصت داشته و خود را به دهکده سویچتی برسانم و در این فرصت، دو واحد ۲۳۷ و ۲۳۹ از پل عبور کرده و آماده عملیات شوند. اعتقاد من بر این بود که چون سمت راست تیپ ۳۷ آب گرفته، احتمال خطر دشمن از این منطقه کمتر است؛ حال آنکه چون فاصله سویچتی زیاد می‌باشد، امکان آسیب‌پذیری تیپ توسط دشمن زیادتر خواهد بود. ابتدا سروان بهرام‌زاده پیشنهاد مرا قبول نمی‌کرد. به ناچار، دفتر یادداشت خود را که در آن وقایع روز و عملیات را برای خودم می‌نوشتم، برداشته و در داخل آن نوشتم «بار خدایا! تو گواه باش، به نظر من دستور عملیاتی تیپ اشتباه است و بعد از شناسایی‌های لازم، این موضوع را به

افسر عملیات تیپ تذکر دادم ولی قبول نکرد؛ معلوم نیست اگر به این علت شکست خوردیم، چه کسی می‌خواهد پاسخگو باشد؟»

سروان بهرامزاده وقتی این عمل را از من دید، فوراً سوار جیب شد و به قرارگاه تیپ ۳۷ برگشت و جریان واقعه را برای فرمانده تیپ و رئیس رکن سوم تشریح کرد و فرمانده تیپ اظهار کرده بود که پیروزان به منطقه آشنا می‌باشد و درست می‌گوید؛ لذا طی یک دستور جزء به جزء، تصویب خواسته او را به وی و سایر یگان‌ها ابلاغ کنید. حدود ساعت ۱۸۰۰ بود که با معاون گروه رزمی، رئیس رکن سوم گروه، سروان احمد معصوم‌شاهی فرمانده گروهان تانک ام ۴۷ و پرسنل سپاه در نفربر پاسگاه فرماندهی بودم و طرح عملیات را تجزیه و تحلیل می‌نمودیم که سرگرد ناصر محب با یک دستگاه موتورسیکلت آمد و ضمن ابلاغ رمز عملیات، دستور جزء به جزء یادشده را ابلاغ کرد. پس از باز کردن پاکت رمز عملیات، در حالی که از این موضوع ناراحت بودم که باید دستور یک غیرنظامی را اجرا کرده و معاون او باشم، آن را به تک‌تک حاضرین در پاسگاه فرماندهی دادم تا طبق معمول آن را خوانده و امضاء نمایند. همه مسئولین ارتشی گروه رزمی یاسینی آن را مشاهده کرده و پس از خواندن امضاء کردند و به نفر آخر که فرمانده پاسدار بود و به اصطلاح قرار بود فرمانده گروه شود، دادند. وی نگاهی به من کرد و گفت: «این چیست؟» جواب دادم: «بخوان، ببین چیست؟» گفت: «برایم بخوانید.» به ستوان معصوم‌شاهی اشاره کرده و گفتم: «برایش بخوانید.» ایشان رمز عملیات را برایش خواند و پیام را به دستش داد. برادر رضایی گفت: «چه کارش باید بکنم؟» گفتم: «ببین دیگران چه کرده‌اند، شما هم همان کار را بکنید.» او کاغذ پیام را از ستوان معصوم‌شاهی گرفت و عیناً همان جمله معصوم‌شاهی را رونوشت و سپس امضاء کرد و به من عودت داد. کاغذ را که گرفتم و از متن نوشته او مطلع شدم، روی به وی کرده و خطاب به وی گفتم: شما باید بنویسید: رؤیت شد برادر رضایی. کاغذ را گرفت و با توجه به گفته‌های من، نوشته خود را تصحیح نمود و دوباره پیام را که امضاء کرده بود به من داد.

سربازی در نفربر پاسگاه فرماندهی داشتیم به نام «ژرژ». این سرباز برخلاف اسمش که همه فکر می‌کردند مسیحی باشد، مسلمان معتقدی بود و مدتی هم در حوزه‌های علمیه درس طلبگی خوانده بود. پس از دریافت رمز عملیات از برادر رضایی و گذاشتن آن در جیب خود، رو به سرباز ژرژ کرده و گفتم: «از این لحظه برادر رضایی در نفربر پاسگاه فرماندهی می‌نشیند تا من روی هدف برسم.» آنگاه رو به تمام پرسنل ارتشی و سپاهی که در داخل نفربر پاسگاه فرماندهی و یا در بیرون و اطراف آن ایستاده بودند، اظهار داشتیم: «از این



لحظه تنها من فرمانده گروه رزمی یاسینی خواهم بود و فقط من هستم که دستور می‌دهم! بروید آماده حرکت شوید و بی‌سیم‌های خود را روشن کنید و فقط به گوش باشید؛ سکوت رادیویی را نیز کاملاً رعایت کنید.»

کلیه پرسنل خدمه تانک‌های تی ۶۲ سپاه که به اصطلاح زیر امر برادر رضایی به ما پیوسته بودند، در بیرون نفربر شاهد حرکات و شنونده صحبت‌های ما بودند و با شنیدن آخرین سخنان من، به داخل تانک‌های خود رفته و آماده اجرای دستورات من شدند.

ساعت ۲۱۰۰ نهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱ بود که نفربر پاسگاه فرماندهی گروه رزمی یاسینی به فرماندهی خودم، در جلو تانک‌ها حرکت کرده و از روی پل شناور نصب‌شده روی رودخانه کارون عبور نموده و به ساحل دور و غرب کارون رفته و در حاشیه رودخانه به سمت دهکده سویچتی پیشروی نمودیم. در حدود ساعت ۲۲۰۰ بود که تمام تانک‌ها و دسته خمپاره ۱۲۰م به دهکده رسیده و مستقر شده و آرایش لازم را اتخاذ نمودند. قبل از ورود ما به دهکده، تعداد دو دستگاه لودر و یک دستگاه بولدوزر از قسمت جهاد سازندگی، برای همکاری با ما و ایجاد خاکریز در دهکده حضور یافته بودند.

نحوه گسترش گروه رزمی جهت حرکت برای اخذ تماس و تک به مواضع دشمن بدین ترتیب بود:

- ۱- نفربرهای بی‌ام‌پی ۱ دسته شناسایی سپاه در جلو گروه رزمی با معرف آبدار.
- ۲- گروهان تانک تی ۶۲ سپاه در سمت راست (شمال) با معرف رضا.
- ۳- گروهان تانک ام ۴۷ ارتش در سمت چپ (جنوب) با معرف احمد.
- ۴- گروه فرماندهی در وسط با معرف کریم.
- ۵- ادوات مهندسی سنگین در عقب گروه رزمی و دنباله‌رو با معرف جان‌پناه.
- ۶- دسته خمپاره‌انداز ۱۲۰م به فاصله دو کیلومتری از یگان‌های در خط، در وسط با معرف سبزی‌علی.

۷- واحدهای گردان ۱۵۸ پیاده هوابرد که به عنوان خط‌شکن و تک‌ور به خطوط مقدم نیروهای دشمن منظور شده بودند، قبلاً به منظور حرکت برای اخذ تماس از دهکده سویچتی خارج شده و پیشروی کرده و در نزدیکی نیروهای تأمینی و خطوط اولیه دفاعی دشمن موضع گرفته و آماده صدور فرمان تک بودند.

رأس ساعت ۰۰۳۰ دقیقه بامداد روز جمعه دهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ با رمز «بسم الله الرحمن الرحيم، یا علی بن ابی طالب» تک نیروهای ایرانی آغاز گردید و بر دشمن متجاوز هجوم بردیم. هنوز چند دقیقه‌ای از شروع عملیات نگذشته بود که تصمیم گرفتیم برای بالا بردن روحیه پرسنل گروه رزمی در بی سیم شبکه گروه، پیامی را اعلام کنیم؛ لذا گفتیم: «شبکه کریم توجه کنند، با یاری خداوند متعال، خرمشهر به دست رزمندگان پرتوان و قدرتمند ایران سقوط کرد. الله اکبر؛ الله اکبر؛ بشتابید تا ما هم به یاری آنها برویم و در این پیروزی سهمی داشته باشیم!»

شور و ولوله‌ای در شبکه پدید آمد و یگان‌ها با شدت فراوان به جلو تاخت می‌رفتند؛ از مرکز فرماندهی تیپ ۳۷ پیوسته با من تماس می‌گرفتند و صحت این پیام را که از شبکه کریم شنیده بودند جویا شده و می‌خواستند بدانند که این خبر را از کجا گرفته‌ام؟ ابتدا سعی کردم موضوع را به طریقی پیچانده و آنها را به چیزهای دیگر بکشانم، ولی چون عناصر ستاد تیپ ۳۷ اصرار کردند، مجبور شدم حقیقت را به آنها بگویم که برای بالا بردن روحیه پرسنل چنین گفتیم؛ اگر حقیقت داشت شما که در رده بالایی من هستید، زودتر متوجه می‌شدید و من باید از شما این خبر را بگیرم، نه برعکس!

به مرور با آتش و حرکت و آتش و مانور پیش می‌رفتیم. در حدود ساعت ۰۰۳۰، احمد گزارش داد که از سمت چپ زیر آتش شدید قرار گرفتیم. با اجرای آتش شدید خمپاره و توپخانه پس از نیم ساعت، فعالیت دشمن خاموش گردید و ما به پیشروی خود ادامه دادیم. هنگام اذان صبح به سید عبود رسیدیم. نیروهای هواورد به دشمن یورش برده، خط را شکسته و نیروهای عراقی کشته و زخمی شده بودند و تعدادی هم به اسارت رزمندگان درآمده بودند و با وارد عمل شدن یگان‌های زرهی، مقاومت دشمن از بین رفت. دستور حرکت به سمت هدف صادر شد و خودم زودتر از همه منطقه سید عبود را ترک کردم. در داخل شبکه پیام دادم: «آبدار، رضایی، مگر نمی‌خواهید به بهشت بروید؟ تلاش کنید قبل از آن دشمن را نابود کنید! احمد، اگر بچه‌های پاسدار زودتر از تو به هدف رسیدند، دیگر آبرویی برای ما ارتشی‌ها نخواهند گذاشت و می‌گویند این ما بودیم که جنگ را به اتمام رساندیم! پس تلاش کن! شبکه کریم توجه کنند، کسی از من عقب نیفتد. همه به سمت هدف و نابودی دشمن پیش...» تانک‌ها با حداکثر سرعت به پیش می‌رفتند، تا بلکه قبل از طلوع آفتاب، خود را به جاده و ایستگاه حسینیه برسانیم.

در بین راه، سربازان گردان ۱۵۸ پیاده هواورد و بچه‌های بسیجی و سپاهی را که بعد از عملیات سید عبود به صورت پیاده و بدون هیچ وسیله نقلیه در حال پیشروی بودند، مشاهده

می کردیم و با اینکه می دانستیم روی هدف برای دفاع در مقابل حملات دشمن و تحکیم هدف به وجود آنها نیاز مبرم داریم، متأسفانه نمی توانستیم آنها را با خود ببریم، زیرا جایی برای سوار شدن آنها نداشتیم.



جنازه کشته‌های عراقی در سنگرهای سید عبود

هوا روشن شده بود که در فاصله ۵۰ الی ۱۰۰ متری خود دیوار بلندی را مشاهده کرده و از پشت آن مورد هدف تیرهای مستقیم تانک و موشک‌های ضدتانک مالیوتکا و آرپی‌جی ۷ نیروهای عراقی قرار گرفتیم. شیار یا خاکریزی در آن نزدیکی نبود که تانک‌ها و نفربرهای ما از آنها به عنوان سنگر یا جان‌پناه استفاده کنند. چاره‌ای نبود جز اینکه با آتش و حرکت خود را به خاکریز نزدیک کنیم تا شاید دشمن وحشت کرده و از مواضع عقب‌نشینی نماید و ما از این مهلکه جان سالم به در ببریم. در این میان، گلوله یکی از آرپی‌جی ۷های دشمن به گوشه سمت چپ و عقب نفربر پاسگاه فرماندهی اصابت نمود و بی‌سیم آن و سیستم ارتباطی گروه رزمی با سایر تانک‌ها قطع شد و در کنترل و هدایت گروه رزمی وقفه‌ای حاصل گردید.

ناچار برای اینکه بتوانم واحد را در این لحظه حساس هدایت و رهبری نمایم، از درب بالای برجک بیرون آمده و در حالی که نفربر در حال حرکت بود، روی سقف آن دراز کشیده و با علامت دست و پای خود تانک‌ها را هدایت می‌کردم و یا دستور آتش می‌دادم. این خاکریز بلند که مانند دیواری جلو ما دیده می‌شد، همان جاده آسفالت اهواز - خرمشهر بود که دشمن در ضلع شرقی آن خاکریزی کرده و از سطح جاده هم به عنوان سکوی آتش تانک و سلاح‌های ضدتانک استفاده می‌نمود و چون به علت بلندی از سطح زمین بر منطقه مسلط بود، ما را به خوبی می‌زد و ما نمی‌دانستیم که به جاده رسیده‌ایم. واحد سمت چپ ما تیپ ۱ زرهی لشکر ۹۲ بود که تلاش می‌کرد خود را به جاده و به عبارت دیگر، انتهای سرپل برساند ولی هنوز کمی از ما عقب‌تر بود. دو گروه رزمی ۲۳۷ و ۲۳۹ شهید دستوری که در سمت راست ما عمل می‌کردند به علت مقاومت دشمن در حاشیه آب‌گرفتگی نتوانسته بودند در امتداد گروه رزمی یاسینی قرار گرفته و ما را تقویت نمایند. در اثر فشار و ازدیاد آتش‌های توپخانه و سلاح‌های ضدتانک دشمن و قطع ارتباط فرماندهی، کنترل گروه رزمی تا حدودی مختل شد و پرسنل کمی به عقب آمده و در خاکریزی که دشمن برای نیروهای تأمینی خود تهیه کرده بود، مستقر شدند.

در این خاکریز، فرمانده گروه رزمی (من) مورد تهاجم لفظی تعدادی از پرسنل به جز پاسدارها قرار گرفتم که می‌گفتند: «تو با این کارت ما را به کشتن می‌دهی و بی‌محابا به جلو می‌روی، بدون اینکه فکر خاکریز کنی!» در ابتدا، جوابی نداشتم به آنها بدهم؛ زیرا همه عصبانی و خسته بودند. کمی که آرام شدند، به ستوان معصوم‌شاهی که فرمانده گروهان آنها بود و ساکت ایستاده بود و به حرف‌های آنها گوش می‌داد گفتم: «در هنگام حمله و این اواخر کجا بودی و حرکت می‌کردی؟» جواب داد: «به دنبال شما می‌آمدم.» از یکی از فرماندهان تانک دیگر سؤال

کردم: «شما کجا بودید؟» پاسخ داد: «من سمت چپ و پشت سر جناب سروان معصوم‌شاهی حرکت می‌کردم.» برای سومین فرمانده تانک استوار بهمنی که بیش از همه شعار می‌داد سؤال خود را تکرار کردم. او هم مانند دیگران گفت: «من سمت راست و عقب‌تر از شما بودم.» از برادر پاسدار آبدار سؤال کردم: «شما بگویید کجا بودید؟» جواب داد: «سمت راست شما کمی عقب‌تر.» در این موقع که پاسدارها هم ناظر گفتار ما بودند اظهار کردم: «به گفته خودتان همه شما از من عقب‌تر بودید؛ با این تفاوت که تانک‌ها و نفربرهای شما مسلح به انواع سلاح سبک و سنگین هستند و نفربر فرماندهی فاقد آنهاست. در ضمن، تا این لحظه فقط نفربر پاسگاه فرماندهی است که آسیب دیده و مورد اصابت موشک ضدتانک دشمن قرار گرفته است. علاوه بر آن، در میدان جنگ، هر طرفی کشته و زخمی هم خواهد داد. منتهی باید دشمن را زودتر ببینی، بکشی تا کشته نشوی. ما تا اینجا پیش آمده‌ایم و ماهی به دمش رسیده است و باید کار را تمام کنیم؛ بنابراین، برخیزید سوار تانک‌ها شوید و به دشمن یورش برید.»

بعد از این جلسه، همگی ناراحتی‌ها را کنار گذاشته و یک‌دل و یک‌زبان و با یک هدف که انهدام دشمن بود، مجدداً تک نموده و در حالی که سربازان پیاده و برادران بسیجی و پاسدار هم به ما ملحق شده بودند، با یورش جوامردانه، به دیوار بلند نزدیک شدیم و پس از بالا رفتن از آن و اشغال مواضع دشمن، متوجه شدیم این سد سکندر همان جاده اهواز - خرمشهر و خط انتهای سرپل می‌باشد.



تعدادی از اسرای عراقی و تجهیزات به غنیمت گرفته از آنها در عملیات بیت المقدس

با اشغال هدف توسط رزمندگان گروه رزمی یاسینی که در حدود ساعت ۰۶۰۰ روز جمعه دهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱ انجام شد، تعداد ۵۰ نفر از نیروهای دشمن به اسارت درآمدند که در بین آنها افسر عامل عراقی که آمده بود تا فوق‌العاده جنگی نیروهای عراقی را پرداخت کند، حضور داشت، بدون اینکه بتواند دیناری از این پول‌ها را به پرسنل داده باشد. نامبرده با کیف حامل دینارهای عراقی و دلارهای امریکایی که با خود داشت، به عقب تخلیه گردید. علاوه بر آن، تعدادی هم تانک و نفربر و چهار عراده توپ ۱۳۰م به دست رزمندگان اسلام و گروه رزمی یاسینی افتاد که آنها هم مانند اسرای دستگیرشده به عقب جبهه ارسال گردیدند.

بدون تردید خاکریز بلند ایجادشده در شرق جاده اهواز - خرمشهر توسط دشمن، یکی از مؤثرترین عوامل موفقیت نیروهای ایرانی در پدافند از سرپل متصرفی بود؛ زیرا رزمندگان ایران قبل از اینکه دشمن این خاکریز را به صورت یک موضع پدافندی سدکننده اشغال نماید، آن را با سرعت تصرف کردند و با استفاده از آن، پانک‌های مکرر و سنگین دشمن را دفع نمودند. درگیری‌های طرفین تا ساعت ۰۹۰۰ صبح ادامه داشت و بالأخره مقاومت‌های دشمن در هم شکسته شد و خط سرپل واگذاری به طور کامل تصرف گردید و ضمن تحکیم مواضع، آماده دفع پاتک‌های احتمالی دشمن و مرحله دوم عملیات شدیم.

در این مرحله از عملیات، علاوه بر نفربر پاسگاه فرماندهی گروه رزمی یاسینی، تنها یک دستگاه تانک دچار آسیب شد که چهار خدمه آن زخمی و به پشت جبهه تخلیه گردیدند و تانک آسیب‌دیده هم پس از مدتی، تعمیر گردید و در عملیات‌های بعدی شرکت کرد. گروه رزمی یاسینی اولین یگان از تیپ ۳۷ زرهی بود که به خط سرپل واگذاری رسید و هدف خود را که ایستگاه حسینییه بود، تصرف کرد.

گروه رزمی ۲۳۹ شهید دستوری در حدود یک ساعت بعد با راهنمایی سروان بهرام‌زاده افسر عملیات رکن سوم تیپ ۳۷ به جاده رسید و در سمت راست ما موضع پدافندی اشغال و در دفع پاتک‌های دشمن شرکت فعال نمود.



سرگرد پیروزان، سروان بهرامزاده، ستوان کلانتری در کنار ادوات زرهی غنیمتی از عراق



گروه رزمی چیفتن که به همراه گروهان ۱۷۷ سربازبر و گروهان پیاده ۱۹۱ در حاشیه آب‌گرفتگی در حال پیشروی و پاکسازی منطقه بود، با تعدادی از نیروهای دشمن درگیر شده و تا حدود ساعت ۱۱۰۰ موفق نشدند خود را به جاده اهواز - خرمشهر برسانند، تا اینکه با جانبازی و فداکاری فراوان موفق به انهدام و اسارت مدافعان عراقی شده و بالأخره در ایستگاه آهو به جاده اهواز - خرمشهر، آخرین خط سرپل واگذاری، رسیدند.

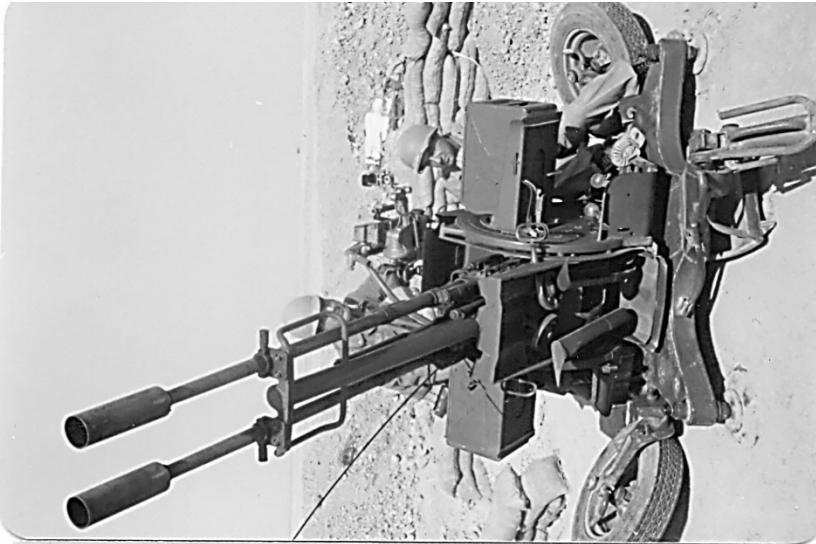
از روز دهم اردیبهشت، یگان‌های قرارگاه فتح از جمله فتح ۴ که تیپ ۳۷ هم جزء آنها بود، در خط سرپل اشغالی مشغول پدافند بوده و چندین مرتبه پاتک دشمن را دفع نمودند. در این روز، قرارگاه کربلا به قرارگاه فتح دستور داد تا با توسعه و گسترش نیروهای خود در امتداد خط سرپل به سمت چپ و جنوب کشیده و طول جبهه واگذاری به قرارگاه نصر را کاهش دهد، تا بدین ترتیب توانایی قرارگاه نصر در عملیات، متناسب با استعداد آن افزایش یابد و بتواند با دشمن مقابله کند.

علل موفقیت نیروهای ایرانی در اشغال سرپل غرب کارون عبارتند از:

- ۱- عدم استقرار پست‌های دیده‌بانی و نداشتن کنترل روی رودخانه کارون توسط نیروهای عراقی.
- ۲- غافلگیری بسیار سریع نیروهای عراقی توسط رزمندگان ایرانی.
- ۳- غفلت نیروهای تأمین عراق در شرق جاده اهواز - خرمشهر.
- ۴- انتخاب سرپلی بزرگ با جبهه وسیع توسط نیروهای ایرانی.
- ۵- عدم قدرت تشخیص منطقه اصلی خطر برای انجام پاتک توسط نیروهای عراق.
- ۶- مشکل تصمیم‌گیری و عکس‌العمل فرماندهان عراقی.
- ۷- سرعت عمل نیروهای ایرانی در عبور از رودخانه.
- ۸- عدم توانایی قبول قدرت ایرانیان برای عبور از رودخانه با چنین استعداد گسترده.

۹- پیشروی و انهدام نیروهای تأمین دشمن و رسیدن به خط سرپل پیش‌بینی شده، با حفظ استعداد و توان اولیه بدون تلفات و ضایعات.

روی‌هم‌رفته، چشم‌انداز عملیات در اولین روز نبرد موفقیت‌آمیز بود و در اثر غافلگیر شدن دشمن در ساعات اولیه نبرد، فرماندهان عراقی قادر به کنترل یگان‌های خود نبودند و برابر اسناد پست‌های شنود، فرماندهان عراقی تقاضای عقب‌نشینی می‌نمودند.



پدافند ۱۴/۵م ایران و قطعات هواپیمای سرنگون شده عراقی توسط خدمه فداکار او.  
عکس سرگرد کریم پیروزان فرمانده گروه رزمی یاسینی در عملیات بیت المقدس

نیروی هوایی عراق در این روز برای بمباران پل‌های شناور و یگان‌های مستقر در سرپل چندین مورد تلاش کرد، ولی با مقاومت رزمندگان و پدافند هوایی منطقه مواجه گردید که نتیجه آن سقوط ۱۰ فروند هواپیمای آنها بود. بیشترین تمرکز زرهی دشمن در مقابل فرارگاه فتح و در

مقابل ایستگاه حسینیه بود که تیپ ۳۷ و تیپ ۱ زرهی لشکر ۹۲ با آنها مقابله می کردند و حداقل روزی دو مرتبه دشمن در این منطقه اقدام به پاتک می کرد، ولی با مقاومت رزمندگان این دو واحد و تیپ ۵۵ هوارد مواجه می گردید و عقب می نشست.

دشمن در روز چهاردهم اردیبهشت یعنی روز پنجم نبرد، با توجه به ضایعات و خساراتی که در اثر پاتک نیروهای زرهی خود به منطقه سرپل متحمل گردیده بود، اقدام به اعزام نیروهای پیاده نمود، تا به منظور تقلیل ضایعات زرهی در حمله به سرپل اشغال شده، از تاکتیک همکاری پیاده و زرهی استفاده نماید، که باز هم موفق نشد و به دام نیروهای مدافع سرپل افتاده و منهدم شدند. حضور تیپ های زرهی و پاتک های سنگین و وسیع دشمن در مقابل ما در منطقه ایستگاه حسینیه، مهم ترین مشکل بود و اگرچه در این پاتک ها به نیروهای عراقی تلفات و خسارات و ضایعات فراوان وارد می شد، اما برای یگان های ایرانی هم تلفات و صدماتی دربر داشت.

قرارگاه فتح تا روز شانزدهم اردیبهشت در شرق جاده اهواز - خرمشهر به پدافند از سرپل تصرف شده اقدام می کرد و قرارگاه قدس هم موفق نشده بود از جبهه کرخه و شمال منطقه عملیات، دشمن را شکست داده و پیشروی نماید. در عوض، دشمن در مقابل سرپل و قرارگاه فتح، یگان های زرهی خود را متمرکز کرده و برای یک عملیات تهاجمی آماده می شد تا نیروهای ایرانی را از مواضع متصرفی اخیر به عقب براند. در این مدت، قرارگاه کربلا تصمیم به اجرای مرحله دوم طرح عملیات بیت المقدس گرفت و دستور جزء به جزء شماره ۲ را در روز سیزدهم اردیبهشت به یگان ها صادر نمود و در آن، آخرین وضعیت عملیاتی را چنین تشریح کرده بود:

«تثبیت و تحکیم خط سرپل قرارگاه عملیاتی کربلا در غرب کارون در حال اتمام بوده و قرارگاه های فتح و نصر با یکدیگر الحاق حاصل نموده و قرارگاه قدس از مواضع خود در شمال کرخه کور پدافند می نمایند. متجاوز با اقدام به تمرکز یگان های زرهی در غرب جاده اهواز - خرمشهر به پاتک های متعددی مبادرت ورزیده که با ناکامی مواجه شده است. تمرکز یگان های متجاوز ضمن تهدید سرپل و اینکه هرگونه تک نیروهای ما را به سمت خرمشهر با مخاطره زیاد توأم نموده، ولی هدف مناسبی را برای یگان های خودی به منظور انهدام نیروی عمده ای از دشمن به وجود آورده است. قرارگاه عملیاتی کربلا با قرارگاه های فتح و نصر در ساعت «س» روز «ر» توأم با غافلگیری تک نموده و نیروهای متمرکز دشمن را در غرب جاده اهواز - خرمشهر منهدم و خط مرز بین المللی را تأمین می نماید و آماده می شود بنا به دستور

تک را به سمت باختر ادامه دهد. قرارگاه قدس با اجرای عملیات آفندی محدود همچنان مداومت فشار خود را بر دشمن حفظ می نماید.»

\*\*\*\*\*

برابر دستورات صادره، در طرح مرحله دوم عملیات بیت المقدس، قرارگاه نصر برای تأمین خط مرز در امتداد سرپل خود به سمت غرب پیشروی نموده و نیروهای دشمن را در مقابل خود منهدم می نمود. «خط مرز بین المللی به فاصله ۱۵ کیلومتری سرپل و کاملاً موازی با آن بود.» قرارگاه فتح از جمله فتح ۴ که گروه رزمی یاسینی عضوی از آن بود، در جناح شمالی به جای اینکه به طور مستقیم به سمت غرب پیشروی نماید تا به مرز بین المللی برسد، به صورت مورب و متکی به جاده ایستگاه حسینی - پاسگاه کیلومتر ۲۵ تک می کرد تا خود را به مرز برساند. مایل بودن جناح شمالی قرارگاه فتح به دو منظور بود:

۱- از امتداد جاده حسینی - پاسگاه کیلومتر ۲۵ که حدود ۲ متر از سطح زمین ارتفاع داشت، به صورت یک خاکریز آماده در حفظ جناح استفاده می شد.

۲- یگان های زرهی لشکر ۹ زرهی عراق در این قسمت در مقابل دو جبهه درگیر شده و مقاومت آنها بین این دو جبهه زیر تقسیم و از شدت آن کاسته می شد:  
الف) در مقابل نیروهای فتح ۴ که در خط سرپل باقی می ماندند.

ب) در مقابل نیروهایی که ضمن پیشروی در امتداد جاده مورب حسینی - کیلومتر ۲۵ مستقر می شدند.

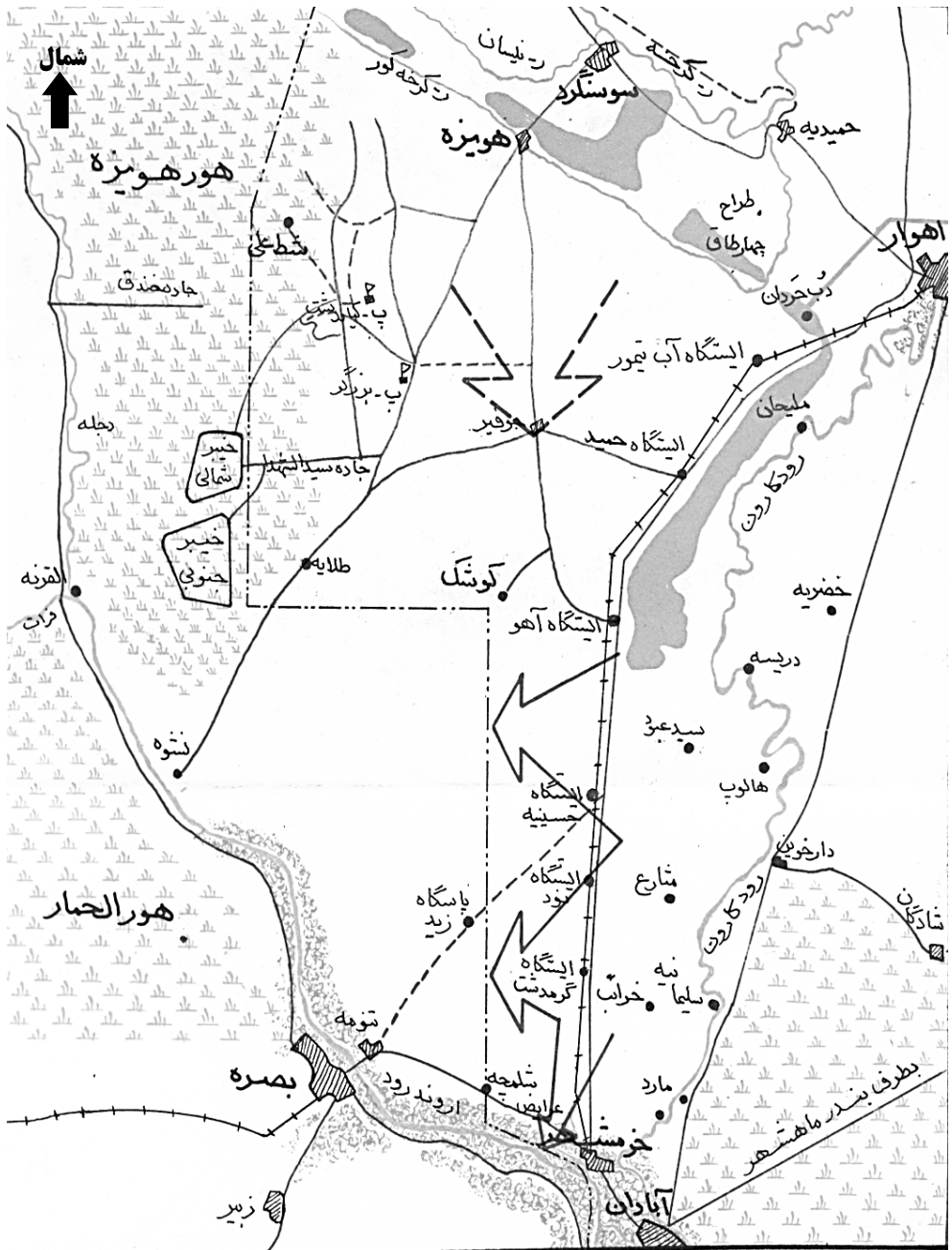
حالت مورب جاده حسینی - زید (پاسگاه کیلومتر ۲۵) یگان های دشمن را در وضعیت نامساعد و نامتعادلی قرار می داد که ناگزیر می شدند برای داشتن یک وضعیت مناسب پدافند، از مقابل خط سرپل و امتداد جاده حسینی - زید عقب نشینی کنند و در خاکریزهای مرزی مستقر شوند و این قسمت را بدون درگیری واگذار نمایند.

طبق دستور جزء به جزء شماره ۲ قرارگاه کربلا، تیپ ۱ زرهی لشکر ۱۶ (قدس ۱) به عنوان نیروی احتیاط قرارگاه کربلا به سرپل غرب کارون تغییر مکان داد و در منطقه قرارگاه فتح ۴ مستقر شد و این قرارگاه را برای اجرای عملیات مرحله دوم بیت المقدس از درگیری رها کرد و با نام «فتح ۵» در کنترل عملیاتی قرارگاه فتح قرار گرفت.

در ساعت ۰۱۳۰ روز شانزدهم اردیبهشت ماه، دشمن پس از اجرای یک آتش شدید که تا ساعت ۰۴۰۰ بامداد ادامه داشت، در منطقه قرارگاه فتح اقدام به پاتک نمود که با مقاومت

نیروهای ایرانی در ساعت ۰۹۳۰ همان روز دفع گردید. در ساعت ۱۱۰۰ همان روز، مجدداً نیروهای عراقی دست به پاتک جدیدی زدند که پس از دادن تلفات و تحمل ضایعات زیاد، در ساعت ۱۳۰۰ مجبور به عقب‌نشینی شدند. نیم ساعت بعد برای بار سوم پاتک دشمن آغاز گردید که با فعالیت شدید توپخانه و درگیری مستقیم تانک‌های نیروهای خودی در خط، عملیات دشمن خنثی گردید و نیروهای عراقی با متقبل شدن ضایعات و تلفات سنگین و بی‌شمار در سه کیلومتری خط سرپل متوقف گردیدند.

در اینجا باید از سرنوشت برادر پاسدار رضایی بیان کنم که به محض رسیدن گروه رزمی یاسینی به جاده اهواز - خرمشهر وی پرسنل خود را رها کرده و به نزد برادر حجازی رفت که ظاهراً از او بالاتر - و به اصطلاح ما نظامی‌ها ارشدتر - بود و در قرارگاه تیپ ۳۷ زرهی در کنار فرمانده تیپ بود و با او همکاری می‌کرد و اظهار داشته بود من دیگر در گروه یاسینی نمی‌مانم، زیرا فرمانده آنجا اجازه هیچ کاری به من نمی‌دهد!



مرحله دوم عملیات بیت المقدس، پیشروی به سمت غرب برای تأمین خط مرز و تأمین جاده جفیر - حمید در صورت هرگونه حرکات به عقب دشمن در منطقه

عصر روز شانزدهم اردیبهشت ساعت «س» روز «ر» را قرارگاه کربلا مشخص کرد و قرار شد در ساعت ۲۲۱۵ شانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱، قرارگاه فتح و در ساعت ۲۴۰۰ نیز با اعلام رمز «بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم، یا علی بن ابی طالب» تک مرحله دوم را به منظور انهدام نیروهای دشمن و رسیدن به خط مرز در منطقه محوله، آغاز کنیم. ترکیب یگان‌های مانوری از همان عناصر مرحله اول تشکیل شده بود؛ با این تفاوت که در این مرحله، به جای گردان ۱۵۸ پیاده هوابد، باید گروه رزمی شهید یاسینی با گردان ۱۵۱ دژ همکاری می‌نمود. تا این لحظه، من محل استقرار گردان ۱۵۱ پیاده دژ خرمشهر جمعی لشکر ۹۲ زرهی را نمی‌دانستم کجاست؛ لذا برای هماهنگی بیشتر با فرمانده گردان یادشده به محل استقرار آنها رفتم. فرمانده گردان سرهنگ دومی بود که تمام فرماندهان گروهان و عناصر حساس گردان خود و برادران سپاهی و بسیجی را که قرار بود با آنها همکاری داشته باشند، در یک سنگر جمع کرده و برنامه توجیه عملیات داشتند. زمانی که من وارد جلسه آنها شدم و خود را معرفی کردم، اظهار داشتم: «من فرمانده گردان تانکی هستم که باید با شما همکاری تانک و پیاده داشته باشم؛ لذا آمده‌ام تا از نزدیک با هم آشنا شده، تبادل فرکانس مخابراتی نموده و سایر اعمال مورد نیاز را انجام دهیم.» با شنیدن سخنان من، این فرمانده عزیز بی‌اندازه خوشحال شد و به من درود فرستاد و سایر پرسنل حاضر در سنگر هم با تکبیر بلند، همکاری و پشتیبانی یگان‌های زرهی را شادباش گفتند و اظهار خوشحالی نمودند. من از اینکه در این مرحله از عملیات، باید با گردان دژ همکاری نمایم، خیلی خوشحال بودم و دلیل موفقیت خود را در پیشروی به سوی مرز می‌دانستم، زیرا محل مأموریت این گردان قبل از شروع جنگ در خرمشهر و دژهای مرزی بوده و علاوه بر آن، هنگام حمله نیروهای عراقی، مدافع این قسمت از مرز بین‌المللی به شمار می‌رفته است؛ لذا برای من راهنمای خوبی محسوب می‌شدند.

بالآخره ساعت شروع عملیات فرا رسید و ابتدا گروه رزمی چیفتن در سه‌راهی جاده حسینیه - پاسگاه زید از جاده اهواز - خرمشهر عبور کرده و در امتداد جاده خاکی حسینیه - پاسگاه ۲۵ کیلومتر زید رو به شمال، روبه‌روی نیروهای عراقی ایستاده و موضع پدافندی را اشغال نمودند. فاصله ایستگاه حسینیه تا خط مرز بین‌المللی حدود ۱۶ کیلومتر بود و تیپ ۳۷ زرهی با عناصر زرهی سپاه که با هم همکاری داشتند، باید به مرور پیشروی نموده، دشمن را منهدم کرده و به سمت شمال موضع پدافندی گرفته و تأمین سمت راست قرارگاه فتح و منطقه را برقرار نمایند. با در نظر گرفتن این مسافت و امکانات تیپ ۳۷، هر گروه رزمی باید در حدود پنج کیلو

متر گسترش پیدا می‌کرد. وظیفه سنگینی روی دوش یگان‌هایی بود که بیشتر باید پیشروی می‌کردند، زیرا از یک طرف، نیروها برای پدافند در حاشیه جاده باقی می‌ماندند، از طرف دیگر با نیروی زرهی کمتر به انهدام دشمن ادامه می‌دادند و در دشت صاف پیش می‌رفتند. بعد از گروه رزمی ۲۳۷ چيفتن، گروه رزمی ۲۳۹ تانک شهید دستوری از جاده گذشته و پس از درگیری با دشمن و مقداری پیشروی اولیه، در امتداد گروه رزمی چيفتن و پشت جاده حسینیه - زید به سمت شمال مواضع خود را انتخاب نموده و به پدافند مشغول شدند. اکنون این گروه رزمی شهید یاسینی بود که باید پیش می‌رفت و خود را به مواضع دژ و مرز بین‌المللی می‌رساند و سپس رو به شمال دفاع می‌نمود.

همان‌طور که قبلاً گفته‌ام حرکت در شب، آن هم در یک دشت بدون نقاط کمکی، بسیار مشکل است. بنابراین، باید در هر رده‌ای، فرمانده واحد دقت نماید تا یگان خود را درست هدایت کرده و تا آنجا که ممکن است تلفات ندهد. نفربر پاسگاه فرماندهی که من در داخل آن در جلو سایرین حرکت می‌کردم، کیلومترشمارش بر مبنای مایل بود؛ در صورتی که فاصله مسافت مورد نظر ما از نقطه شروع تا انتها بر مبنای کیلومتر بود و من با یک محاسبه سرانگشتی به راننده نفربر گفتم: «این ۱۶ کیلومتر حدود ۱۲ مایل است و هنگامی که از جاده اهواز - خرمشهر حدود ۹ مایل پیش رفتید، به من بگو تا استقرار تانک‌ها را در سمت راست و به طرف شمال شروع نمایم.» رزمندگان و نیروهای پیاده با رعایت اصل غافلگیری با یورش ناگهانی به مواضع دشمن، آنها را منهدم نموده، ادوات زرهی و انبارهای مهمات را به آتش کشیدند و باعث اضطراب و تشویش آنها شده بودند. نیروهای دشمن با اینکه از حمله احتمالی ایران آگاهی داشتند و در آماده‌باش کامل به سر می‌بردند، در اثر حمله برق‌آسای رزمندگان ایران و آتش‌سوزی‌های اطراف خود و انفجار مهمات داخل تانک‌ها و نفربرهای در حال سوختن، ترس و وحشت وجودشان را گرفته و منطقه نبرد را ترک کرده، فرار می‌نمودند که در حال فرار، مورد هدف رگبار مهاجمان ایرانی قرار گرفته و کشته می‌شدند، یا به ناچار دست‌های خود را بالا آورده و اسیر می‌شدند.

در اثر شعله‌های حاصله از آتش‌سوزی سنگرها و ادوات دشمن، منطقه نبرد نیز مانند روز روشن و حرکت یگان‌ها و نشانه‌گیری نیروهای ایرانی بسیار راحت و کار برای ما آسان شده و یگان‌های متعددی از دشمن به محاصره ایرانیان درآمده و نابود شدند. در حدود ساعت ۰۴۱۰ بامداد روز هفدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱ بود که اولین تانک و نفربر پاسگاه فرماندهی گروه رزمی



شهید یاسینی به همراه رزم‌آوران پیاده گردان ۱۵۱ دژ و نیروهای سپاه پاسداران به خط مرز بین‌المللی رسیده و پاسگاه زید و تعدادی از دژها را تصرف نمودند.

پس از تحکیم هدف و استقرار به سمت شمال در امتداد جاده حسینیّه - پاسگاه زید و آماده شدن برای پدافند در مقابل حمله دشمن، نتیجه عملیات را به تیپ ۳۷ زرهی گزارش داده و تقاضا کردم چون بین گروه‌های رزمی شهید یاسینی و شهید دستوری فاصله افتاده و امکان رخنه دشمن متصور است، دستور فرمایید این گروه تانک‌های خود را به چپ کشیده و با ما تماس فیزیکی برقرار نماید. ابتدا فرمانده گروه رزمی دستوری زیر بار نمی‌رفت و اظهار می‌کرد من متکی به گروه رزمی چیفتن ایستاده‌ام و مواضع خود را درست انتخاب نموده‌ام و این گروه یاسینی است که باید به راست آمده و با ما در تماس باشد. پاسخ این حرف را چنین دادم که آخرین تانک من هم‌اکنون در دژ شماره ۱۱ می‌باشد و نیروهای پیاده گردان دژ در نوار مرز بین‌المللی مستقر هستند.

هوا که روشن شد، جناب سرهنگ کریم عبادت فرمانده تیپ ۵۵ هواپرد که فرماندهی قرارگاه فتح ۴ را بر عهده داشت، به اتفاق سروان بهرام‌زاده افسر عملیات رکن سوم تیپ ۳۷ از مواضع اشغالی فتح ۴ بازدید نمود و هنگام بازدید از تانک‌های گروه رزمی شهید یاسینی گفته بود: «تنها فقط این تانک‌ها درست ایستاده و آرایش گرفته‌اند؛ فرمانده آنها کیست؟» سروان بهرام‌زاده گفت: «همشهری خودتان سرگرد زرهی کریم پیروزان.» بعد از این بازدید بود که دستور داده شد گروه رزمی شهید دستوری و در نتیجه، گروه رزمی چیفتن کمی باز شده و به چپ کشیده و به عبارت دیگر، با ما دست دادند تا از ایجاد رخنه احتمالی توسط دشمن جلوگیری شود.

در ساعت ۰۵۳۰ هفدهم اردیبهشت‌ماه، دشمن با نیروهای تازه‌نفس خود در منطقه شمال جاده حسینیّه - زید به پاتک سنگینی دست زد و تا ساعت ۱۰۰۰ صبح ادامه داشت، اما با پایداری و مقاومت رزمندگان تیپ ۳۷ زرهی و سپاه پاسداران، نیروهای عراقی در این پاتک محاصره و منهدم گردیدند. حدود ساعت ۱۰۳۰، نیروهای مردمی به اتفاق یگان‌هایی از ارتش، به یاری قرارگاه فتح ۴ آمدند تا به منطقه عمومی دژها رفته و دفاع از خط مرز بین‌المللی را تقویت نمایند. به همراه این عده، یک گروه خبرنگار و فیلم‌بردار از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران به منطقه آمده و در نظر داشتند با رزمندگان فاتح مصاحبه کنند.

به قول حافظ شیرازی:

قرعه کار به نام من دیوانه زدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید

در زیر آن گلوله باران شدید دشمن، خبرنگار سؤال کرد: «اکنون که به مرز بین‌المللی رسیده و دشمن را به عقب رانده‌اید چه احساسی دارید؟» جواب دادم: «احساس غرور و شادی دارم که توانستم به دشمن تا دندان مسلح بگویم:

ای مگس پهنه سیمرغ نه جولانگه توست! عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری»  
 خبرنگار مجدداً سؤال کرد: «اکنون که مرز را ترمیم کرده‌اید و دشمن در خاک ایران نیست، آیا حاضرید به داخل خاک عراق بروید؟» جواب دادم: «من نوکر و حقوق‌بگیر آن بیوه زن رخت‌شویی هستم که از دسترنج خود مالیات داده و من را فارغ‌التحصیل این رشته برای چنین روزی کرده است؛ او چه می‌گوید؟ اگر بگویم برو، خواهم رفت؛ تا سر دارم، سر می‌شکنم.»  
 خبرنگار خنده‌ای کرد و گفت: «درود بر تو فرمانده؛ حتماً پرسنل زیردست خودت هم مثل شما فکر می‌کنند؛ من از طرف آن پیرزن‌ها به شما تبریک می‌گویم و با داشتن چنین فرزندان شجاعی، ایران همیشه زنده و پایدار است.» خبرنگار خداحافظی کرد و از من جدا شد و رفت. من هم به کار خود مشغول شدم و زمانی که برای مرخصی به شیراز آمدم، همه مردم از زن و مرد که من را می‌شناختند و در آن روز، از رادیو مصاحبه مرا شنیده بودند، با حالت ویژه‌ای با من برخورد می‌کردند و از سخن من صحبت می‌نمودند؛ حتی دوستان فرزندم در مدرسه به او گفته بودند: «پدرت عجب روحیه‌ای دارد؛ زیر آن همه گلوله می‌گوید تا سر دارم، سر می‌شکنم. کجا بروم؟ آفرین به تو با این پدر.» این سخنان و این حرکت تنها ویژه من نبوده و نیست و نخواهد بود. این گفتار هر ایرانی آزاده و وطن‌پرستی است که از کودکی آموخته است:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

در روزهای ۱۷ و ۱۸ اردیبهشت، یعنی روزهای اول و دوم مرحله دوم عملیات بیت‌المقدس هواپیماهای دشمن فعالیت زیادی داشتند و پیوسته مواضع نیروهای ایرانی را در خط مقدم مورد هجوم قرار می‌دادند و پدافندهای هوایی و هواپیماهای نیروی هوایی به طور مداوم با آنها در ستیز هوایی بودند و چندین فروند هواپیمای دشمن را سرنگون کرده و خلبانان آنها کشته یا اسیر شده بودند.

خاطره‌ای از روز دوم عملیات مرحله دوم دارم که فراموش‌نشده و ماندگار است و در اینجا برای شما تعریف می‌کنم:

در پشت جاده حسینی - زید در خط پدافندی، با برادران سپاه که از هنگام عبور از رودخانه کارون تا سید عبود و ایستگاه حسینی با هم بودیم، مشغول نبرد با دشمن بودیم که فردی

روحانی به همراه یک نفر پاسدار به نام جعفری که مسئول یگان‌های زرهی سپاه بود، برای بازدید از منطقه به پیش ما آمد. برادر پاسداری هم خارج از تانک در کنار من ایستاده بود و به صحبت‌های ما گوش می‌داد. مرد روحانی از پاسدار کنار من پرسید: «فرمانده شما کیست؟» پاسدار به من اشاره کرد و گفت: «ایشان.» من به اطراف خود نگاه کردم، دیدم کسی به جز من آنجا نیست. آخر برادر رضایی که فرمانده آنها بود، در ایستگاه حسینییه از ما جدا شده و دیگر برنگشته بود؛ لذا رو به او کرده گفتم: «کسی اینجا نیست، چه کسی را می‌گویی؟» جواب داد: «شما را.» گفتم: «شما پاسدار هستید و من ارتشی؛ من که فرمانده شما نیستم!» جواب داد: «فرمانده من کسی است که ما را از رودخانه عبور داده و در دو مرحله از عملیات، هدایت ما را بر عهده داشته و به هدف رسانیده و من کسی را جز تو نمی‌شناسم.» هنوز حرفش تمام نشده بود که دو فرزند هواپیمای عراقی مجدداً به ما حمله کردند و پرسنل ارتش و سپاه با فریاد من به پشت سلاح‌های ضدهوایی رفته و با پدافند عامل، هواپیماهای دشمن را نشانه گرفتند. متأسفانه در حالی که همه پرسنل به اجرای عملیات پدافند هوایی مشغول بودند، این سپاهی شجاع که تا نیم‌تنه خود از برجک تانک بیرون آمده و در حال تیراندازی به سمت هواپیمای دشمن بود، از ناحیه کمر مورد اصابت تیربارهای ضدهوایی قرار گرفته و دو نیمه شد و به جمع شهدای راه میهن پیوست. روانش شاد و روحش گرمی باد.

عصر روز ۱۸ اردیبهشت‌ماه خبر رسید که عراقی‌ها در منطقه خرمشهر با استفاده از جابه‌جایی نیرو در کرخه کور به یگان‌های قرارگاه نصر پاتک نموده و در جنوب نصر ۲ رخنه ایجاد کرده، ولی با اینکه قرارگاه نصر موفق به پوشش رخنه شده، دشمن همچنان مانع محاصره خرمشهر توسط نیروهای ایرانی می‌باشد و در نظر دارد به هر عنوان، نیروهای ایرانی را از مواضع خود به عقب براند.

در مرحله دوم عملیات بیت‌المقدس، نیروهای عراقی متحمل تلفات و ضایعات بسیار سنگین، به ویژه تجهیزات زرهی مانند تانک و نفربر شدند و اکثر وسایل اغتنامی و تجهیزات باقیمانده سالم به دست رزمندگان افتاد و تجهیزات منهدم‌شده آنها در میدان نبرد باقی ماند. به عنوان مثال، در مسیر ایستگاه حسینییه به پاسگاه زید تعداد ۱۲ دستگاه تانک و نفربر در هنگام فرار و عقب‌نشینی تعجیلی، در کانالی به عمق پنج متر که پر از مین و سیم خاردار بود سقوط کرده و منهدم شده بودند. با رسیدن نیروهای قرارگاه فتح به خط مرز بین‌المللی و تهدید شرق بصره توسط نیروهای ایرانی، عقبه نیروهای عراقی مستقر در منطقه کرخه و جفیر به خطر افتاد و برای اینکه در آینده

ارتباط نیروهای عراقی به پشت جبهه قطع نشود و به ناگاه محاصره و منهدم نگردد، دشمن مواضع خود را در مناطق یادشده تخلیه و با قطع تماس با قرارگاه قدس، اقدام به عقب‌نشینی اختیاری نمود و نیروهای خود را از خاک ایران در این قسمت به عقب کشید. در این زمان، قرارگاه کربلا به قرارگاه قدس دستور داد سریعاً موضوع عقب‌نشینی عراق را بررسی نموده و چنانچه صحت دارد، اعلام نموده تا اقدام بایسته به عمل آید. قرارگاه قدس پس از تأیید عقب‌نشینی دشمن در سراسر منطقه شمال جبهه، اعلام کرد خاکریزهای اول و دوم دشمن متجاوز توسط یگان‌های قرارگاه قدس اشغال شده و تلاش برای ترمیم بریدگی‌های روی جاده اهواز - خرمشهر در منطقه نورد به منظور اخذ تماس مجدد با دشمن و جلوگیری از عقب‌نشینی منظم او ادامه دارد.

پس از ترمیم جاده و پیشروی قرارگاه قدس، نیروهای عراقی که در حال عقب‌روی و ترک منطقه بودند، از دو طرف شمال و جنوب تحت فشار قرار گرفته و از طریق کوشک و طلائی به طرف مرز بین‌المللی به داخل خاک عراق رفتند. نیروهای عراقی که سقوط بصره به دست رزمندگان ایران را پیش‌بینی می‌کردند، با عقب‌نشینی لشکرهای ۵ و ۶ عراق از منطقه جفیر به شرق بصره، توان دفاعی این شهر را بالا برده و در اجرای مرحله سوم عملیات بیت‌المقدس مشکل ایجاد کردند. قرارگاه قدس تماس خود را با دشمن از دست داده بود و در پی اخذ تماس مجدد با دشمن برآمده و با توجه به بیش از ۶۰ کیلومتر عرض و عمق منطقه از کرخه کور تا مرز کوشک و طلائی و عدم تناسب توان و تحرک موجود در قرارگاه قدس با چنین وسعت و عمق، احتمال فریب دشمن برای بیرون کشاندن قرارگاه قدس از مواضع شمال کرخه و انهدام آنها در زمین باز، پیشروی و حرکتی توأم با احتیاط و شناسایی کامل را برای قدس ایجاب می‌نمود. روی این اصل، حرکت قرارگاه قدس کمی کندتر از انتظار بود.

در روز نوزدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱، قرارگاه کربلا به منظور تقویت قرارگاه نصر، طی دستور جزء به جزء شماره ۳، تیپ ۵۵ هوابرد و تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ و تیپ ۲۵ کربلا از قرارگاه فتح و تیپ ۱۷ قم از سپاه پاسداران را در اختیار قرارگاه نصر گذاشت، تا ضمن پدافند در جبهه غربی خود، به سمت جنوب تک نموده و هم‌زمان با قطع راه‌های عقب‌نشینی دشمن از شلمچه، خرمشهر را تأمین و پاکسازی کند. در همین دستور جزء به جزء شماره ۳، به قرارگاه فتح دستور پدافند در منطقه خط مرز داده شد و تیپ ۳۷ و تیپ ۱ زرهی لشکر ۱۶ که در کنترل عملیاتی قرارگاه فتح بودند، به قرارگاه قدس واگذار گردیدند.

منطقه قرارگاه قدس با چهار تیپ زرهی و یک تیپ پیاده از ارتش به همراه چهار تیپ پیاده از سپاه، از منطقه عمومی کرخه کور تا شمال جاده حسینیّه - پاسگاه زید در کیلومتر ۲۵ توسعه یافت. پس از این تغییر و تحول سازمان قرارگاه قدس بدین شرح صورت گرفت:

۱- قدس ۱ شامل: تیپ ۱ زرهی لشکر ۱۶، تیپ بیت المقدس سپاه پاسداران در منطقه بین ایستگاه آهو تا شمال پاسگاه حسینیّه.

۲- قدس ۲ شامل: تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶.

۳- قدس ۳ شامل: تیپ ۳ زرهی لشکر ۱۶، تیپ نور سپاه پاسداران، گردان ۲۳۴ سوار در محور قیصریه - جفیر - طلایه، و محور هویزه - کیاندشت - شهابی - طلائیّه.

۴- قدس ۴ شامل: تیپ ۵۸ ذوالفقار، تیپ ۴۱ ثارالله سپاه پاسداران، گردان ۲۵۲ سوار زرهی در محور جاده آسفالت اهواز - حمید - ایستگاه آهو - پاسگاه کوشک، و محور حمید - جفیر - طلائیّه.

۵- قدس ۵ شامل: تیپ ۳۷ زرهی، تیپ امام رضا از سپاه پاسداران در منطقه شمال پاسگاه حسینیّه تا پاسگاه زید در کیلومتر ۲۵.

در اواخر روز نوزدهم اردیبهشت، معلوم شد که یگان‌های متجاوز مستقر در منطقه شمال جاده مورب حسینیّه - پاسگاه زید، با نیروهای خودی قطع تماس نموده و دست به عقب‌نشینی تا حوالی مرز زده و به احتمال زیاد در امتداد سایر یگان‌های عراقی در مرز مستقر گردیده و به این علت بود که یگان‌های قدس ۱ و قدس ۵ مجدداً برای اخذ تماس دوباره با دشمن، در حد فاصل کوشک تا پاسگاه مرزی کیلومتر ۲۵ در کنترل عملیاتی قرارگاه قدس قرار گرفتند. کلیه یگان‌های قرارگاه قدس مأموریت داشتند تا پس از وصول به خط دژها در سه کیلومتری مرز، وضعیت پدافندی اتخاذ نمایند و با اعزام و گسترش نیروهای تأمینی به جلو، خط مرز بین‌المللی را پوشش دهند. قرارگاه کربلا طی امریه‌ای به قرارگاه قدس دستور داده بود که برای ادامه عملیات برون مرزی و تأمین هدف‌های واگذاری پیش‌بینی‌های لازم را به عمل آورد.

یگان‌های قرارگاه قدس در اواخر روز نوزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ به پاسگاه ژاندارمری کیاندشت در جنوب هویزه، جفیر، پادگان حمید رسیدند و آماده عبور از این خط و ادامه پیشروی به سمت جنوب گردیدند. در این روز، دشمن در مناطق قرارگاه‌های نصر و فتح به هیچ‌گونه عملیات آفندی اقدام ننمود و درگیری‌ها به صورت تبادل آتش در جریان بود و قرارگاه نصر با تغییر در سازمان رزمی و تغییر گسترش، آماده اجرای عملیات احاطه خرمشهر گردید. با آزاد شدن مناطق

جنوب کرخه کور، ژاندارمری ناحیه خوزستان پاسگاه‌های ژاندارمری حمید، هویزه و حسینیه را که نیمه مخروبه بودند، گشایش نموده و پرسنل ژاندارمری در آنها مستقر شدند.

در شب ۱۹ به ۲۰ اردیبهشت‌ماه، تعداد ۶۰۰۰ نفر نیروی تقویتی از بسیج سپاه پاسداران با هواپیماهای گول‌پیکر ۷۴۷ نیروی هوایی از مشهد به پایگاه هوایی امیدیه در خوزستان منتقل شدند، که این جابه‌جایی از نظر تعداد نفرات و سرعت زمان کوتاه اجراء (فقط در یک شب) یکی از سریع‌ترین عملیات ترابری نیروی هوایی در طول عملیات بیت‌المقدس بود. این افراد با هلی‌کوپتر از امیدیه به مناطق عملیاتی قرارگاه‌های نصر و فتح اعزام شدند. عملیات محاصره و تأمین خرمشهر توسط قرارگاه نصر از روز بیستم اردیبهشت به شدت ادامه یافت و دشمن هم مصمم بود سرسختانه از خرمشهر دفاع نماید؛ لذا تلفات و ضایعات زیادی در این منطقه به طرفین وارد می‌شد.



با صدور دستور جزء به جزء شماره ۵ قرارگاه کربلا، سه گردان پیاده از تیپ ثارالله از قرارگاه قدس و دو گردان پیاده از تیپ ۳۳ المهدی از قرارگاه فجر جدا شده و هر پنج گردان به اضافه دو گردان از تیپ ۸ نجف و تیپ ۱۴ امام حسین (ع) به قرارگاه نصر واگذار شدند. تجربه طول عملیات نشان داده بود که نیروهای ایرانی با استفاده از تاریکی شب و رعایت غافلگیری، بهتر کارایی خواهند داشت و به محض روشن شدن هوا، کارایی آنها رو به کاهش گذاشته و در عوض، نیروهای عراقی در تاریکی شب هیچ بهره‌ای نداشته و با روشن شدن روز و استفاده از یگان‌های زرهی و قدرت نیروی هوایی خود، از کارایی بالایی برخوردار می‌شدند.

با توجه به موارد بالا و آسیب‌پذیری یگان‌های عملیاتی و تک‌ور، همواره تلاش می‌شد تا هدف‌های پیش‌بینی شده در طول تاریکی شب تأمین و در طول روز تحکیم و تثبیت شوند و بدین طریق، از عوامل برترساز توان رزمی به نفع خود و به ضرر دشمن نیز استفاده گردد.

در ساعت ۰۲۳۰ بامداد روز ۲۱ اردیبهشت‌ماه، قرارگاه نصر به دشمن تک نموده و پس از یک درگیری شدید، پیشروی آغاز گردید و در ساعت ۰۴۴۰، یگان‌های تیپ ۵۵ هوابرد و تیپ ۲۵ کربلا به جاده آسفالت شلمچه رسیده و آن را قطع کردند، ولی با مقاومت بسیار شدید و پاتک‌های سنگین دشمن روبه‌رو شدند و نتوانستند جاده را نگهداری کنند و به مواضع اولیه خود عقب زده شدند. عملیات قرارگاه نصر در این روز نتیجه‌ای به بار نیاورد و هیچ‌یک از هدف‌های مورد نظر تأمین نگردید و تنها مشخص شد که نیروهای عراقی نه تنها از خرمشهر عقب‌نشینی نکرده‌اند، بلکه مصمم به دفاع سرسختانه از آن می‌باشند.

در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۲۱، جلسه فرماندهان ارتش و سپاه به همراه مسئولین عملیات بیت‌المقدس و تعدادی از فرماندهان یگان‌های قرارگاه نصر برای بررسی وضعیت قرارگاه نصر و چگونگی ادامه عملیات آزادسازی خرمشهر در قرارگاه فرماندهی نصر ۱ تشکیل شد. در این جلسه، با بررسی و مشورت‌های فراوان مقرر گردید به علت فرسودگی و خستگی بیش از حد رزمندگان در اثر ادامه مستمر عملیات به مدت ۱۲ روز، به خصوص دو عملیات تقریباً ناموفق دو شب پیاپی اخیر به خرمشهر و نبود نیروهای تازه‌نفس برای اعزام به منطقه و تقویت نیروهای درگیر عملیات و نیاز قاطع آنها به استراحت و تجدید قوا، چند روزی ادامه تک به سوی خرمشهر متوقف گردد، تا یگان‌ها به تجدید قوا و تجدید سازمان پرداخته و با آمادگی و شناسایی بیشتر به سوی خرمشهر حمله کنند. این تعویق دو سه روزه در عمل بالغ بر ده روز گردید. در این مدت،



درگیری‌ها به صورت تبادل آتش بین توپخانه‌های طرفین ادامه داشت که در جبهه خرمشهر از شدت بیشتری برخوردار بود.

پس از ده روز که از دومین تلاش نیروهای ایرانی برای فتح خرمشهر گذشت، سرانجام در ساعت ۲۲۳۰ روز یکم خردادماه ۱۳۶۱، سومین تلاش آفندی قرارگاه کربلا به منظور آزادسازی خرمشهر با رمز «بسم الله القاصم الجبارین، یا محمد بن عبدالله (ص)» آغاز گردید. عراقی‌ها در مقابل تک غافلگیرکننده نیروهای ایرانی در منطقه غرب خرمشهر و پل نو مجبور به ترک خاکریزهای دفاعی خود یکی پس از دیگری شدند و در ساعت ۰۳۴۵ روز دوم خرداد، قرارگاه فتح به جاده آسفالت خرمشهر - شلمچه رسید و به طرف پل نو گسترش یافت. نیروهای فجر ۳ هنوز به جاده نرسیده بودند، اما نصر ۲ به جاده آسفالت رسیده و نصر ۳ به علت برخورد با میدان متراکم مین و مقاومت شدید دشمن در حوالی شرقی شلمچه، زمین گیر شده بود. در ساعت ۰۴۳۰ روز دوم خردادماه، نیروهای عراقی تحت فشار نیروهای ایرانی به حوالی نهر خین عقب رانده شدند و ارتباط زمینی نیروهای عراقی مستقر در خرمشهر با نیروهای مستقر در منطقه شلمچه قطع گردید و دشمن روی جاده خاکی حاشیه نهر خین رفت و آمد می کرد. در ساعت ۰۶۳۰، قرارگاه فتح خرمشهر را محاصره کرد و فجر ۳ به پل نورسید و به طرف شط العرب پیشروی نمود. نیروهای نصر ۲ در حال الحاق با نصر ۳ بودند و نصر ۳ جاده دژها را اشغال کرده بود و در جنوب جاده آسفالت خرمشهر - شلمچه به شدت با دشمن درگیر شد.

در ساعت ۱۴۰۰، فجر ۳ به رودخانه شط العرب که از تداخل دو رودخانه دجله و فرات تا قبل از تلاقی با آب‌های رودخانه کارون تشکیل شده است، رسید و کمی بعد قرارگاه فتح به سواحل رودخانه اروندرود دسترسی پیدا کرد و بدین ترتیب، این دو قرارگاه فتح و نصر مأموریت واگذاری را با موفقیت انجام دادند. در برابر تک سریع و غافلگیرکننده رزمندگان پرتوان ایرانی، نیروهای عراقی دچار وحشت و سرگردانی شدید شده بودند و نمی توانستند عکس العمل مناسبی از خود نشان دهند و ارتباط یگان‌های دشمن با یکدیگر قطع گردیده و فرار افسران، درجه‌داران و سربازان عراقی از منطقه گویای ازهم پاشیدگی سازمان یگان‌های دشمن در خرمشهر بود.

نتیجه عملیات روزهای اول و دوم خرداد بسیار درخشان بود و قرارگاه کربلا به هدف خود، که احاطه کامل خرمشهر بود، رسید و یگان‌هایی از دشمن در نهر خین و شلمچه به میزان زیادی اسیر یا منهدم شدند. در اواخر روز دوم خرداد، قرارگاه کربلا به فجر ۳ دستور داد تیپ ۳۳ المهدی را که در شکستن خاکریزهای پدافندی دشمن در نهر عرایض و پل نو از خود شایستگی نشان

داده، در اختیار قرارگاه فتح قرار داده و خود به پدافند در منطقه محوله در کرانه اروند ادامه دهد. در همین زمان، به قرارگاه فتح دستور داده بود با در اختیار گرفتن تیپ ۳۳ المهدی، با ورود به شهر خرمشهر، این شهر را از لوٹ وجود نیروهای دشمن پاکسازی نماید.

نیروهای عراقی در ساعت‌های ۰۳۵۰ و ۱۱۰۰ و ۱۳۳۰ روز سوم خرداد ماه، از سمت شلمچه به نیروهای نصر ۳ و ۲ پاتک نموده و تلاش کردند تا حلقه محاصره خرمشهر را بشکنند، ولی رزمندگان دلاورانه پایداری نموده و با وارد کردن تلفات و ضایعات فراوان دشمن را به عقب راندند.

در ساعت ۱۱۰۰ صبح سوم خرداد، در حالی که بین نیروهای ایران و عراق در شمال نهر خین درگیری شدیدی در جریان و دشمن در صدد شکستن حلقه محاصره خرمشهر بود، نیروهای قرارگاه فتح از سمت غرب و خیابان کشتارگاه وارد شهر شدند. هنگام ورود، مقاومت دشمن بسیار ضعیف و تقریباً هیچ بود و فقط در ناحیه گمرک خرمشهر، در کنار اروندرود مقاومت جزئی مشاهده می‌شد که به سرعت شکسته می‌گردید و سربازان عراقی گروه گروه به اسارت درمی‌آمدند و یا از ترس تسلیم می‌شدند.



سرگرد پیروزان در جلو مسجد جامع خرمشهر به اتفاق سرباز هم‌رزمش

در ساعت ۱۴۰۰ روز سوم خردادماه ۱۳۶۱، بود که خرمشهر به طور کامل فتح شد و پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی ایران بر فراز مسجد و پل تخریب‌شده خرمشهر به اهتزاز در آمد. تعدادی از نیروهای عراقی که تاب مقاومت نداشتند، پس از سقوط شهر با استفاده از تاریکی شب و قایق، اقدام به فرار از راه اروندرود کردند که هدف تکاوران نیروی دریایی قرار گرفته و همه سرنشینان آنها غرق شدند. سرانجام در ساعت ۱۸۰۰ سوم خرداد، فرماندهان عراقی که از پاتک‌های متعدد خود نتیجه‌ای جز تلفات نگرفته بودند، به یگان‌های خود دستور دادند تا به مواضع دفاعی خود در داخل خاک عراق عقب‌نشینی نمایند. در پیام‌هایی که از دشمن در منطقه عملیات استراق سمع شد، وحشت، اضطراب، تمرد، ناامیدی و عدم تمایل به جنگ به کرات در بین نیروهای عراقی ملاحظه شده بود.

خبر فتح خرمشهر و ورود قرارگاه فتح به این شهر به سرعت در همه‌جا پیچید و موج عظیمی از هیجان و خوشحالی سراسر کشور را گرفت و مردم در خیابان‌ها با روشن کردن چراغ اتومبیل‌ها و به صدا درآوردن بوق آنها، به جشن و پایکوبی پرداختند و بار دیگر خونین‌شهر به آغوش مام وطن بازگشت و خرمشهر شد. با آزاد شدن خرمشهر، قرارگاه کربلا با صدور اعلامیه‌ای اختتام مراحل مختلف بیت‌المقدس را به یگان‌ها اعلام داشت و از این لحظه به بعد، روند ادامه جنگ ایران و عراق به فرم و شکل دیگری پیش گرفته شد.



عکس بالا: پل منهدم شده خرمشهر

عکس پایین: سرگرد پیروزان، پیرمرد بسیجی و سرباز ارتش در یکی از سنگرهای دژ

شماره ۱۵ ایران

## دستاوردهای نظامی عملیات بیت المقدس

در اجرای مراحل سه گانه عملیات بیت المقدس دستاوردهای زیر برای رزمندگان پرتوان و شجاع ایران حاصل گردید:

- ۱- آزادسازی بیش از ۵۴۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین های اشغالی به طوری که:
    - الف) در مرحله اول عملیات، حدود ۷۰۰ کیلومتر مربع.
    - ب) در مرحله دوم عملیات، حدود ۴۰۰ کیلومتر مربع.
    - پ) مناطق آزاد شده جفیر در اثر عقب نشینی دشمن، حدود ۳۹۰۰ کیلومتر مربع.جمع مناطق آزاد شده در مراحل اول و دوم عملیات تا تاریخ ۲۲ اردیبهشت ماه ۵۰۰۰ کیلومتر مربع.
  - ت) مناطق آزاد شده در مرحله سوم عملیات، ۳۸۰ کیلومتر مربع به علاوه خرمشهر.
    - ث) طول خط مرزی که در اشغال دشمن بود، حدود ۱۸۰ کیلومتر.
    - ج) طول خط مرزی آزاد شده در مرحله دوم عملیات، حدود ۱۷ کیلومتر.
    - چ) طول خط مرزی آزاد شده در مرحله سوم عملیات، حدود ۱۵ کیلومتر.
    - ح) طول خط مرزی آزاد شده در اثر عقب نشینی نیروهای دشمن، حدود ۱۳۵ کیلومتر در شرق هورالعظیم، بین کوشک - طلائییه و بین کوشک تا کیلومتر ۲۵ (پاسگاه زید).
  - خ) طول خط مرزی باقیمانده در دست دشمن حدود ۱۰ کیلومتر در حوالی نقاط مرزی طلائییه قدیم، کوشک و شلمچه.
- ۲- تعداد کل اسرای عراقی در مراحل مختلف عملیات بیت المقدس ۱۹۴۱۴ نفر:
  - الف) تعداد اسرای روز اول عملیات در تأمین سرپل ۳۰۹۶ نفر.
  - ب) تعداد کل اسرا تا پایان مرحله دوم در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۲۲، تعداد ۵۵۴۱ نفر.
  - پ) تعداد اسرای خرمشهر ۱۳۸۷۳ نفر.
- ۳- تعداد تلفات دشمن در عملیات بیت المقدس حدود ۱۶۰۰۰ نفر.
- ۴- خسارات و ضایعات وارده به دشمن:  
الف) هواپیما: ۶۰ فروند.

(ب) هلیکوپتر: ۳ فروند.

(پ) تانک و نفربر: ۴۱۸ دستگاه.

(ت) خودرو: ۴۹ دستگاه.

۵- غنائم به دست آمده از دشمن در طول عملیات:

(الف) هلیکوپتر: یک فروند.

(ب) تانک و نفربر: ۱۰۵ دستگاه.

(پ) خودرو: ۵۶ دستگاه.

(ت) جنگ افزارهای سبک و سنگین، انواع مهمات و تجهیزات: به مقدار زیاد.

شهداء، مجروحین، اسرا، گمشده های نیروهای ارتشی در عملیات بیت المقدس:

۱- ۱۶۲۸ نفر شهید شامل:

(الف) ۸۴ نفر افسر.

(ب) ۳۲۳ نفر درجه دار.

(پ) ۱۲۱۴ نفر سرباز.

(ت) ۷ نفر غیرنظامی.

۲- ۷۲۹۰ نفر مجروح شامل:

(الف) ۳۴۵ نفر افسر.

(ب) ۱۴۵۱ نفر درجه دار.

(پ) ۵۴۸۵ نفر سرباز.

(ت) ۹ نفر غیرنظامی.

۳- ۵۶ نفر اسیر شامل:

(الف) ۵ نفر افسر.

(ب) ۶ نفر درجه دار.

(پ) ۴۵ نفر سرباز.

۴- ۱۵۳ نفر گمشده شامل:

(الف) ۵ نفر افسر.

(ب) ۱۹ نفر درجه دار.

(پ) ۱۲۹ نفر سرباز.

متأسفانه به علت عدم دسترسی به آمار نیروهای مردمی، بسیج و سپاه پاسداران، چه از نظر پرسنلی و چه از نظر تجهیزات و وسایل که در بالا قید گردیده است، موفق به تهیه آمار کامل تری نشدم.

بعد از اتمام عملیات بیت المقدس، قرارگاه کربلا در تاریخ پنجم مردادماه ۱۳۶۱، طی دستور جزء به جزء شماره ۱۱، تغییر گسترش و بازسازی یگان‌ها برای حصول آمادگی بیشتر را ضروری دانست. بر این منوال، تغییراتی در سازمان رزمی قرارگاه‌های تابعه داد و تیپ‌های ۳۷ زرهی، ۴۰ پیاده سراب، ۵۵ هوابرد و تعدادی از یگان‌های توپخانه را برای تشکیل قرارگاه قائم آل محمد(ص) به مناطق پدافندی شرق فکه اعزام نمود و قرارگاه فجر را به منطقه عملیاتی بیت المقدس تغییر مکان داد. منظور از این جابه‌جایی‌ها، تسهیل در امر فرماندهی و کنترل در عملیات آفندی آتیه بود و به جای تعدادی تیپ مستقل و مجزا، یک لشکر پیاده که دارای توان کافی بود مستقر می‌گردید. علاوه بر این جابه‌جایی، تیپ مستقل ۵۸ ذوالفقار نیز برای شرکت در عملیات آفندی قرارگاه غرب، به سوی کرمانشاه روانه شد.

قرارگاه عملیاتی قائم آل محمد(ص) در تاریخ دهم خردادماه ۱۳۶۱ فعال شده و پدافند غرب دزفول - شوش، از موسیان تا تنگ چزابه را به عهده داشت و از تیپ‌های ۳۷ زرهی، ۴۰ پیاده سراب، ۵۵ هوابرد، ۸۴ خرم‌آباد، گردان ۸۳۱ پیاده غیرسازمانی بلال جمعی مرکز توپخانه اصفهان و ۱۱ آتشبار توپخانه صحرائی تشکیل گردیده بود. فرمانده و عناصر ستادی قرارگاه قائم آل محمد(ص) از ستاد نزااجا در تهران انتخاب و به منطقه عملیات اعزام شدند و فرماندهی آن را به سرهنگ توپخانه ستاد منوچهر دژکام واگذار کرده و محل استقرار این قرارگاه را منطقه چنانه در نظر گرفته بودند.





نیروی زمینی

روزنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

مبارک باد بر ملت معظمه الشان ایران، این چنین فرزندان شامشیر جان پر کنی  
که نام آنگن و کشورشان را جان بدین کردند. حضرت امام خمینی (ره)

رزمنده دل‌آور ارتش اسلام امیر سرتیپ ۲ کریم پیروزان  
آزادسازی خرمشهر و هشت سال دفاع قهرمانانه، گواه روشن عزت و اقتدار ارتش  
جمهوری اسلامی ایران در پاسداری از کیسان کشور و انقلاب اسلامی است.  
بدون تردید، در تاریخ این سرزمین خدایی، همواره یاد و خاطره جانفشانی‌های  
سربازان رشید ارتش اسلام در عملیات افتخار آفرین بیت المقدس و خلق حماسه  
آزادی خرمشهر عزیز ماندگار خواهد بود.

بدینوسیله از جنابعالی که در این عملیات سرنوشت ساز، افتخار مسؤلیت

### فرماندهی گردان ۲۳۸

را بر عهده داشته‌اید، قدر دانی می‌گردد. توفیق روزافزون شما را در خدمتگزاری به  
اسلام و میهن اسلامی تحت رهبری‌های حکیمانه مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا  
از درگاه خداوند بزرگ مسئلت می‌نمایم.

فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

سرتیپ ستاد عبدالعلی پور شاسب



تجلیل و گرامی‌داشت ایثارگری‌ها و حماسه آفرین‌های  
دل‌آور برادران عرصه مقاومت و بیروزی  
سوم خرداد ماه ۱۳۷۸



## بازتاب عملیات بیت المقدس

نتیجه عملیات بیت المقدس به ویژه فتح خرمشهر، بازتابی عجیب و انعکاسی جهانی داشت و اخبار مربوط به این پیروزی در صدر گزارشات و تفسیرهای سیاسی و نظامی در رسانه‌های گروهی جهان قرار گرفت. ناظران و تحلیل‌گران رویدادهای جنگ تحمیلی، این عملیات را به عنوان نقطه عطفی در جنگ ایران و عراق می‌شناختند و بر این امر اذعان داشتند که ایران از نظر نظامی، در موضع برتری نسبت به عراق قرار گرفته است. عدم پذیرش شرایط بر حق ایران برای آتش‌بس از سوی عراق و تسامح مجامع بین‌المللی و وجود جریان‌های سیاسی و نظامی در منطقه و جهان، که تلاش می‌کردند تا ایران به حقوق حقه خود نرسد، لزوم تعقیب متجاوز و مجازات او را بیش از پیش آشکار ساخت. روند پیروزی‌های نظامی ایران بر نیروهای عراقی امری نبود که از دید دشمنان انقلاب اسلامی مخفی مانده باشد و بعد از پیروزی در عملیات بیت المقدس، موفقیت ایران در تعقیب دشمن متجاوز در آن سوی مرزها، بسیار محتمل بود و قرائن و شواهد حاکی از ضعف نیروهای نظامی عراق در مقابله با نیروهای ایران بود.

روز ۱۵ خردادماه ۱۳۶۱ پس از چند روز سکوت، نیروی هوایی عراق مناطق مسکونی چند شهر، از جمله ایلام را بمباران نمود و مردم بی‌دفاع را به خاک و خون کشید و هم‌زمان ارتش صهیونیستی رژیم اشغالگر قدس، تجاوز گسترده خود را به جنوب لبنان، به ویژه اردوگاه‌های فلسطینی آغاز کرد و روز بعد این مناطق را اشغال نمود. تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان رویدادی بود که می‌توانست توجه ایران اسلامی را از ادامه جنگ با عراق به سوی لبنان جلب کند تا بدین‌وسیله، زمانی برای تنفس و تجدید قوای نیروهای عراق فراهم گردد. اقدام تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان بدون ارتباط با سرنوشت جنگ تحمیلی نبود و بی‌تردید چنین مسئله‌ای در ارزیابی‌ها و محاسبات طراحان تجاوز اسرائیل به لبنان، مد نظر گرفته شده بود. از نظر طراحان تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان، جمهوری اسلامی ایران برای حمایت از مسلمانان لبنان و مبارزان فلسطین، ناگزیر خواهد بود قسمتی از توان نظامی خود را به مقابله با اقدامات تجاوزکارانه

اسرائیل اختصاص داده و ضرورت مبارزه با اسرائیل را بر ادامه جنگ با عراق مقدم بشمارد و سرکوبی رژیم صدام حسین را به بعد از دفع تجاوز اسرائیل به لبنان موکول نماید. بدیهی است هرگونه حرکتی از این مسیر، تأثیر چشمگیری در کاهش یا حتی توقف فشار نظامی ایران بر عراق داشت و به رژیم بغداد فرصت و امکان مناسبی می‌داد تا خود را از مهلکه نجات دهد.

در صورت عدم واکنش ایران در مقابل تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان، چنین تبلیغ می‌گردید که جمهوری اسلامی بر خلاف خط و مشی اعلام‌شده خود مبنی بر لزوم مبارزه با اسرائیل، حتی با درگیر نگاه داشتن عراق، مانع از این شده که آن کشور به کمک سایر اعراب، به مبارزه با صهیونیست‌ها برخیزد، زیرا عراق مدعی بود آماده مقابله نظامی با تجاوز اسرائیل به لبنان است، اما ادامه جنگ ایران با عراق مانع از این کار می‌باشد و لذا عراق با توسل به این بهانه، خود را از درگیری با اسرائیل معاف می‌دارد، بدون آنکه از جانب سایر کشورهای عربی مورد سرزنش قرار گیرد. تجاوز اسرائیل به لبنان ایران را در فشار کشورهای همسایه و دوست خود قرار می‌داد تا برای مبارزه با تجاوز اسرائیل، به جنگ خود با عراق خاتمه دهد و با قبول آتش‌بس همراه سایر کشورهای مسلمان و عرب، به مبارزه با دشمن مشترک برخیزد. ایران بلافاصله اقدام اسرائیل را در تجاوز به جنوب لبنان محکوم کرد و اعلام نمود در حمایت از مردم لبنان و مبارزان فلسطینی آمادگی دارد و هرگونه کمکی را که لازم باشد به عمل آورد. همچنین ایران طی پیامی اعلام کرد برای دفع تجاوز اسرائیل از جنوب لبنان، آمادگی همکاری نظامی با سوریه را دارد.

در روز ۱۷ خردادماه ۱۳۶۱، تیپ ۵۸ پیاده ذوالفقار و تیپ ۲۷ پیاده محمد رسول الله(ص) از سپاه پاسداران را برای اعزام به سوریه تعیین و یگان‌های اعزامی را (نیروهای قدس) نامگذاری کردند و در روز ۲۷ خردادماه، اولین گردان از تیپ ۵۸ ذوالفقار و یگان‌هایی از تیپ محمد رسول الله(ص) به سوریه اعزام شدند.

در ساعت ۰۱۰۰ بامداد روز بیستم خردادماه، رادیو تلویزیون عراق اعلام کرد: «مجلس شورای انقلاب عراق تصویب نموده که نیروهای عراق بدون هیچ‌گونه قید و شرطی، ظرف دو هفته از ایران خارج گشته و به طور یک‌طرفه اعلام آتش‌بس نماید و از هم اکنون به نیروهای عراقی دستور آتش‌بس داده شده است. در این پیام، علت این اقدام فراخواندن نیروهای عراق برای جنگ با اسرائیل ذکر شده بود؛ اما گزارشاتی که از طریق پست‌های استراق سمع و سایر منابع اطلاعاتی پس از انتشار این خبر دریافت می‌گردید، حاکی از آماده‌باش ۱۰۰٪ نیروهای عراقی در سرتاسر جبهه‌های ایران بود.

امام خمینی طی پیامی فرمودند: «مبادا بخواهند با بازی دادن ما در مسئله لبنان، عراق را از تنگنای فعلی نجات دهند و مانع پیروزی ایران بر عراق شوند؛ باید توجه داشت مسئله لبنان در موضوع جنگ ایران و عراق تأثیری نداشته باشد.» و فرمودند: «راه قدس از کربلا می‌گذرد.» در پی رهنمودهای امام، فرمانده نیروی زمینی در یک جلسه توجیهی گفت: «ضمن اعزام نیرو به سوریه و شرکت فعال در هرگونه عملیات علیه تجاوز اسرائیل به لبنان هم‌گام با سوریه، جنگ با عراق با سرعت و جدیت دنبال خواهد شد و تا موقعی که عراق به شرایط ایران گردن نگذارد است، در تصمیم ایران مبنی بر ادامه جنگ تغییری رخ نخواهد داد و این موضوع که عراق عنوان نموده به قصد جنگ با اسرائیل، با ایران اعلام آتش‌بس می‌نماید، از نظر ما جز یک عمل فریب‌کارانه و از سر موضع ضعف، و اینکه خود را به شکست قطعی نزدیک می‌بیند و نوعی اغتنام فرصت و گریختن از مهلکه چیز دیگری نیست؛ لذا ایران جنگ با عراق را فراموش نکرده و اقدامات آماده شدن برای عملیات بدون هیچ‌گونه وقفه و تردیدی ادامه دارد.»

قرارگاه کربلا به منظور جلوگیری از هرگونه غافلگیری، به یگان‌های خود در سراسر جبهه دستور داد کاملاً مراقب و هوشیار بوده و هرگونه قرآینی دال بر آتش‌بس در منطقه، یا عقب‌نشینی نیروهای عراقی که مشاهده نمودند، سریعاً گزارش نمایند.

از ساعت ۱۰۳۰ روز بیستم خردادماه، آتش توپخانه دشمن قطع گردید و فردای آن روز نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران طی دستورالعملی، در زمینه مقاصد اصلی عراق از اعلان آتش‌بس یک‌طرفه به یگان‌ها هشدار داد.

در روز ۲۳ خردادماه ۱۳۶۱، نیروهای عراقی در ارتفاعات حمیرین پرچم سفید برافراشتند و شهر موسیان را تخلیه و به پشت مرزهای بین‌المللی و ارتفاعات حمیرین عقب‌نشینی نمودند. قرارگاه قائم گزارش نمود قرآینی دال بر عقب‌نشینی در منطقه چزابه مشاهده گردیده و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ناحیه کرمانشاه اعلام داشت که نیروهای عراقی از منطقه دشت ذهاب تا پشت میله‌های مرزی بیشگان عقب نشسته‌اند. نیروی زمینی به کلیه یگان‌های مستقر در جبهه‌ها دستور داد با مراقبت دائم از منطقه، فعالیت‌های دشمن را زیر نظر قرار داده و مناطق تخلیه‌شده را سریعاً اشغال و ضمن حفظ تماس خود با دشمن، از عقب‌نشینی آزادانه آنها جلوگیری نمایند. از روز ۲۳ تا ۳۰ خردادماه ۱۳۶۱، هیچ‌گونه درگیری و فعالیتی در جبهه‌ها به جز تبادل سبک و پراکنده آتش، آن هم در بعضی از نقاط، گزارش نشد. در جبهه شلمچه، تبادل آتش از شدت بیشتری برخوردار بود و گزارشات اطلاعاتی و تفسیر عکس‌های هوایی، همگی

حکایت از تقویت نیروهای دشمن در این منطقه و تحکیم هر چه بیشتر پدافند در شرق بصره، چه از نظر نیرو، چه از نظر ایجاد موانع و توسعه مواضع را می‌داد.

در ساعت ۲۰۰۰ روز سی‌ام خردادماه ۱۳۶۱، صدام حسین در یک سخنرانی طولانی رادیو تلویزیونی اعلام نمود: «رژیم این کشور در آستانه تشکیل اجلاس سران کشورهای غیرمتعهد در بغداد به منظور نشان دادن حسن نیت خود در خاتمه دادن به جنگ با ایران و همچنین آمادگی برای مبارزه با اسرائیل، از تاریخ ۳۱ خردادماه ۱۳۶۱ ظرف ده روز نیروهای خود را از خاک ایران خارج خواهد کرد.» صدام حسین در سخنان خود قصد فریب مردم عراق از واقعیت جنگی که او و رژیم حاکم بر بغداد آتش آن را بر افروخته بودند، ریاکارانه به تحریف حقایق پرداخت و تلاش نمود شکست‌هایی را که در میدان‌های جنگ تحمل کرده و انهدام و عقب رانده شدن نیروهایش در خوزستان را به عنوان یک عقب‌نشینی تاکتیکی و نشان دادن حسن نیت بر آتش‌بس و مقاصد صلح‌طلبانه توجیه کند. پس از پایان سخنرانی صدام حسین که از رادیو و تلویزیون عراق به طور مستقیم پخش می‌شد، نیروهای عراقی در سراسر جبهه شروع به تیراندازی هوایی با سلاح‌های سبک و شلیک گلوله‌های منور کردند، تا بدین‌وسیله، شادی خود را از اعلام آتش‌بس دروغین صدام نشان دهند.

روز بعد فرمانده نیروی زمینی در یک جلسه توجیهی که برای فرماندهان یگان‌ها در قرارگاه کربلا تشکیل شد، ضمن اعلام این مطلب که هنوز جنگ تمام نشده، دستور داد در صورت عقب‌نشینی دشمن به پشت خط مرز بین‌المللی، تا زمانی که اقدام خصمانه‌ای از طرف نیروهای عراقی به عمل نیامده است، از اجرای آتش در گذار خط مرز خودداری شود، اما فعالیت‌های دشمن در داخل خط مرز و مناطق اشغالی باقیمانده کماکان باید تحت مراقبت مداوم قرار داشته و این فعالیت‌ها به شدت سرکوب گردند و یگان‌ها ضمن حفظ تماس خود با دشمن، مواضع تخلیه شده را سریعاً اشغال نمایند.

عقب‌نشینی عمومی یگان‌های دشمن که ظرف ده روز گذشته مقدمات آن فراهم شده بود، از روز ۳۱ خردادماه ۱۳۶۱ آغاز شد و اکثر مناطق اشغالی تخلیه گردید. عقب‌نشینی عراق یک عقب‌نشینی کامل و در حقیقت به پشت مرزهای رسمی نبود؛ بلکه نیروهای دشمن علی‌رغم تبلیغات و سر و صدای بسیار در این مورد، نه تنها پاره‌ای از مناطق اشغالی را کماکان حفظ نمودند، بلکه در سایر نقاط هم روی خط مرز و یا اندکی جلوتر مستقر شده و مناطق وسیع مرزی را به این ترتیب با آتش و دیده‌بانی تحت کنترل قرار دادند که این عمل با عقب‌نشینی به مفهوم واقعی آن

مغایرت داشت. منطقه عمدۀ ای که عراق در این عقب‌نشینی کماکان در اشغال خود نگه داشت، در جبهه غرب عبارت بودند از: «ارتفاعات آهنگران، خسروی، نفت‌شهر، منطقه مهران» و در جبهه جنوب: «فکه و شلمچه.» عقب‌نشینی تقریباً عمومی عراق از مناطق اشغالی خود در ایران نه به منظور آماده کردن نیروهایش برای جنگ با اسرائیل و دفاع از لبنان بود و نه برای ابراز حسن نیت در آستانه اجلاس سران کشورهای غیرمتعهد، بلکه علت واقعی آن بود که متجاوز برآورد کرده بود که ادامه توقف نیروهایش در خاک ایران دیر یا زود به انهدام آنها منجر خواهد گردید و این درسی بود که از نحوه عملکرد نیروهای عراقی در نبرد ثامن‌الائمه، طریق‌القدس، فتح‌المبین آموخته و در نبرد بیت‌المقدس با تلخی بسیار به این واقعیت پی برده بود. در واقع، عراق با عقب‌نشینی و امید به آتش‌بس، درصدد برآمده بود که از انهدام بیشتر نیروهای خود در این جنگ جلوگیری نماید. با قبول نکردن شرایط عادلانه جمهوری اسلامی ایران از سوی عراق برای خاتمه دادن به جنگ، تبادل آتش و درگیری‌ها که فروکش کرده بود، مجدداً شدت یافت و سرانجام در روز ۲۲ تیرماه ۱۳۶۱ و درست دو ماه بعد از نبرد بیت‌المقدس، نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، عملیات طرح‌ریزی شده کربلا ۴ را با نام نبرد رمضان در شرق بصره آغاز کردند.

در عملیات رمضان، سه قرارگاه فجر در سمت راست (شمال)، فتح در وسط (مرکز)، نصر در سمت چپ (جنوب)، زیر نظر قرارگاه مرکزی مشترک ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شرکت داشتند. عملیات که شروع شد، قرارگاه فتح در همان شب اول، با قاطعیت خط را شکست و در عرض ۱۲ کیلومتر و به عمق حدود ۱۵ کیلومتر پیشروی کرده و به کانال ماهیگیری رسیدند و تلفات و ضایعات زیادی به دشمن وارد کرده بودند. قرارگاه نصر در منطقه شلمچه به علت برخورد به موانع بسیار سخت، با دادن تلفات و ضایعات سنگین متوقف شده و نتوانستند به جلو بروند و سمت چپ قرارگاه فتح آسیب‌پذیر شد.

قرارگاه فجر موفق شده بود دو رده از خطوط پدافندی دشمن را شکسته و ۵-۴ کیلومتر به جلو بروند و دشمن را تثبیت نمایند، اما این پیشروی همانند قرارگاه فتح نبود؛ لذا قرارگاه وسط از هر دو طرف چپ و راست به دشمن پهلو داده و آسیب‌پذیر شده بود. لازم بود برای حفظ نیروهای قرارگاه فتح، در سمت راست او اقدام به ایجاد خاکریز نماییم، که متأسفانه دستگاه‌های مهندسی کم بود و این خاکریز درست شکل نگرفت و قرارگاه فتح از این ناحیه مورد هجوم دفاع متحرک دشمن واقع شد و تیپ ۱ زرهی لشکر ۹۲ به فرماندهی سرتیپ شهید علی صفوی و لشکر هشت نجف از سپاه پاسداران منهدم شدند و بقیه به عقب برگشتند. ادامه تک در منطقه رمضان، دو شب متوالی ادامه یافت که متأسفانه بجز انهدام نیروهای دشمن، از نظر اشغال هدف برای نیروهای ایرانی حاصلی نداشت.

# فصل چهارم

۱ - عملیات فکه و ابوغریب

۲ - حرکت به سمت غرب

## عملیات فکه و ابوغریب

همان طور که گفته شد، بعد از عملیات بیت المقدس و ایجاد قرارگاه قائم آل محمد(ص)، تیپ ۳۷ زرهی به منطقه عمومی فکه اعزام گردید و بعد از تعویض لشکر ۷۷ پیاده که قرار بود برای اجرای عملیات رمضان به جنوب و منطقه کوشک تا پاسگاه کیلومتر ۲۵ اعزام شود، تحت کنترل قرارگاه جدیدالتأسیس قائم به پدافند از منطقه مشغول شد. نحوه استقرار یگان‌های تیپ ۳۷ زرهی متکی به محور آبادی شیخ قندی - پاسگاه فکه بود که بعد از اشغال این منطقه توسط نیروهای عراق و عقب‌نشینی نیروهای ایرانی در اوایل جنگ، آسفالت گردیده بود. قرارگاه قائم آل محمد(ص) در چنانه و قرارگاه فرماندهی تیپ ۳۷ زرهی در ارتفاعات دوسلک در مواضع نیروهای عراقی که دارای امکانات خوبی بود، برقرار گردید.

نحوه استقرار واحدهای تیپ ۳۷ بدین سان بود:

- ۱- گروهان پیاده ۱۹۱ و گروهان ۱۷۷ نفربر در خط اول مواضع پدافندی و متکی به محور آسفالت شیخ قندی - پاسگاه فکه.
- ۲- گردان ۲۳۷ تانک چیفتن در سمت راست (غرب) محور یادشده.
- ۳- گردان ۲۳۹ تانک مختلط ام ۶۰ و ام ۴۷ در سمت چپ (شرق) محور مذکور.
- ۴- گروهان‌های ارکان و بنه‌های واحدها در حوالی منطقه چنانه.

در اوایل نیمه اول شهریورماه ۱۳۶۱، در اثر یک تک محدود که توسط تیپ ۳۷ زرهی علیه نیروهای عراقی به عمل آمد، تعدادی از تانک‌های دشمن منهدم و سه انبار مهمات آنها به آتش کشیده شد.

در نتیجه این عملیات، دشمن تپه سبز را تخلیه نموده و حدود ۱۰ کیلومتر به عقب رانده شد و نیروهای تیپ ۳۷ زرهی دشمن را تعقیب و مواضع تخلیه‌شده او را اشغال و مجدداً تماس خود را با دشمن حفظ نمودند. بعد از عملیات رمضان و شکست نیروهای ایران در این عملیات، مجدداً تیپ ۳۷ زرهی توسط گردان ۸۳۱ پیاده غیرسازمانی بلال جمعی مرکز توپخانه اصفهان تعویض در خط شد و به منطقه جنوب و پاسگاه زید برگشت و پدافند از دژها و نوار مرز بین‌المللی را بر عهده



گرفت. چند ماه بعد، فرماندهی نیروی زمینی طی دستوری تیپ ۳۷ زرهی را از جنوب به تنگ ابوغریب گسیل داشت تا با تعویض تیپ ۱ لشکر ۷۷ پیاده که هنوز در منطقه حضور داشت، در کنترل عملیاتی قرارگاه قائم آل محمد (ص) قرار گیرد و تیپ مذکور به لشکر ۷۷ پیاده ملحق گردد. قرارگاه تیپ ۳۷ زرهی در تنگ ابوغریب سمت چپ محور ارتباطی دشت عباس به طرف چم‌هندی و ربوط و به طور کلی، منطقه عمومی فکه برقرار شده و یگان‌های رزمی تیپ هم در ساحل شمالی رودخانه چم‌هندی موضع پدافندی خود را اشغال کرده بودند، در حالی که تیپ ۵۵ هوابرد در سمت راست ما مستقر بود. قرارگاه کربلا برای اینکه تک‌های نیروهای ایرانی از دور نیفتد، در سراسر جبهه اقدام به چندین تک ضربتی کرده بود که علاوه بر انهدام نیروی دشمن، در هر عملیات، مقداری از سرزمین ایران عزیز که هنوز در اختیار دشمن متجاوز بود، آزاد می‌شد. مانند: عملیات مسلم‌ابن‌عقیل در سومار و ارتفاعات گیسکه، عملیات محرم در ارتفاعات حمیرین و جبل فوقی به منظور برقراری تأمین سواحل رودخانه دویرج در داخل خاک عراق. البته گاهی اوقات هم این عملیات به شکست منتهی می‌شد و تلفات و ضایعاتی را بر رزمندگان پرتوان و یگان‌های شرکت‌کننده وارد می‌نمود؛ از جمله عملیات والفجر مقدماتی و والفجر ۱ و...

عملیات والفجر مقدماتی عملیاتی بود که یک شبه وضعیت آن روشن شد و تا ساعت ۷ یا ۸ صبح معلوم گردید که عملیات ناکام مانده و ادامه آن امکان ندارد. قرارگاه کربلا مصمم شد عملیات دیگری را به نام والفجر ۱ در منطقه جبل فوقی و ارتفاعات حمیرین انجام دهد. منطقه عملیات والفجر ۱ از نظر عرض، منطقه وسیعی بود که از شرق رودخانه تیب شروع می‌شد و به منطقه عمومی فکه می‌رسید. از نظر عمق عملیات، پیش‌بینی شده بود که ارتفاعات جبل فوقی را گرفته و به طرف بزرگان و چاه‌های نفت پیش برویم و در صورت موفقیت در مراحل اولیه، تک را به طرف العماره و رودخانه دجله ادامه دهیم. سازمان‌دهی شروع شد و سه قرارگاه عملیاتی با شرکت یگان‌های ارتش و سپاه به نام‌های کربلاهای ۱ و ۲ و ۳ زیر نظر قرارگاه مرکزی کربلا تشکیل گردید. یگان‌های ارتش که در این عملیات شرکت داشتند، شامل: لشکر ۲۱ پیاده حمزه، تیپ ۵۵ هوابرد، تیپ ۵۸ تکاور ذوالفقار، تیپ ۸۴ پیاده خرم‌آباد و تیپ ۳۷ زرهی بودند. از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم یگان‌هایی شرکت داشتند که با واحدهای ارتش ادغام شده و در عملیات شرکت می‌کردند. دستور عملیاتی قرارگاه‌ها و واحدهای اجرایی تهیه و به یگان‌ها ابلاغ گردید. دستور عملیاتی تیپ ۳۷ زرهی هم تهیه شد و من که به عنوان افسر عملیات انجام وظیفه

می‌کردم، از بامداد روز ۲۱ فروردین ماه ۱۳۶۲، برای ابلاغ و بازدید از نحوه آمادگی یگان‌ها به داخل واحدهای عمل‌کننده و توپخانه کمک مستقیم رفتم.

حدود ساعت ۱۸۰۰ بود که به مرکز هدایت آتش توپخانه رسیدم و دستور عملیاتی را به او ابلاغ کرده و تقاضا نمودم نسخه بایگانی را امضاء نماید. فرمانده آن بعد از امضاء گفت این چه وقت ابلاغ است؟ و دیگر چیزی نگفت.

هنگام بازگشت، مسیر را اشتباه رفتم و در یک لحظه، مشاهده کردم در فاصله ۶۰ یا ۷۰ متری دشمن هستیم! ابتدا خیال کردم که خاکریز بچه‌های خودمان است، ولی با کمی دقت، سرباز عراقی را از ایرانیان تشخیص داده و فوراً برگشتیم و در حالی که زیر آتش دشمن بودیم فرار را بر قرار ترجیح دادیم. علت اشتباه من در اینجا بود که همان روز گروه فرماندهی تیپ ۳۷ به جلو آمده و در قرارگاه مقدم تیپ مستقر شده بود. به قرارگاه تیپ در تنگ ابوغریب وارد شدم. به من اطلاع دادند که گروه فرماندهی به جلو رفته و دستور داده‌اند شما هم به آنها ملحق شوید؛ لذا بلافاصله حرکت کرده و به آنها پیوستم.

عملیات والفجر ۱ در ساعت ۲۳۰۰ روز ۲۱ فروردین ماه ۱۳۶۲ با رمز «بسم الله الرحمن الرحیم، یا الله، یا الله، یا الله، وانصرنا علی القوم الکافرین» شروع شد. کمی بعد از شروع عملیات، از قرارگاه قائم که به نام کربلا ۳ خوانده می‌شد، دستور داده شد یک نفر افسر از تیپ ۳۷ به قرارگاه فرماندهی تیپ ۸۴ خرم‌آباد که قرارگاه قائم در آن مستقر است اعزام گردد. من چون در اثر ارتباط با این قرارگاه‌ها از محل آنها آگاهی داشتم، فوراً حرکت کرده و در تاریکی شب، بدون استفاده از چراغ خودرو خود را به آنجا رسانده و بعد از حضور، رمز تک و ساعت شروع عملیات را دریافت نموده و به قرارگاه مقدم تیپ ۳۷ بازگشتم. در صورتی که عملیات بدون دریافت کتبی رمز و ساعت شروع تک آغاز شده بود. بنابراین، نشان می‌دهد دریافت کتبی این امریه، چیزی جز تکمیل مدارک نبوده است. هنوز عرق راهم خشک نشده بود که مجدداً پیامی از قرارگاه قائم واصل شد که افسر رابط خود را بفرستید تا ناظر قرارگاه را به جلو ببرد. این مرتبه دیگر نوبت افسر دیگری بود که باید به این مأموریت اعزام می‌شد. به ناچار، یکی از افسران حاضر در سنگر پاسگاه فرماندهی را برای انجام مأموریت انتخاب کردند، اما وی کمی تأمل نمود و من ناچار برای بار دوم پیش قدم شده و گفتم من می‌روم. سرهنگ دوم علی عباسی فرمانده تیپ ۳۷ زرهی که در آنجا ایستاده بود و می‌دانست که افسر انتخابی مشکل دارد، وقتی پیشنهاد رفتن مرا شنید، گفت تو که حالا آمدی، نوبت دیگری است. جواب دادم برای وطنم می‌روم، اشکالی ندارد. از سنگر بیرون

آمدم و دو مرتبه در تاریکی شب و زیر گلوله‌باران‌های شدید توپخانه و تانک دشمن، روانه قرارگاه رده بالاتر شدم. در اثر ازدیاد گلوله‌های منور که توسط توپخانه پرتاب می‌شد، منطقه عملیات مانند روز روشن شده و آتش توپخانه دشمن امان از آدمی ربوده بود. در هر صورت، این مأموریت را هم انجام داده و مراجعت نمودیم.

موقعی که وارد سنگر شدم، سروان عباس گرگین فرمانده گروهان قرارگاه تیپ ۳۷ که در آنجا بود، تا مرا دید با حالت تعجب گفت: «شما برگشتید؟! واقعاً ای‌والله! ما گفتیم اگر پیروزان عاقل باشد، می‌رود در یک پناهگاه و یا حداقل زیر یکی از پل‌های بتونی در بین راه و پس از روشنی هوا و کم شدن شدت تیراندازی دشمن مراجعت کرده و می‌گویند در اثر گم کردن مسیر، نتوانستیم به قرارگاه برسیم و کسی او را سرزنش نخواهد کرد! زیرا تاکنون بارها امتحان خود را داده و حرف او را قبول می‌کنند. اما حالا می‌بینم که رفتی و سالم مأموریت را انجام داده و برگشتی.» همان افسری که من به جایش مأموریت را پذیرفته بودم، آمد کنار من و در حالی که شام می‌خوردم اظهار کرد: «حالا می‌بینم هر چه به تو ارشدیت داده‌اند، حق داشتی و کم بوده است. من دیگر از این به بعد درباره ارشدیت و امتیازات تو حرفی برای گفتن ندارم و اگر لازم شد، باید تا آنجا که در توان دارم مدافع باشم تا مخالف. لاقلاً امشب گوشه‌ای از فعالیت‌های تو را به چشم خود دیدم.»

پیشروی یگان‌ها از هشت محور شروع شد که در ابتدا شش محور باز شد و بچه‌ها جلورفتند. از جمله این شش محور یکی هم محور تیپ ۳۷ زرهی بود که از رودخانه چم‌هندی گذشته و به خط دشمن رسیدند و سرپلی را در قسمت جنوب رودخانه چم‌هندی تصرف نمودند، اما متأسفانه دو محور اصلاً باز نشد.

عملیات به مدت یک هفته به صورت مداوم طول کشید و هر چه فشار آوردیم، به نتیجه نرسید. یگان‌های زرهی دشمن به صورت موجی به ما حمله می‌کردند. به این صورت که یک واحد در خط مقدم حمله می‌کرد، در صورتی که واحد دیگر در پشت سر او و در فاصله‌ای دور از تیررس مستقیم تانک‌ها و سلاح‌های ضدزره رزمندگان اسلام در موضع بوده و هنگامی که به عللی از توان رزمی تانک‌های خط اول دشمن کاسته می‌شد، این نیروها عقب رفته و موج دوم یا به عبارتی خط دوم آنها جلو آمده و با ما درگیر می‌شدند. این عمل به طور مدام تکرار می‌شد، بدون اینکه دچار خستگی، کمبود مهمات، سوخت، فرسودگی یا ازکارافتادگی ادوات زرهی شوند. در صورتی که، این مشکلات برای ما وجود داشت و ما چاره‌ای نداشتیم جز اینکه بجنگیم و دشمن را نابود کنیم. به

ترتیب محورهای مایکی پس از دیگری از دست رفت و نیروها به جای اول خود برگشتند، تا به یکی دو محوری رسید که تیپ ۵۵ هوآبرد و لشکر ۳۱ عاشورا به اتفاق در سمت راست ما و روی ارتفاعات جبل فوقی عمل می کردند و تیپ ۳۷ زرهی که سرپلی را اشغال کرده بود. به گفته سپهبد شهید علی صیادشیرازی، به علت دخالت های نابجای تعدادی از سپاهیان، به مرور کنترل عملیات از دست فرماندهی عملیات کربلا خارج شد و نتوانست تدبیرهای خود را اجرایی کند.<sup>۱</sup>

در ساعت ۲۱۰۰ روز ۲۸ فروردین ماه ۱۳۶۲، با حضور کلیه فرماندهان و رؤسای رکن سوم یگان های شرکت کننده در عملیات والفجر، در قرارگاه قائم آل محمد (ص) و به عبارتی قرارگاه کربلا ۳ جلسه شورای فرماندهان تشکیل گردید، تا نتیجه این عملیات تجزیه و تحلیل شود و تصمیمات لازم گرفته شود.

در این جلسه، سرهنگ علی عباسی به عنوان فرمانده تیپ ۳۷ زرهی و اینجانب سرگرد کریم پیروزان به عنوان رکن سوم تیپ یادشده حضور داشتیم. هریک از فرماندهان از مشکلات و ناهماهنگی های بین فرماندهان ارتش و سپاه در این عملیات سخن گفتند. در هر صورت، جلسه فرماندهان تا ساعت ها بعد از نیمه شب طول کشید و نتیجه گرفته شد کلیه یگان ها تا ساعت ۰۴۰۰ بامداد روز ۲۹ فروردین ماه ۱۳۶۲ به مواضع قبلی خود برگشته و ضمن پدافند از منطقه، آماده عملیات بعدی شوند و تنها تیپ ۳۷ زرهی در سرپل اشغالی باقی مانده و پدافند نماید، تا این سرپل برای عملیات آینده مورد استفاده قرار بگیرد.

اجرای این تصمیم به دلایل زیر برای یگان های تیپ ۳۷ زرهی مشکل ساز بود:

- ۱- پرسنل بعد از یک هفته درگیری با دشمن خسته شده بودند.
- ۲- لوله توپ تانک ها در اثر تیراندازی زیاد و مداوم، خان خوردگی پیدا کرده بود.
- ۳- تعدادی از قبضه خمپاره انداز دسته های خمپاره انداز گردان ها از کار افتاده بود.
- ۴- با آمدن واحدهای دیگر به عقب، به خصوص تیپ ۵۵ هوآبرد، قسمت های چپ و راست تیپ ۳۷ زرهی، از وجود نیروهای خودی تخلیه می شد.
- ۵- با خالی شدن جوانب، امکان آسیب پذیری و مورد حمله قرار گرفتن تیپ ۳۷ زرهی توسط دشمن، متصور و بسیار زیاد بود.

۱. دهقان، احمد (۱۳۷۸)؛ ناگفته های جنگ، تهران، دفتر ادبیات هنر و مقاومت، صفحه ۳۴۶.

۶- در صورت تک دشمن، چون در پشت سر تیپ ۳۷ زرهی رودخانه چم‌هندی وجود داشت و فاقد پل ارتباطی بود، به طور کلی امکان عقب‌نشینی وجود نداشت، در نتیجه، کلیه یگان‌های درگیر منهدم یا اسیر می‌شدند.

دلایل بالا از طرف فرماندهی و رکن سوم تیپ ۳۷ بازگو شد و برای حاضرین تشریح گردید، اما متأسفانه از آنجا که ما اکثراً در هر موردی فقط منافع خود را در نظر می‌گیریم، چون واحدهای دیگر دستور عقب‌نشینی داشتند، هیچ‌یک از فرماندهان و افسران عملیات حاضر در جلسه مشکلات تیپ ۳۷ زرهی را تجزیه و تحلیل نکرده و حرفی در این مورد بر زبان نیاوردند، تا مبادا خدای ناکرده به زیان خودشان تمام شود. در صورتی که، شغل ما دفاع از حق و حقیقت است. در هر صورت، در اثر پافشاری فرمانده تیپ و به خصوص من، جلسه طولانی شد و در این زمان برادر پاسداری ۱۷ یا ۱۸ ساله که یک دست نداشت و گویا از عناصر اطلاعات سپاه پاسداران بود، لب به سخن گشود که وقت تنگ است و اکنون ساعت ۰۳:۰۰ بامداد می‌باشد و باید هرچه زودتر فرماندهان به واحدهای خود ملحق شده و ترتیب جابه‌جایی یگان‌ها را بدهند.

من به ایشان گفتم: «باید مشکل ما حل شود و این‌طور نمی‌شود که ما آنجا بمانیم و بقیه به عقب بروند.» در پاسخ همان پاسدار اظهار داشت: «تصمیم گرفته و دستور هم داده شده است، باید آن را اجرا کنید.» با حالتی عصبانی بیان داشتم: «حساب جان پرسنل و آبروی مملکت در کار است.» فرماندهی قرارگاه کربلا ۳ جناب سرهنگ دژکام، روی به من کرد و گفت: «فرمانده نیرو شخصاً در اینجا حضور دارند و می‌توانید مشکلاتتان را با ایشان در میان بگذارید.»

فرمانده نیرو که با محسن رضایی تا حدودی در نزدیکی ما نشسته و به گفتگو مشغول بود، با پیشنهاد جناب سرهنگ دژکام، جویای موضوع شد و من بلافاصله از فرصت استفاده نموده، نزد ایشان رفته و موضوع را با ذکر دلایل بالا به عرض رساندم. ایشان هم فوراً دستور داد تیپ ۳۷ زرهی هم مانند سایرین عمل نموده و به مواضع قبلی خود بازگردد.

بعد از این دستور، جلسه شورای فرماندهان تمام شد و همگی به قرارگاه‌های خود بازگشتیم و تا صبح که هوا روشن شد، واحدها را در تاریکی شب به عقب آوردیم. با روشن شدن هوا، دشمن با حداکثر توان، آتش توپخانه خود را بر روی مواضع و نیروهای ما باز کرد و به صورت جارویی، از چپ به راست و از راست به چپ و از نزدیک‌ترین نقطه مواضع خود، به سمت ما تیراندازی می‌نمود و جلو می‌آمد. من به عنوان رکن سوم و سرگرد ماشالله فولادی به عنوان رکن دوم تیپ ۳۷ و یک نفر درجه‌دار راننده نفربر پاسگاه فرماندهی به نام استوار حاج خلیل آخرین و

تنها نفرات از قرارگاه فرماندهی تیپ ۳۷ زرهی بودیم که در خط مقدم مانده و دیده بان‌های توپخانه و خمپاره‌اندازها را سامان داده و محل‌های آنها را تعیین می‌کردیم، آنگاه به عقب برگشتیم. آتش دشمن به اندازه‌ای حساب شده و دقیق بود که ما به خوبی می‌توانستیم با یک تخمین مسافت، مشخص کنیم چه زمانی آتش‌های او به محل استقرار ما خواهد رسید و یا چه مدت زمانی فرصت داریم تا اعمالی را که می‌خواستیم، انجام دهیم. اگر اصرار و پافشاری ما در قرارگاه قائم و دستور فرمانده نیروی زمینی نبود، با این حجم آتش و حرکت تانک‌های دشمن به سمت ما از جلو و طرفین، معلوم نبود چه به روز تیپ ۳۷ زرهی و پرسنل جان بر کف آن می‌آمد. در روزهای ۳۰ و ۳۱ فروردین ۱۳۶۲، آتش شدید دشمن روی مواضع ما ادامه داشت و بعد از آن، تبادل آتش به صورت عادی اجرا گردید و فعالیت چشمگیری از طرفین جنگ دیده نشد و یگان‌ها به پدافند مشغول شدند.

## حرکت به سمت غرب

همان‌طور که قبلاً شرح دادم، تیپ ۳۷ مستقل زرهی شیراز از ابتدای تأسیس به عنوان پشتیبانی آموزشی دانشکده زرهی مرکز آموزش زرهی در نظر گرفته شده بود. با شروع جنگ تحمیلی و همچنین فعل و انفعالات اول انقلاب، که یگان‌های ارتش در حال از هم پاشیدن بودند، به منظور مقابله با پیشروی سریع دشمن، از هر گوشه‌ای از کشور که یگانی وجود داشت، به سوی مرز اعزام شدند، از جمله تیپ ۳۷ زرهی.

سازمان تیپ ۳۷ مستقل زرهی در آن زمان را قبلاً شرح داده و نوشته‌ام و این تیپ با همان سازمان در عملیات مختلف شرکت نمود و موفقیت‌های چشمگیری هم به دست آورد؛ ولی به مرور، نیاز به تجدید سازمان و تکمیل شدن تیپ ۳۷ زرهی به یک تیپ کاملاً مستقل و عملیاتی احساس گردید. در ابتدا، با توجه به اینکه یک گروهان پیاده از گردان ۱۹۱ جمعی مرکز پیاده از ابتدای جنگ تحمیلی زیر امر تیپ ۳۷ زرهی قرار داشت، با پیگیری‌های فراوان و بر مبنای دستور فرماندهی نیرو کلیه گردان یادشده از مرکز پیاده به این تیپ منتقل گردید.

در مرحله دوم، با در اختیار گذاشتن سربازهای جدید، گروهان سربازبر ۱۷۷ به گردان ۱۷۷ پیاده مکانیزه تبدیل شد.

در مرحله سوم، تعدادی از خودروهای شناسایی اسکورپیون و نفربرهای بی‌ام‌پی ۱۱ که در مرکز زرهی به امر پشتیبانی آموزش مشغول بودند، به منطقه عملیات آمده و به طور رسمی و سازمانی گروهان مستقل سوارزرهی را برای تیپ ۳۷ زرهی تشکیل دادند.

با انجام مراحل بالا، تیپ ۳۷ مستقل زرهی از نظر یگان‌های عملیاتی تا حدودی خوب شد و قدرتی بهتر از گذشته پیدا کرد و حالا باید برای تشکیل یگان‌های پشتیبانی رزمی و خدمات رزمی تلاش نمود.

پائیز سال ۱۳۶۲ بود که دستور داده شد تیپ ۳۷ زرهی در معیت قرارگاه قائم آل محمد از تنگ ابوغریب به منطقه غرب و گیلانغرب تغییر مکان داده و زیر امر قرارگاه عملیاتی غرب، لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه را تعویض نماید، تا لشکر یادشده به جنوب آمده و در عملیات فاو یا به

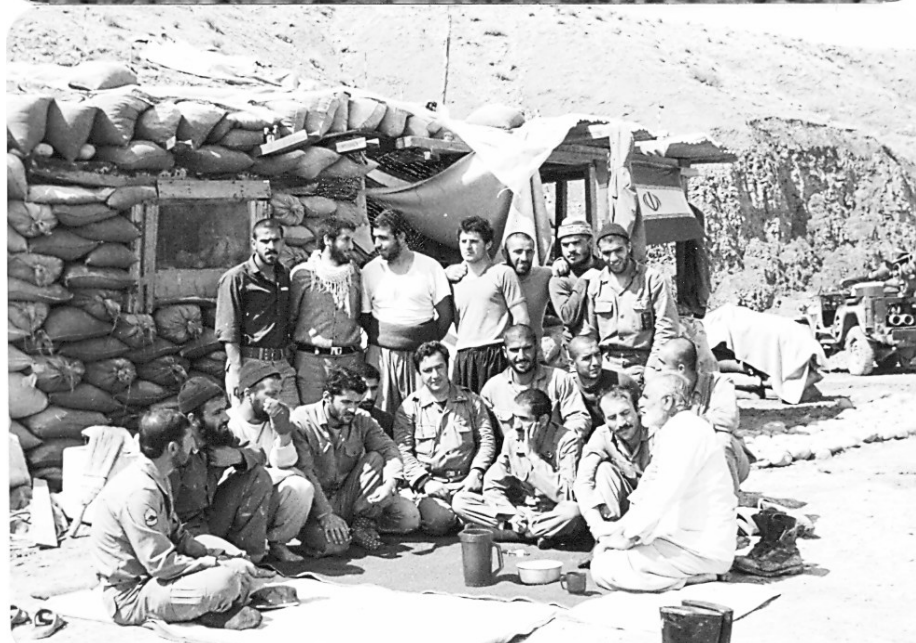
عبارتی کربلا ۸ شرکت نماید. در آن زمان، قرارگاه عملیاتی غرب در خارج از گیلانغرب در جاده قلاجه مستقر بود. در ابتدا رکن ۲ و ۳ تیپ ۳۷ زرهی برای شناسایی‌های اولیه و هماهنگی با قرارگاه غرب به گیلانغرب اعزام شدیم و بعد از تماس با قرارگاه یادشده، منطقه عمومی مرجان کمار را به عنوان منطقه پراکندگی تیپ در نظر گرفتند. یگان‌های تیپ ۳۷ زرهی به مدت سه روز در منطقه عمومی مرجان کمار و تنگ حاجیان بودند تا همه واحدها از جنوب به غرب انتقال یافتند و بعد از آن، به خط مقدم جبهه رفته و مواضع پدافندی را اشغال کردند.

قرار بود بعد از تعویض لشکر ۸۱ زرهی، تیپ ۴ پیاده آن لشکر در منطقه باقی مانده و زیر امر قرارگاه قائم آل محمد(ص) به اتفاق تیپ ۳۷ زرهی از ارتفاعات کوره موش تا منطقه داربلوط پدافند نمایند. روز قبل از تعویض من (سرگرد پیروزان) به اتفاق سرهنگ علی عباسی در معیت افسر عملیات قرارگاه قائم، که جناب سرهنگی بود و متأسفانه نام ایشان را فراموش کرده‌ام، به قرارگاه تیپ ۴ پیاده لشکر ۸۱ رفته و منتظر شروع جلسه توجیهی بودیم، تا پس از مراسم توجیه، عمل تعویض انجام شود. فرمانده تیپ ۴ در کنار نقشه وضعیت در حال توجیه افسر عملیات قرارگاه قائم بود و من هم در گوشه‌ای نشسته و ناخودآگاه به صحبت‌های آنها گوش می‌کردم و در ضمن چشمم به نقشه وضعیت بود. محل استقرار تیپ ۴ روی ارتفاعات «کوره موش و تق و تق» بود و فرمانده یادشده می‌گفت: «منطقه پدافندی ما از نقطه A تا C می‌باشد، ولی عملاً به علت کمی نیرو، A تا B را اشغال کرده‌ایم و فاصله B تا C خالی از نیرو می‌باشد C ... B ... A». فاصله B تا C که مورد بحث فرمانده تیپ ۴ و افسر عملیات قرارگاه قائم بود، در روی ارتفاعات تق و تق بود و از آن محل، گاه‌گاهی نیروهای نفوذی دشمن به داخل ایران آمده و خرابکاری کرده و مجدداً به داخل خاک عراق بازمی‌گشتند؛ لذا فرمانده تیپ ۴ سعی داشت قرارگاه قائم را متقاعد کند که در زمان تعویض و تعیین منطقه مسئولیت، واحد خود را به منطقه عمومی داربلوط برده تا درگیری کمتری داشته باشد. زمانی که جلسه توجیه رسماً شروع شد، فرمانده تیپ ۴ لشکر ۸۱ پیشنهاد داد که چون نیروهای تیپ ۴ دارای استعداد کمتری بوده و این منطقه هم گسترده است، به تیپ ۳۷ واگذار گردد و در اصل منطقه مسئولیت تیپ ۳۷ از ارتفاعات تق و تق شروع و به ارتفاعات چرمیان در جنوب غرب گیلانغرب ختم شده و تیپ ۴ پیاده به منطقه عمومی داربلوط اعزام گردد. من که تا آن لحظه سکوت کرده و به سخنان دیگران گوش می‌دادم، با کسب اجازه صحبت کرده و گفتم: «با توجه به اینکه تیپ ۴ پیاده بوده و قبلاً در این مکان مأموریت داشته و به منطقه کاملاً آشنایی دارد، بهتر است تغییر مکان نداده و تیپ ۳۷ در سمت چپ وی تا داربلوط مستقر



گردد.» فرمانده تیپ بیان داشت: «نیروی ما کفاف این منطقه را نمی‌دهد!» گفتم «اشکال ندارد؛ از نقطه B تا C که خالی است و نیروهای شما از A تا B مستقر می‌باشند. بنابراین، حالا هم خودتان همانجا باشید.» فرمانده تیپ یادشده گفت: «چه کسی می‌گوید B تا C خالی است؟ چنین چیزی صحت ندارد!» پاسخ دادم: «نیم ساعت پیش خودتان برای این جناب سرهنگ توضیح می‌دادید و این مطالب را بیان داشتید.» ناگهان با حالت عصبانی گفت: «شما سخنان دیگران را استراق سمع می‌نمایید و این درست نیست!» مجدداً اظهار کردم: «یک افسر ستاد بایستی تمام وجودش چشم و گوش باشد و من هم یک افسر ستاد هستم و از این بابت استثناء نخواهم بود.» با رد و بدل شدن این سخنان، خواسته فرمانده تیپ ۴ پیاده لشکر ۸۱ کرمانشاه عملی نشد و در همان محل قبلی خود به پدافند مشغول گردید.

نحوه استقرار عناصر تیپ ۳۷ زرهی بدین صورت بود که گروهان سوارزرهی در منطقه کوره‌موش و سرپل ذهاب، گردان ۱۷۷ پیاده مکانیزه در ارتفاعات آق‌داغ و خسروی، گردان ۲۳۷ تانک چیفتن در منطقه عمومی نصرآباد و تپه تلویزیون، گردان ۲۳۹ مختلط تانک ام ۶۰ و ام ۴۷ در چم امام حسن و مرجان کمار، گردان ۱۹۱ پیاده مکانیزه در منطقه عمومی داربلوط و بالأخره گروهان قرارگاه و پاسگاه فرماندهی در شیارهای چم امام حسن گسترش یافتند.



مواقع پدافندی و یکی از سنگرهای پرسنل رزمنده تیپ ۳۷ همراه با فرماندهان خود

در این منطقه، عناصری از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای بسیج مردمی گیلانغرب در ارتفاعات کم‌کوه مشرف به نفت‌شهر و نفت‌خانه مستقر بوده و نیروهای دشمن را زیر آتش توپخانه قرار داده بودند. هم‌زمان با مأموریت پدافند تیپ ۳۷ زرهی در منطقه غرب، در رابطه با تجدید سازمان و واگذاری گردان توپخانه ۱۵۵م خودکشی، پیگیری لازم به عمل آمد و چند عراده توپ ۱۵۵م به تیپ واگذار شد، که در ابتدا خدمه‌ای نداشتند و برای جابه‌جایی آنها از رانندگان تانک استفاده می‌شد، اما با تلاش شبانه‌روزی رکن سوم تیپ ۳۷ زرهی و اقدامات قرارگاه عملیاتی غرب، کلاس‌های آموزشی توپخانه برای پرسنل تازه واگذار شده تشکیل گردید و به مرور، تعداد تانک‌های ارسالی از نزاها هم زیاد شد، تا اینکه گردان ۸۵۱ توپخانه تیپ ۳۷ مستقل زرهی تکمیل گردید و به صورت یک واحد عملیاتی، فعالیت خود را شروع کرد. به دنبال عملیاتی شدن گردان ۸۵۱، یک آتشبار پدافند ۱۴/۵م تشکیل گردید و پس از آن، گروهان مهندسی رزمی سنگین ایجاد شد، به نحوی که برای هر گردان یک دستگاه بولدوزر، یک دستگاه لودر، یک دستگاه بیل مکانیکی و بالأخره در مجموع، دو دستگاه گریدر در نظر گرفته و در اختیار تیپ قرار گرفت. کم‌کم تیپ ۳۷ زرهی به صورت یگان عمده‌ای در سطح نیروی زمینی ارتش درآمد و گروهان قرارگاه سابق قادر به تدارک واحدهای قدیم و جدید تیپ نبود و بر این راستا، اقدام به تشکیل گردان پشتیبانی شد که تأسیس گروهان‌های بهداری، دژبان، اداری و... را به دنبال داشت. به تدریج، موضوع آموزش و استفاده از تجربیات عملیات گذشته و انتقال نتایج جنگ به جوانان و فرماندهان آینده ارتش مد نظر قرار گرفت و توجه مسئولین امر، به ویژه فرمانده نیروی زمینی به این مسئله باعث شد دانشجویان دانشگاه افسری به جبهه‌ها اعزام گردند و در کنار فرماندهان تارده گروهان نیز نظاره‌گر اعمال فرماندهان بوده و تجربیاتی کسب نمایند. تأکید فرماندهی نیرو بر آن بود که این دانشجویان به هیچ عنوان در خط مقدم حضور پیدا نکنند، تا مبادا خدای نکرده اتفاق ناگواری برایشان روی دهد؛ اما مگر می‌شود فقط آموزش تئوری باشد؟



آیا کسی می‌تواند فکر کند که روزی به جای این خرابه‌ها شهری به نام قصر شیرین بوده؟

سال اول که این دانشجویان به جبهه آمدند، برابر تدبیر فرماندهی نیرو اقدام شد و کلیه دانشجویان فقط در کنار فرماندهان و ستادهای یگان‌ها به نظارت مشغول بودند؛ اما وقتی که روز آخر، جلسه تودیع برای آنها تشکیل دادیم و نظر آنها را در مورد تجربیات کسب‌شده خواستار شدیم، به جز انتقاد از فرماندهان چیزی بیان نکردند و باعث ناراحتی همه فرماندهان شدند. مثلاً از کمبود و نحوه تقسیم غذا، آب، یخ و... انتقاد می‌کردند. تقصیر هم نداشتند، زیرا نمی‌دانستند همین وسایل با چه مشکلاتی به خط می‌رسد.

سال بعد فرماندهان گردان‌ها تدبیر فرمانده نیرو را مد نظر قرار ندادند و دانشجویان را طوری تقسیم نمودند که مسئولیتی داشته باشند. مثلاً یکی را مسئول دریافت، حمل و تقسیم یخ کردیم و به شهر فرستاده تا جیره یخ هر نفر را که ۲۵ کیلوگرم بود، از شهر تا خط مقدم که فاصله زیادی داشت، حمل نموده و بین پرسنل تقسیم نماید. دیگری را مسئول آب و سومی را سرپرست آشپزخانه و غذای پرسنل کردیم، تا ببینند که تهیه و حمل این اقلام با چه دشواری‌هایی روبه‌رو می‌باشد. یادم هست روزی نزدیک ظهر که برای بازدید از خط مقدم به جلو رفته و در حال بازگشت بودم، خودرو حامل یخ پرسنل که یک دستگاه ریو بود، در کنار جاده پنجر شده بود و در حالی که یخ‌ها ذوب می‌شدند، دانشجوی مسئول به همراه راننده خودرو و دو نفر سرباز همراه در حال تعویض چرخ خودرو بودند. به نزدیک آنها که رسیدم جویای حال آنها شدم و دانشجوی مسئول گفت: «حالا می‌فهمم که اگر یخ به دست سربازان در خط کم می‌رسد، فرماندهان مسئول نیستند؛ بلکه دوری راه، نبود خودرو مخصوص حمل یخ، نبود جاده خوب، گرمای زیاد و ... می‌باشد. مسئول تأمین آب پرسنل متوجه شده بود که باید صبح زود به نقطه تقسیم آب رفته و پس از ساعت‌ها در نوبت ایستادن، آب را به خط مقدم رسانده و دو مرتبه برای نوبت دوم - اگر بتواند - به نقطه آماد آب برود. او فهمیده بود تهیه آب چقدر مشکل است.

آن سال دیگر دانشجویان از نوع رهبری فرماندهان شکایت نکردند؛ بلکه بلندگوی فرماندهان شده و مشکلات موجود را به گوش مسئولین رده بالاتر رسانده و باعث شدند تا مشکلات یگان‌ها زودتر حل شود.

در بهار سال ۱۳۶۴، تیپ ۳۷ زرهی از منطقه قصرشیرین و داربلوط به ارتفاعات کانی‌سخت و دشت حلاله تغییر مکان داد و قرارگاه تیپ ۳۷ زرهی در تنگ بینا مستقر گردید. نیروی زمینی دستور تشکیل گردان‌های پیاده قدس را داده بود و پرسنل آن را سربازانی تشکیل می‌دادند که ۱۸ ماه از خدمت خود را در ستادها و یگان‌های غیررزمی گذرانده و به جبهه نیامده بودند. تیپ ۳۷

زرهی دارای گردانی به شماره ۷۵۶ از این نوع بود که در ارتفاعات دشت حلاله پدافند می نمودند و سلاح این افراد را تنها تفنگ کلاشینکف، آرپی جی ۷ و چند قبضه تفنگ ۸۲ مم تشکیل می دادند. در اسفندماه ۱۳۶۴، که خدمت پرسنل وظیفه اولین دوره گردان ۷۵۶ پیاده قدس جمعی تیپ ۳۷ زرهی خاتمه می یافت، مرا به فرماندهی این معجون تازه انتخاب و معرفی کردند و دستور داده شد این گردان را به شیراز برده و پس از ترخیص، دوره دوم گردان ۷۵۶ را تشکیل داده و پس از ۱۵ روز آموزش اولیه و تئوری، به منطقه آمده و مأموریت پدافندی را به عهده بگیریم. در اول فروردین ماه ۱۳۶۵، به درجه سرهنگ دومی مفتخر شده و پس از آموزش گردان ۷۵۶ پیاده قدس، به سمت دشت حلاله حرکت کرده و آموزش عملی پرسنل را به مدت دو هفته در منطقه نی خزر شروع نمودیم و با اتمام آموزش های لازم، در ارتفاعات کانی سخت مستقر شده و ضمن یک تک محدود تپه ۳۱۲ را که در دست دشمن بود اشغال نمودیم و ۵ نفر عراقی را اسیر کرده و تعدادی سلاح و تجهیزات نظامی نیز به غنیمت گرفتیم.

پس از اینکه در دهم تیرماه ۱۳۶۵ شهر استراتژیکی مهران توسط نیروهای ایرانی از دست نیروهای متجاوز عراقی آزاد گردید، به منظور تقویت نیروهای پدافندی منطقه مهران، تیپ ۳۷ زرهی به آن دیار اعزام و در شرق رودخانه کنجان چم مستقر گردید. از این جابه جایی، خاطره جالبی برایم مانده که می توان آن را به عنوان یک امداد غیبی بیان نمود و از الطاف الهی دانست. یگان ها در حال تعویض از خط مقدم بودند و در منطقه پراکندگی تجمع می کردند تا پس از تعویض به مهران اعزام شوند. گروهان ارکان و آشپزخانه گردان ۷۵۶ در منطقه ای به نام «نی خزر» بود که منطقه ای نیزاری و در کنار جاده صالح آباد به سومار بود. بانه صحرائی گردان هم در آنجا و کنار آشپزخانه بود. پاسگاه فرماندهی که از منطقه کانی سخت به عقب آمده بود، در محل سنگر استراحت مسئول آشپزخانه برپا گردیده بود. یک روز ظهر که هوا هم بسیار گرم بود، ناگهان به فکر افتادم از سنگر بیرون آمده و از وضعیت نگهبانان و آشپزخانه بازدید نمایم. از سنگر که بیرون آمدم، مشاهده کردم از میان نیزارهای شرق بانه رزمی، دود باریکی به هوا برخاسته، ولی مشخص نیست که این دود مربوط به چیست. به ناچار، یکی از سربازان را صدا کرده و گفتم برو و بررسی کند که این دود چیست؟ هنوز چند دقیقه ای از دور شدن سرباز نگذشته بود که شعله آتشی زبانه کشید و نیزار را به آتش کشید. بلافاصله برای خاموش کردن آتش دست به کار شده و پرسنل موجود در منطقه را با بیل و کلنگ احضار کرده و برای قطع کردن یک ضلع از مثلث آتش اقدام نمودیم. برای ایجاد آتش سوزی معمولاً سه عنصر حرارت، هوا و مواد سوختنی مورد نیاز است، که

در اصطلاح به مثلث آتش معروف است و اگر این مثلث تشکیل نشود، امکان آتش‌سوزی وجود ندارد. مأموران آتش‌نشانی هم بر مبنای همین اطلاعات، همواره تلاش می‌کنند که یک ضلع از این مثلث را از بین ببرند. در این راستا، تلاش می‌نمودیم مواد سوختنی را از بین برده و نیزار را از وجود نی‌های خشک منطقه آتش‌سوزی پاک کنیم که متأسفانه موفق نشدیم و سرعت پیشروی آتش بیشتر از سرعت کندن نی‌ها توسط سربازان بود. به ناچار، سربازان را کنار کشیده و در حالی که به دیوار آشپزخانه تکیه داده بودم، روی به آسمان کرده و گفتم: «خدایا تو خودت بهتر می‌دانی که این اموال مربوط به بیوه‌زنان و بیچارگانی است که با دست‌های ضعیف خود کار کرده و مالیات داده‌اند تا خریداری شده و توسط ما علیه دشمن متجاوز به کار گرفته و از ناموس و کشورشان دفاع شود. ما هم تلاش خود را برای خاموش کردن آتش کردیم، اما موفق نشدیم. از این به بعد تو خودت می‌دانی و این آتش.» بعد از این راز و نیاز من با خدای یکتا و بی‌همتا، باد شدیدی از سه جهت به طور مجزا از شمال به جنوب، شرق به غرب و جنوب به شمال وزیدن گرفت و کلیه نی‌زار که در اطراف بنه رزمی و آشپزخانه بود، کاملاً سوخت. به دنبال آن، ابر سیاهی در آسمان هویدا شد و بارش شدید باران آغاز گردید و آتش به کلی خاموش گردید و هوای منطقه بسیار مطبوع و خنک شد و ما هم آرامش خود را بازیافتیم.

شب‌هنگام که در سنگر استراحت نشستیم بودم، ستوان صفرپور افسر عملیات گردان ۷۵۶ که در کنار من نشسته بود اظهار کرد: «سئوالی برایم پیش آمده که نمی‌دانم چگونه پرسیم؟ در رابطه با کار شما و راز و نیازتان با خدا و این آتش‌سوزی، مانده‌ام که چه بگویم؟ این رفتار شما و پاسخ دریافتی چه بود که دیدم و نظاره‌گر گفتار و رفتار شما با خدا بودم؟ اگر می‌دیدم که نماز می‌خوانی، یقین می‌کردم که رابطه ویژه‌ای با خدای تعالی داری!» در پاسخ وی گفتم: «از کجا می‌دانی نماز نمی‌خوانم؟» جواب داد: «آخر من ندیده‌ام!» مجدداً به او گفتم: «اگر دیده بودی که تظاهر می‌شد و برای خدا نبود؛ بلکه برای جلب توجه و قضاوت تو و امثال تو می‌شد؛ از کجا می‌دانی که من هر روز ساعت ۴ صبح که از قرارگاه بیرون می‌روم، به کجا می‌روم و چه می‌کنم؟» او فقط سکوت کرد و با نگاهش جوابم داد که: «نمی‌دانم.» یادم آمد به حکایتی از سعدی که در گلستان آمده و تا حدودی مصداق همین مطلب است و آن چنین است: زاهدی مهمان پادشاهی بود؛ چون سفره گسترده شد و به طعام نشستند، درویش کمتر از آن خورد که میل داشت و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او بود، تا ظن صلاحیت او زیادت کنند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

درویش چون به مقام خویش آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری صاحب فراست داشت. گفت ای پدر! باری به مجلس سلطان در طعام نخوردی؟ درویش گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید! پسر گفت نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید.

ای هنرها گرفته بر کف دست  
عیبها برگرفته زیر بغل  
تا چه خواهی خریدن ای مغرور  
روز در ماندگی بسیم دغل

بالآخره گردان ۷۵۶ پیاده قدس در حوالی پاسگاه فرخ آباد شهر مهران مواضع پدافندی اتخاذ نمود و با امکانات و ادوات مهندسی که در اثر عقب‌نشینی دشمن از شهر مهران به دست نیروهای ایرانی افتاده و یا باقی مانده بود، مواضع و خاکریزهای پدافندی را تقویت نموده و هر لحظه وضعیت ما از گذشته بهتر می‌شد. با استفاده از گونی، الوار و پلیت‌های موجود در منطقه، سنگرهای استراحت و زیست پرسنل خوب و رضایت‌بخش شده بود و با داشتن دستگاه‌های بلوک‌زنی سیمانی، دیدگاه‌های استاندارد و محکم برای دیده‌بان‌های خمپاره‌انداز و توپخانه و حتی سربازان و آرپی‌جی‌زن‌ها در خط مقدم ساخته شد و از الوار و تیر آهن‌های موجود برای پوشش روی سر آنها استفاده گردید و آن چیزی شده بودند که در آئین‌نامه‌ها و رزم انفرادی خوانده و دیده بودیم، ولی در طول جنگ تحمیلی، به علت محدودیت در واگذاری آنها برای فرماندهان و واحدها امکان ساخت نبود. با واگذاری سلاح‌های ضدزره و اجتماعی جدید به گردان ۷۵۶ پیاده قدس، امکان پدافند بهتر برای یگان فراهم گردید و دیگر این گردان را موقتی سازمان نمی‌دادند و حتی از افسران فارغ‌التحصیل دانشگاه افسری برای آن سهمیه در نظر می‌گرفتند.

در یکی از روزها، جناب سرهنگ یعقوب علیاری فرمانده قرارگاه عملیاتی غرب جهت بازدید از یگان‌ها به مهران آمد و بعد از بازدید از گردان ۱۷۷ پیاده مکانیزه که در سمت چپ گردان ۷۵۶ قرار داشت، در حالی که جناب سرهنگ غلامحسین مقتدر فرماندهی جدید تیپ ۳۷ زرهی در کنار ایشان بود، به منطقه گردان ۷۵۶ وارد شدند.

اصولاً من برای نظم و ترتیب و رعایت اصول استتار در جبهه، به خصوص در خط مقدم اهمیت خاصی قائل بوده و هستم و به طور کلی مخالف استفاده از پرچم و پارچه‌های رنگی توسط پرسنل می‌باشم، زیرا این کار و امثال آنها باعث مشخص شدن مواضع و نقاط حساس یگان‌ها شده و برای دشمن به خوبی قابل رؤیت و هدف‌گیری می‌باشد. در صورتی که در اول کتاب رزم انفرادی هنگامی که گفته می‌شود «بکش تا کشته نشوی»، تأکید می‌کند رمز زنده



ماندن در جبهه دیده نشدن است و یکی از روش‌های دیده نشدن، رعایت کردن اصول استتار می‌باشد که متأسفانه توسط رزمندگان ما به کلی فراموش شده و رعایت نمی‌شد و اگر هم فرماندهی در رعایت آن اصرار می‌ورزید، مهر طاغوتی بودن را به وی می‌زدند و دردرساز می‌شد. اما به هر صورت، من در گردان ۷۵۶ قدس رعایت کردن اصول استتار را به پرسنل تفهیم کرده و به مورد اجرا گذاشتیم. اولین چیزی که توجه جناب علیاری را به خود جلب کرد، همین رعایت اصول استتار و بعد از آن، نحوه آرایش پدافندی و سنگرهای ساخته شده بود. وارد اولین دیدگاه شد و دیدگاه و تکیه‌گاه دست سرباز و استحکام آن را قابل قبول اعلام کرد و از سرباز داخل دیدگاه سؤالاتی مربوط به وضعیت دشمن پرسید که آن سرباز هم پاسخ‌های لازم را داد. از دیدگاه پایین آمد و سوار خودرو میول خود شد و در حالی که فرمانده تیپ ۳۷ زرهی در کنارش نشسته بود، من هم در عقب جیب سوار شده و برای بازدید سایر قسمت‌ها در امتداد خط مقدم پیش می‌رفتیم.

ایشان در حین رانندگی از مواضع بازدید می‌کرد و حتی در بین راه، پیاده شد و از یک دیدگاه دیگر بازدید نمود و مشاهده کرد که این یکی هم مانند اولی است. در ادامه راه، سؤال کرد: «این سنگرها را چه کسانی ساخته‌اند؟» ناگهان پاسخ دادم: «نوادگان کوروش و داریوش، زاده اردشیر و نادر!» نگاهی از داخل آینه جلو راننده به من کرد و چیزی نگفت. کمی جلوتر باز سؤال کرد: «این وسایل را چگونه آورده‌اید؟» منظورش الوارها و کُنده‌های درختان نخلی بود که برای پوشش سقف سنگرها استفاده شده بود. پاسخ دادم: «همان‌طور که نادر از رودخانه سند عبور کرد و به هند رفت، ما هم این وسایل را حمل کرده و به اینجا آوردیم.» دیگر چیزی نگفت. کمی جلوتر توقف کرد و دستور داد کلیه فرماندهان گروهان‌ها و مسئولین عملیات و اطلاعات گردان را احضار کنید. پس از اجرای دستور و حضور پرسنل، طی یک سخنرانی به فرماندهان گروهان‌ها نیز ارشادیت اعطا نمود و گفت: «و اما فرمانده گردان جناب سرهنگ پیروزان! جناب مقتدر ما این افسر را از اینجا می‌بریم و به جای وی یک نفر سروان برای فرماندهی گردان به شما می‌دهیم. ایشان باید در جایی باشند که از وجود ایشان یگان‌های بیشتری استفاده کنند. به زودی نامه ایشان هم خواهد آمد.»

بازدید تمام شد و ایشان رفتند. مدتی از این موضوع گذشت و خبری از انتقال من به میان نیامد، اما فرماندهی گردان ۷۵۶ پیاده قدس را به سرگرد محمد علی آرمانفر تحویل داده و به رکن سوم تیپ ۳۷ زرهی آمدم. چندین ماه از این جابه‌جایی گذشت و شایعاتی بر سر زبان‌ها افتاد که فرمانده تیپ ۳۷ را می‌خواهند تعویض کنند. فرمانده جدید افسری بود با درجه سرهنگ‌دومی که

فارغ التحصیل ۱۳۵۱ بود و به عبارتی، از تعدادی از افسران حاضر در تیپ ۳۷ زرهی سنوات خدمتی کمتری داشت. فرمانده نیروی زمینی جناب سرهنگ حسنی سعدی اصرار داشت که این افسر را به عنوان فرمانده جدید تیپ معرفی نماید و این مأموریت را به جناب سرهنگ یعقوب علیاری فرمانده قرارگاه عملیاتی غرب محول کرده بود. اما فرمانده قرارگاه غرب به این دلیل که در تیپ ۳۷ زرهی افسران ارشدتر، باسوادتر و لایق‌تر وجود دارند که زیر بار این فرمانده جدید نخواهند رفت، از معرفی وی خودداری می‌کرد.

فرمانده نیرو هم بر ایده خود مصر بود و پافشاری می‌کرد، تا اینکه به فرمانده قرارگاه غرب تکلیف نمود به افسران مورد نظر تفهیم نماید چنانچه از فرمانده جدید تمکین نکنند، از تیپ ۳۷ زرهی به سایر یگان‌های نزاجا بجز مرکز زرهی منتقل خواهند شد. پاسخ فرماندهی قرارگاه غرب به نزاجا مخالفت با معرفی فرمانده جدید و دفاع از افسران تیپ ۳۷ زرهی بود که آخر الامر ابتدا چهار نفر افسر از تیپ ۳۷ زرهی منتقل و آنگاه فرمانده جدید را به تیپ معرفی نموده و مشغول خدمت شد.

افسران منتقل شده از تیپ ۳۷ زرهی به شرح زیر بودند:

- ۱- سرهنگ دوم زرهی کریم پیروزان، منتقل به قرارگاه عملیاتی غرب.
  - ۲- سرهنگ دوم زرهی محمدرضا نیکخواه، منتقل به لشکر ۸۱ زرهی.
  - ۳- سرهنگ دوم زرهی محمدظاهر بهرامزاده، منتقل به لشکر ۸۸ زرهی.
  - ۴- سرهنگ دوم زرهی عباس خبازی، منتقل به لشکر ۱۶ زرهی.
- تنها یک نفر افسر ارشدتر از فرمانده جدید به نام سرهنگ دوم اسماعیل ملاحسینی در تیپ ماندگار شد که سمت معاونت تیپ را به او دادند.

# فصل پنجم

۱- در قرارگاه غرب

۲- پذیرش قطعنامه ۵۹۸

## در قرارگاه غرب

به قرارگاه عملیاتی غرب که رفتیم، به عنوان افسر عملیات و آموزش رکن سوم مشغول انجام وظیفه شدم. بعد از مدتی، تیپ ۳۷ زرهی منطقه عمومی مهران را تحویل لشکر ۱۶ زرهی داده و خود به منطقه سومار و دشت حلاله تغییر مکان داد. نیروهای تحت کنترل قرارگاه عملیاتی غرب چنین آرایش یافته و در خط مقدم موضع گرفته بودند:

۱- لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه در منطقه سرپل ذهاب: «از پاسگاه پرویزخان تا ارتفاعات زینل کش و غرب نفت شهر.

۲- تیپ ۵۵ هواگرد از ارتفاعات سلمان کشته مشرف به نفت شهر تا تپه ۴۰۲ جنوب غرب سومار.

۳- لشکر ۸۸ زرهی زاهدان در منطقه عمومی سومار و ارتفاعات کهنه ریگ و گیسکه در طرفین تنگ سومار.

۴- تیپ ۳۷ زرهی از ارتفاعات شرقی تنگ سومار تا دشت هلاله.

۵- لشکر ۸۴ پیاده خرم آباد (تیپ ۸۴ به لشکر تبدیل شده بود) در ارتفاعات میمک و غرب صالح آباد تا ارتفاعات کانی سخت.

۶- لشکر ۱۶ زرهی قزوین از ارتفاعات کانی سخت مشرف به تنگ و سد کنجان چم که این سد اخیراً به نام سد آل اسحق خوانده می شد، تا ارتفاعات فصیل در جنوب شهر مهران.

۷- در روی ارتفاعات فصیل تا پاسگاه بیات نیروهای مردمی و سپاه پاسداران شهر ایلام و دهلران مستقر بودند.

نیروی زمینی ارتش به همراه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در نظر داشتند در منطقه غرب کشور اقدام به یک عملیات گسترده کنند، تا شهر مندلی را تصرف نموده و علاوه بر اینکه قسمتی از خاک ایران را آزاد نمایند، نقاطی از جمله سومار را از تیررس توپخانه دشمن خارج سازند. ارتفاعات کهنه ریگ و گیسکه دو ارتفاع تیغه ای در دو طرف تنگ سومار می باشد که

خطالرأس این دو ارتفاع مرز بین دو کشور ایران و عراق را نشان می‌دهد. محور سومار محور منحصر به فردی است که حدود ۴۰ کیلومتر تا عقب و در داخل کشور ایران تنگه است. در نزدیکی خرابی‌های شهر سومار، دو جاده وجود دارد که یکی به طرف شمال جاده مرزی و دیگری به سمت جنوب کشیده شده است. اهمیت و ارزش تنگه سومار کاملاً مشخص و شناخته شده بود و هر دو طرف جنگ تلاش داشتند تا به این تنگه دسترسی پیدا کنند و دشمن تمایل داشت لااقل بر این منطقه دید داشته باشد تا عبور و مرور نیروهای ایرانی را کنترل نماید. بعد از تنگه سومار، به فاصله ۴ کیلومتر که به طرف ارتفاعات گیسکه و کهنه‌ریگ پیش برویم، به تنگه دیگری می‌رسیم به نام بند پیرعلی که آن هم از نقاط حساس در منطقه عملیات می‌باشد. ارتفاعات منطقه عملیات از طرف عراق دارای شیب ملایم می‌باشد و دشمن می‌توانست از طریق مندلی نیروهای خود را به راحتی تدارک نماید، ولی طرفی که به سمت ایرانیان می‌باشد، حالت دیواره‌ای را دارا است و دسترسی به بالا و خطالرأس آنها بسیار دشوار و سخت می‌باشد و در اکثر نقاط، برای بالا رفتن باید از نردبان و طناب استفاده کرد و تدارک نیروها بدین طریق در آنجا دشوار و گاهی غیرممکن می‌باشد.

همان‌طور که گفتیم، لشکر ۸۴ پیاده خرم‌آباد در روی ارتفاعات میمک و دشت حلاله با دشمن درگیر بود و در گزارشات نوبه‌ای عملیاتی خود که به قرارگاه غرب ارسال می‌کرد، همواره ضمن درخواست مواد منفجره برای ایجاد کانال‌های ارتباطی، اعلام می‌داشت که ظرف ۲۴ ساعت گذشته ۲۰ الی ۳۰ سانتی‌متر پیشروی کانال داشته و حدود ۵ الی ۱۰ سانتی‌متر هم کانال را عمیق نموده‌ایم. از خواندن این گزارش‌های نوبه‌ای تعجب می‌کردم و گاهی هم بی‌توجه به آنها مطالب نوشته شده را نادیده می‌گرفتم، تا اینکه یک روز به سرکار سرهنگ محمود ارضی‌فر، که او هم مانند من افسر عملیات قرارگاه بود و رسته پیاده داشت، تبادل افکار نموده و تصمیم گرفتیم به اتفاق، از مواضع لشکر ۸۴ پیاده خرم‌آباد و کانال‌های ایجادشده روی ارتفاعات میمک بازدید نموده و صحت این گزارش نوبه‌ای‌ها را بررسی نماییم. در ساعات اولیه صبح روز بعد، در حالی که هوا هنوز تاریک بود، از قرارگاه عملیاتی غرب به سمت منطقه لشکر ۸۴ حرکت کردیم.

محل قرارگاه عملیاتی غرب در نزدیکی آبادی زرنه و دره‌ای به نام «دره شیطان» و در ابتدای جاده زرنه به سومار قرار داشت و فاصله آن تا میمک زیاد بود؛ لذا بایستی صبح زود حرکت می‌کردیم تا زمان رفت و برگشت و بازدید داشته باشیم.

به منطقه که رسیدیم، جناب سرهنگ مرتضی محمدی که افسری بسیار فعال و زرنگ بود و از فرماندهان کارکشته و جنگ‌دیده بود، در ابتدای محل بازدید ایستاده و آماده ارائه کارهای لشکر بود. وقتی شنید که ما برای بررسی گزارشات نوبه‌ای و پیشرفت کانال‌های احداث‌شده به منطقه آمده‌ایم، ما را از جایی برد که برای بالا رفتن باید از نردبان‌های طنابی که ویژه کوه‌نوردان می‌باشد، استفاده کنیم و راه دیگری هم نداشت. او از این کار چند هدف داشت:

۱- سختی کار پرسنل لشکر را به معرض دید بازدیدکنندگان بگذارد.

۲- امکانات بیشتری را از قرارگاه برای لشکر بگیرد.

۳- مهم‌تر از همه، بازدیدکنندگان (یعنی من و جناب سرهنگ ارضی‌فر) را امتحان کند که آیا می‌توانند از این نردبان بالا روند یا نه؟ اگر توانستند که فیها و اگر نتوانستند، نقطه ضعفی از پرسنل ستاد قرارگاه رده بالاتر داشته باشد تا به این بهانه در مقابل قرارگاه موضع‌گیری نماید.

در هر صورت، ما که در دانشکده افسری دوره کوهستان را آموزش دیده بودیم، از نردبان بالا رفته و داخل کانال‌های ایجادشده رفتیم. آنها راست می‌گفتند. زمین و سنگ‌های کوه در آن قسمت از سنگ خارا بود و شکستن آنها با وسایل اولیه ممکن نبود و باید با مواد منفجره کار می‌کردند. در ضمن، فاصله محل احداث کانال با دیدگاه دشمن خیلی کم و حداکثر ۵۰ متر بود و به راحتی نمی‌شد کار کرد. اصلاً وقتی در دیدگاه خودمان بودیم، سرباز عراقی را به خوبی می‌دیدیم و فکر می‌کردیم او هم از یاران ما می‌باشد. بالأخره بازدید تمام شد و نه تنها گزارش‌های نوبه‌ای ارسالی مورد تأیید قرار گرفت، بلکه از آن به بعد هر زمان که مواد منفجره، اقلام مهندسی و یا چیزهای دیگر تقاضا می‌کردند، فوراً تأیید و در اختیارشان گذاشته می‌شد.

کم‌کم توجه مسئولین نیروی زمینی ارتش به امر آموزش پرسنل و یگان‌ها معطوف شد و مقرر گردید در سطح قرارگاه عملیاتی غرب، منطقه‌ای برای آموزش و مانور یا به عبارتی آزمایش‌گردان در نظر گرفته شود که بعد از شناسایی‌های فراوان، منطقه کاسه کبود را انتخاب نمودند. هم‌زمان با این اقدامات، نیروی زمینی تصمیم گرفت واحدهای رزمی خود را متناسب با عملیات آینده گسترش دهد و در همین راستا، دستور ایجاد سه تیپ تکاور ۲۵ و ۳۵ و ۴۵ را برای قرارگاه‌های شمال، غرب و جنوب صادر نمود. برای تشکیل تیپ ۳۵ تکاور، از امکانات لشکرها و واحدهای مستقر در غرب استفاده شده و مرکز آموزش آنها را هم در شهر خرم‌آباد در نظر گرفته و فرماندهی آن را سرکار سرهنگ ناصر محمدی‌فر به عهده داشت.

یک روز قرارگاه عملیاتی غرب به من مأموریت داد که جهت بازدید آموزشی گردان‌های تکاور تیپ ۳۵ به خرم‌آباد رفته و نتیجه را گزارش نمایم. این عمل ظرف سه روز با دقت تمام انجام گرفت و معایب و محاسن آن در کمیسیون فرماندهان مطرح گردید و نتیجه را کتباً به واحدها ابلاغ نمودند. بعد از اتمام آموزش تیپ‌های تکاور سه‌گانه، هرکدام به قرارگاه‌های عملیاتی اعزام شده و به عنوان احتیاط، در اختیار فرماندهان قرار گرفته و در عملیات آینده به کار رفتند. دستورهای آموزشی نیروی زمینی به شدت پیگیری می‌شد و رفته‌رفته در کلیه سطوح، توسعه می‌یافت، به طوری که، به مراکز آموزشی نزاجا به ویژه مراکز پیاده و زرهی ابلاغ گردید پس از پایان آموزش دوره عالی کلیه مراکز، در اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۷، در منطقه آموزشی دارنگون ترتیب یک مانور مشترک از کلیه رسته‌های رزمی، پشتیبانی رزمی، هوانیروز و نیروی هوایی، زیر نظر استادان دانشکده فرماندهی و ستاد، با حضور فرماندهان و رؤسای رکن سوم قرارگاه‌های عملیاتی و لشکرها، با شرکت دانشجویان دوره عالی کلیه رسته‌ها داده شود، تا عملاً این همکاری فرا گرفته شود. این مانور که به مدت سه روز متوالی طول کشید، در روز سی‌ام اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۷ برگزار شد و از قرارگاه عملیاتی غرب جناب سرهنگ یعقوب علیاری و من شرکت داشتیم.

از ابتدای سال ۱۳۶۷، نیروهای ارتش عراق با حمایت گروه مجاهدین خلق که عناصر ستون پنجم آن کشور در ایران محسوب می‌شدند، در سراسر منطقه عملیات از جنوب تا کردستان دست به عملیات تهاجمی زده و تلفات و ضایعاتی را به نیروهای ایرانی در نوار مرز وارد نمودند. به ناچار، برای جلوگیری از غافلگیری و حملات احتمالی دشمن، بازدیدهای عملیاتی و ستادی قرارگاه عملیاتی غرب به صورت جدی انجام و پیگیری می‌شد. کما اینکه خود من به مدت چهار روز از مواضع پدافندی لشکر ۱۶ زرهی، از رودخانه گاوی تا ارتفاعات کانی‌سخت بازدید نموده و نتیجه را به لشکر یادشده گزارش کرده و تذکرات ایمنی و حفاظتی را به آنها دادیم. یادم هست که روز اول بازدید در معیت سرهنگ عباس خبازی معاون تیپ از رودخانه گاوی تا پاسگاه دوراجی بازدید نمودم و ایرادات موجود را به اتفاق مشاهده کرده و هماهنگی‌های لازم را برای برطرف کردن آنها انجام دادیم.

در روز دوم، به اتفاق افسر اطلاعات رکن دوم لشکر از مواضع پاسگاه دوراجی و تنگ زالوآب و تپه ۳۴۳ مشرف به سد کنجان‌چم بازدید نموده و در مورد ترمیم خط پدافندی و رفع معایب موجود، سفارشات لازم مطرح و بیان شد.

بازدید از مواضع یگان‌ها که روی ارتفاعات کانی‌سخت مستقر بودند، دو روز متوالی به طول انجامید که به همراه من افسر «ش م ر» رکن ۳ لشکر حضور داشت. به خاطر دارم که این بازدیدها را به صورت پیاده، چنان با دقت و حوصله انجام می‌دادم که هیچ سنگر و زاغه مهمات و... از دید من مخفی نماند. این نوع بازدید باعث خستگی راهنمای من شد و در روز چهارم ناگهان فریاد برآورد: «جناب سرهنگ پیروزان! همین کارها را می‌کنید که هیچ‌وقت منتقل نمی‌شوید!» سؤال کردم: «مگر چه کار خلافی از من سر زده است؟» جواب داد: «مرد حسابی چهار روز است ما را در این ارتفاعات به دنبال خود می‌کشی که چه بشود؟» جواب دادم: «شما خودرو مرا برداشته و بیست سنگر جلوتر بروید و در آنجا منتظر من باشید، تا بازدید من تمام شود و به اتفاق به قرارگاه لشکر بازگردیم.» او رفت و من به کار خود ادامه دادم و ضمن بازدید، نام سربازان و پرسنلی را که در هر سنگر بودند، به عنوان شاهد کار می‌نوشتیم که خوشبختانه همین کار بعداً به نفع من و قرارگاه غرب مورد استفاده قرار گرفت. بازدید که تمام شد، به قرارگاه عملیاتی غرب بازگشته و طی گردش کاری، نتیجه را به عرض فرماندهی قرارگاه رسانده و سپس نتیجه را به لشکر ۱۶ زرهی ابلاغ نمودند.

چون جنگ طولانی شده و هشت سال تداوم داشت، کار کردن در ستاد قرارگاه‌ها، اعم از قرارگاه‌های عملیاتی، لشکرها و تیپ‌ها به گونه‌ای بود که بجز مواقع عملیات، هنگام استراحت پرسنل تنها یک نفر افسر و درجه‌دار به عنوان مداومت کار در ستاد باقی می‌ماند و بقیه به سنگرهای خود برای استراحت می‌رفتند و چنانچه نیاز می‌شد، همگی به محل کار خود آمده و مشغول فعالیت‌های مربوطه می‌شدند.

ساعت ۲۳۰۰ روز ۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۷ بود. سرکار سرهنگ مرادی‌نژاد که افسر مداومت کار قرارگاه عملیاتی غرب بود و همه پرسنل از جمله: فرماندهی قرارگاه جناب سرهنگ یعقوب علیاری، جانشین قرارگاه جناب سرهنگ منوچهر کهتری، رؤسای ارکان ۲ و ۳ و ۴ قرارگاه و افسران اطلاعات و عملیات ارکان ۲ و ۳ قرارگاه در ستاد حضور داشته و هنوز برای استراحت نرفته بودند. لشکر ۱۶ زرهی از مهران گزارش نمود که در منطقه ما اوضاع خط شلوغ است و جابه‌جایی شنیده می‌شود که دستور داده شد پس از بررسی‌های لازم، نتیجه را گزارش و اعلام دارید. نیم ساعت بعد، یعنی ساعت ۲۳۳۰، لشکر ۱۶ اعلام نمود که آتش دشمن زیاد شده و در بعضی نقاط، نیروهای طرفین درگیر شده و احتمالاً دشمن قصد پیشروی دارد.



در ساعت ۲۴۰۰، پست شنود قراگاه پیامی را دریافت نموده بود که یکی از واحدهای دشمن اعلام داشته مقاومت ایرانیان در خط زیاد شده و امکان پیشروی وجود ندارد؛ اما فرمانده عراقی به آنها گفته است تلاش کنید خط شکسته شود. به موقع عقب کار خود را خواهد کرد. (منظور از عقب نیروهای منافقین بودند که در داخل یگان‌های لشکر ۱۶ نفوذ کرده و باید ضمن خرابکاری، گزارشات لازم را به عراق ارسال می‌داشتند.)

در این زمان من چون شب قبل افسر مداومت کار بوده و ۲۴ ساعت مداوم استراحت نکرده بودم، از ریاست رکن ۳ اجازه گرفته و به سنگر استراحت رفتم. اول فروردین ماه ۱۳۶۷ باید درجه سرهنگ تمامی مرا ابلاغ می‌کردند، اما به جای اول فروردین در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۶۷ ابلاغ شد. در سنگر استراحت خوابیده بودم که حدود ساعت ۰۴۰۰ بامداد روز ۳۰ خرداد ماه درب سنگر را محکم به صدا درآوردند. درب را که باز کردم، دیدم سرباز امربر ستاد می‌باشد و می‌گوید جناب سرهنگ علیاری فرماندهی قراگاه اظهار فرمودند زودتر تشریف بیاورید؛ می‌خواهیم برویم خط مقدم! تعجب کردم. گفتم: «این موقع برویم خط؟ کجا؟» پاسخ داد: «آری، می‌خواهند بروند مهران! همه پرسنل ستاد هم هستند!» لباس پوشیدم و راه افتادم. منتهی همان طور که گفتم چون درجه گرفته بودم و خیال می‌کردم یک بازدید معمولی و همیشگی است، لباس و پوتینم نو بود، که به دلیل خشکی پوتین نو، تا مدتی باعث ناراحتی در ناحیه پشت گردن و پشت پا شده و نمی‌توان به مدت طولانی از آنان استفاده کرد.

در هر صورت، به محل ستاد که رسیدم، دیدم همه حاضر و مشغول فعالیت هستند و افسر رابط هوانیروز و نیروی هوایی هم حضور دارند. جناب سرهنگ علیاری آماده حرکت است، ولی منتظر آماده شدن هلی‌کوپتر می‌باشد، اما به علت تاریکی هوا، باید کمی صبر کرد. بالأخره ساعت ۰۴۳۰ هلی‌کوپتر آماده پرواز شد و من به اتفاق فرماندهی قراگاه، سوار شده و به سمت مهران پرواز نمودیم. از قرار معلوم، وضعیت مهران آشفته و بهم‌ریخته بود که فرماندهی قراگاه تشخیص داده بود شخصاً به همراه افسر عملیات در منطقه حضور داشته باشد. در بین راه، در شهر ایلام، یک پایگاه اضطراری برای هوانیروز پیش‌بینی کرده بودند و خلبان هلی‌کوپتر برای سوخت‌گیری در آنجا فرود آمد و پس از سوخت‌گیری در ساعت ۰۵۱۵ در حالی که من وسط هلی‌کوپتر ایستاده و خلبان را به منطقه مورد نظر هدایت می‌کردم، به طرف مهران رفته و در بیمارستان صحرایی امیرالمومنین در کنار سد کنجان‌چم فرود آمدیم و پس از پیاده شدن ما و

کسب اجازه از فرماندهی، هلی کوپتر به قرارگاه بازگشت، تا در صورت لزوم مراجعت کرده و ما را جابه‌جا کند.

از داخل بیمارستان امیرالمومنین به قرارگاه تیپ ۳ لشکر ۱۶ زرهی که در ارتفاعات کانی‌سخت بود، تماس گرفتیم و ضمن اینکه جویای وضعیت شدیم، درخواست ارسال یک دستگاه خودرو کردیم تا ما را به محل قرارگاه لشکر برساند. بلافاصله جیب میول برای ما فرستاده شد و ما به طرف قرارگاه لشکر روان شدیم. ساعت حدود ۰۶:۰۰ بامداد روز ۳۰ خردادماه بود که در تنگ کنجان چم بودیم. واقعاً غوغای عجیبی بود. پرسنل به صورت پیاده و سلاح در دست منطقه عملیات و خط را ترک کرده و به طرف صالح‌آباد و ایلام روان بودند. یک نفر سرگرد در میان تنگ ایستاده بود و تلاش می‌کرد پرسنل را بازگرداند و از رفتن به عقب آنها جلوگیری کند. معلوم بود که سربازان هم تمایلی به ترک منطقه ندارند و دلشان می‌خواهد برگردند و با دشمن بجنگند، ولی عده‌ای آنها را تشویق به عقب رفتن می‌کنند.

حاج آقای روحانی در آن محل و نظاره‌گر پرسنل بود و نمی‌دانست باید چه کار کند. به طرفش رفتم و گفتم: «حاج آقا چرا ایستاده‌ای؟ حرفی بزنی، کاری بکن تا این پرسنل برگردند.» بنده خدا مثل اینکه منتظر جرقه‌ای بود. به کمک افسر مذکور آمد و با سخنرانی خود آنها را برگرداند و در نقطه‌ای جمع کرد و در همین موقع، یک دستگاه زیل آنجا رسید و پرسنل را سوار کرد و مجدداً به طرف خط و پاسگاه زالوآب رفتند.

به قرارگاه لشکر رسیدیم و وارد اتاق عملیات شدیم. در اتاق عملیات، جناب سرهنگ عبدالله الماسی فرمانده لشکر ۱۶، جناب سرهنگ جعفر لهراسبی جانشین لشکر، جناب سرهنگ جلالی رئیس رکن سوم لشکر، سرهنگ غلامرضایی، افسران عملیات رکن ۳ لشکر، سرگرد علیدادی افسر اطلاعات رکن دوم و چند نفر دیگر حضور داشتند. پیام‌های گوناگونی از خطوط مقدم واصل می‌شد که همگی حکایت از درگیری‌های شدید نیروهای ایرانی با متجاوزین عراقی داشت. دشمن تلاش می‌کرد خطوط مقدم را شکسته و به داخل خاک کشور پیشروی نماید، ولی با مقاومت دلیرمردان ایرانی روبه‌رو شده و زمین‌گیر شده بود. برابر گزارش پست شنود، همه امید فرماندهان عراقی به اقدامات عقرب است که تاکنون به نتیجه مطلوب نرسیده بود.

گاهی گزارش‌هائی دال بر شکسته شدن خط اول ایرانیان واصل می‌شد. اما در همان حال، جناب سرهنگ سپهر کهریز فرمانده یکی از تیپ‌های در خط که در بین رودخانه گاوی تا پاسگاه دوراجی مستقر بود و شدیداً از مواضع خود پدافند می‌کرد، گزارش می‌داد که ما در حال پدافند هستیم و هنوز خط نشکسته است.

از طرف دیگر، در همین حال، گزارش‌های دریافتی حکایت از سقوط تپه ۲۷۰ می‌کرد. در صورتی که، تیپ ۳ مستقر در ارتفاعات کانی‌سخت بیان می‌داشت که تپه ۲۷۰ در دست ما می‌باشد و مشکلی نداریم. افسر اطلاعات رکن دوم نمی‌دانست کدام حرف را باور کند. از طرفی گزارش می‌رسید تپه ۲۷۰ سقوط کرده، از طرف دیگر اطلاع می‌دادند که تپه ۲۷۰ در دست ما است و هیچ پیشرفتی از سوی دشمن در این منطقه انجام نشده است. در این میان، من رو به سرگرد علی‌دای افسر اطلاعات رکن ۲ لشکر نموده و گفتم: «تپه ۲۷۰ در منطقه عملیات دو تا می‌باشد؛ یکی در دامنه ارتفاعات کانی‌سخت و در منطقه تیپ ۳ که از نظر سوق‌الجیشی برای عراق مهم نیست و عراق به آن تک نکرده است، زیرا مسیر پیشروی نیروهای عراقی ارتفاعات کانی‌سخت نمی‌باشد. بنابراین، تیپ ۳ درست می‌گوید و آن تپه سقوط نکرده است. اما تپه ۲۷۰ دیگری در تنگه زالوآب و زیر پای تپه ۳۴۳ بوده و این تپه سقوط کرده و دشمن از این محل در حال پیشروی می‌باشد و باید مواظب باشید.» پس از این راهنمایی، به جناب سرهنگ علیاری گفتم: «از فرمانده لشکر ۱۶ بخواهید تا جناب سرهنگ غلامرضایی را به خط مقدم نزد سرهنگ کهریز فرمانده تیپ فرستاده تا از نزدیک وضعیت خط را بررسی نموده و نتیجه را گزارش نماید.»

ساعت ۰۸۰۰ صبح بود که دیده‌بان‌های اطراف قرارگاه فرماندهی لشکر اعلام داشتند یک دستگاه نفربر بی‌ام‌پی ۱ از خط مقدم در امتداد رودخانه گاوی به سمت قرارگاه لشکر در حرکت است. من فوراً از اتاق عملیات بیرون آمدم تا موضوع را بررسی کنم. دیدم موضوع حقیقت دارد و برای تحقیق بیشتر دستور دادم یک گروه شناسایی به سمت آن نفربر برود. داشتم این دستور را صادر می‌کردم که یک دستگاه جیپ جلوی درب اتاق عملیات لشکر توقف نمود و یک نفر درجه‌دار که بلوز نظامی بر تن نداشت و تنها شلوار ارتشی و یک زیرپیراهن سفید پوشیده بود، فریاد زد دشمن آمد و خط شکسته شد. از او که دو نفر سرباز مسلح هم همراهش بودند، سؤال کردم: «از کجا می‌دانی که خط شکسته است؟» پاسخ داد: «من خودم همین الان از خط می‌آیم.» مجدداً پرسیدم: «برای چه به خط رفته بودی؟» جواب داد: «درجه‌دار مخابرات هستم و

برای جمع کردن تلفن افایکس به خط مقدم رفته بودم و خودم شکسته شدن خط و پیشروی دشمن را دیدم.»

در این میان، صدای تیراندازی سلاح‌های کالیبر کوچک و تیربارهای پرسنل که در خط مقدم با دشمن درگیر بودند به گوش رسید و هر لحظه صدا نزدیک‌تر و بیشتر می‌شد. بیش از سه ثانیه دورترین صدای تیربار با نزدیک‌ترین آن فاصله نداشت که صدا را بالای سر خود شنیدم. از آن درجه‌دار سؤال کردم: «این تیراندازی مال چیست؟» پاسخ داد: «گفتم که دشمن آمد، قبول نمی‌کنید.» و بلافاصله از تپه روبه‌رو یک رگبار بالای سر من به اتاق عملیات شلیک شد که سرم را دزدیده و فوراً به داخل اتاق عملیات رفتم و به فرماندهی قرارگاه غرب جناب سرهنگ علیاری گفتم: «قربان دشمن بالای سر ما می‌باشد و اگر دیر بجنبیم، اسیر خواهیم شد.» در همین زمان، دو نفر سرباز که همراه درجه‌دار سپیدپوش بودند، وارد اتاق عملیات شده و با فریاد پرسنل را ترغیب به تخلیه اتاق عملیات کرده و همگی بیرون رفتند.

جناب سرهنگ علیاری گفت: «بگو جیب من بیاید تا از قرارگاه خارج شویم.» اما راننده و جیبی در کار نبود. در میان محوطه قرارگاه لشکر، مسجدی بود که در زمان استقرار تیپ ۳۷ زرهی در آنجا ساخته شده و همچنان پا بر جا بود. حدود ساعت ۰۸۳۵ بود که همان درجه‌دار با دو نفر سرباز همراه خود، نزدیک مسجد به حالت دست‌فنگ و در حالی که به زانو نشسته بود، یک خشاب تفنگ ژ ۳ به سوی هوا تیراندازی نمود و تا به او گفتم چرا بیخود تیراندازی و ایجاد رعب و وحشت می‌کنی، پا به فرار گذاشت و به سمت انتهای قرارگاه رفت.

جناب علیاری مرا صدا کرد که هرچه زودتر به او ملحق گردم. وقتی به طرف انتهای قرارگاه می‌رفتم، سرهنگ غلامرضایی را دیدم که روی تپه‌ای که اتاق عملیات را در آن ساخته بودند، نشسته و می‌خواهد پایین بیاید. به او که نزدیک شدم، گفتم: «آنجا چه می‌کنی؟ مگر به خط مقدم نرفته بودی؟» جواب داد: «می‌خواهم پایین پایین.» گفتم: «در اینجا بریدگی و پرتگاه است و شما نمی‌توانید از این مسیر پایین بیایید. باید بروید بالا و از مسیر دیگری بیایید پایین.» گویا قبلاً امتحان کرده و دیده بود که در بالای سرش دشمن است و نمی‌تواند بالا برود.

در زمانی که تیپ ۳۷ زرهی در مهران بود، در انتهای قرارگاه، خاکریز کوتاهی زده بودیم که یک دستگاه موتور برق ۵۰ کیلووات برای روشنایی و مصرف برق قرارگاه در آنجا کار گذاشته بودیم. در کنار این خاکریز، جناب سرهنگ علیاری و یک نفر درجه‌دار لشکر ۱۶ نشسته و به من اشاره می‌کردند پشت خاکریز بنشینم. همان‌طور که در نزدیک آنها ایستاده بودم، سرم را بالا

کرده و بالای سر غلامرضایی در محلی که یک قبضه تیربار ۱۴/۵مم ضدهوایی قرار داشت، دو نفر سرباز مسلح را دیدم که با لباس مرتب، در حالی که یک نفر به حالت «دست فنگ» و دیگری به حالت «بندفنگ» در کنار سلاح ضدهوایی ایستاده بودند، به من اشاره می‌کردند بیا بالا. به آنها گفتم: «اینجا که راه نیست! از کجا بیایم بالا؟» ضمن اشاره به محل اتاق عملیات گفتم: «از این طرف.» پاسخ دادم: «من به تو می‌گویم راه نیست، باز تو می‌گویی بیا بالا؟» ناگهان جناب سرهنگ علیاری گفت: «پیروزان، منافق است!» جواب دادم: «کجایش منافق است؟ اینها که به زبان خودمان صحبت می‌کنند و لباس خودمان را هم بر تن دارند و تفنگ خودمان را در دست دارند؛ پس چرا منافق؟» جناب سرهنگ علیاری باز گفت: «بین دستکش دستشان سفید است!» در اینجا بود که متوجه شدم و به یاد آوردم که در درس چریک و ضدچریک مشخصات چریک را خوانده بودیم و چریک در حالت معمولی با افراد عادی هیچ فرقی ندارد و تنها با یک علامت کوچک و مشخص می‌تواند خود را نمایان کند و این همان وضعیت است. ناخودآگاه در پشت خاکریز نشسته و سنگر گرفتم. آنها هم چون فهمیدند که ما آنها را شناخته‌ایم به سمت ما و خاکریز موتوربرق شروع به تیراندازی نمودند. درج داری که در کنار ما پشت خاکریز نشسته و گویا درجه‌دار حفاظت و اطلاعات لشکر بود، رو به جناب سرهنگ علیاری کرد و گفت: «جناب سرهنگ یا بلوزها را در بیاورید و یا درجه‌ها را بکنید.» فرماندهی قراگاه با حالت تعجب سؤال کرد: «برای چه؟» او جواب داد: «داریم اسیر می‌شویم! لااقل نفهمند که شما چه شخصیتی هستید! این طور بهتر است.» من در یک لحظه فکر کردم: چی؟! اسیر؟! یعنی هشت سال بیخود جنگیدیم؟! به دست چه کسی اسیر می‌شویم؟ اینها که نظامی نیستند و قوانین ژنو را رعایت نمی‌کنند. بعد از ما چه کسی خواهد جنگید و ما را آزاد می‌کند؟ این جنگ کی تمام خواهد شد؟ نه! من اسیر نمی‌شوم؛ یا فرار می‌کنم یا نجات پیدا خواهم کرد و یا کشته خواهم شد و با خون پاک خود کلمه ایران را خواهم نوشت.

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

چو ایران نباشد تن من مباد

با این اندیشه، نظری به اطراف خود کرده و ناگهان با یک به راست راست محکم، نود درجه به راست چرخیدم و با گفتن: «علی من رفتم!» پا به فرار گذاشته و به سمت وسط قراگاه لشکر ۱۶ دوان شدم. (منظور از علی گفتن من جناب سرهنگ علیاری بود.) با شروع به دویدن و فرار من از پشت خاکریز، دو نفر نظامیان منافقین که در بالای ارتفاع و کنار ضدهوایی بودند، شروع به تیراندازی به من نموده و مرا به رگبار بستند. درست مانند فیلم‌های تگزاسی. من

می‌دویدم و آنها مرا به رگبار بسته بودند. هر قدمی که برمی‌داشتم گلوله آنها درست جای پای من می‌خورد. بنا به گفته جناب سرهنگ علیاری، چنانچه ریگی از زیر پای من در می‌رفت و پای من لیز می‌خورد، گلوله آنها به من اصابت می‌نمود. واقعاً مثل اینکه به قول ژنرال رومل «گلوله ای که باید به من برخورد می‌کرد، هنوز از کارخانه بیرون نیامده و عمر من به دنیا بود.» حدود ۵۰ الی ۶۰ متر که دویدم، سر یک پیچ از دید دشمن مخفی شدم. توقف کردم و به جناب سرهنگ علیاری گفتم: «بیا، در اینجا از دید و تیر دشمن در امان هستیم.» او و آن درجه‌دار به نزد من آمدند؛ اما غافل از این بودیم که این وضعیت موقتی می‌باشد و ما دومرتبه در معرض دید و تیر آنها قرار خواهیم گرفت. محلی که ما بودیم، سنگرهای استراحت افسران ستاد و فرمانده لشکر ۱۶ زرهی بود و تعداد زیادی خودرو جیپ، توپوتا لندکروز فرماندهی، توپوتا وانت‌بار و... وجود داشت؛ اما درب همه آنها بسته و کلیدهایشان به همراه رانندگان آنها بود و این افراد هم خودروهای خود را رها کرده و معلوم نبود کجا رفته‌اند. من و جناب سرهنگ علیاری به دنبال خودرویی می‌گشتیم تا خود را از این مهلکه نجات دهیم؛ تا اینکه بالأخره یک دستگاه خودرو جیپ میول که دارای کلید سرخود بود، پیدا شد و ما سه نفر در حالی که من رانندگی را بر عهده داشتیم و جناب سرهنگ علیاری در کنار من نشسته و گروهبان نیکخواه در صندلی عقب بود قصد حرکت نمودیم.

جناب علیاری سؤال کرد: «کجا می‌رویم؟» در پاسخ گفتم: «دور می‌زنیم و از درب قرارگاه خارج شده و به طرف سد کنجان چم رفته و خود را به قرارگاه می‌رسانیم.» جناب علیاری گفت: «دشمن از طرف درب دژبان در حال وارد شدن به قرارگاه است و ما نمی‌توانیم از آنجا خارج شویم. پشت سرت را ببین! نفربر آنها در حال وارد شدن به قرارگاه است.» به ناچار سؤال کردم: «می‌فرمایید کجا بروم؟» جواب داد: «مستقیم.» من با اینکه به منطقه آشنا بوده و می‌دانستم در انتهای قرارگاه راهی برای گریز وجود ندارد، اما راه دیگری نبود، خودرو را روشن کرده و حرکت نمودیم. حدود ۱۰۰ متری که جلو رفتیم، جناب علیاری دید یک نفر آرپی‌جی‌زن دشمن روبه‌روی ما و به سمت ما نشانه گرفته و آماده شلیک موشک است که ناگهان فریاد برآورد: «پیروزان در رو! موشک!» با گفتن این جمله، در حالی که خودرو در حرکت بود، خود را از سمت راست به بیرون پرت کرد و من هم از سمت چپ خود را به خارج پرت کردم. درست در همین موقع، گلوله آرپی‌جی ۷ به وسط خودرو اصابت نمود و منفجر شد. حالت عجیبی بود. درست مانند فیلم‌های سینمایی که تهیه می‌کنند، اما این فیلم نبود و حقیقت داشت و هنرپیشه‌های آنها هم خودمان

بودیم، بدون کارگردان و شخص بدل. از وضعیت گروه‌بان نیکخواه که همراه ما و در داخل خودرو بود اطلاعی ندارم و متوجه نشدم چه به روزش آمد. از خودرو که پرت شدیم، به سمت ارتفاعات شمال قرارگاه دویدیم تا جان‌پناهی پیدا کنیم و از دید و تیر دشمن در امان شویم. یادم هست در حالی که ما را با تیربار و گلوله‌های خمپاره و توپخانه زیر آتش شدید گرفته بودند و ما با خیزهای پنج ثانیه می‌دویدیم، جناب سرهنگ علیاری که افسر بسیار ورزیده و بانضباطی بود، رو به من کرده و گفت: «پیروزان، کلاهد کوه؟» من هم در عین درماندگی پاسخ دادم: «جناب سرهنگ! زیر این همه گلوله و با آن وضع که خود شما دیدید، چه کسی حواسش به کلاه است که من باشم؟ کلاه همان موقع که من از خودرو پرت شدم، افتاد و مجال برداشتن آن نبود.»

بالآخره پس از مقدار زیادی راهپیمایی در کوه، از دید و تیر دشمن مخفی شدیم و تیراندازی‌های دشمن هم بر روی ما قطع شد. پس از قطع شدن آتش توپخانه و خمپاره‌اندازهای دشمن، هلی‌کوپترهای عراقی ما را مدتی تعقیب نمودند و هواپیماهای آنها که منطقه را بمباران می‌کردند، تمام روز بالای سر ما در پرواز بودند و لحظه‌ای آرام نداشتیم. از ابتدای حرکت و در مسیر پیشروی ما، جوی آب باریکی روان بود و ما به دنبال آن پیش می‌رفتیم و در نظر داشتیم خود را به بالای کوه رسانده و به امید اینکه آن طرف کوه جاده یا آثاری از نیروهای دیگر خودی وجود دارد، خود و همراهان را نجات دهیم. در یکی از شیارهای کوه، آب به دو شاخه تقسیم می‌شد که یک شاخه دارای آب شور و دیگری دارای آب شیرین بود. جالب اینجاست وقتی این دو آب با هم آمیخته می‌شدند، باز هم طعم شیرین و گوارا داشتند، ولی قبل از مخلوط شدن، هرکدام دارای طعم مخصوص به خود بودند. به دنبال شاخه آب شیرین به راه ادامه دادیم و از کوه بالا رفتیم. در ابتدا، تعداد ما کم بود، ولی به مرور از میان شیارهای کوه، پرسنل دیگری از لشکر که مانند ما به کوه زده بودند، از جمله جناب سرهنگ جلالی، جناب سرهنگ آرشام و یک نفر سرگرد که نام او را نمی‌دانم به ما ملحق شدند.

در ساعت ۱۰۳۰ الی ۱۱۰۰ بود که ما تقریباً به بالای کوه رسیدیم. آب در حال خشک شدن بود و تنها یک برکه آب در آن بالا وجود داشت که اگر ما به راهپیمایی ادامه می‌دادیم، دیگر آبی وجود نداشت؛ لذا با توجه به گرم شدن هوا، تصمیم گرفتیم در پناه سایه سنگ‌ها کمی استراحت کنیم و نزدیکی‌های عصر که حرارت آفتاب کم شد به راهپیمایی ادامه دهیم. در بین راه، مسیر ما پر از خارهای کنگر بود که به اندازه هیکل آدم بزرگ شده و مانع حرکت پرسنل بودند و با حمله

هلی کوپترها و هواپیماهای دشمن، مجبور بودیم خود را در میان آنها مخفی کنیم که در نتیجه وجود خارهای تیز کنگرها، جای سالم در بدن ما وجود نداشت. همان طور که گفتم، آن روز من پوتین و لباس نو پوشیده بودم و چون چرم پوتین پاهایم هنوز نرم نشده بود، در اثر راهپیمایی زیاد و زمین ناهموار، پاهایم مجروح شده و کم‌کم قدرت ادامه راهپیمایی را نداشتم. من عادت داشتم در هر ۲۴ ساعت تنها یک وعده غذا بخورم و آن هم ظهر بود؛ در نتیجه، در آن ساعت احساس گرسنگی شدید می‌کردم و غذایی هم همراه نداشتم که با آن رفع گرسنگی کنیم.

یکی از افسران رکن ۳ لشکر به نام سرهنگ آرشام، به همراه خود مقداری نان در دستمال داشت که خشک شده بود. او دستمال خود را پهن کرد و کلاه آهنی خود را از آب برکه پر نمود و در کنار دستمال نان گذاشت و گفت: «هرکس گرسنه است بسم الله. شاید دیگر چنین سفره رنگین و باصفایی نصیب نشود! بخورید و شکر کنید.» اولین کسی که پای سفره نشست، من و جناب سرهنگ علیاری بودیم که نان خشک را در آب داخل کلاه زدیم تا کمی نرم شود و خوردیم. بقیه هم روش ما را پیش گرفتند و ناهار بوقلمون خیالی را میل کردند. بعد از غذا خوردن، من کاغذی را از جیبم بیرون آورده و شماره تلفن منزلمان را در شیراز روی آن نوشتم و اضافه کردم: «ای کسی که بعد از من این یادداشت را می‌بینی، به این شماره تلفن زنگ بزن و خبر مرا به آنها اطلاع بده تا دیگر منتظر نباشند و بدانند که در راه آزادی و استقلال وطن به شهادت رسیدم و تن به اسارت ندادم. چه حلاج‌ها رفته بر دارها، چه فرهادها مرده در کوه‌ها، بود کیش مهر کیش و آئین من» جناب سرهنگ علیاری سؤال کرد: «چه می‌نویسی؟» جواب دادم: «شاید ما به جاده یا واحدهای خودمان نرسیدیم؛ من این مطالب را نوشتم تا اگر در راه از بین رفتم و چوپانی یا کسی جنازه ما را پیدا کرد و جیب‌های ما را جستجو نمود، این یادداشت را پیدا کند و به خانواده‌ام خبر دهد.» جناب سرهنگ علیاری کار مرا تصدیق نمود و خودش هم مشغول نوشتن شماره تلفن و مشخصات خود شد و دیگران هم همین کار را کردند.

تا ساعت ۱۸۰۰ سی‌ام خردادماه ۱۳۶۷، در همان منطقه ماندیم و در زیر آفتاب سوزان به استراحت پرداختیم. هوا که خنک شد، ماسک‌های ضدگاز شیمیایی را از نایلون‌های مخصوص درآورده و جلد ماسک‌ها را از آب برکه برای رفع نیاز و تشنگی پر کرده و به راه خود ادامه دادیم. از ابتدای حرکت ما در دل کوه‌های شمال مهران، سربازی به نام کیومرث ترکمن به همراه من بود و یک لحظه مرا تنها نمی‌گذاشت و پا به پای من می‌آمد و حتی سعی می‌کرد هر کمکی که من نیاز دارم به من بکند. من با خود نه ماسک ضدگاز شیمیایی داشتم که از جلد آن استفاده نمایم و نه



قمقمه آب به کمر بسته بودم؛ لذا به این سرباز یا دیگران احتیاج داشتم و کیومرث ترکمن این موضوع را فهمیده بود و مرا رها نمی کرد. او کیسه پلاستیکی ماسک ضدگاز شیمیایی خود را پر از آب کرده و به دست گرفته و در عین حال که با خود حمل می نمود، تلاش می کرد مانع برخورد آن با خارهای کنگر در مسیر شود، تا سوراخ نگردد و بدون آب نمانیم. کم کم هوا رو به تاریکی و خنکی می رفت و ما در پستی و بلندی کوه بالا و پایین می رفتیم، تا بلکه به آبادی و یا جاده برسیم.

حدود ساعت ۲۴۰۰ بود که از دور صدای صحبت عده ای به زبان فارسی به گوش ما رسید و خیال کردیم به سیاه چادر عشایر رسیده ایم و نور امیدی از نجات در دلمان روشن شد. من به دنبال راهی می گشتم که خود را از بلندی ارتفاع کوه به پایین و نزد عشایر خیالی برسانم، اما به جایی رفتم که بسیار باریک بود و در تاریکی شب نمی توانستم راه را پیدا کنم و در این حال، نه راه پیش رفتن داشتم و نه راه برگشت. جناب سرهنگ علیاری مرا صدا کرد و پرسید: «کجا هستی؟» پاسخ دادم: «برای رفتن پایین دنبال راه می گشتم که گیر کردم و نمی توانم کاری کنم!» در همین حال، سنگی که من روی آن ایستاده و در حالت پشت به کوه بودم، کم کم از زیر پایم دررفت و هم زمان صدای فرزندم را در گوش خود شنیدم که مرا صدا می کرد. با این حال، از خود بیخود شدم و فریاد زدم: «علی من رفته.» و بدون مقدمه از آن ارتفاع جفت زدم پایین و محکم به زمین خوردم و آخ از نهادم بلند شد. با شنیدن صدای آخ من، جناب علیاری مرا صدا کرد و پرسید: «پیروزان! حالت خوب است؟» پاسخ دادم: «فعالاً دست و پایم حرکت می کنند و مشکلی ندارم.» گفت: «همان جا بمان تا صبح ببینیم چه پیش می آید.» چند لحظه بعد، سرباز ترکمن با کیسه آب، از مسیر دیگری خود را به من رساند و به دنبال آن جناب سرهنگ جلالی به پایین کوه نزد من و سرباز ترکمن آمد و هر سه نفر دست در دست هم داده و در دامنه تپه روی زمین شیب دار دراز کشیده و برای اینکه شیب زمین تند بود و لیز نخوریم، پاهای خود را به درختی که آنجا بود تکیه داده و به همان حالت خوابیدیم.

فردا صبح، با روشن شدن هوا، سایر پرسنل خود را به پایین کوه رساندند و نزد ما آمدند. جناب سرهنگ علیاری سرش را بالا کرد و ارتفاعی را که من از آنجا به پایین پریده بودم به من نشان داد که حدود ۱۲ الی ۱۴ متر ارتفاع داشت و در ضمن سؤال کرد: «پیروزان! اگر از این ارتفاع خبر داشتی و هوا هم روشن و روز بود باز هم می پریدی؟» پاسخ دادم: «خدا و کیلی نه!» در این حال، به یاد یک موضوع فکاهی افتاده بودم که می گفتند: «فرد توریستی از ارتفاع آبشار نیاگارا خود را به پایین پرت کرد؛ همراهانش برای او دست زدند و او را تشویق کردند. خبرنگاری

به نزد او رفت و از وی سؤال کرد: «ممکن است انگیزه خود را از این کار برای ما شرح دهید؟» آن شخص جواب داد: «انگیزه‌ای در کار نبود؛ فقط به من بگویند در آن بالا چه کسی مرا هل داد که افتادم؟» در رابطه با پریدن من هم از آن ارتفاع، دلیلی جز در رفتن سنگ از زیر پای من نبود و کار دیگری نمی‌توانستم بکنم جز پریدن در تاریکی.

بالآخره دوباره همگی به راه افتادیم و گرسنه و تشنه در پستی و بلندی کوه پیشروی کردیم، تا به برکه‌ای از آب رسیدیم. در کنار آن، با سینه روی زمین دراز کشیدم و ضمن خوردن آب، صورتم را با آن شستم. نتیجه پریدن من از آن ارتفاع این شد که دچار کمر درد شدیدی شدم و پس از نجات یافتن و مراجعه به دکتر، مشخص گردید به ستون فقرات من آسیب وارد شده و دچار دیسک کمر گردیده و اکنون هم در اثر این بیماری قادر به راه رفتن نبوده و حتی از راه رفتن معمولی هم تقریباً محروم می‌باشم. اما استفاده از آب برکه که به صورتم زدم، باعث شد چشم‌هایم آلوده به مواد شیمیایی شود و برای مدتی دچار ناراحتی چشم‌گردم و در شیراز تقریباً به مدت یک ماه تحت درمان چشم‌پزشکان بیمارستان خلیلی و درمانگاه مطهری واقع شوم که خود حدیث مفصلی دارد.

روز ۳۱ خردادماه را در کوه‌ها سرگردان بودیم، تا اینکه اواخر روز به جوی باریکی از آب شیرین رسیدیم و از آب آن رفع تشنگی نموده و برای سیر کردن شکم خود از علف‌های سبز کنار جوی استفاده کردیم. شب روز سی‌ویکم در زیر مهتاب و کنار همان رودخانه به راهپیمایی ادامه دادیم، تا اینکه حدود ساعت ۲۴۰۰ همه از پای افتاده و روی زمین و کنار همان جوی آب به خواب رفتیم. فردای آن شب، یعنی اول تیرماه که از خواب بیدار شدیم، بین پرسنل دودستگی ایجاد شد و تعدادی می‌خواستند میانبر زده و خود را زودتر به جاده برسانند. اما من گفتم: «این آب را رها نخواهم کرد و به دنبال آن خواهم رفت؛ اگر ما از این آب جدا شویم در اثر تشنگی تلف خواهیم شد.» بعد از مدتی بحث و مجادله، سایرین هم نظر مرا پذیرفتند و به دنبال مسیر آب به پیشروی خود ادامه دادند. کمی بعد من رو به جناب سرهنگ علیاری نمودم و گفتم: «امروز به دلم افتاده است که هلی‌کوپترهای هوانیروز ما را نجات می‌دهند.» جناب علیاری گفت: «از کجا این حرف را می‌زنی؟» گفتم: «حسین رفیق من است (منظور جناب سرهنگ علی‌حسین انصاری فرمانده هوانیروز کرمانشاه بود که هم‌دوره و دوست صمیمی من است) و من او را خوب می‌شناسم. اگر بفهمد که ما گم شده‌ایم، مطمئناً برای یافتن ما خواهد آمد. منتهی باید یک نفر به او خبر بدهد.» جناب سرهنگ جواب داد: «به همین خیال باش! حتماً می‌آید!» کاملاً معلوم

بود که حرف مرا باور ندارد و به تمسخر گرفته است. قبلاً گفتم موقعی که در بالای کوه بودم و هنوز خود را از بالا پرت نکرده بودم، از دور و پایین کوه و در بین شیارها صدای صحبت می شنیدم و فکر کرده بودیم عشایر محلی هستند؛ در صورتی که این افراد تعدادی از پرسنل لشکر ۱۶ زرهی به سرپرستی جناب سرهنگ جعفر لهراسبی جانشین لشکر بودند که در روز سی و یکم به ما رسیده بودند.

حدود ساعت ۱۰۳۰ روز اول تیرماه بود؛ هوا رو به گرمی گذاشته بود و من هم در اثر ضعف از گرسنگی و زخمی بودن پاهایم قادر به ادامه راهپیمایی نبودم و دلم می خواست در محلی استراحت کنم. کم کم از سایر پرسنل عقب افتاده بودم و تنها سرباز کیومرث ترکمن با من بود و تلاش می کرد به هر طریق ممکن، مرا به سایرین برساند. اما وقتی از این کار ناامید شد فریاد زد: «این دارد می میرد. صبر کنید!» جناب علیاری که در جلو دیگران در حرکت بود و خودش هم دیگر به کندی پیش می رفت، ایستاد و دستور داد در کنار رودخانه توقف کنیم و تا غروب استراحت نماییم. با شنیدن این حرف، همه پرسنل اعم از افسر، درجه دار و سرباز خود را به آب رودخانه انداختند و تعدادی هم سر تفنگ های خود را در داخل آب رودخانه کرده و ماشه ها را چکاندند. بدین طریق، تعدادی ماهی که بزرگ ترین آنها به اندازه انگشت دست آدمی بود، مرده و روی آب آمدند و دیگران که در مسیر آب و حرکت ماهی ها بودند، آنها را گرفته و برای سرخ کردن بردند. اولین کسی که تیراندازی در آب را شروع کرد و ماهی گرفت، سرباز کیومرث ترکمن بود و ماهی ها را برای من آورد و با مهربانی گفت: «جناب سرهنگ، ماهی!» من در حالی که نیمه جان بودم، یکی دو عدد از آنها را گرفته و همان طور خام یکی را خوردم. دومی را که می خواستم ببلعم، چون بزرگ تر از اولی بود، دمش در گلویم گیر کرد و نه بیرون می آمد و نه پایین می رفت! تا اینکه به هر طریق بود با دندان هایم دمش را کندم و خود ماهی را بلعیدم. از این لحظه به بعد ماهی گیری رونق یافت و سربازان با روشن کردن آتش، کباب ماهی فراوانی تهیه کرده و شکم خود را بعد از سه روز سیر کردند. ناگفته نماند هرکس ماهی می گرفت و کباب درست می کرد، ابتدا به من و جناب سرهنگ علیاری می داد، بعد خودش با رفقاییش می خوردند. تا ساعت ۱۴۰۰ شکم ها تقریباً سیر شد و در داخل رودخانه نشسته و آب روی سر و بدن خود می ریختیم و بدین طریق، از گرمزدگی نجات پیدا کردیم.

حدود ساعت ۱۴۳۰ اول تیرماه بود که صدای چند فرزند هلی کوپتر از دور به گوش رسید و همگی خوشحال شدیم و یکی دو نفر از سربازان را بالای ارتفاعات اطراف فرستادیم تا با دادن

علامت و پهن کردن پارچه و دستمال‌های سفید، توجه خلبانان هلی‌کوپتر را جلب نموده و آنها را از وجود خود در آن مکان آگاه‌سازیم. هلی‌کوپترها به خاطر رعایت اصول حفاظت و امنیت خود و داشتن پوشش از دید و تیرنیروهای عراقی، در داخل شیار ارتفاعات در پرواز بودند. تعداد این هلی‌کوپترها سه فروند بود که در بالای سر ما به پرواز درآمده بودند و همین که سربازان به بالای ارتفاع رسیده و به آنها علامت داده بودند، یکی از آنها خود را به این سربازان رساند و چون نمی‌توانستند بیش از حد به کوه نزدیک شوند و محلی هم برای فرود در آن نزدیکی نبود، به کمک خدمه هلی‌کوپتر، این دو نفر سرباز را از روی ارتفاعات بلند کرده و به داخل هلی‌کوپتر برده و از منطقه دور شدند. با رفتن هلی‌کوپترها، سربازان دیگری که همراه ما بودند، ناامید شده و به این خیال که آنها را نخواهند برد، شروع به تیراندازی به سمت هلی‌کوپترها کردند.

حدود ربع ساعت بعد، هلی‌کوپترها برگشتند و در نزدیکی ما فرود آمدند و تعدادی از پرسنل را سوار کرده با خود بردند و پس از مدتی، مجدداً به نزد ما مراجعت کرده و یکی از آنها در نزدیکی من به زمین نشست و دو نفر از خدمه آن پایین آمده و به من نزدیک شده و چون من قادر به حرکت نبودم، زیر بغل مرا گرفته و به داخل هلی‌کوپتر بردند. در داخل هلی‌کوپتر، مقداری نان خشک و چند گالن آب وجود داشت که گویا برای ما آورده بودند؛ ولی در اثر حرکت هلی‌کوپترها، آب‌ها روی نان‌ها ریخته و خمیر شده بودند. از طرف دیگر، چون هنگام سوار شدن پرسنل، سربازان پاهای خود را روی نان‌ها گذاشته و با گل آغشته شده بود، وضعیت تأسفباری به وجود آمده بود. هنگامی که من سوار هلی‌کوپتر شدم و این نان‌ها را دیدم، از شدت گرسنگی که چند روز غذا نخورده بودم، دست به طرف نان‌ها دراز کردم و مانند فرنی و نشاسته که به دهان بچه‌ها می‌کنند، مقداری در دهان خود گذاشتم. در این میان، صدایی از پشت سر خود شنیدم که مرا با مهربانی صدا می‌کرد و گفت: «کریم! حالت خوبه؟» سرم را که برگرداندم، دیدم حسین انصاری همان رفیق عزیز من است که صبح به جناب علیاری گفته بودم: «امروز حسین ما را نجات می‌دهد.» نمی‌دانید چقدر از دیدن او خوشحال شدم. خودش در پشت سکان هلی‌کوپتر بود و برای نجات ما آمده بود. از احوال جناب سرهنگ علیاری سؤال کرد. محل او را نشان حسین دادم و به فرمان او، خدمه هلی‌کوپتر رفتند و او را هم آورده و سوار هلی‌کوپتر کرده و به پرواز درآمدیم و روانه قرارگاه غرب شدیم. در داخل این هلی‌کوپتر، که آخرین پرواز نجات بود، من به همراه فرماندهی قرارگاه غرب، جناب سرهنگ جعفر لهراسبی جانشین فرماندهی لشکر ۱۶، جناب سرهنگ جلالی افسر عملیات رکن سوم لشکر، سرهنگ آرشام افسر «ش، م، ر» لشکر و یار باوفا و

صمیمی من سرباز وظیفه کیومرث ترکمن و سرباز دیگری که خواهرزاده جناب سرهنگ لهراسبی بود، قرار داشتیم و آخرین نفراتی بودیم که از این درگیری جان سالم به در بردیم.

اما بشنوید از پس حادثه از زبان جناب سرهنگ آن زمان و سرتیپ دوم بازنشسته فعلی علی حسین انصاری فرمانده هوانیروز پایگاه کرمانشاه و در حقیقت ناجی ما:

جناب سرهنگ عبدالله الماسی فرمانده لشکر ۱۶ خود را از محاصره دشمن نجات داده و به قرارگاه عملیاتی غرب رسید و در آنجا جریان واقعه را به طور کامل برای جناب سرهنگ حسنی سعدی فرمانده نیروی زمینی و سرهنگ منوچهر کهتری جانشین فرماندهی قرارگاه غرب و سایرین بازگو کرد که جناب سرهنگ علیاری و سرهنگ پیروزان به اتفاق عده‌ای از پرسنل لشکر به کوه زده و مفقود شده‌اند. فرمانده نیروی زمینی با مشورت دیگر حاضرین تصمیم می‌گیرند که برای نجات این عده اقدام نمایند. فرمانده هوانیروز کرمانشاه که در آن جلسه حضور داشته مسئولیت جستجو برای یافتن این افراد را به عهده می‌گیرد، به شرطی که یک نفر از مسئولین که با منطقه آشنایی کامل داشته و می‌داند دشمن در کجا مستقر می‌باشد، با گروه تجسس هوانیروز همکاری نزدیک نماید، تا خدای ناکرده از طرف دشمن برای این گروه اتفاق ناگواری روی ندهد. جناب سرهنگ جوادیان معاونت عملیات و اطلاعات نیروی زمینی داوطلب همکاری با گروه تجسس می‌شود و افسر مهندسی قرارگاه غرب هم ایشان را در این کار یاری می‌نماید و گروه به فرماندهی جناب سرهنگ انصاری عملیات را آغاز می‌کنند. ابتدا سه فروند هلی‌کوپتر ۲۱۴ برای این منظور در نظر می‌گیرند، اما چون خلبانان آنها جوان بودند، کمی در اجرای دستور تعلل می‌شود، اما شخص فرماندهی پایگاه پیش‌قدم شده و در پشت سکان اولین هلی‌کوپتر قرار گرفته و به پرواز درمی‌آید، که همین امر باعث تحریک سایر خلبانان شده و دو فروند دیگر به وی ملحق شده و به سمت کوه‌های شمال مهران به پرواز درمی‌آیند.

در حدود ساعت ۱۴۰۰ بالای سر ما رسیده و دو نفر سرباز با دستمال سفید به دست را در بالای کوه مشاهده می‌کنند. جناب سرهنگ انصاری به خلبان هلی‌کوپتر دستور می‌دهد به سربازان نزدیک شده و آنها را از بالای کوه برداشته و به داخل هلی‌کوپتر بیاورد، تا اطلاعات اولیه را کسب نمایند؛ اما به علت مسائل حفاظت ایمنی پرواز و صخره‌ای بودن کوه‌های اطراف، خلبان هلی‌کوپتر نمی‌توانند دستور فرماندهی هوانیروز را انجام دهد. به ناچار، جناب سرهنگ انصاری خود هدایت هلی‌کوپتر را در اختیار گرفته و به سربازان روی کوه نزدیک می‌شود و در حالی که

هلی کوپتر در هوا ایستاده بوده، سایر خدمه دو نفر سرباز را برداشته و به داخل هلی کوپتر می‌برند و از منطقه دور می‌شوند. آنها تا نزدیکی شهر مهران پیش می‌روند و مسیر حرکت ما را به کمک آن سربازها شناسایی می‌کنند و دو نفر سرباز به جناب سرهنگ انصاری می‌گویند که دو نفر سرهنگ به همراه ما هستند که به یکی می‌گویند علی و دیگری کریم! مأمور تجسس از این حرف پرسنل متوجه می‌شود که من و جناب سرهنگ علیاری به همراه این گروه هستیم و در مراجعت از مسیر مهران، در محل استقرار ما فرود آمده و همان‌طور که گفتم، ما را با خود به قرارگاه عملیاتی غرب منتقل نمودند.

فرود ما در قرارگاه با شادی پرسنل قرارگاه روبه‌رو گردید و تمام فرماندهان یگان‌ها که از مفقود شدن ما نگران بودند، به سمت قرارگاه روان شده تا سلامتی ما را به چشم خود ببینند؛ از جمله این افراد سرهنگ بهرام‌زاده هم‌دوره عزیز من بود، که در تیپ ۱ لشکر ۸۸ زاهدان سمت ریاست ستاد تیپ را به عهده داشت.

ما دو سه روزی استراحت کردیم تا توان از دست رفته خود را بازیافتیم. در یکی از شب‌ها، گروه «کیار» وابسته به رکن ۲ قرارگاه عملیاتی غرب، فیلمی را که در رابطه با حمله نیروهای عراق و مجاهدین خلق (گروهک منافقین) به شهر مهران، از تلویزیون بغداد پخش شده بود، ضبط کرده و به ما نشان دادند. در آن فیلم، نحوه سقوط قرارگاه لشکر ۱۶ و دو نفر منافقی که می‌خواستند ما را به اسارت بگیرند، همچنین به کوه زدن خودمان را به خوبی دیدیم و مشاهده کردیم که یکی از آن دو نفر سرباز منافقین که می‌خواستند ما را دستگیر کنند، دختر بود.

چند روزی از این حادثه گذشت. به مرخصی و به شیراز آمدم. در مدتی که در شیراز بودم، چشمم شروع به درد گرفتن نمود، به طوری که، اصلاً نمی‌توانستم چشمانم را باز کنم. برای معاینه و مداوای چشمم به بیمارستان مراجعه کردم و پس از معاینات لازم، مشخص شد که در اثر شستن صورتم با آب راکدی که در آن چند روز که در کوه‌های شمال مهران بودیم و آلوده به مواد شیمیایی بود، عفونت کرده است؛ لذا برابر دستور پزشک، به مدت ۱۵ روز تحت درمان بوده و به منطقه عملیات بازنگشتم، تا درد چشم‌هایم التیام یافت و بهتر شدم.

در همین زمان، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد در رابطه با جنگ ایران و عراق صادر شد و در آن از طرفین جنگ خواسته شده بود که به جنگ پایان داده و نیروهای خود را به پشت خطوط مرز شناخته شده ببرند و امام هم بر خلاف میل باطنی خود آن را پذیرفت و

طی اعلامیه‌ای اظهار داشت من این کاسه زهر را سر می‌کشم و قطعنامه را می‌پذیرم. مردم از اینکه جنگ در حال اتمام است، خوشحال بودند، ولی من در همان زمان به اطرافیان و آشنایان خود گفتم که خدا کند نیروهای ارتش و سپاه که در جبهه‌ها هستند، با این اعلامیه خام نشده و هوشیار باشند؛ زیرا امکان دارد بدین طریق، برای ما دامی گسترده و مجدداً نیروهای عراقی به ایرانیان حمله کنند، که متأسفانه همین‌طور هم شد و چند روز بعد، عراق به کمک منافقین دست به حمله جدیدی زد که به عملیات مرصاد معروف شد و تلفات زیاد و سنگینی به نیروهای ایران وارد گردید.

عملیات مرصاد از جمله عملیات سراسری نیروهای عراقی و گروهک منافقین بود که از مدتی قبل شروع شده و نمونه آن را به نام عملیات «چهل چراغ» قبلاً شرح داده‌ام. این عملیات در تاریخ ۶۷/۴/۲۵ از مهران تا خسروی و سرپل ذهاب در امتداد خط مرز شروع شد و با اینکه نیروهای ارتش مستقر در مرز به شدت مقاومت نمودند، متأسفانه به علت وجود نیروهای منافقین در میان رزمندگان، همانند عملیات چهل چراغ واحدها از داخل دچار ضربه شدند. لشکر ۱۶ زرهی قزوین از مهران تا شمال صالح‌آباد و لشکر ۸۴ پیاده خرم‌آباد از دشت حلاله و ارتفاعات میمک تا تنگ نیاز عقب‌نشینی نموده و در آن تنگ موضع پدافندی گرفتند. تیپ ۳۷ زرهی که در ارتفاعات کانی‌سخت و تنگ بینا به پدافند مشغول بود، در اثر فشار دشمن از مسیر تنگ بینا و محور سومار به پل کنگیر به عقب رانده و از هم پاشیده شد و تا حوالی ایوان و چوار عقب آمده بود. لشکر ۸۸ زاهدان هم که در سومار در مقابل دشمن پایداری کرده بود، با دادن تلفات و ضایعات بسیار به همراه تیپ ۵۵ هواپرد، به سمت پل رودخانه کنگیر و قرارگاه عملیاتی غرب و دره شیطان و روستای زرنه عقب‌نشینی کرده بودند.

اگر نیروهای ایرانی این ارتفاعات سرکوب به جاده سومار - زرنه را در اختیار داشتند، با هدف قرار دادن اولین و آخرین خودرو شنی‌دار یا چرخدار ستون در حال حرکت دشمن، بقیه نیروهای دشمن در دام افتاده و هدف شکارچیان رزمنده ایران قرار می‌گرفتند و به کلی نابود می‌شدند. کما اینکه همین امر در واپسین لحظات که دشمن می‌خواست وارد دشت زرنه گردد، اتفاق افتاد که یک نفربر زرهی نیروهای عراق مورد اصابت موشک رزمندگان ایرانی قرار گرفته و نابود شد و راه پیشروی ستون زرهی دشمن سد گردید و نیروهای عراقی دیگر قادر به پیشروی بیشتر نشده بودند. اگر این عمل انجام نگردیده و یگان‌های زرهی دشمن توانسته بودند وارد دشت زرنه شوند، نیروهای ایرانی که خود را به چوار، ایوان و تنگ نیاز رسانیده بودند، به محاصره نیروهای عراقی و

گروهک منافقین افتاده و به کلی نابود می‌شدند و دشمن از این محور به شهر اسلام‌آباد دسترسی پیدا می‌کرد.

در محور خسروی - سرپل ذهاب، نیروهای لشکر ۸۱ زرهی سرسختانه با دشمن می‌جنگیدند و پیشروی دشمن را سد کرده و حتی آنها را به عقب زده بودند. روز دوم مردادماه ۱۳۶۷ بود که تقریباً مداوای چشم من تمام شد و به اتفاق جناب سرهنگ بهرام‌زاده از شیراز به سمت کرمانشاه روانه شدیم.

صبح روز بعد که به کرمانشاه رسیدیم، چون تا عصر که وسیله نقلیه برای بردن ما در باقیمانده قرارگاه غرب مهیا می‌شد وقت داشتیم، برای دیدن دوستانمان به پایگاه هوانیروز کرمانشاه رفته و نهار را با آنها خوردیم و در ضمن جوایز وضعیت منطقه و یگان‌های خود شدیم و از اطلاعاتی که به دست آوردیم بسیار نگران شدیم. سرپرست باقیمانده قرار عملیاتی غرب در کرمانشاه به ما اطلاع داد که یک دستگاه خودرو در ساعت ۱۷۰۰ جهت بردن ما به منطقه آماده است. اما در همان موقع، جناب سرهنگ رضائی‌نیا رئیس ستاد هوانیروز به خاطر محبت زیادی که به ما داشت گفت: «یک فروند هلی‌کوپتر ۲۱۴ در ساعت ۱۵۰۰ از کرمانشاه به اسلام‌آباد خواهد رفت و شما می‌توانید تا پادگان اسلام‌آباد با این وسیله رفته و از آنجا از طریق زمینی به یگان‌های خود عزیمت نمایید.» از آنجا که محل جدید قرارگاه عملیاتی غرب و قرارگاه لشکر ۸۸ زرهی زاهدان در اثر حمله دشمن مشخص نبود، من و جناب سرهنگ بهرام‌زاده نمی‌توانستیم به پادگان اسلام‌آباد برویم؛ لذا ترجیح دادیم تا ساعت ۱۷۰۰ تأمل کرده و با وسیله قرارگاه غرب به منطقه روانه شویم و همین کار را هم کردیم.

حدود ساعت ۱۸۰۰ سوم مردادماه ۱۳۶۷ بود که به اسلام‌آباد رسیدیم. شهر در سکوت عجیبی به سر می‌برد و سربازان زیادی با تجهیزات کامل در میدان ورودی شهر بر روی چمن‌ها نشسته و در حال استراحت کردن بودند. رو به جناب بهرام‌زاده کرده و گفتیم: «این پرسنل را ببین. ارتش صاحب ندارد. در حالی که نیروهای ما در سرپل ذهاب با دشمن در ستیز می‌باشند، چرا اینها اینجا نشسته‌اند و جلو نمی‌روند؟ دلم می‌خواهد فرمانده آنها را پیدا کنم و بگویم چرا اینجا هستید و جلو نمی‌روید؟» ساعت ۱۸۱۵ بود که از دروازه جنوبی اسلام‌آباد خارج شده و به طرف گردنه قلاجه روان شدیم و در ساعت ۱۹۰۰ به قرارگاه عملیاتی غرب که تا گردنه قلاجه عقب آمده و در نزدیکی پاسگاه ژاندارمری قلاجه مستقر شده بود، رسیدیم. جناب سرهنگ حسنی‌سعدی هم در آنجا بود و از نزدیک منطقه عملیات را زیر نظر داشت و با جناب سرهنگ



علیاری و سایر افسران ستاد قرارگاه و نزاجا در حال طراحی عملیات بودند. حدود ساعت ۱۹۰۰ سوم مردادماه بود که سرهنگ اسماعیل مرادی نژاد یکی از افسران عملیات رکن سوم قرارگاه عملیاتی غرب که برای بازدید به اسلام‌آباد رفته بود، خود را به قرارگاه رساند و به جناب سرهنگ علیاری اظهار داشت: «اسلام‌آباد سقوط کرده و به دست دشمن افتاده است!» من که در آنجا ایستاده بودم این حرف را باور نکردم و گفتم: «من الآن از آنجا می‌آیم. شهر ساکت بود و خبری از درگیری نبود! چگونه سقوط کرد؟» جناب سرهنگ علیاری از من پرسید: «چه ساعتی در اسلام‌آباد بودی؟» پاسخ دادم: «ساعت ۱۸۱۵» جناب مرادی نژاد گفت: «این حادثه ساعت ۱۸۳۰ روی داده و من از آنجا می‌آیم و آن نیروهایی که شما در وسط میدان شهر دیدید، مربوط به منافقین بوده که قبلاً در نقاط حساس شهر مستقر شده بودند و در ساعت ۱۸۳۰، با یورش ناگهانی خود کنترل شهر را در دست گرفته و باعث سقوط شهر شده و عمق عملیات تا اسلام‌آباد غرب و تنگه چهارزبر رسیده است.» هم‌زمان با این سخنان، از لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه خبر رسید که پادگان اسلام‌آباد به دست نیروهای منافقین افتاده و پرسنل آن پادگان توسط دشمن قتل عام شده و یک فروند هلی‌کوپتر موجود در پادگان به آتش کشیده شده است. (این همان هلی‌کوپتری بود که در ساعت ۱۵۰۰ قرار بود ما را از کرمانشاه به اسلام‌آباد بیاورد، ولی ما به دلایلی که گفتم با آن پرواز نکردیم!)

از طرف دیگر، جناب سرهنگ بهمن جمشیدنژاد که از مرکز پیاده شیراز به قرارگاه عملیاتی غرب مأمور شده و از افسران رکن ۳ قرارگاه بود، خود را از گیلانغرب به قرارگاه رسانده و اظهار داشت نیروهای عراقی به شهر وارد شده و با مردم شهر به جنگ و ستیز پرداخته و مردم با بیل و داس و هرچه در دست دارند، جلو آنها ایستاده و تقاضای کمک فوری دارند و در ارتفاعات «تق تق» موضع گرفته‌اند. در همان شب، تیپ ۳۵ تکاور که در احتیاط قرارگاه عملیاتی غرب بود، از محور قلاجه به اسلام‌آباد اعزام شد تا با منافقین درگیر شده و شهر اسلام‌آباد را از وجود آنها پاک کند.

گروهک منافقین پس از اشغال شهر اسلام‌آباد و تسلط یافتن به آن، با ادوات زرهی خود و حمایت و پشتیبانی نزدیک نیروهای زرهی و هوایی عراق، به امید اینکه در کوتاه‌مدت شهر کرمانشاه را به تصرف درآورده و بر پادگان‌ها و پایگاه هوانیروز دسترسی خواهند یافت، به سرعت به سمت این شهر شتافتند، اما در ۲۰ کیلومتری این شهر، در گردنه چهار زبر، با ازدحام نیروهای مردمی، اعم از پیاده و سواره برخورد کرده و قادر به پیشرفت نشدند. مردم از هر گوشه کرمانشاه و با هر وسیله دفاعی و تحرکی که در اختیار داشتند خود را به تنگ چهارزبر رسانیده و راه منافقین و

دشمن را سد کرده بودند. نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج مردمی از راه‌های مختلف خود را به چهارزبر و اسلام‌آباد رسانده و رزمندگان را یاری می‌دادند و ادوات موتوری و زرهی دشمن و منافقین را به آتش کشیده و نیروهای آنان را قتل عام می‌نمودند. در شهر اسلام‌آباد از کشته‌های منافقین جوی خون راه افتاده و در مسیر اسلام‌آباد - کرمانشاه در تنگ چهارزبر (تنگ مرصاد) از هر نقطه آتش و دود خودروها و ادوات زرهی دشمن به هوا بلند شده بود. هلی‌کوپترهای هوانیروز کرمانشاه در پشتیبانی نیروهای ارتش و سپاه و مردم و بسیج فعالیت چشمگیری از خود نشان دادند. منافقین می‌خواستند بعد از تصرف کرمانشاه، از طریق همدان خود را به تهران رسانده و به اصطلاح رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون نمایند؛ اما با مقاومت رزمندگان و حضور مردم در صحنه این آرزو و نقشه آنها نه تنها عملی نگردید، بلکه در روز پنجم مردادماه ۱۳۶۷ نیروهای منافقین به کلی نابود شده و دشمن تا پشت مرزهای بین‌المللی به عقب رفت.

بعد از این عملیات، رزمندگان ایران دشمن را تا نوار مرز بین‌المللی تعقیب نموده و در محل‌های قبل از شروع عملیات مرصاد مستقر شدند و شروع به ساختن مواضع پدافندی در رده‌های مختلف نمودند، تا چنانچه دوباره مورد هجوم دشمن واقع شدند، بتوانند مواضع پدافندی مورد اطمینانی داشته باشند.

سازمان ملل هم به دو طرف مخاصمه تأکید می‌نمود که با پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ و رعایت آتش‌بس، موافقت نمایند تا نیروهای ناظر آتش‌بس سازمان ملل متحد در بین دو نیرو مستقر شده و دولت‌های ایران و عراق از طریق مذاکره برای رفع اختلافات فی مابین خود اقدام نمایند. با ورود نیروهای ناظر سازمان ملل، مسئولیت نگهداری مرز بین نیروهای ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تقسیم شد و اولین مشکلی که به وجود آمد، رابطه بین نیروهای ناظر سازمان ملل با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران بود؛ زیرا آنها فقط ارتش را به رسمیت می‌شناختند؛ در صورتی که مسئولین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خواستار ارتباط مستقیم با ناظران سازمان ملل بودند. ناظران سازمان ملل متحد می‌گفتند سپاه فاقد درجات نظامی بوده و نمی‌تواند در مسائل نظامی صاحب نظر باشد؛ لذا ما تنها با فرماندهان ارتش روبه‌رو خواهیم بود.

## پذیرش قطعنامه ۵۹۸

بعد از مرحله سوم عملیات بیت المقدس و آزاد شدن خرمشهر از دست نیروهای متجاوز عراق و رسیدن نیروهای رزمنده ایرانی به نوار مرز بین الملل، عملیات رزمندگان کمتر موفق بود و نمایانگر رکود نسبی در جبهه‌های جنگ بود. ما قادر نبودیم عملیات سرنوشت‌ساز دیگری را طراحی و اجرا نماییم، تا از موضع قدرت و برتری نظامی بر سر میز مذاکره با دولت عراق بنشینیم. آقای هاشمی رفسنجانی که به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا عملیات جنگی را زیر نظر داشت و از نزدیک شاهد این ناکامی‌ها بود، با پیگیری‌های لازم و گرفتن نامه‌هایی از مسئولین نظامی و کشوری باعث شد که مسئولین نظام در یک جمع‌بندی به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد و پایان جنگ تن در دهند. آقای رفسنجانی در رابطه با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ اظهار کرده بود که این قطعنامه در بهترین موقعیت و شرایط خوب پذیرفته شد و کشور از خطرهای زیادی نجات پیدا کرد.

مدتی بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، سازمان ملل متحد صدام حسین رئیس جمهور عراق را که قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را پاره کرده و به بهانه آن، به ایران تجاوز نموده بود، مقصر دانست. گرچه در طول دوران جنگ تحمیلی، عراق را از اکثر بخش‌های سرزمین‌مان بیرون کرده بودیم، ولی برخی از ارتفاعات و بخش‌های کشور هنوز در اختیار عراق بود. پیش از قطعنامه ۵۹۸ هیچ‌گاه شورای امنیت سازمان ملل متحد نمی‌پذیرفت که عراق متجاوز بوده و هیچ موضوع طلبکاری ایران و پرداخت خسارت به کشورمان را در قطعنامه‌ها قبول نمی‌کردند و فقط می‌گفتند ابتدا آتش بس کنید و بعد درباره موضوعات مختلف صحبت می‌کنیم، ولی با پافشاری و رایزنی ایران این مواد در قطعنامه ۵۹۸ گنجانده شد. دنیا و کشورهای منطقه متوجه شدند ایران در جنگ دست بالا را دارد و صدام غیر از جنایت‌های جنگی از جمله به کار بردن سلاح‌های شیمیایی، کاری نمی‌توانست بکند. فشار شورای امنیت و سازمان ملل متحد بر جمهوری اسلامی ایران برای پذیرش آتش بس زیاد بود و آنان نمی‌خواستند صدام در این جنگ شکست بخورد، اما ما با مذاکره توانستیم به قسمت اعظم خواسته‌های خود برسیم. در زمان پذیرش

قطعنامه، وضعیتی پیش آمده بود که ادامه جنگ به مصلحت کشور ایران نبود و کاملاً روشن شده بود که غرب و حتی روسیه مصمم هستند که ما پیروز نظامی در منطقه نباشیم. با توجه به شرایطی که پیش آمده بود، ادامه حملات نظامی دیگر به مصلحت ما نبود، چرا که غرب و شرق عملاً به ما فهماندند که نمی‌گذاریم ایران پیروز شود.

بدترین این اقدامات را امریکا بر عهده گرفت که عملاً وارد یک جنگ اعلام نشده با ما شد و به اسم حفاظت از کشتی‌های نفتکش و به بهانه‌های مختلف با چند حمله نظامی، چند هلی‌کوپتر ما را هدف قرار دادند؛ چند سکوی نفتی را بمباران کردند؛ حتی یک ناو ما را غرق کردند و عملاً با ما وارد جنگ شدند. روس‌ها کار را به جایی رساندند که موشک‌های اسکاد C را در اختیار عراق قرار دادند که برد آن دو برابر موشک‌های اسکاد B بود و تا تهران می‌رسید. همچنین هواپیماهای میگ ۲۹ که سقف پرواز بالا داشتند و برد ضدهوابی‌های ما به آنها نمی‌رسید را در اختیار عراق قرار دادند. فرانسوی‌ها هواپیما و موشک‌های بسیار پیشرفته و بمب‌های لیزری در اختیار صدام حسین قرار دادند که اهداف را با دقت بالایی می‌زدند. شرق و غرب با هم برای استفاده صدام از سلاح‌های شیمیایی به وی چراغ سبز نشان دادند.

در آن زمان، وقوع فاجعه‌ای مانند حلبچه در تبریز، ارومیه، کرمانشاه و یا استفاده از موشک‌های دوربرد در تهران محتمل بود؛ اما ما نمی‌توانستیم مانند عراق مقابله به مثل کنیم و دست به چنین جنایات جنگی بزنیم و به هیچ وجه نمی‌شد با این شیوه جنگید. اوضاع داخلی کشور در زمان پذیرش قطعنامه مناسب نبود و ضمن محدود شدن صادرات نفت، اقتصاد کشور تحمل ادامه جنگ را نداشت؛ هر چند اگر قرار بود جنگ را ادامه دهیم می‌توانستیم با ریاضت بیشتر این کار را انجام دهیم.

دولت رسماً نامه‌ای به امام نوشت و با استدلال نشان داد که از نظر اقتصادی زیر خط قرمز هستیم و ضرورت‌های زندگی مردم و تدارکات جنگ قابل تأمین نیست و در این شرایط، مقاومت مشکلات را بیشتر می‌کرد. در زمانی که عملیات خیبر انجام گرفت، آقای هاشمی رفسنجانی جانشین فرماندهی کل قوا گردید و عملاً فرماندهی جنگ را بر عهده داشت و معتقد بود که ما می‌توانیم با انجام یک عملیات موفق، قسمتی از خاک عراق را به عنوان گرو در دست خود نگهداریم تا بتوانیم شرایط خودمان را به دشمن تحمیل کنیم. اگر در عملیات خیبر به اهداف خود می‌رسیدیم و از دجله عبور می‌کردیم و راه بصره را می‌بستیم و این هدف محقق می‌شد، ما از موضع قوی با دشمن برخورد می‌کردیم، اما این اتفاق روی نداد و این عملیات ناقص اجرا شد.

البته در عملیات خیبر و عملیات پس از آن، ما به اهداف خود یعنی تصرف يك مكان استراتژیک نرسیدیم و لذا این تئوری به مرحله اجرا درنیامد.

همیشه این سؤال پیش می‌آید که چرا پذیرش قطعنامه پس از فتح خرمشهر انجام نشد؟ در پاسخ باید گفت: در آن زمان، هیچ‌کس در ایران آماده شنیدن آتش‌بس نبودند و همه می‌گفتند که باید وارد خاک عراق شویم. ما تازه عراق را بیرون کرده بودیم و همه می‌گفتند باید وارد خاک عراق شویم.

قبول قطعنامه ۵۹۸ پیروزی‌های چشمگیری را برای ملت ایران به همراه داشت و در شرایطی که منصفانه‌ترین کلمات بیان می‌داشت که عراق شروع‌کننده و ایران ادامه‌دهنده جنگ بوده، پس هر دو مقصر هستند، متجاوز شناخته شدن رژیم عراق در جنگ یک پیروزی مهم برای ما به حساب می‌آمد و با به دست آمدن این پیروزی، جنگ تبلیغاتی برای از بین بردن روحیه ملت ایران آغاز شد.

جنگ روانی به گونه‌ای برای روحیه دادن به صدام پیش رفت که رژیم عراق حمله دیگری را به ایران آغاز کرد، که با مقاومت نیروهای ایرانی دوباره به عقب رانده شد و همگان به این واقعیت آگاه شدند که جمهوری اسلامی ایران از موضع ضعف تن به پذیرش این قطعنامه نداده است (منظور از حمله جدید عملیات مرصاد می‌باشد). با متجاوز شناخته شدن عراق، پرداخت غرامت جنگ به عهده رژیم عراق گذاشته شد. صدام به دنبال آنچه که در ایران به دست نیآورده بود، در فکر حمله دیگری به کویت افتاد و قبل از حمله به کویت، برای پایان دادن به مشکلات خود با ایران مجبور شد تا به مسئله آزادسازی اسرای جنگی و اروندرود که جنگ به خاطر آن آغاز شده بود، مطابق خواسته ایران تن دردهد و اعلام کند که همه خواسته‌های ایران را پذیرفته است.

پرونده غرامت جنگی ایران هنوز بسته نشده است و رژیم عراق پس از شروع جنگ با کویت هیچ‌گاه فرصت پیدا نکرد تا غرامت جنگ را تسویه کند، چون پس از این جنگ درگیر جنگ‌های دیگری با امریکا شد و بالأخره صدام حسین جان خود را در این راه از دست داد و عراق به اشغال امریکا و متحدینش درآمد.

## پایان کار

با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت توسط ایران و عراق، مقدمات اجرای مفاد آن یکی پس از دیگری آغاز گردید. یکی از این موارد که در قطعنامه ۵۹۸ قید شده بود، حضور نیروهای ناظر بر آتش بس سازمان ملل متحد بود که به نام «یونیماک» خوانده می شد و از کشورهای مختلف جهان تشکیل گردیده و فرماندهی آن به عهده یک ژنرال لهستانی بود. «نیروهای یونیماک» پس از وارد شدن به ایران، مرکز فرماندهی خود را در تهران قرار داده و نیروهای خود را به قرارگاه‌های عملیاتی جنوب، غرب و شمال غرب روانه نموده و پایگاه‌های عملیاتی و نظارتی را در آن قرارگاه‌ها ایجاد کردند.

از طرف ارتش ایران، سرکار سرهنگ جمالی جانشین فرماندهی نیروی زمینی برای همکاری با فرماندهی یونیماک توسط حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی که در آن زمان جانشینی فرماندهی کل قوا در نیروهای مسلح را به عهده داشت و به طور کلی، عملیات جنگ را هدایت و اجرای قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را نظارت می کرد، معرفی شد.

مرکز نظارتی قرارگاه نیروهای یونیماک در قرارگاه عملیاتی غرب در ستاد این قرارگاه در شهر کرمانشاه مستقر گردید و سه پایگاه عملیاتی در سرپل ذهاب در قرارگاه عملیاتی لشکر ۸۱ زرهی، قرارگاه عملیاتی غرب در دره شیطان و مهران ایجاد نمودند. این نیروها وظیفه داشتند به محض گزارش نقض آتش بس از سوی طرفین جنگ، به منطقه مورد نظر رفته و پس از بررسی و تأیید عمل خلاف، ضمن گزارش به مرکز فرماندهی خود و بالأخره سازمان ملل، با همتای خود در آن سوی مرز در مورد رفع عمل نقض آتش بس هماهنگی نموده و وضعیت منطقه را به حالت اول درآورند. بعضی مواقع در اثر استقرار نیروهای ایرانی و عراقی روی یک عارضه حساس که هیچ کدام حاضر به تخلیه آن عارضه نبودند، یونیماک دخالت مستقیم می کرد و موضوع را حل کرده و از درگیری احتمالی ممانعت به عمل می آورد.

در یکی از روزها، ژنرال فرماندهی یونیماک برای بازدید از تهران به کرمانشاه آمده و از مواضع نیروهای ایران و عراق در منطقه سومار بازدید و مشاهده کرده بود که بر روی یک تپه در تنگ

پیرعلی، سربازان دو طرف در کنار یکدیگر ایستاده و حاضر به جدا شدن از هم نیستند و ادعا دارند که موضع پدافندی آنها روی همین تپه است و هر لحظه امکان درگیری وجود دارد. ژنرال به قرارگاه عملیاتی غرب آمد و موضوع را با فرماندهی قرارگاه عملیاتی غرب جناب سرهنگ ترکان در میان گذاشت و پیشنهاد کرد نیروهای ایرانی در حدود یک کیلومتر به عقب آمده و عراقی‌ها هم همین کار را بکنند تا پس از تخلیه تپه مورد نظر، پرچم سازمان ملل در آنجا نصب شود. فرماندهی قرارگاه غرب در پاسخ ژنرال اظهار کرد که افسر عملیات قرارگاه از منطقه و تپه مورد بحث بازدید خواهد کرد و نتیجه را به شما اعلام می‌کنیم و بلافاصله این مأموریت به من واگذار گردید.

فردای آن روز من روانه سومار و قرارگاه عملیاتی لشکر ۸۸ زاهدان شده و به اتفاق جناب سرهنگ مهدی خردمند رئیس رکن سوم لشکر ۸۸ از تنگ پیرعلی و تپه مورد نظر بازدید نمودیم و پس از بررسی‌های لازم، به این نتیجه رسیدیم که اگر ما برابر خواسته آن ژنرال به عقب بیاییم، چه کسی تضمین خواهد نمود که عراق به عقب برود و به دنبال ما جلو نیاید؟ در مراجعت به قرارگاه، همین نظریه را به عرض فرماندهی قرارگاه رساندم و در حالی که ژنرال فرماندهی یونیماک در دفتر جناب سرهنگ ترکان نشسته بود، فرماندهی قرارگاه پرونده مربوط به یونیماک را بسته و به وی گفت: «چون نظر افسر عملیات ما مخالف پیشنهاد شما است، موضوع منتفی بوده و ما عقب نخواهیم آمد.»

از این پس، منطقه عملیات آرام و بدون درگیری بود و کارها به روال معمول خود پیش می‌رفت و طبق قانون جدید و مصوبه فرماندهی کل قوا، درجه جدید سرتیپ‌دومی را تصویب و به افسران واجد شرایط ابلاغ کردند.

زمستان سال ۱۳۶۸ در پیش رو بود و من از اول بهمن‌ماه ۱۳۶۸، از قرارگاه عملیاتی غرب به مرکز زرهی شیراز منتقل و در دانشکده زرهی به عنوان استاد دروس سوارزرهی و تاکتیک مشغول خدمت گردیدم. پس از چندی که در سمت رئیس کمیته فرماندهی و ستاد مشغول خدمت بودم، از اول فروردین‌ماه ۱۳۷۲ به درجه سرتیپ‌دومی مفتخر و بالأخره از تاریخ ۱۳۷۴/۱/۲ به افتخار بازنشستگی نائل گردیدم.

به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی است

به صد دفتر نشاید گفت وصف الحال مشتاقی

سرتیپ دوم ستاد کریم پیروزان



بسمه تعالی

# لوح ساس

نامت قرین صدخزاران افتخار است / تاج رستاخیز نامت ماندگار است

پرونده‌گذار: سرداری آبا، امیر سرافراز، سرسپهر سید روح‌الله موسوی خمینی

با احترام، کلمات را در ذهنمان مجسم کردیم تردید داشتیم که آیا واژه‌ها قادر خواهند بود که آن همه شکوه حضور سیزتان را تجلی کند. گفتیم سرودتان کنیم دیدیم که خود تجسم سرودید. گفتیم غزلتان سازیم دیدیم شما غزالان نا آرام و گریزان از غزل و قصبه اید. گفتیم به ترسیم چهره‌تان بنشینیم فروغ جمالان ما را به حیرت واداشت. گفتیم یادتان را به دست باد بسپاریم تا همه جا را در نوردد دیدیم که باد از هر کجا که می‌وزد نشانی از شما دارد. گفتیم به یاد شما مشک و عنبر افشانیم دیدیم که عطر شما همه جا را آکنده، پس به این نتیجه رسیدیم که ارزش شما در نوشته‌ها و آثار ما نمود ندارد بلکه قلم ما چون از شما می‌گوید بهاء می‌یابد، به حق که ما مدیون و وامدار شما ایم. دفاع مقدس نام و قوام از شما دارد، و در کلام آخر هر دفتری که یادی از شما را در بر دارد گلبرگ صداقت و ایثار است.

به پاس حضور حماسه‌ای حضرتعالی در طول هشت سال دفاع مقدس این لوح تقدیم می‌گردد.

فرمانده سربازی زمین ارتش جمهوری اسلامی ایران  
سید روح‌الله موسوی خمینی



شیراز / هفته دفاع مقدس / مهر ماه ۱۳۸۸ / مرکز آموزش زرهی شهید سرلشکر اکبر کرمی







# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ ۚ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا  
برخی از آن مومنان بزرگ مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند پس برخی بر آن عهد استنادی کردند (تا به راه خدا شهید شدند) و برخی به انتظار (فیض شهادت) مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند. (مزاب ۱۲)

**یادگار عزیز دفاع مقدس و چهره نام آور رسته زرهی ارتش جمهوری اسلامی ایران**

**سرور بزرگوار و عزیزمان امیر سرتیپ دوم کریم پیروزان**

در سالروز بایش پر سگوه و عظیم نام آوران زرهی، اروتمندان و هم قطاران و ادامه دهندگان راه و کسوت پر افتخار شما در مرکز آموزش زرهی بر آن شند یاد حضور سبزتان را گرامی بدانند و بیاد سال گذشته در چنین روزیابی خاطره آن قدمای شیرین این مرکز ظم و مسرفت و این کهن مکان مقدس دانش آموختگی تان را در یاد و خاطر خود ثبت نمایند.

به همین مناسبت و به یاد آن حضور پر مهر و با صفای تان این لوح که نماد و یادگان اولین سالگرد آن گرجهانی تکریم می باشد، به یادگان و پیشگوتان ماندگار و پر افتخار رسته زرهی ارتش جمهوری اسلامی ایران می باشد، به انضمام تعداد ۷ حلقه لوح فشرده آن مراسم یادمانی و خاطر انگیز حضورتان تقدیم میگردد.

خداوند متعال حافظ و نگهدار وجود مبارک شما یادگار دفاع مقدس و چهره نام آور و ماندگار زرهی یمن عزیز اسلامی ما باشد.

و به امید دیدار روی عزیز و مبارک آن اسأء العید و وارجمند  
بهتمة دفعح مقدس سال ۱۳۸۹

نیزه متادگراری بایش تحلیل از چهره های ماندگار زرهی و فرمانده مرکز آموزش زرهی شهید سرانگرا کبرگری شیراز

سرتیپ دوم سآء حسین ایران نژاد پاریزی



## منابع

- منصوری لاریجانی، اسماعیل [۱۳۷۱؟]: *بررسی حقوقی، سیاسی تجاوز رژیم عراق به جمهوری اسلامی ایران*. (تهران، انتشارات تابان)
- بختیاری، مسعود، سرتیپ ۲ (۱۳۸۰): *عملیات بیت المقدس*، (تهران، ایران سبز)
- دهقان، احمد (۱۳۷۸): *ناگفته های جنگ، خاطرات سپهبد شهید علی صیادشیرازی*. (تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت)
- گذری بر دو سال جنگ دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. (تهران، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)، [۱۳۶۲]
- اسناد و مدارک عملیاتی رکن سوم تیپ ۳۷ مستقل زرهی شیراز، شیراز، آرشیو تیپ*.
- سروری، روح الله، سرتیپ ۲؛ جاودانی، ابوالقاسم، سرتیپ ۲، (۱۳۸۲): *عملیات ثامن الائمه (ع)*، جلد اول (تهران، عرشان)



## نمایه

ارتفاعات علی‌گروه‌زد، ۶۵، ۷۵، ۷۹، ۸۲، ۱۸۲، ۱۸۴،

۱۹۰، ۱۸۶، ۱۸۵

ارتفاعات فصیل، ۲۷۰

ارتفاعات کانی‌سخت، ۶، ۳۰، ۳۷، ۲۶۳، ۲۶۴،

۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۹

ارتفاعات کمرسرخ، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳

ارتفاعات کهنهریگ، ۲۷۰، ۲۷۱

ارتفاعات کوت‌کاپون، ۱۸۰

ارتفاعات گیسکه، ۲۵۱، ۲۷۰، ۲۷۱

ارتفاعات ممله، ۱۷۷

ارتفاعات میشداغ، ۱۷۷، ۱۹۲

ارتفاعات میمک، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۹

ارشادمهر: سروان، ۱۷۴

ارضی‌فر: محمود؛ سرهنگ، ۲۷۱، ۲۷۲

اروندرو، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷،

۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۶۵، ۹۷، ۱۰۵،

۱۳۱، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۹۵

ازگمی: عظیم؛ سرهنگ، ۱۶۸

اسدزاده: سرگرد، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲،

۷۴

اسرائیل، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸

اسکورپیون، ۶، ۲۵۷

اسلام‌آباد: شهر، پادگان، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲

اطمینان: محمد؛ استوار، ۶۴، ۷۰، ۷۴

اقیانوس هند، ۴۷

الماسی: عبدالله؛ سرهنگ، ۲۷۶، ۲۸۷

امام خمینی، ۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۲۴۶

امامزاده عباس: منطقه، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷

آبادان: ۶، ۸، ۱۵، ۲۸، ۸۶، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲،

۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۶،

۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳،

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۲،

۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶،

۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۶

آرپی‌جی ۷: ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۹۲، ۲۱۴، ۲۶۴،

۲۸۰

آرشام: سرهنگ، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶

آرمانفر: محمدعلی؛ سرگرد، ۲۶۷

آلمان، ۱۶

ابوغریب: منطقه، ۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۴۹، ۲۵۰،

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷

ابوموسی، ۲۸، ۵۲

ارتفاعات ابوصلیبی‌خات، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱

ارتفاعات برغازه، ۱۹۰، ۱۹۲

ارتفاعات بلتا، ۱۷۷، ۱۸۰

ارتفاعات جبل‌فوقی، ۲۵۱، ۲۵۴

ارتفاعات جوفینه، ۷۹

ارتفاعات حمزین، ۱۹۱، ۲۴۶، ۲۵۱

ارتفاعات رادار، ۱۷۷

ارتفاعات رقابیه، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۲

ارتفاعات زینل‌کش، ۵۹، ۲۷۰

ارتفاعات سلمان‌کشته، ۲۷۰

## ۳۰۴ نبرد و لیوان و شیران ایران زمین

بغداد، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۸، ۲۹، ۳۸، ۴۴،	امیرکبیر: میرزاتقی خان، ۱۵
۱۷۷، ۱۹۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۸۸	امینیان: منوچهر؛ سرهنگ، ۱۳۶، ۱۳۸
بندر امام، ۱۳۰	اندیمشک، ۳۳، ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۱۹۱،
بنی صدر، ۵۳	۱۹۲
بنی عامریان: پرویز؛ سروان، ۸۶، ۱۷۴	انصاری: علی حسین؛ سرهنگ، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷،
بهرامزاده: سروان، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۹۳،	۲۸۸
۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۶۸،	انگلیس، ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۸،
۲۸۸، ۲۹۰	اهواز، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۵۷، ۵۸، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷،
	۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۲،
	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۹۱،
	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶،
پادگان اهواز، ۲۹، ۳۳، ۴۱، ۵۰	۲۰۸، ۲۳۱
پادگان دوکوهه، ۷۶، ۸۰، ۸۴	اوپک، ۴۳، ۴۸، ۴۹
پازواری: استوار، ۱۷۳	ایران منش: ستوانیکم، ۳۷
پاسگاه بیات، ۲۷۰	ایستگاه حسینی، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۷،
پاسگاه دوراجی، ۳۵، ۲۷۳، ۲۷۷	۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹،
پاسگاه رشیدی، ۵۹، ۶۰	۲۳۱، ۲۳۲
پاسگاه رضاآباد، ۳۰، ۳۵، ۳۶	ایلام، ۳۰، ۱۷۹، ۲۴۴، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶
پاسگاه زید، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۰	ایوان: شهر، ۲۸۹
پاسگاه سمیده، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۷۳	
پاسگاه سوبله، ۶۰، ۶۱	بارزانی: ملامصطفی، ۴۰، ۴۷
پاسگاه صفریه، ۵۹، ۶۰	بازرگان: مهدی، مهندس، ۵۳
پاسگاه طاووسیه، ۵۹، ۶۰	باغ آذری: اهواز، ۹۲، ۹۴، ۱۱۰
پاسگاه فرخ آباد، ۳۹، ۲۶۶	باقری: حسن؛ پاسدار، شهید، ۲۰۲
پاسگاه فکه، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۶، ۷۰، ۷۳، ۲۵۰	بختیاری: مسعود؛ سرتیپ ۲، ۱۸۶
پاسگاه کیلومتر ۲۵، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۰	بستان، ۸۵، ۹۳، ۱۷۲
پاکچهر: فریدون؛ سروان، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۲	بصره، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۷۷، ۱۹۱،
پاوه، ۵۵، ۶۸	۱۹۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۹۴
پای پل کرخه، ۵۶، ۶۵، ۷۷، ۱۸۴	
پایگاه هوایی امیدیه، ۲۳۲	
پروتکل اسلامبول، ۷، ۱۶، ۱۷	

## نمایه ۲۰۵

تپه های فولی آباد، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۹۳، ۲۰۶	پشتیبانی منطقه ۲، ۳۷
تپه ۲۷۰ ۲۷۷	پل کنگیر، ۲۸۹
تپه ۳۴۳ ۶، ۷، ۱۱، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷،	پل وارد، ۹۵، ۹۷، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۶۲
۲۷۷، ۲۷۳، ۴۰، ۳۹، ۳۸	پل نادری، ۳۳، ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۹،
تپه ۴۰۲ ۲۷۰	۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۰۰، ۹۴، ۸۴، ۸۲، ۸۱
ترکان: احمد؛ سرهنگ، ۲۹۷	۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۷۹
ترکمن: کیومرث؛ سرباز، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷،	پل نو، ۲۳۵
ترکیه، ۱۷، ۴۳	پیروزان: کریم؛ افسر زرهی، ۱، ۶، ۲۴، ۵۶، ۶۴،
تعصب: ستوانیکم، ۱۸۴	۷۴، ۷۵، ۷۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۷۲،
تفنگ ۱۰۶م، ۱۰۴	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۸،
تکاوران نیروی دریایی، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۵،	۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸،
۲۳۸	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳،
تنب بزرگ، ۲۸، ۵۲	۲۸۷، ۲۹۷
تنب کوچک، ۲۸، ۵۲	
تنگ پیرعلی، ۲۹۷	
تنگ چزابه، ۶۷، ۸۵، ۲۴۲، ۲۴۶	تانک ام ۴۷ ۳۳، ۵۷، ۶۱، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۷۷،
تنگ چهارزبر، ۲۹۱، ۲۹۲	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۵۹،
تنگ زالواب، ۳۰، ۳۶، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷	۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۷،
تنگ نیاز، ۲۸۹	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۵۰، ۲۵۹
توپخانه ۱۰۵م، ۷۱، ۳۶، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۴۳	تانک ام ۶۰ ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۷۷،
توپخانه ۱۲۲م، ۱۱۵	۸۶، ۸۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹،
توپخانه ۱۳۰م، ۳۵، ۳۶، ۱۱۵، ۱۳۰	۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،
توپخانه ۱۵۵م، ۱۱۵، ۱۳۰	۱۹۳، ۲۰۶، ۲۵۰، ۲۵۹
توپخانه ۱۷۵م، ۳۵، ۳۶	تانک تی ۵۵ ۱۱۱، ۲۰۶
توپخانه ۲۰۳م، ۳۵	تانک تی ۶۲ ۲۱۱، ۲۰۷
توپخانه ۲۳م پدافند هوایی، ۱۱۵	تانک چیفتن، ۵۹، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷،
توکلی: سروان، سرگرد، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰،	۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،
۷۳، ۸۰، ۸۳	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۱،
تیپ پیاده بیت المقدس سپاه، ۲۰۱	۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۰۷،
تیپ پیاده نور، ۲۰۱	۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۵۹

## ۳۰۶ نبرد ویران و شیران ایران زمین

- تیپ ۱ بجنورد، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۸
- تیپ ۱ پیاده لشکر ۲۱ ۲۰۲
- تیپ ۱ زرهی لشکر ۱۶ ۲۰۱، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱
- تیپ ۱ زرهی لشکر ۹۲ ۸۶، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۴۸
- تیپ ۱۴ امام حسین(ع)، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۳۴
- تیپ ۱۷ قم، ۱۷۹
- تیپ ۲ پیاده لشکر ۲۱ ۱۷۱، ۲۰۲
- تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ ۲۰۱، ۲۳۱
- تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ ۹۳، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۳۰
- تیپ ۲ قوچان، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۶۱
- تیپ ۲ لشکر ۷۷ ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۷۸
- تیپ ۲۱ پیاده امام رضا(ع)، ۲۰۱
- تیپ ۲۲ پیاده خرمشهر، ۲۰۲
- تیپ ۲۳ نوهده، ۱۷۱، ۲۰۲
- تیپ ۲۵ تکاور، ۲۷۲
- تیپ ۲۵ کربلا، ۱۷۹، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۳۴
- تیپ ۲۶ پیاده فجر، ۲۰۲
- تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص)، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۴۵
- تیپ ۳ پیاده لشکر ۲۱ ۲۰۲
- تیپ ۳ زرهی لشکر ۱۶ ۲۰۱، ۲۳۱
- تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ ۶، ۴۱، ۱۷۸، ۲۰۱
- تیپ ۳۱ پیاده عاشورا، ۲۰۱
- تیپ ۳۳ المهدی، ۱۷۹، ۲۳۴، ۲۳۵
- تیپ ۳۵ امام سجاد(ع)، ۱۷۹
- تیپ ۳۵ تکاور، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۱
- تیپ ۳۷ زرهی: اکثر صفحات
- تیپ ۴ زرهی لشکر ۲۱ ۲۰۲
- تیپ ۴۰ سراب، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۲
- تیپ ۴۱ پیاده ثارالله، ۱۷۹، ۲۰۱، ۲۳۱
- تیپ ۴۵ تکاور، ۲۷۲
- تیپ ۵۵ هواپرد، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۲۱
- ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۸۹
- تیپ ۵۸ پیاده ذوالفقار، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۳۱، ۲۴۵
- ۲۵۱
- تیپ ۷ پیاده ولی عصر(عج)، ۱۷۹، ۲۰۲
- تیپ ۸۴ پیاده خرم آباد، ۳۱، ۳۶، ۸۴، ۱۷۹، ۱۸۱
- ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۰
- تیربار ۱۴/۵ م م ضد هوایی، ۱۱۵، ۲۶۱، ۲۷۹
- تینه: ارتفاعات، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲
- جاده اهواز - آبادان، ۹۵
- جاده اهواز - خرمشهر، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۹۵
- ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷
- ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰
- جاده ماهشهر - آبادان، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵
- ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴
- ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۷
- جفیر: منطقه، ۲۹، ۳۹، ۸۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۲۴
- ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۰
- جلالی: سرهنگ، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۶
- جمالی: سرهنگ، ۲۹۶
- جمشیدنژاد: بهمن؛ سرگرد، ۶۹، ۲۹۱
- جنگانی: احمد؛ سروان، ۸۶، ۱۱۱
- جهان آرا: محمد؛ پاسدار، ۱۶۴



خرم‌آباد، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۷۲، ۷۷، ۸۴، ۱۷۹،  
 ۱۹۱، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲،  
 ۲۸۹، ۲۷۳  
 خرمشهر، ۶، ۱۵، ۱۷، ۲۶، ۲۸، ۸۶، ۹۵، ۹۷، ۹۸،  
 ۱۰۰، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۹۲، ۱۹۴،  
 ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۱،  
 ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،  
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۹۳،  
 ۲۹۵  
 خسروآباد: آبادان، ۱۰۵  
 خسروی، ۵۹، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۹، ۲۹۰  
 خلیج فارس، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۴۶، ۴۹، ۵۰  
 خمپاره انداز ۱۲۰م، ۱۱۹، ۲۱۱  
 خمپاره انداز ۶۰م، ۴۰، ۵۶، ۷۰، ۱۳۶، ۱۴۰،  
 ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۹۱، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۵۲  
 خمپاره انداز ۸۱م، ۷۰  
 خوزستان، ۶، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۳۶، ۴۱، ۵۰، ۵۲، ۵۳،  
 ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۷۹، ۸۵، ۹۴، ۹۷،  
 ۱۱۱، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۳۲، ۲۴۷  
 دارخوین، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۵،  
 ۱۴۱، ۱۵۷  
 دارنگون: منطقه آموزشی، ۲۷۳  
 دانشکده افسری، ۶، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۱۸۶، ۲۷۲  
 دانشکده زرهی، ۶، ۵۸، ۶۱، ۸۴، ۱۰۸، ۱۱۱،  
 ۱۱۲، ۲۵۷، ۲۹۷  
 دانشکده فرماندهی و ستاد، ۹۸، ۱۷۱، ۲۷۳  
 دب حردان: منطقه، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴  
 دراگون: موشک، ۷۰

جهانی: نصرالله؛ ستواندوم، ۶۸، ۷۷  
 جوادی: شهاب‌الدین؛ سرهنگ، ۱۶۷، ۱۶۸  
 چم امام حسن، ۲۵۹  
 چم‌سری: منطقه، ۷۵  
 چم‌هندی: رودخانه، منطقه، ۷۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵  
 چانه، ۷۵، ۱۸۹، ۲۴۲، ۲۵۰  
 چنگوله: رودخانه، ۳۳، ۳۴، ۳۵  
 چوار: منطقه، ۲۸۹  
 چوگی: استوار، ۶۴  
 حاتمی: حسین؛ سروان، ۵۹، ۶۷، ۱۱۰، ۱۷۲،  
 ۱۷۳، ۱۸۷  
 حسن بربوطی: آبادی، ۱۸۴، ۱۸۸  
 حسن البکر: احمد؛ ژنرال، ۴۳  
 حسنی سعدی: حسین؛ سرهنگ، ۱۶۸، ۲۰۲،  
 ۲۶۸، ۲۸۷، ۲۹۰  
 حُقّار، ۹۵، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰  
 حمیدیه، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۱۰۸  
 خامنه‌ای: سید علی؛ آیت‌الله، ۳، ۵، ۱۰۰  
 خانقین، ۱۵، ۱۶، ۱۷  
 خبازی: عباس؛ سروان، سرهنگ، ۱۱۱، ۲۶۸،  
 ۲۷۳  
 خدمتی: حامد، ۴  
 خردمند: مهدی؛ سرهنگ، ۱۷۴، ۲۹۷

۳۰۸ نبرودلیران و شیران ایران زمین

رضائی‌نیا: سرهنگ، ۲۹۰  
 رمضانی: ایرج؛ سروان، ۱۱۰  
 رواندوز عراق، ۴۷  
 روح‌پرور: ستوان، ۸۶  
 رودخانه بهم‌نشیر، ۸، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵،  
 ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۷۱  
 رودخانه دجله، ۲۵، ۲۶، ۲۳۵، ۲۹۴  
 رودخانه رفائییه، ۱۸۴  
 رودخانه فرات، ۲۵، ۲۶، ۲۳۵  
 رودخانه کارون، ۸، ۲۵، ۲۶، ۸۷، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰،  
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۸،  
 ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴،  
 ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲،  
 ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۶، ۱۹۸،  
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،  
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۸،  
 ۲۳۵  
 رودخانه کرخه، ۳۳، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴،  
 ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۹۳، ۱۰۸،  
 ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۲۱،  
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲  
 رودخانه کرخه کور، ۱۹۶، ۱۹۸  
 رودخانه گاوی، ۳۷، ۲۷۳، ۲۷۷  
 رودخانه نیشان، ۱۹۶، ۱۹۸  
 روس، ۱۴، ۱۶، ۱۷  
 رئوفی: استوار، ۷۵  
 زرنه: آبادی، ۲۷۱، ۲۸۹  
 زمانفر: سرهنگ، ۵۹، ۶۱

درجزی: جهانگیر؛ سروان، ۸۳  
 دره شیطان، ۲۷۱، ۲۸۹، ۲۹۶  
 درپسه: آبادی، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶  
 دزفول، ۶، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۵۵، ۶۱، ۶۳،  
 ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷،  
 ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۸،  
 ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳،  
 ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۲  
 دژکام: منوچهر؛ سرهنگ، ۲۴۲، ۲۵۵  
 دستوری: سروان، ۸۷، ۸۸  
 دشت عباس، ۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،  
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۵۱  
 دشت میشان، ۹۰  
 دشت هلاله، ۲۷۰  
 دهخدا: ستوانیار، ۱۱۰  
 دهلران، ۳۳، ۳۴، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۱۹۱،  
 ۲۷۰  
 دوسلک: منطقه، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۶۷،  
 ۶۸، ۷۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۵۰  
 دویرج: رودخانه، ۳۳، ۳۴، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۹۰،  
 ۱۹۱، ۲۵۱  
 رأس الخیمه، ۲۸  
 رامین: غفار؛ سرگرد، ۵۵، ۵۹، ۶۷، ۱۱۰، ۱۲۷،  
 ۱۲۸، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۵  
 رجبعلی‌زاده: احمد؛ ستوانیکم، ۶۱، ۶۸، ۷۷،  
 ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹  
 رضایی: پاسدار، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۳،  
 ۲۲۹؛ محسن؛ پاسدار، ۲۰۴، ۲۵۵

- سوریه، ۱۸، ۲۴۵، ۲۴۶
- سوسنگرد، ۶، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۱۱۰، ۱۹۲، ۱۹۶
- سومار، ۶، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۹، ۲۹۶
- ۲۹۷
- سویچتی: آبادی، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱
- شادگان، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۳۵
- ۱۷۱، ۱۳۶
- شارجه، ۲۸
- شاه چراغ، ۴۲
- شاهین راد: فرض الله؛ سرگرد، ۱۲۸
- شجاعی: سروان، ۳۱، ۳۲
- شط العرب، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶
- ۲۳۵، ۲۰۲، ۶۰، ۴۳، ۲۷
- شلمچه، ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰
- ۲۴۸، ۲۴۶
- شهرضا، ۳۶
- شورای عالی دفاع، ۱۰۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۶
- شوش، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹
- ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۴۲
- شیخ جابر: آبادی، ۵۶
- شیخ قندی: آبادی، ۵۶
- صادقی گویا: نجاتعلی؛ سرتیپ ۲ ۴
- صارمی: پرویز؛ افسر زرهی، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۷
- ۱۱۱
- صارمی: مجید؛ افسر زرهی، ۵۷، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۲
- ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۵، ۱۶۱، ۱۱۷، ۱۱۰، ۹۴
- ژاندارمری، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹
- ۶۰، ۸۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹
- ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۷۱، ۲۳۱
- سازمان ملل متحد، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۵
- ۱۱۹، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶
- سالاری: ستوان، ۳۱، ۳۲
- سایت ۴ ۶۵، ۷۵، ۷۹، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۱
- سایت ۵ ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۹
- ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۱
- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۶
- ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۲
- ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۴
- ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸
- ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۷
- ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸
- ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۹۲، ۳۰۱
- سپتون: ارتفاعات، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰
- سجادیان: صادق؛ ستوانیکم، ۸۶، ۱۱۱
- سرانجام: عباس؛ سرهنگ، ۶۲
- سرپل ذهاب، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۶
- سرخه نادری: آبادی، ۶۵، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۱۸۵
- سعدون حمادی، ۴۸، ۵۰
- سلاح های شیمیایی، ۲۹۳، ۲۹۴
- سلمانیه، ۹۷، ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۹۸، ۲۰۰
- سلمانیه: آبادی، ۹۷، ۱۹۸
- سه راه قهوه خانه، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۱۸۲

۳۱۰ نبرد دلیران و شیران ایران زمین

۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷،	صالح آباد: ایلام، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۶،
۲۸۸، ۲۹۱	۲۸۹
علیدادی: سرگرد، ۲۷۶، ۲۷۷	صدام حسین، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳،
علی نور: رشید؛ پاسدار، ۲۰۱	۵۴، ۵۹، ۶۰، ۷۸، ۸۵، ۱۵۴، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۴۵،
عملیات آبادان، ۸، ۵۱، ۹۵، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۷۳،	۲۴۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵
۱۷۶	صغیر: غلامعلی؛ ستوانیکم، ۶۱، ۷۸، ۱۱۱، ۱۷۴
عملیات بیت المقدس، ۶، ۸، ۵۸، ۱۳۳، ۱۷۷، ۱۹۳،	صفرپور: ستوان، ۲۶۵
۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲،	صفوی: رحیم؛ پاسدار، ۱۰۰، ۱۴۴
۲۰۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸،	صیادشیرازی: علی؛ سرهنگ، سپهبد شهید، ۲، ۵،
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸،	۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۴،
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۹۳،	۳۰۱، ۲۵۴
۳۰۱	
عملیات پل نادری، ۷، ۵۱، ۷۹	
عملیات توکل، ۸، ۵۱، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰،	طلائی، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۰
۱۲۳، ۱۲۷	طه محی الدین، ۵۰
عملیات ثامن الائمه (ع)، ۶، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۳۰،	
۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷،	
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷،	ظهیرنژاد: قاسمعلی؛ سرتیپ، ۱۶۱، ۱۶۵،
۲۴۸، ۳۰۱	
عملیات چهل چراغ، ۲۸۹	
عملیات رمضان، ۲۴۸، ۲۵۰	عباسی: علی؛ افسر زرهی، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۶،
عملیات طریق القدس، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۰۰،	۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸،
۲۴۸	عبدالکریم قاسم، ۱۹
عملیات عما، ۷، ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۲	عبدالله پور: رحیم؛ ستوانیکم، ۱۱۱، ۱۵۶
عملیات غرب اهواز، ۷، ۵۱، ۸۵، ۹۳، ۱۹۶	عثمانی، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹،
عملیات فتح المبین، ۶، ۸، ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸،	۲۸
۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۴۸،	عدالت: علی؛ سروان، ۸۳
عملیات فکه، ۸، ۱۷۳، ۲۴۹، ۲۵۰	عزت ابراهیم، ۵۰
عملیات محرم، ۲۵۱	علیاری: یعقوب؛ سرهنگ، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸،
عملیات مرصاد، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۵	۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰،

قدرت: ناصر؛ سروان، ۶۸، ۱۱۱، ۱۵۹  
 قدرتی: ستونیار، ۱۱۱  
 قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، ۴۲، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۹، ۵۳  
 قرارگاه ارونند، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸  
 ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۴  
 قرارگاه عملیاتی غرب، ۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۸  
 ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۷، ۲۸۸  
 ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۷  
 قرارگاه غرب، ۸، ۲۴۲، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰  
 ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۷  
 قرارگاه فتح، ۱۷۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۰  
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶  
 ۲۳۸، ۲۴۸  
 قرارگاه فجر، ۱۷۹، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۸  
 قرارگاه قائم (عج)، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲  
 ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸  
 قرارگاه قدس، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷  
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۳۰  
 ۲۳۱، ۲۳۴  
 قرارگاه کربلا، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲  
 ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲  
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱  
 قرارگاه مقدم نزاجا، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸  
 قرارگاه نصر، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸  
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۹  
 ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۸  
 قُرْنَه، ۲۶  
 قُصْبَه، ۹۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰  
 قطننامه ۵۹۸، ۸، ۵۸، ۲۶۹، ۲۸۸، ۲۹۳

عملیات میمک، ۶  
 عین خوش: منطقه، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۵۰، ۶۵، ۶۷  
 ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲  
 ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲  
 غفاری پور: اسماعیل؛ ستواندوم، ۳۳  
 غلامپور: پاسدار، ۲۰۱  
 غلامرضایی: سرهنگ، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹  
 ۲۸۸  
 فتوحی: نیاز؛ ستوانیکم، ۸۶  
 فرانسه، ۱۸  
 فرسیو: علی؛ سروان، ۱۱۰  
 فرمنش: مهدی؛ سرهنگ، ۱۰۹  
 فرهادی: صمد؛ سرگرد، ۱۱۰  
 فروزان: حسنعلی؛ سرهنگ، ۸۰، ۹۸، ۱۲۵، ۱۲۷  
 ۱۳۰  
 فکوری: جواد؛ سرهنگ، ۱۶۴  
 فلاحت پیشه: کرامت؛ سروان، ۵۹، ۱۱۰، ۱۱۷  
 ۱۸۴  
 فلاحی: ولی الله؛ سرتیپ، شهید، ۹۲، ۹۴، ۱۶۱  
 ۱۶۴  
 فلسطین، ۱۸، ۲۴۴  
 فیاضیه، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۴۱  
 قاسمی نو: سرهنگ، ۶۸، ۸۶  
 قانع: سرهنگ، ۶۸

۳۱۲ نبرد و لیران و شیران ایران زمین

گردان ۱۱۰ پیاده، ۱۴۳	قلاجه: پاسگاه، گردنه، ۲۵۸، ۲۹۰، ۲۹۱
گردان ۱۳۶ پیاده، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۸،	قوچان، ۱۰۶
۱۶۱	
گردان ۱۳۸ پیاده، ۶۷، ۶۶	کارخانه نورد: اهواز، ۸۶، ۸۷
گردان ۱۴۴ پیاده، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶،	کارگر: استوار، ۶۴، ۸۲، ۸۸
۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۸، ۱۱۸	کازرون، ۳۶
گردان ۱۴۸ پیاده، ۱۴۳، ۱۳۵	کاملی: حسین؛ سروان، ۱۱۱، ۲۰۹
گردان ۱۵۱ دژ، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۷	کردستان، ۴۰، ۵۵، ۵۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۷۳
گردان ۱۵۳ پیاده، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۴۱	کرمانشاه، ۶، ۳۷، ۱۵۲، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۵۹
گردان ۱۵۸ پیاده هواپرد، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۵	۲۷۰، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۶
گردان ۱۶۳ پیاده، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۱	کریمی: رمضانعلی؛ سرگرد، ۱۲۸
گردان ۱۹۱ پیاده، ۵۹، ۷۷، ۸۶، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۴۳،	کشتی ابن سینا، ۲۲، ۲۳
۱۷۶، ۲۵۷، ۲۵۹	کلاهدوز: محمد؛ سرهنگ، ۱۶۴
گردان ۲۰۱ امداد ژاندارمری، ۱۰۴، ۱۰۵	کنجان چم: رودخانه، سد، ۶، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶،
گردان ۲۰۲ امداد ژاندارمری، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰،	۳۷، ۳۸، ۳۹، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰،
۱۳۵، ۱۲۸	کهرتری: منوچهر؛ سرهنگ، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۷۴،
گردان ۲۱۴ سوارزهی، ۱۴۱، ۱۴۳	۲۸۷
گردان ۲۲۱ سوارزهی، ۹۰	کهریز: سپهر؛ سرهنگ، ۲۷۷
گردان ۲۳۲ تانک، ۴۱، ۴۲، ۱۲۳	کودتای نقاب، ۵۸
گردان ۲۳۷ تانک، ۷۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۵،	کوشک، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۰
۱۴۱، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۶،	کوی ذوالفقاری، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۴۱
۲۰۷، ۲۵۰، ۲۵۹	کویت، ۴۹
گردان ۲۳۸ تانک، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۸، ۷۷، ۱۱۰،	
۱۱۱	
گردان ۲۳۹ مختلط تانک، ۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸،	گردان ۱۲۹ پیاده، ۱۲۸، ۱۴۱
۱۱۹، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،	گردان ۱۸۲ پیاده، ۳۱، ۳۶، ۴۱
۱۹۳، ۲۰۶، ۲۵۰، ۲۵۹	گردان ۷۵۶ پیاده قدس، ۲۶۴، ۲۶۶
گردان ۲۴۶ تانک، ۱۴۱، ۱۴۳	گردان ۱۰۵ پیاده، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲
گردان ۲۸۳ سوار زهی، ۶، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،	گردان ۱۰۷ امداد ژاندارمری، ۱۴۱
۴۱، ۵۰، ۵۷، ۷۵، ۱۸۵، ۲۰۸	

لشکر ۲۱ پیاده، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۰۰، ۱۱۶،  
۱۳۶، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰،

۱۹۲، ۲۰۲، ۲۵۱

لشکر ۳ سپاه پاسداران، ۲۰۱

لشکر ۵ سپاه پاسداران، ۲۰۲

لشکر ۷۷ پیاده مشهد، ۸۴، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۶،

۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱،

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸،

۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۵۰،

۲۵۱

لشکر ۸۱ زرهی، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۰،

۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶

لشکر ۸۴ پیاده، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۹

لشکر ۸۸ زاهدان، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰

لطفی: سیروس؛ سرهنگ، ۲۰۱

لهراسبی: جعفر؛ سروان، سرهنگ، ۹۰، ۹۳، ۱۸۱،

۱۸۲، ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷

مالیوتکا: موشک، ۶۹، ۷۶، ۸۲، ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۸۸،

۲۱۴

مانی: خسرو؛ سروان، ۱۱۰

ماهشهر، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴،

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵،

۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱،

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۷

محب اصفهانی: ناصر؛ سرگرد، ۸۶، ۱۱۰، ۱۸۵

محمدی: مرتضی؛ سرهنگ، ۲۷۲

محمدی فر: ناصر؛ سرهنگ، ۲۷۲

گردان ۲۹۱ تانک، ۸۳، ۱۳۵، ۱۴۳

گردان ۲۹۲ تانک، ۷۷

گردان ۳۴۹ توپخانه، ۱۰۲

گردان ۸۳۱ پیاده بلال، ۲۴۲، ۲۵۰

گردان ۸۵۱ توپخانه، ۲۶۱

گرگین: عباس؛ ستواندم، سروان، ۱۱۰، ۲۵۳

گروه رزمی شهید دستوری، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴،

۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۷

گروه رزمی شهید یاسینی، ۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹،

۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳،

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷

گروه رزمی ۱۴۱ پیاده، ۶۸، ۶۹، ۷۵

گروه رزمی ۱۶۳ پیاده، ۱۴۳، ۱۴۴

گروه رزمی ۳۸، ۵۷، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲،

۹۴، ۱۱۲

گروه هوانیروز اصفهان، ۳۷

گروه ۲۲ توپخانه، ۳۶

گروه ۳۳ توپخانه، ۱۰۲، ۱۷۹، ۱۹۲

گروهان ۱۷۷ پیاده (گردان)، ۱۱۰، ۱۴۳

گل پرور: ستوانیکم، ۱۱۰

گمبوعه: جنگل، ۸۷، ۸۸، ۹۰

لاچینی: محمود؛ سروان، شهید، ۸۳

لبنان، ۱۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸

لشکر ۱ سپاه پاسداران، ۲۰۱

لشکر ۱۶ زرهی، ۶۱، ۸۰، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۲۲، ۲۳۰،

۲۳۱، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶،

۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸

## ۳۱۴ نبرد و لیوان و شیران ایران زمین

- محمودآبادی: ستوانیکم، ۱۱۰، ۱۱۷  
 مختاری: عبدالله؛ سرگرد، شهید، ۸۳  
 مرادی نژاد: اسماعیل؛ سرهنگ، ۲۷۴، ۲۹۱  
 مرکز آموزش زرهی، ۶، ۲۵۷  
 مرکز پیاده شیراز، ۴۲، ۶۹، ۲۹۱  
 مرکز زرهی شیراز، ۶، ۱۱۲، ۲۹۷  
 مسجد جامع خرمشهر، ۲۳۷  
 مسجد سلیمان، ۱۰۲  
 مشهد، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۲۳۲  
 مصطفی کمال پاشا (آتاترک)، ۱۷  
 مظفرمیان: سرگرد، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵  
 معاونت عملیات و اطلاعات نزا، ۱۱۴، ۱۵۲  
 ۱۷۳، ۲۸۷  
 معصوم شاهی: احمد؛ ستوان، ۶۸، ۷۷، ۲۱۰  
 ۲۱۴، ۲۱۵  
 معین وزیری: نصرت الله؛ سرتیپ ۲، ۱۸۶  
 مقتدر: غلامحسین؛ سرهنگ، ۲۶۶، ۲۶۷  
 مقدسی: احمد؛ ستوانیار، ۱۱۱  
 مقصودی: سرتیپ، ۳۱  
 ملاحسینی: اسماعیل؛ سرهنگ دوم، ۲۶۸  
 ملاشیه: آبادی، ۹۰  
 ملکی: حسن؛ ستوان دوم، ۷۲  
 منتظری: آیت الله، ۸۰  
 مندلی، ۱۵، ۲۷۰  
 منفردنیایی: سرهنگ، شهید، ۱۶۶، ۲۰۱  
 مهدی پور: احمد؛ سرهنگ، ۶۸، ۶۹، ۷۰  
 مهران، ۶، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸  
 ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۲۴۸، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۵  
 ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶  
 موسوی قویدل: علی اکبر؛ سرهنگ، ۱۷۲، ۱۷۳  
 موسیان، ۶۵، ۶۷، ۷۷، ۱۷۷، ۲۴۲، ۲۴۶  
 میدان تیرآبادان، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۳۶  
 میرشکرایی: سرهنگ، ۱۳۷  
 میگ ۲۳: هواپیما، ۷۰  
 نامجو: سید موسی؛ سرهنگ، ۱۶۴  
 نجفدری: سرهنگ، ۱۳۰  
 نشوه، ۱۹۶، ۲۰۴  
 نصرآباد: منطقه، ۲۵۹  
 نفت خانه، ۱۵، ۱۷، ۲۶۱  
 نفت شهر، ۵۹، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۷۰  
 نفربر بی ام پی ۱، ۱۲۷، ۲۱۱، ۲۷۷  
 نهر خین، ۲۳۵، ۲۳۶  
 نهر عریض، ۲۳۵  
 نیروهای مردمی فدائیان اسلام، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۸  
 ۱۳۴، ۱۳۵  
 نیروی زمینی ارتش (نزا)، ۵  
 نیروی هوایی، ۲۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۵، ۷۰  
 ۷۹، ۷۹، ۸۰، ۹۲، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۶۴، ۱۶۵  
 ۱۹۱، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۷۳  
 ۲۷۵  
 نیکخواه: گروهان، ۲۸۰، ۲۸۱  
 نیکخواه عشقی: محمدرضا؛ سروان، ۵۸، ۸۶  
 ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۶۸  
 هاشمی رفسنجانی: اکبر؛ حجت الاسلام، ۷۶  
 ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶  
 هرات، ۱۵



هورالهبویه، ۱۹۶	هفت‌تپه: منطقه، ۱۳۶، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸
هوشمند: ابراهیم؛ سروان، ۸۶، ۱۱۰	هلی کوپتر ۲۰۵، ۳۷
یارمحمودی: ستوان، ۵۹، ۷۷، ۸۶، ۸۷	هلی کوپتر ۲۱۴، ۲۸۷، ۲۹۰
یزدان‌پرست: منصور؛ سروان، ۵۹، ۶۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۷۶	هوایم‌ای، ۲۳۲، ۷۴۷
	هوانیروز، ۳۷، ۴۱، ۹۲، ۹۳، ۱۷۹، ۲۷۳، ۲۷۵
	۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱
	هور حمار، ۲۵، ۲۶، ۲۷
	هورالعظیم، ۱۹۶، ۲۴۰



## **Nabard-e daliran va shiran-e iran zamin**

***Brigadier General Karim piroozan***

**War Cognizance Committee Of  
Martyr Lieutenant General Ali Sayyad Shirazi**